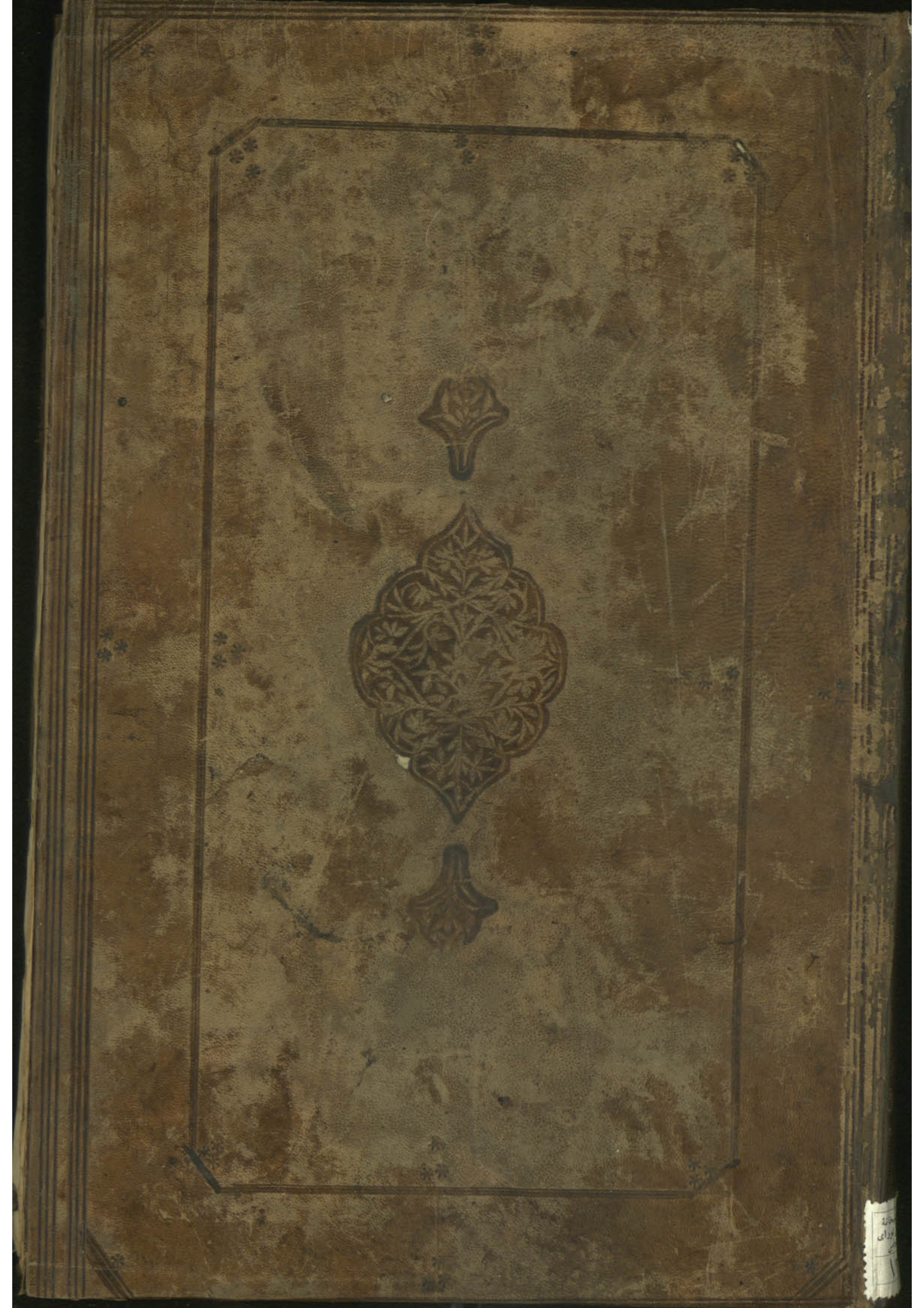
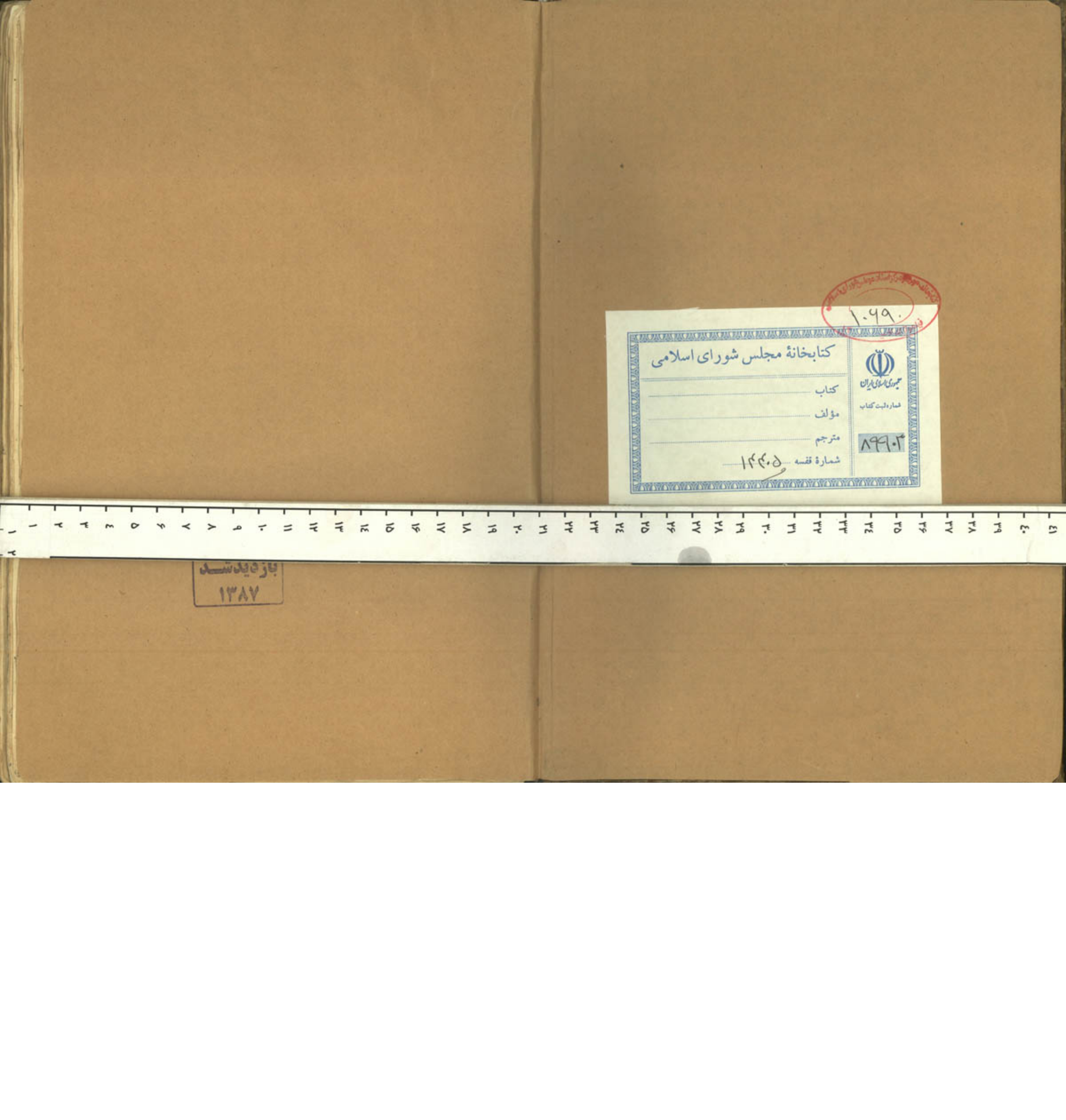
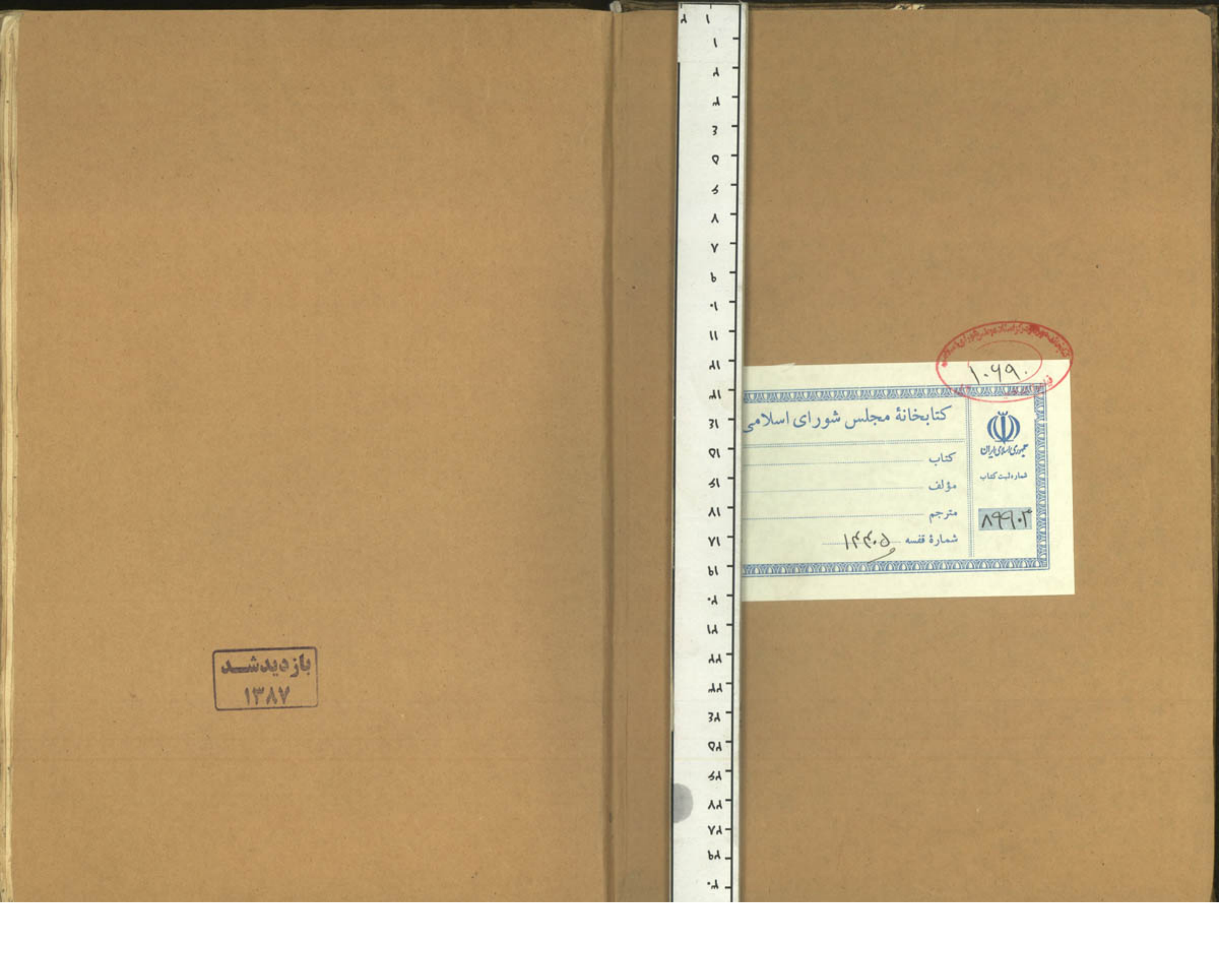
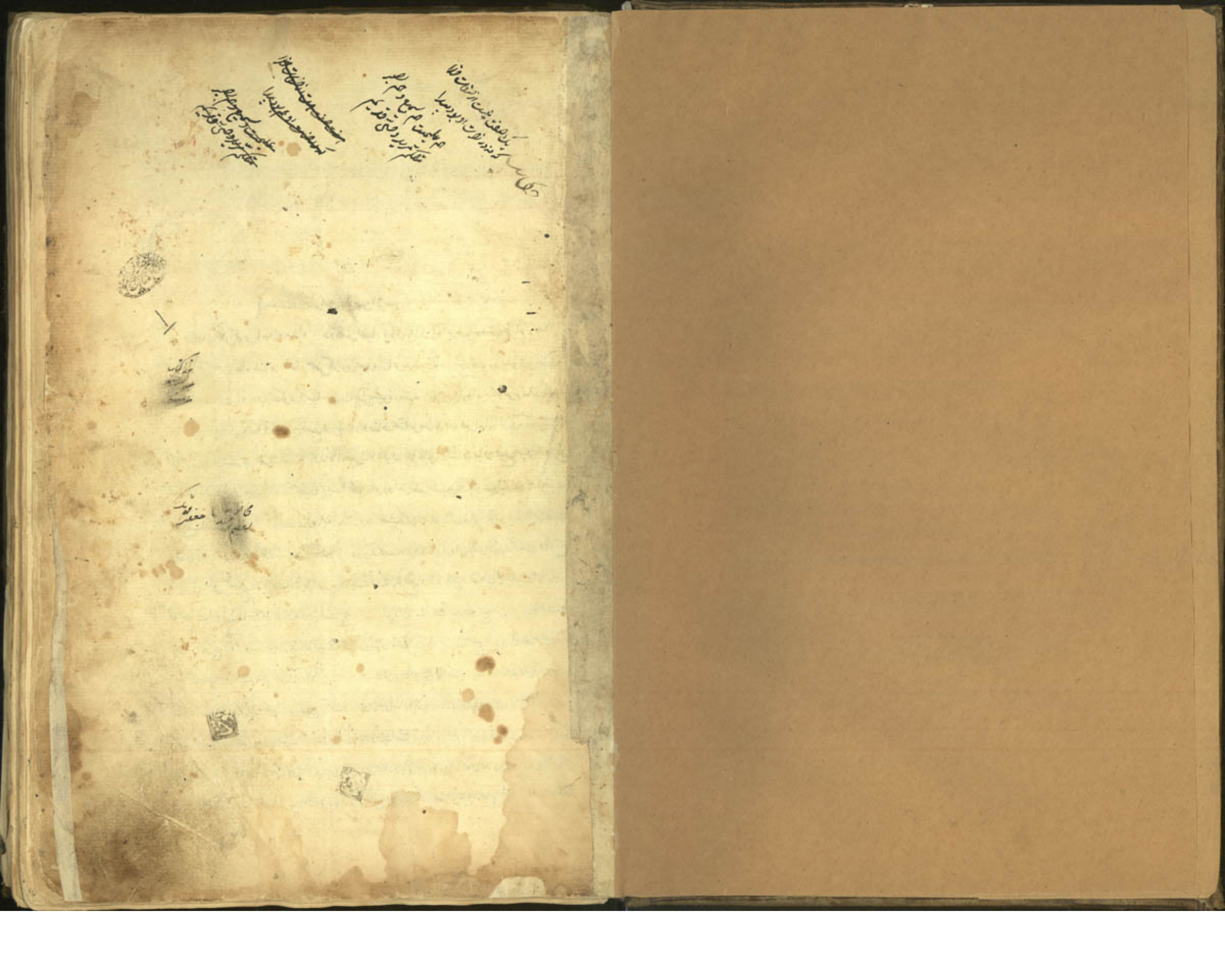






بازدیدشد
۱۳۸۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۴۰۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۸۹۹۰۲
۱۰۶۹۰



بسم الله الرحمن الرحیم

چون کلک سخن گوی بامداد مداد ∴ در گلشن اخبار زبان باز کشاد ∴ بر طبق حدیث کل امر ذی بال
از حمد الهی سخن آغاز نهاد ∴ آغاز سخن گذاری بحمد و ثنای حضرت باری شیمه ستوده راویان اخبار
اخیار است و بنیاد حدیث گوئی سپاس و ستایش شیوه رضیه ناقلان آثار و ابرار لاجرم خامه پاکیزه
نهاد می سراید بهزار زبان فصیح هر چند در اوصاف عزتش سراید و جواهر الفاظ گزیده در رشته
بیان کشد عاقبت بعجز معترف گشته بکلمه لا احصی ثناء علیک تکلم نماید ∴ گشاده بیان فصیح چنانکه در شرح
احسان قد رتش فواید و عبادات مجیده بر منصه ظهور او رد اخر بتقصیر منتسب بود و بزبان عجز انت کما اثنیت
علی نفسک گشاید بیت ای لطف تو سرمایه احسان کرم ∴ بخشش کرمت علم باشراق امم ∴ از مدح تو عاجز است
و صاف زبان ∴ در وصف تو قاصر است وصاف قلم ∴ درود خجسته و درود بی حد و ابر پاک پیغمبری که کریمه ما زاغ
البصر و ما طغی تصحیح دلایل عجایب فضایل او را بر هانیست در کمال توضیح و کلمه بلیغه لولاک لما خلقت الافلاک
توضیح دیوان فضایل شمایل او را حدیثیست صحیح رباعی ای داده بشارت بعد تو مسیح ∴ از ذات تو اشکال
ملک را توضیح ∴ در وصف تو مازاغ کلامیست حسن ∴ در شان تو لولاک حدیثیست صحیح ∴ و بر آل مقدس و فعال ان
انشره علیه و علیهم صلوات الله من الاکبر بیت سلامی چون گل سوری معطر ∴ بسان مشک اذفر روح پرور ∴
نثار خاک پای مصطفی باد ∴ نجیب باد در روح آل او امشاد ∴ علی مرتضی شاه مکرم ∴ ملاذ اولیا در هر دو عالم ∴ دگر آن قرة
العین النبوة ∴ در بحر کرم کان فتوت ∴ حسن کو حسن خلق دو فرط احسان ∴ جهان جسم پاکش بود چون جان ∴ دگر مظهر
دین حسین است ∴ که در چشم خرد چون نور عین است ∴ دگر سجاد و باقر باز صادق ∴ که بر اعدای دین بودند فایق ∴ دگر
موسی کز هدایت امام بود ∴ بکظم خشم در عالم علم بود ∴ دگر آن شمع محراب نبوت ∴ رضای خیل اصحاب کرامت ∴ دگر آن مقتدای

اهل تقوی ∴ سمی آفتاب برج بطحی ∴ دگر هادی که هم نامش علی بود ∴ دلش سرچشمه فیض جلی بود ∴ دگر آن در درج فضل و احسان
حسن آن پیشوای اهل عرفان ∴ دگر مهدی امام روح پرور ∴ که امت حامی دین پیمبر ∴ سیما امامی که علو جلالت قدر
انا و علی من نور واحد از سمت هدایت مراتب مبرهنست و سمو مناقب کمالش بمنطوق لا یعلمه الا الله از منقصت
نهایت معرا رباعی شاه عرب سید اشراف سلف ∴ داماد نبی جامع اسباب شرف ∴ یعنی که امیر نحل و سلطان نجف ∴
در تیکه چو او نبود در هیچ صدف ∴ صلوات الله علیه و آله المقتبسین من مشکوة اضیا له و بعد این بنده
پیداست که از دل شکسته چو این در دست بسته چو گشاید فضل و کرم تو باید تا این غنچه مرحوم قلم شکسته در قم شود
متحصن نماید رباعی یارب بکرم تا که نظار حصر و بین ∴ از جا شدنی قبول فی بعمره مکن ∴ پیوسته وجان و دل اخلاص نیز ده
از غیب زبان عام راکو نه کن اما بعد چنین گوید خاکسار و ذره بمقدار الواثق بالله الغفور علی بن طیفور بسطامی
اصلح الله احوالهما و حقق بجود العمیم اما لهما که چون در سال فرخنده مال بیست سیم از خیال سر میمنت مانوس
پادشاه جمجاه ملایک سپاه حامی شرع اسلام حارس ملت مجود انام قهرمان مملکت ابهت و حشمت شهسوار میدان
شجاعت و مکرمت مؤسس مبانی جهانبانی وارث تاج و تخت کیانی مهر سپهر عزت و اقبال قطب فلک جاه و جلال
جوهر درج خزینه پادشاهی در یکتا هی گنجینه شاهنشاهی السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان سلطان
عبد الله قطبشاه رباعی جهان تا هست اقبالش جوان باد ∴ بهار عمر او ایمن از خزان باد ∴ نشاط آباد ملک افتدارش
گشیده قاف تا قاف جهان باد ∴ جو در معنی دعای کاینات ∴ ملک را قول آمین بر زبان باد ∴ نقد یمل ملک مثال
و کوس دوران عنان همت اراده و کمیت عزیمت این معتکف زاویه خمول و این بالشکسته کنج ذهول را از وطن
بیرون و سیاحت قوای ذکر معطوف داشت بعد از طی مراحل و قطع منازل بمد سعادت توفیق باستان مکرمت
آشیان جناب رفعت مآب که طینت پاکیزه صفاتش باب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش شجاعت ترکیب یافته
و جوهر وجود با جود حمیده سماتش بکمالات طهارات یقینی و عبادات صوری و تقوی معنوی ترتیب پذیرفته است
از ذروه قدرت بر آسمان بذل و کرم و بمقتضای ارحم ترحم و در لیالی و ایام ابواب بیقرار دوام که باران
احسان و فیض انعام عام بیکران او عالمیان را شامل و بحریست بی پایان که جویبار اکرام او آدمیان را بهره تمام حاصل
بیت چه چون خورشید تابان دهد فیض نور ∴ نه نزدیک محروم ماند نه دور ∴ دافع رایت طریقت صاحب آیات

حقیقت منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه ناسک مناسک دین قویم سالک مسالک مراحل مستقیم غوث برایا
غطایا ذوی ارباب همم قدوهٔ مشایخ عرب و عجم حاجی بیت الله الحرام و زایر سید الانام المؤید بتأیید الله الملک
الاحد الباری الشیخ ملک محمد انصاری حمی الله تعالی ظلال دولته الی یوم التناد بحق محمد و آله الامجاد بیت
آگهی با عزاز ان بیخ و بن : نبی و ولی و دو فرزند و دن که ذات باری کاف ان ملک صفات ملک صفات اوقات و محات
گردون و حادثات چرخ نیکوی محفوظ و مامون دارد بیت که به پست و بلند یکسانست : دست جودش بمحتا
جنسانست : متواضع بعاجزان فقیر : متکبر بصاحبان سریر : بوجگرهای پر درد والم : گفتگوی ملایمش مرهم : چون
بارد زجیب همت کرم : دست در آستین کشد حاتم : حاتم طی گدای مفلس او : جمع اهل فضل مجلس او : دو جهان را
رهد بیک دو وین : بیت راضی ایمنی دار خویش : رسید و بنده ادای صحبت ان عالی مرتبت مشرف گردید مرحمت بی‌شمار
و مکرمت بسیار نسبت باین خاکسار بظهور رسانیدند و بتکلیف تمام و خواهش مالا کلام در جرگهٔ مصاحبان خویش
در آوردند و بنابر صدق اعتقادی که آن بزرگ معنی در وی نهاد باین درویش داشت صاف اعتقاد بظهور رسانیدند
اغلب اوقات باین فقیر هستند بمقابلهٔ کلام ملک علام و مذاکرهٔ احادیث سید انام و مطالعهٔ امالی ائمهٔ کرام علیهم
الصلوة والسلام می پرداختند و معظم ساعات بابرکات را صرف افاضه و استفاضه آنها مینمودند و هموار[ه] در خلال گاهی
بکنایه تصریح مینمودند و گاهی بصریح توضیح میفرمودند که اگر کتاب عیون اخبار الرضا علیه التحیة والثنا که از نفا
نفایس اخبار کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار برافراشته است و از نهایت غرابت آثار چون عارض لیلی محتجب
و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خاطرها نگاشته و مصنف طاب ثراه و جعل الجنة مثواه از بلاغت بلند
و ترتیب عجائب سمت ترتیب داده و بزبان فصاحت نشان تازی در رشتهٔ تنظیم کشیده است از کسوت عبارات
عرب معرا ساخته بلباس استعارات فارسی مزین گردانیده معروض اصحاب دانش دادی و آن شاهد رعنا را
بحلل الفاظ سنجیده و حلی معانی سنجیده آراسته و پیراسته در نظر ارباب بینش بجلوه در آوردی تا فوایدش تمام
و عوایدش عام گردد و در افزونی خواهش وضیع و شریف در این هم شرط رعایت محب کرده این وجه مثوبات
اخروی حاصل آمدی باشد چنانکه گفته اند مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار : فقلت فی نفسی سمعا
و طاعتا و خطرت فی قلبی حبا و کرامة و از انجا که ربقهٔ عبودیت این بی‌حقیقت اکرانباد موروث و احسان آن منبع

جود و امتنان بود بعد از مراجعت بوطن مألوف و مقر معروف با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت بوسیلهٔ
استجازه رخصت از حاکم محکم روز قضا و رضا یعنی رونق نشین مسند اصطفا سر خیل ارباب صدق و صفا حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا حاصل نموده دست اعتصام بعروة الوثقی توفیق استوار کرده بحکم المأمور معذور حسبا
لعقد و در ترجمهٔ آن پرداخت و بتحفهٔ ملکی موسوم گردانید تحفه مجلس بهشت آیین آن مرکز دایرهٔ توکل و تمکین و هر به
محفل آدم تزیین آن محیط صدق و یقین ساخت و چون بهر لغتی عبارتی مناسب دارد و هر زبانی مقتضی بایست
و بلاغ مبین که گوهر بیان سفتی است سخن دا دوش ترکیبی است خاص لغت که به عبارت دیگر ترجمه یکسان نکون
عربی اقتضا نموده در ترتیب و تنظیم فقرات و تاخیر و تقدیم کلمات ملتزم اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام
نماید تقریبا للافهام در مقام بسط آن در آید و هر جا ایراد نظمی مناسب باشد توضیحا للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود
انشاء الله تعالی وحده العزیز رباعی تا خامهٔ اهل طبع معجز اثر است : تا جبههٔ طبع پاک پر از گهر است : از عجز نکند
ظاهر هر کس : زینسان گهری که در نظر جلوه گر است : امیدواری بحضرت باری که این کتاب را در هر باب محبوب چنان
آراسته که گوی بر بیاض نام کافور صفایحش از جواهر الفاظ دلکش طبق طبق در ریخته و بر سواد مشک اندام صحایفش
از زواهر معانی بیغش ورق ورق عبیر و عنبر بهم بیخته است بهار گلهای بستان عارضش را از خزان دم سرد اعتراض
مفلسان یاوه گوی و تند باد نفس اعتراض ناکسان تند خو مصون و مأمون دارد و جمال باکمالش را در نظر بصیرت
فضلای عرب و دقایق شناس این سخن آفرین و دیدهٔ بصارت علمای حقایق اقتباس انصاف گزین بی شائبهٔ عیب و ریب
نموده گرداناد بحق محمد و آله الامجاد حلی دارم امید که این طرفه کلام : گرچه عقل که آید بنظام : بنماید بمن دگاه
غیب : پیش ارباب هنر دور ز عیب : توقع از ارباب دانش و بینش و اصحاب بینش و هوش چنانست که اگر در وقت
ملاحظه و تامل سهوی یا خطائی بنظر ایشان درآید و موافق طبع لطیفشان ننماید بمضمون ان نسینا او اخطأنا
فراموشی روی داده یا خطائی سرزده باشد بمنطوق فمن عفی و اصلح فاجره علی الله قلم اصلاح در تصحیح غلط
مترجم کوشند و دامن عفو بر خطای او مترجم پوشند بیت خوش آنکه رسیده کان بی‌سروپا دهیم : چون در نظر
او درین تازه دفتر : هر حرف خطا که جسته باشد ز قلم : مشو مهی بباب عفو و یاد آن کرم : بعد از حمد ایزد دادار
و نعت سید ابرار و منقبت حیدر کرار و آل اطهار علیه و علیهم صلوات الله الملک الجبار چنین گوید مصنف

این کتاب فقیه مذهب با صواب ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی طوبی لهم وحسن مآب که چون
دو قصیده از نفایس قصیده صاحب دولتی که خلعت نصیب عالی را بطراز فضایل ومعالی آراسته وطبع وقادش در دریای
علوم درها را حصول دقایق آن دامن وآستین فضل را پر ساخته رای مشکل گشایش در تدبیر امور قصب السبق از اقران وامثال
ربوده وفکر معجز نمایش در نظم مصالح جمهور ید بیضا نموده الصاحب الجلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسمعیل ابن ابی الحسن
عباد ابن احمد ابن ادریس الطالقانی اطال الله بقاه وادام دولته ونعماه وسلطانه وعلاه که در باب شوق خود بزیارت
حضرت امام الجن والانس علی ابن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا چون در رشته نظم کشیده بود بیست عدد از مثال
از مطالعه آن ابواب صدق واعتقاد وکثرت وداد آن جناب را که در همه باب نسبت بحضرات عالیات علیهم الشرایف والتحیات
دارد بر روی من گشاده اندیشه هیچ هدیه دیگر که لایق وسزاوار مجلس او تواند بود بجز تصنیف کتاب که محتوی بر عیون
اخبار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه باشد در دل من رسیده نشد لهذا بر تصنیف این کتاب پرداخت واین تحفه خزانه
معموره اش ساخت راجیا بقبوله لعذری وعفوه عن تقصیری وتحقیقه لرجائی وظنی منه والله تعالی جل ذکره قیم الخلق
قدرته بکرمه وجوده وچون این دو قصیده تصنیف این کتاب را سبب ورعایت آداب را ادب بود آغاز کتاب را باین
نظم مزین نمود وهو هذا قصیده یا سایرا زایرا الی طوس مشهد طهر وارض تقدیس ابلغ سلامی الرضا وحط علی اکرم
رمس بخیر مرموس والله والله حلفه صدرت من مخلص فی الولاء مغموس انی لو کنت مالکا اربی کان بطوس الغناء
تعریسی وان کنت امضی العزیم رحلة مستنشقا فیه فوح العیس لشهد بالذکاء ملتحف وبالسنا والسناء مأنوس
یا سیدی وابن سادة ضحکت وجوه دهری بعقب تعبیس لما رایت النواصب انتکست ایاتها فی زمان تنکیس صدعت
بالحق فی ولائکم والحق من کان غیر مبخوس یابن الذی النبی به قمع الله ظهور الجبابرة الشوس وابن الوصی الذی
تقدم فی الفضل علی البزل القناعیس وحایز الفخر غیر منتقص ولابس المجد غیر ملبوس ان بنی النصب کالیهود وقد
یخلطوا تهویدهم بتمجیس کم دفنوا فی القبور من نجس اولی به الطرح فی النواویس عالمهم عند ما اباحثه فی جلد
ومسک جاموس لم یعلموا ان الاذان یرفعکم صوت اذان ام قرع ناقوس انتم حبال الیقین اعلقها ما وصل العمر
حبل تغلیس کم فرقة فیکم تکفرنی ذلک هامانها بتغلیس نعقتها بالحجاج فانخذلت تجعل غنی بطیر محسوس
ان ابن عباد استجار بکم فما تخاف البؤس فی الخبث کونوا یا سادتی وسایله یفسح له الله فی الفرادیس کم محنة

فیکم تخیرها کانه خلقه بالطواویس وهذه کم یقول قائلها فی نشر الدر فی القراطیس بیمن رق القریض نمّلها
ملک سلیمان عرش بلقیس بلغه الله ما یؤمله حتی یزور الامام فی طوس ولابن عباد ایضا [illegible]
یا زائرا قد نهضا مبتدرا قد ادمضا وقد مضی کانه البرق اذا ما اومضا ابلغ سلامی زاکیا بطوس مولی الرضا سبط النبی
المصطفی وابن الوصی المرتضی من حاز عزا اقعسا وشاد مجدا ابیضا وقل له عن مخلص یری الولاء مفترضا فی الصدر لفح
حرقة تترک قلبی حرضا من ناصبین غادروا واقلبوا الموالی ممرضا صرحت عنهم معرضا ولم اکن معترضا نابذتهم ولم ابال
ان قیل قد ترفضا یا حبذا ترفضی لیس فابذکموا بغضا ولو قدرت زدته ولو علی جمر الغضا لکنتی مقید بینه خطب عرضا
جلعت من حبا بکلامی فصح وعوضا اما انه مودة علی الرضا المرتضا دام ابن عباد بها اسماعه لن ترحضا روایت
کرد مرا احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی در شهر همدان که گفت روایت کرد مرا علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از یحیی ابن
ابی عمیر از عبد الله ابن فضل هاشمی که گفت امام بحق ناطق ابو عبد الله جعفر ابن محمد صادق علیهما السلام که هر که
در مدح ما یک بیت از شعر بگوید حضرت عزت از برای او خانه در بهشت عنبر سرشت بنا کند روایت کرد مرا علی ابن
عبد الله وراق رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد ابن ابی عبد الله کوفی که گفت روایت کرد مرا موسی ابن عمران
نخعی از عم خود حسین ابن یزید نوفلی از علی ابن سالم از پدر خود از امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که گفت هیچ گوینده در مدح ما بیتی از شعر نگوید تا آنکه مؤید شود بروح القدس وینی ومنی کرد دبعیض
روایت کرد مرا تمیم ابن عبد الله ابن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدر من از احمد ابن علی انصاری
از حسن ابن جهم که گفت شنیدم از امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت میگفتند هیچ مومن در باب ما شعری
نگوید که خواهد بآن مدح ما کند مگر آنکه حضرت عزت برای او هفت برابر وسیعتر از هفت بار دنیا در بهشت
عنبر سرشت طرح اندازد که تمامی فرشتگان مقرب وپیغمبران مرسل بزیارت او آیند واز انفاس او تبرک جویند
امیدوار بحضرت باری است که این متعال آن خلاصه دوده دانش وکمال ودیباچه دودمان فضل وافضال را
بجمیع اقوال حسنه وافعال جمیله واخلاق کریمه وسیرت مرضیه وصفت عادله اش ثواب دهاد واو را از جمیع
بلیات ومکروهات بوسیله ائمه که پناه بر ایشان برده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
نگهدارد وخودش که در بعضی از اشعار خود در حق ایشان گفته نظم ان ابن عباد استجار بکم یترک منزل الفروض

مصروفة، و در قصیدهٔ دیگر فرموده بیت ان ابن عباد استجاد بکم، فکل ما خافه سیکفاه، در حفظ و حمایت
و پناه و حراست خود دارد او کسانی را که اسامی ایشان نقش لوح جان و نقش خاتم او شده است نظم شفیع اسمعیل فی الاخرة
محمد و العترة الطاهرة، شفاعت خواه او کناد و دولت متسعة الایام متصلة النظام او را مقرون معتاد دوام ممتد الی
التمام مؤدیة الی السعادة الابد باقیة الی غایة لا مدی کرداناد بمنه و فضله و کرمه و لطفه و این کتاب مرتب است بر صد و سی
نه باب متوکلا علی ملهم الصواب فی کل باب از آنجمله باب در بیان وجه تسمیه قبلهٔ هفتم و امام هشتم علی بن موسی علیهما
التحیة و الثنا برضا باب در ذکر روایتی که در باب جهاد امام رضا و در باب آن مخدرهٔ شرع عفت و حیا وارد شده است
باب در میلاد کثیر الاسعاد خلاصهٔ ارباب صدق و صفا امام رضا علیه التحیة و الثنا باب در ذکر نص امام موسی
بر پسر خود امام رضا علیه التحیة و الثنا بامامت و وصیت باب در ذکر نسخهٔ وصیت امام موسی بن جعفر علیه الصلوة
من الله الملک الاکبر باب در ذکر نصهای که بر امامت امام رضا علیه التحیة و الثنا در جملهٔ ائمهٔ اثنی عشر
علیهم صلوات الله الملک الاکبر بروایت رسیده باب در ذکر مجملی از اخبار خلاصهٔ اصحاب اخیار و زبدهٔ اذکیا
اخیار در یکونیدهٔ خدای اکبر امام موسی بن جعفر علیهما السلام با هرون الرشید و موسی ابن المهدی باب در ذکر
اخبار که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب ع روایت شده است
باب در ذکر جمعی از اولاد رسول خدای صلی الله علیه و آله که هرون الرشید ایشان را بعد از زهر دادن
امام موسی علیه السلام در یک شب بقتل رسانید سوی آنانی که در سایر لیالی و ایام کشته بود باب در بیان سببی
که از آن روی بموت موسی ابن جعفر علیهما السلام من الله الملک الاکبر توقف کرده اند و ذکر اشتباهی میدانند و انکار
امامت ائمه که بعد از وی بوده میکنند باب در ذکر اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه التحیة و الثنا
روایت شده است و خطبهٔ آنحضرت در توحید باب در ذکر مجلس امام رضا علیه التحیة و الثنا در نزد مامون
با اهل اسلام و ملل در باب مقالات و جوابهای که آنحضرت بعلی ابن محمد ابن الجهم در عصمت انبیا صلوات الله
علیهم اجمعین داده اند باب در ذکر دیگر از مجلس امام رضا علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات
در توحید نزد مامون باب در ذکر مجلس دیگر از امام رضا علیه التحیة و الثنا با سلیمان مروزی متکلم خراسان
در نزد مامون در اثبات توحید باب در ذکر دیگر مجلسها من ائمه هدی حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا

درخبر

درخبر اصحاب راس و احوال شقاوت مآل ایشان بروایت رسیده است باب در ذکر مجلس دیگر از امام رضا علیه التحیة و الثنا
در نزد مامون در عصمت انبیا صلواة الله الملک الاعلی باب در آنچه روایت شده است از امام رضا علیه التحیة
و الثنا در تفسیر قول خدای تعالی که و فدیناه بذبح عظیم باب در آنچه از ثامن ائمه هدی حضرت امام رضا علیه التحیة
صلوات الله من الله الملک الاعلی در معنی قول مقدسهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده انا ابن
الذبیحین روایت شده است باب در آنچه از هادی طریق هدی امام رضا علیه التحیة و الثنا در علامات امام
وارد شده است باب در آنچه از زبدهٔ ارباب صدق و صفا امام رضا علیه التحیة و الثنا در صفت امامت و امام
و ذکر فضل و رتبهٔ امام روایت شده است باب در آنچه امام رضا علیه التحیة و الثنا در باب تزویج حضرت
فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها بروایت رسیده است باب در ذکر آنچه امام رضا علیه التحیة و الثنا در باب
ایمان و آنکه ایمان معرفت بجنان و اقرار بزبان و عمل بارکان است روایت شده است باب در ذکر مجلس امام رضا
علیه التحیة و الثنا با مامون در بیان آنکه میان عترت و امت چه فرق است باب در ذکر آنچه از امام رضا
علیه التحیة و الثنا به ثبوت پیوسته است از خبر شامی و آنچه از امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه
پرسیده است باب در ذکر آنچه از امام رضا علیه التحیة و الثنا در حق زید بن علی علیه السلام روایت
شده است باب در ذکر آنچه از ثامن ائمهٔ هدی امام رضا علیه التحیة و الثنا بروایت رسیده است از اخبار
نادره که در فنون پراکنده وارد شده است باب در ذکر آنچه از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا علیه
من التحیات اشملها و من التسلیمات اکملها در خبر هاروت و ماروت بروایت رسیده است باب در ذکر اخبار
متفرقه که از امام رضا علیه التحیة و الثنا بروایت رسیده است باب در ذکر آنچه از امام رضا علیه التحیة
و الثنا در صفت صورت و سیرت حضرت رسالت صلواة الله علیه و آله روایت شده است از اخبار مشهوره که از آنحضرت
در اثبات بثبوت رسیده است و الله ولی التوفیق باب اول در بیان وجه تسمیه آنکه قبلهٔ هفتم و امام هشتم
علی ابن موسی علیه التحیة و الثنا برضا کنیت فقیه مذهب با صواب مصنف این کتاب مستطاب ابو جعفر محمد ابن
علی ابن حسین ابن موسی ابن بابویه قمی رحمة الله که فتاوی و اقوال او در معرض استناد فتاوی علمای اعلام و فضلای
عظام است و قریب سیصد جلد کتاب در علم دین از مصنفاتش سمت اختتام یافته است و در عالم علم اشتهار [illegible]

و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری شربت شهادت نوشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله
روحه که روایت کرد بمن والد بزرگوارم علی ابن بابویه که فقیه و عظیم ایشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده‌اند
که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابو القاسم حسین ابن روح رسید و از او استکشاف بعضی مسایل نموده برگشت باو
نامه نوشت التماس نمود که رقعه که بآن نامه همراه بود بصاحب الامر علیه السلام رساند و در آن رقعه از آنحضرت
التماس دعای فرزند کرده بود و حسین ابن روح حاجت او را برآورده آن رقعه را در عالم باطن بحضرت رسانید
پس دیدند که در حاشیه آن رقعه نوشته شده است باو که قد دعونا الله لک فترزق ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن
ابو جعفر و ابو عبد الله از او در وجود آمدند و ابو جعفر رحمة الله بآن افتخار میکرده است به آنکه من بدعای
صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و بغیر الاتفاق در سال سیصد و بیست و نه از هجرت دعوت حق را لبیک
اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوسته و محمد ابن موسی متوکل که از ثقات روات حدیث است و محمد ابن علی
ماجیلویه که بواسطه از ائمه روایت میکند و جرح و تعدیل او در کتب رجال مذکور نیست و احمد ابن علی ابن ابراهیم ابن
هاشم ابن ابراهیم ابن ناتانه و احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی بذال نقطه که از ثقات روات است و در فضل تبحر تمام داشته
و متدین بود و حسین ابن هشام المکتب و علی ابن عبد الله وراق که گفتند روایت کرد بما علی ابن ابراهیم که مکنی
بابو الحسن بوده و ثقه و معتمد علیه است و مصنف چند کتاب در حدیث از پدر خود ابراهیم ابن هاشم قمی که اصل
او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه التحیة و الثنا بوده و اکثر علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند
اما علامه طاب ثراه در خلاصه رجال میگوید و الارجح قبول قوله از احمد ابن محمد ابن ابی نصر بزنطی که ثقه
و جلیل القدر بوده و در نزد امام رضا علیه السلام منزلت عظیم داشته و اصحاب ما رضوان الله علیهم اجماع کرده اند
بر آنکه احادیثی که از او روایت شده است همه در معرض صحت اند که گفت گفتیم با امام ذکی امام محمد تقی علیه السلام
که بدرستی که گمان جماعتی از مخالفان آنست که والد عالی مقدار ترا مأمون رضا نام نهاده وقتی که راضی بولایت
عهد او شد و قبول ولیعهدی او نمود فرمودند و الله دروغ میگویند و فجور میورزند
بلکه حضرت عزت او را رضا نامیده است و بآن اسم مسمی کرده است زیرا که آنحضرت رضا بقضای الهی داده بود
در آسمان و او راضی بود رسول او صلی الله علیه و آله و با ائمه که بعد او بودند صلوات الله علیهم در زمین

و دیگر

او راوی گوید گفتم با آنحضرت آیا هر یک از آباء گذشته تو رضا بقضای پروردگار نبودند و راضی برسول مختار و ائمه اطهار
علیه و علیهم صلوات الله الملک الجبار نبودند گفت چگونه راضی نبودند گفتم پس چرا حضرت عزت از میان ایشان همین
پدر ترا برضا موسوم کردانید فرمودند برای آنکه مخالفان از دشمنان نیز راضی باو شدند هم چنانکه موافقان از دوستان
باو راضی بودند و این قسم رتبه هیچیک را از آبای بزرگوار او حاصل نبود و از اینست که از میان ایشان او را برضا نامیده‌است
روایت کرد بما علی ابن احمد ابن عبد الله برقی از سهل ابن زیاد آدمی از عبد العظیم ابن عبد الله الحسنی که پدر خود را
امام علی علیه السلام رضا مینامیدند و گاهی که آنجناب را میخواندند میگفتند طلب کنید رضا را و چون سخنی از آنجناب
نقل میکردند میفرمودند گفت بمن پدرم رضا و هر گاه خطاب بآنجناب میکردند یا ابا الحسن میگفتند روایت در ذکر
روایاتی که در باب مادر امام رضا علیه التحیة و الثنا و در باب اسرار مخزونه تنوع عفت و حیا وارد شده است روایت
کرد بما الحاکم ابو علی حسین ابن احمد بیهقی در منزل ملکی خود که در نیشابور واقع است در سال سیصد و پنجاه و دو که گفت
خبر داد بما محمد ابن یحیی صولی بطریق قرائت بر او که گفت ابو الحسن الرضا علیه السلام و امام علی ابن موسی ابن جعفر ابن
محمد ابن علی ابن الحسین ابن ابی طالب علیهم صلوات الله الملک الغالب و مادر آنحضرت ام ولد است مسمی به تکتم و این
اسمیست که سابق داشته چه حضرت امام موسی علیه السلام چون مالک او شد نام او را تغییر نکردند و همان نام را
برای او مقرر داشتند روایت کرد بما ابو علی حسین ابن احمد بیهقی که گفت روایت کرد بمن یحیی صولی که گفت روایت کرد
بمن عون ابن محمد کندی که گفت شنیدم از ابو الحسن علی ابن میثم که میگفت هرگز ندیدم کسی را که با امور ائمه علیهم السلام
از اخبار و روایات و از ازواج طاهرات ایشان دانا تر از یحیی صولی باشد چه او را معرفت تام بآن حاصل بود که او گفت
حمیده المصفاة مادر امام موسی علیه السلام که از اشراف عجم است کنیزی مولده را که نامش تکتم بود ابتیاع نموده بود و آن
او بحسب عقل و دین افضل از زنان بود و تعظیم سیده خود حمیده را تا غایتی بجای آورد که از آن زمان که مملوکه او در آمده
بود بجهت تعظیم و اجلال هرگز در حضور او ننشست و در خدمت او ایستاده بود پس حمیده به پسر خود امام موسی را گفت
ای پسر تکتم کنیزی بسیار خوبیست و بهتر از او کنیزی ندیده ام و من شک ندارم از آنکه روزی باشد خدای تعالی نسل او را ظاهر
گرداند اگر او را مثلی باشد بتو بخشیدم نیکو رعایت نمای و طلب خیر از او نمای پس چون آنحضرت او را قبول فرمودند و امام
رضا علیه السلام از او متولد شد طاهره اش نام کردند راوی گوید چون امام رضا علیه السلام شیر بسیار میخورد

و در خلقت نام بود مادر آنحضرت دایه درخواست نمود تا در شیر دادن معاونت او نماید باو گفتند مگر شیر در پستان تو کم
شده است که طلب کار دایه میکنی گفت بخدا دروغ نمیگویم شیر در پستان من کم نگردیده ولیکن بخاطر نمیرسد ورد و عبادتی از صلوات
و تسبیحها از آن وقتی که زاییده ام از قیام بآنها باز مانده ام و از ثواب آن محروم گردیده ام و حاکم ابو علی نقل کرده که صولی
میگفت دلیل بر اینکه نام او تکتم بوده است قول شاعر است در مدح امام رضا علیه التحیة والثنا گفته نظم الا ان خیر
الناس نفسا و والدا ورهطا و اجدادا علی المعظم اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا اماما یؤدی حجة الله تکتم و بعضی این
شعر را بعم ابراهیم ابن العباس نسبت میدهند و در عیون اخبار روایتی بمن رسیده است که این شعر از و باشد و هیچ روایتی
خواه بطریق سماع و خواه بطریق دیگر بمن نرسیده که در تحقیق آن بشنوم و حق و باطل آنرا معلوم نکرده ام بلکه اینچه در آن
مثال نکرده ام که از عم ابراهیم ابن العباس است این اشعار است که در مدح آنحضرت گفته و آن اینست نظم کفی بفعال امرئ عالم
علی اهله عادلا شاهدا اری لهم طارفا مونقا و لا یشبه الطارف التالدا یمن علیکم باموالکم و تعطون من مایه
واحدا فلا حمد الله مستبصرا یکون لاعدائکم حامدا فضلت قسیمک فی فضله کما فضل الولد الوالدا صولی گفت این
ابیات را من بخط پدر خود در پشت دفتری نوشته یافتم و در آن ذکر کرده بود که برادر من از عم خود در مدح امام رضا
تعلیق باکین بر من انشا کرد و چون در آن ملاحظه کردم یافتم که مراد از قسیم آنحضرت در مصرع که کنایه از قریب
و نزدیکی بود دانست از جهت حبی ما مومنت نه عبد المطلب چرا که عبد المطلب پدر هشتم است از جهت داد آنحضرت و مأمون
لیس مراد شاعر در فضلت قسیمک فی فضله تفضیل آنحضرت بر مأمون که در رابعه با آنحضرت تو در نکرده از عبد المطلب
و تکتم از اسامی زنان عرب بود و در اشعار ایشان بسیار واقع از آن جمله اینست نظم طاف الخیالان فهاجا سقما
خیال تکنی و خیال تکتما صولی گفته که عم پدر من ابراهیم ابن عباس صولی را در مدح آنحضرت قصاید و اشعار
بسیار بود و در میان مردم ظهور و شهرت تمام داشت بعد از آن از ترس اعادی مدحی در پی اخفای آن کوشید بلکه از
کیوان که گذشت باز تتبع آنها کرد و از هر جایی که گمان داشت فراهم آورده جمع نمود و جماعتی روایت کرده اند که نام
مادر آنحضرت سکن النوبیه بود و اروی و نجمه و سمانه روایت شده است و کنیت او ام البنین است روایت
کرد بما تمیم ابن عبد الله ابن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن پدر من از احمد ابن علی انصاری که گفت
روایت کرد بمن علی ابن میثم از پدر خود که گفت چون حمیده والده امام موسی علیه السلام نجمه مادر امام رضا

علیه التحیه

خواب

علیه التحیة والثنا را خرید و در ملکیت خود درآورد گفت شبانه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله را در
دیدم که بمن فرمود ای حمیده نجمه را به پسر خود موسی ببخش بدرستی که در دنیا ظاهر شود از فرزندی او بهترین
ساکنان زمین باشد پس بنا بفرموده رسول خدا در عالم رؤیا او را به پسر خود بخشیدم و چون حضرت امام رضا از او
متولد شد آنحضرت او را بطاهره مسمی گردانیده او را اسامی دیگر هست که بر روایت رسیده است از آن جمله اروی و سکن
و سمانه و تکتم است و این نام آخرین نامهای اوست که برا و عباس علی ابن میثم گفت که من از پدر خود شنیدم که او گفت
من شنیدم از مادر خود که میگفت وقتی که حمیده والده ماجده امام موسی نجمه مادر امام رضا را ابتیاع نمود باکره بود
و دست کسی بدامن عفت آن مخدره نرسیده بود روایت کرد بما پدر من رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعد بن
عبد الله از عبد الله ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن محبوب از یعقوب ابن یحیی ابن اسحق از ابی زکریا واسطی از هشام ابن احمر
که گفت روزی امام عالم امام موسی کاظم بمن خطاب کرده و فرمودند که هیچ دانسته از اهل مغرب زمین کسی اینجا باشد
گفتم نه گفتند که من میدانم که تاجری آمده است بیا تا نزد او برویم و سوار شدند و ما نیز با او سوار شدیم و برفتیم
تا بمردی که از مغرب زمین آمده بود و چند کنیزک داشت رسیدیم آنحضرت با او گفتند هر کنیزکی که آورده بر ما عرض
کن تاجر هفت کنیزک عرض کرد آنحضرت هر کدام را که میدیدند میفرمودند لا حاجة لنا فیها یعنی ما را با این حاجت
نیست و هیچ کدام را قبول نکردند و فرمودند دیگر عرض کن تاجر گفت دیگر نمانده است گفتند که میدانم هست عرض
کن گفت بخدا قسم که دیگر نمانده است مگر جاریه بیماری فرمودند چه شود اگر او را عرض کنی تاجر اجابت ننموده
آنحضرت بازگشتند بمنزل شریف تشریف آوردند روز دیگر مرا فرمودند بنزد تاجر مغربی برو و در نهایت قیمت
کنیزک بیمار از و بپرس و هر چه گوید او را ابتیاع کن من بنزد تاجر رفتم از بهای آن جاریه سؤال کردم
گفت او را کمتر از این مبلغ نمیفروشم گفتم بدان مبلغ که نام بردی ویرا خریدم تاجر گفت من هم فروختم اما بگو
آن مردی که دیروز با وی همراه بودی که بود گفتم مردی بود از بنی هاشم گفت از کدام قبیله بنی هاشم گفتم بیش از این
بر احوال او اطلاع ندارم تاجر گفت بشنو که از این کنیزک خبری بتو دهم این کنیزک را من از اقصای مغرب خریده ام
زنی از اهل کتاب بمن برخورد و گفت شاید این کنیز در نزد مثل تو باشد و مخصوص نوکر مردی باید که او نزد
بهترین اهل زمین باشد و از وی باندک زمانی فرزندی بوجود آید که از شرق تا غرب مانند او کسی نبود

گوید چون آن جاریه را بحضرت رسانیدم بعد از انقضای اندک وقتی امام رضا علیه السلام متولد شد روایت
کرد بمن ابن الحدیث محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن عمّ من محمد بن ابی القاسم از محمد بن
علی کوفی از محمد بن خالد از هشام بن احمر چنانکه مذکور شد بزیادت و نقصان باب در میلاد کثیر الاسعاد
خلاصه اولاد با صدق و صفا حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرد بما محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن حسن بن ذکریا در مدینه طیبه که گفت روایت کرد بمن ابو عبد الله محمد بن خلیلان
که گفت روایت کرد بمن پدر من از پدر خود از جدّ خود از عتاب بن اسید که گفت شنیدم که جماعتی از اهل مدینه
طیبه میگفتند که ولادت با سعادت امام رضا علی بن موسی علیهما التحیة والثنا در مدینه طیبه در روز پنجشنبه
یازدهم ماه ربیع الاول سنه یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات امام بحق ناطق امام جعفر صادق به پنج سال
واقع شد و در بلده طوس در قریه که مشهور بسناباد است از رستاق نوقان بروضه رضوان شتافت و در سرای
حمید بن قحطبه طائی در قبه که مدفن هارون الرشید است بسمت قبله مدفون گردید در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان
المبارک سنه ثلث و مائتین و مدت حیاتش چهل و نه سال و شش ماه بود از آنجمله بیست و نه سال و دو ماه با پدر
بزرگوار خود امام موسی علیه التحیة والثنا بسر برد و بعد از وفات پدر عالی مقدار بیست و سه سال و چهار ماه
دیگر در جهان بود و امامت میفرمود و وقتی که با مامت قیام نمود سن شریفش به بیست و نه سال و دو ماه رسیده بود
و در ایام امامتش بقیه ملک هارون الرشید بود و بعد از رشید محمد معروف بامین پسر زبیده خاتون سه سال
و بیست و پنج روز سلطنت داشت و بامارت قیام نمود پس از آن خلع خلافت از امین نمود عمّ او ابراهیم بن شکله را
بر مسند امارت نشانیدند و او بیست و چهار روز حکومت کرد بعد از آن محمد بن زبیده را از حبس بیرون آوردند
و مرتبه دیگر مردم با و بیعت کردند و بر مسند خلافت نشست و یکسال و شش ماه و بیست و سه روز دیگر بامارت قیام
نمود پس از آن ملک بعبد الله مأمون قرار یافت و او بیست و سه سال بیست و سه روز بامر خلافت پرداخت و بعد از آن
خلع خلافت از خود نموده برای امام رضا علیه التحیة والثنا رضا داده خواست آنحضرت بیعت از مسلمانان گرفته
و مسند خلافت را با آنحضرت واگذارد بعد از آنکه الحاح و التماس بسیار و تهدید و وعید بیشمار با آنحضرت
داد و از جناب مشرف بهلاک گشتند و از جان خود مأیوس شدند پناه بپروردگار بردند و با این کلمات

توسل

توسل جستند که اللهم فانک قد نهیتنی عن القاء بیدی الی التهلکة و قد اشرفت من قبل عبد الله المأمون علی القتل
متی لم اقبل ولایة عهده و قد اکرهت واضطررت کما اضطر یوسف و دانیال علیهما السلام اذ قبل کل واحد منهما
الولایة من طاغیة زمانه اللهم لا عهد لی الا عهدک و لا ولایة لی الا من قبلک فوفقنی لاقامة دینک واحیاء سنة
نبیک فانک انت المولی وانت النصیر نعم المولی انت و نعم النصیر یعنی بار خدایا بدرستی که تو نهی کردۀ مرا از درانداختن
خود بدست خود بمهالکت و تو دانائی که من از جانب عبد الله مأمون مشرف بر قتل گشته ام گاهی که قبول ولایت
عهد او نکنم و بار قیام نمی نمایم و من در این امر مکره و مضطرم چنانکه یوسف و دانیال علی نبینا و علیهما السلام
من الله الملک المتعال مکره و بیچاره بودند وقتی که هر یک از ایشان قبول ولایت از قبل طاغی آن زمان میکردند و بار
خدایا نیست مرا عهدی مگر عهد تو و نیست ولایتی مرا مگر از قبل تو پس مرا توفیق کرامت کن از برای اقامت و بر پا داشتن
دین تو و زنده گردانیدن سنت و آئین رسول تو بدرستی که توئی مولا و یاری دهنده من و بهترین مولایان و بهترین
یاری دهندگان توئی پس آنحضرت با دیده گریان و خاطر پریشان قبول ولایت عهد مأمون کردند و شرط نمودند
که هیچ کس را خود نصب و عزل ننمایند و کاری مستقل نکنند و کسی را از ولایت عزل نکنند و از کار و بار دست بدارند و هیچ
رسمی و سنتی که سابق بوده است تغییر ننمایند و در امور داد و مشیر باشند مأمون نیز قبول نمود و برای آنحضرت از خواص
و عوام مسلمانان بیعت ستانید و بر مسند خلافت ممکن گردانید و چون در زمان کمال فضل و مراتب حسب و علم و تدبیر
آن بزرگوار ملک مقدم بر مأمون مرتبه ظهور یافت هر روز بر احوال و اطوار آن قبله احرار حسد ورزیدن گرفت و کینه
ورزیدن تا آنکه دلتنگ شد و در مقام عذر بیوفائی درآمد آنحضرت را زهر داد و مضمون این نمط ظهور بجای آمد

رباعی

ای دل فلک زهر دمادم میکش ∴ گر بیش رسد بلا و گر کم میکش ∴ چون نیست شکر جام هلاهل میبین ∴ چون
دست عیسی همه درد عمر میکش ∴ پس آنحضرت از خوردن آن زهر جرعه شهادت را بزک دید و رخت حیات از سرای فانی
بسرای جاودانی کشید

نظم

از والی خطه ولایت گردون ∴ زین خانه بخانه ابد بیرون رفت روایت کرد بما تمیم بن
عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدر خود
که گفت من از مادر خود شنیدم که گفت شنیدم که نجمه مادر امام رضا علیه التحیة والثنا میگفت چون من بآنحضرت
بارور شدم اصلاً ثقل حمل احساس نمیکردم و در اوقات خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس میشنیدم

وما اذان ترس و واهمه دست میداد وچون هیبت برمن مستولی میشد ازخواب بیدار میکشتم هیچ اوازی بکوش من نمی‌رسید
ودران دم که با دیدار دم دیدم که دستها بر زمین کذاشته بود وسر بجانب اسمان برداشته لبهای خود میجنبانید مثل
کسی که سخن کوید ومناجات کند بعد ازان پدر بزرکوار وامام موسی علیه السلام بر من در امد مرا ولبابه تهنیت مرکشیده
کفتند کوارا باد ترا ای نجمه کرامت پروردکار تو پس من او را درخرقه سفیدی پیچیده بدست انحضرت دادم ازمن ستانید
ودر کوش راست او اذان کفتند ودر کوش چپش اقامت کفتند واب فرات طلبید کام او را بان برداشتند پس ازان بدست
من داده فرمودند بکیر این طفل را بدرستی که بقیة الله است در زمین او

باب در ذکر نص امام موسی بر پسر خود امام رضا علیه التحیة والثنا بامامت و وصیت

روایت کرد بما پدرمن رضی الله عنه که کفت روایت کرد بمن حسین ابن عبد الله ابن محمد ابن عیسی از پدر خود از حسن ابن موسی الخشاب از محمد بن اصبغ از احمد ابن حسن میثمی که واقفی مذهب بود که کفت

روایت روایت کرد محمد ابن اسمعیل ابن فضل هاشمی که کفت روزی بر امام موسی علیه التحیة والثنا درامدم انحضرت از مرض دردناک [illegible] شکایت بسیار کردند وبزبان حال کفتندی ازبیوفائی اهل زمان **رباعی**
چندان الم وغصه کشیدیم که پیری [illegible] چندان فتح ذهن چشیدیم که پیر [illegible] راوی کوید باانحضرت کفتم اکر خدا نخواهد و
بما نماید بشما را چیزی واقع شود امر امامت مفوض بکیست فرمودند به پسر من رضا مفوض است وکتاب او کتاب من است
واو وصی وخلیفه منست بعد ازمن

روایت روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که کفت روایت کرد بما احمد ابن حسن صفار وسعد بن عبد الله جمیعا از محمد ابن احمد ابن عیسی اشعری از حسن ابن علی ابن یقطین از برادر خود حسین از پدر خود علی ابن یقطین که کفت درخدمت امام موسی نشسته بودم وپسر او امام رضا علیه التحیة والثنا نیز در نزد او حاضر بود که انحضرت خطاب بمن کرده کفتند ای علی واشاره بپسر خود امام رضا کرده فرمودند این پسر من سید فرزندان منست وبدرستی که کنیت خود را باو بخشیدیم علی ابن یقطین کفت هشام ابن سالم چون این حدیث را ازمن شنید دست برپیشانی [illegible] استرجاع بر زبان راند بمن کفت بخدا قسم که خبر مرک را بتو داد

روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که کفت روایت کرد بما محمد ابن حسن صفار از عبد الله محمد ابن عیسی از حسین ابن محبوب وعثمان ابن عیسی [illegible] ابن نعیم صحاف که کفت من وهشام ابن الحکم وعلی ابن یقطین هرسه در شهر بغداد بودیم که علی ابن یقطین کفت که من در خدمت عبد الصالح عالم امام موسی کاظم

علیه السلام

علیه السلام نشسته بودم که پسر او امام رضا علیه التحیة والثنا درامد وشست انحضرت رو بمن اورده کفتند ای علی
این سید فرزندان منست وبدرستی که کنیت خود را باو بخشیدم هشام چون این حدیث را ازو شنید دست بر پیشانی
خود زده باو کفت ویحک یعنی رحمت بر تو چه میکوئی علی ابن یقطین کفت بخدا قسم انچه کفتم ازانحضرت شنیده ام
هشام کفت بخدا قسم که بتو خبر دادند که امر امامت بعد از و مفوض به پسر او امام رضا علیه التحیة والثنا است

روایت کرد محمد ابن موسی ابن متوکل رضی الله عنه که کفت روایت کرد بما علی ابن حسین سعدابادی از احمد ابن ابو عبد الله برقی از پدر خود از خلف ابن حماد از داود ابن زربی از علی ابن یقطین که کفت بی انکه از انحضرت امام موسی کاظم علیه السلام من الملک العلام چیزی بپرسم وبا ایشان سخن کویم انحضرت خود ابتدا بسخن کرده اشاره بسوی امام رضا علیه التحیة والثنا نموده کفتند
این اعلم ودانا ترین فرزندان منست وبدرستی که کنیت خود را باو بخشیده ام

روایت روایت کرد بما پدر من رضی الله عنه که کفت روایت کرد بمن حسن ابن محمد ابن عبد الله ابن عیسی از پدر خود از حسن ابن موسی خشاب از محمد ابن اصبغ از پدر خود از غنام ابن قاسم که کفت بمن منصور ابن یونس بزرج که روزی از روزها بر ابو الحسن امام موسی درامدم انحضرت خطاب بمن کرده فرمودند ای منصور آیا دانسته که من درین روز چه احداث کرده ام کفتم نه فرمودند که علی پسر خود را وصی وخلف خود کردانیدم بعد از خود وبدرستی که کنیت خود را باو بخشیدم واو را بعد از خود خلف خود کردانیدم برو نزد او وبر وصایت وتهنیت او بکو واز انکه من ترا امر کرده ام که نزد او بروی وتهنیت او بجای اوری اکاهش کردان منصور کفت من [illegible] انحضرت صلوات الله علیه بر امام رضا درامدم واو را تهنیت کفتم واکاهش کردانیدم که این تهنیت بفرموده والد [illegible] است بجا اورده ام بعد از انکه حضرت امام موسی از این جهان بان جهان انتقال نمودند منصور انکار ان اقرار کرده از اموال انحضرت انچه در دست او بود تصرف نموده بحضرت امام رضا علیه التحیة والثنا نداد **بیت**
وفادار [illegible]

روایت روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که کفت روایت کرد بما محمد ابن حسن صفار از حسن ابن موسی خشاب از احمد ابن محمد ابن ابو نصر بزنطی از زکریا ابن ادم از داود ابن کثیر که کفت کفتم بامام باطن والظاهر ابو عبد الله محمد باقر علیه السلام جان من فدای تو باد وپیش از تو مرا پیر بسازد اکر خدا نخواسته شما را چیزی واقع شود امام وقت ما کی خواهد بود فرمودند پسر من امام **راوی**
کوید بعد از انکه انحضرت [illegible] شد بخدا قسم که هرکز در هیچ چیزی از امر امام موسی [illegible] شک نکردم

پس بعد از آنکه قریب بسی سال در حیات بودم روزی بخدمت آنحضرت آمدم گفتم جان من فدای تو باد اگر خدا نخواسته با شما
شما را چیزی واقع شود امام ما که خواهد بود و ما را رجوع بسوی کیست آنحضرت فرمودند شما را رجوع بسوی پسر من علی است
و امام اوست راوی گوید بعد از آنکه آنحضرت فوت شده بود شدم بخدا قسم که هرگز در هیچ چیز از امام رضا علیه التحیة و الثنا
یک چشم زدن شک نیاوردم روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از عبد الله ابن محمد الحجال که گفت روایت کرد بما احمد ابن سنان از داود رقی که گفت گفتم با ابو ابراهیم امام موسی علیه التحیة و الثنا
جان من فدای تو باد بدرستی که سن من بالا رفته است و میترسم که دیگر بخدمت تو نرسم چشم داشت آن دارم که مرا دستگیری
و از آتش دوزخ برهانی و بگوئی که بعد از تو امام کیست پس آنحضرت اشاره بابو الحسن امام رضا کرده و فرمودند این صاحب و امام
و مقتدای شما است بعد از من روایت کرد بما محمد ابن حسن صفار که گفت روایت کرد بما احمد ابن عیسی از عبد الله ابن محمد الحجال
و محمد ابن احمد ابن ابی نصر بزنطی از ابی حسان از داود رقی که گفت گفتم با امام عالم ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام بدرستی
که من بکبر سن رسیده ام و بیم آن دارم که مبادا امر امرا در یابد و دیگر استسعاد خدمت ترا در نتوانم یافت توقع آن دارم که مرا
خبر دهی که بعد از تو امام کیست آنحضرت فرمودند پسر من علی بعد از من امام است روایت کرد بما پدر من و محمد ابن
حسن ابن احمد ابن ولید و محمد ابن موسی ابن متوکل و احمد ابن محمد ابن یحیی عطار و محمد ابن علی ماجیلویه رضی الله عنهم که گفتند
روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار از محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران الاشعری از عبد الله محمد شامی از حسن ابن موسی الخشاب
از علی ابن اسباط از حسین مولای ابو عبد الله از ابی الحکم از عبد الله ابن ابراهیم جعفری از یزید ابن سلیط زیدی که گفت
با جماعتی از رفقا بمکه معظمه میرفتیم و در اثنای راه با امام بحق ناطق ابو عبد الله جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام
رسیدیم که آنحضرت متوجه مکه بودند با آنحضرت گفتم پدر و مادر من فدای تو باد شما ائمه مطهرید ولیکن مرا چیزیست
که هیچ کس از مرگ نمی رهد پس خبر ده مرا از چیزی که آنرا بمعاشران و هم دینان و هم مذهبان خود رسانم آنحضرت گفتند
بلی و این پسران اورده فرمود اینها فرزندان منند و اشاره با امام موسی علیه السلام کرده گفتند این سید ایشانست
بعلم و حلم و حکم و فهم و سخا و معرفت آراسته است و بدانستگی آنچه مردمان بدان محتاجند از امور دین خود که در آن اختلاف
کرده اند پیراسته و بصفات حسن خلق و سماحت جود متصف است و او دریست از درهای الهی و در او چیزی دیگر هست
که آن از همه بهتر است راوی گوید پدرم با آنحضرت گفت پدر و مادر من فدای تو باد آن چه خبر است گفتند که حضرت عزت

جل شانه

جل شانه بیرون آرد درین امت را از و بوجود آرد و او غوث و علم و نور و علم و فهم این امت باشد بیت امتان جمله
غوث خوانندش و ملجا و هم عنایت و نادانند بهترین نوزاد مولود و خوشترین نو پیدا کنندگان بود حق سبحانه و تعالی
برکت وجود او خون بنی آدم را از مردمان باز دارد و میان ایشان صلح و صلاح اندازد و پراکندگان را با هم جمع کرداند و آواز
کان را
و هوای دشمنان را با اصلاح آرد و برهنگان را بپوشاند و گرسنگان را سیر سازد و ترسندگان را ایمن دارد و باران ببارد
ایمن و امان بخشد بهترین جوانان و خوشترین نو پیدا شدگان باشد تا در خویشان و غنان او را پیش از زمان حکم او
برسیدن قدوم او بشارت رسید قول او حکم و سکوت او علم و فکرت باشد و مختلفات مردمان را بیان فرماید و در اختلاف
بعد از و
کرده اند بر ایشان ظاهر گرداند راوی گوید پدرم با آنحضرت گفت پدر و مادر من فدای تو باد او را پسری خواهد بود که
امام باشد آنحضرت فرمودند آری و سخن را برین قطع کردند و دیگر چیزی نگفتند یزید گفت بعد از آنکه بخدمت ابی الحسن
امام موسی علیه التحیة و الثنا مشرف گشتم با آنحضرت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد دوست دارم همچنانکه والد عالی مقدار
تو مرا از آن خبر داد تو هم خبر دهی که بعد از تو که امام خواهد بود گفتند پدر من در زمانی بود که این زمان مثل او نیست
کنایه از آنکه این زمان تقیه است و از آنجهت بسیار صریح خبر نمیتوان داد ای ابا یزید گفت گفتم هر که بدین سخن از تو راضی
شود بحقیقت ازو نیکو شده باشد لعنت خدا گرفتار شود راوی گوید آنحضرت از سخن من تبسم نموده فرمودند ای ابا عماره خبر میدهم
ترا از آنکه چون من خود بیرون آمدم بظاهر وصیت بفرزندان خود کردم و امام رضا را نیز در وصیت با ایشان شریک
کردانیدم اما در باطن او را بوصیت خود منفرد ساختم و تنها او را وصی حقیقی خود کردانیدم بدرستی که در خواب حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین علیه السلام را بخواب دیدم که انگشتری و شمشیری و عصا
و کتابی و عمامه با ایشان بود من در آن عالم بحضرت امیر المومنین علیه السلام گفتم ای امیر مومنان اینها چه چیز است
که با خود دارید فرمودند اما این دستار سلطان خدای عز و جل است اما شمشیر عزت پروردگار است و اما کتاب
نور حضرت عزت است و اما عصا قوت خدای تعالی است و اما انگشتر جمع کننده این امور است بعد از آن حضرت رسول
نقل
صلی الله علیه و آله گفتند امر امامت بپسر تو امام رضا علیه السلام تعلق خواهد گرفت راوی گوید که آنحضرت بعد از
خواب بمن گفتند ای یزید بدانکه این خبر امانتست که بتو سپردم باید که از آن بکسی نگوئی مگر آنکه عاقل باشد یا آنکه حضرت
عزت دل او را با ایمان امتحان کرده باشد و بنور ایمان از او روشن کرده باشد یا آنکه صادق القول باشد و کفران

نعمتهای الهی مکن و اگر ترا از این امر پرسند یا برابر این امر از تو گواهی خواهند ادای امانت بکن و اخفا از من شنیده ای بگوی
که حضرت عزت در کلام خود میگوید ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی بدرستی که حضرت عزت میفرماید که برسانید
امانتها را بصاحبان آنها و در جای دیگر از کلام خود میفرماید که و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله یعنی کیست ستمکارتر
از خود از آنکس که بپوشد گواهی که در نزد او ثابت باشد از خدای راوی گوید گفتم بخدا قسم که من هرگز این کار نکنم و ترک اداء
امانت و کتمان شهادت ظلم بر خود روا ندارم آنحضرت فرمودند بعد از آنکه رسول صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا خبر امامت پسرم
رضا علیه السلام بمن دادند در مقام صفت او در امع گفتند پسر تو علی آنکه بنور خدا می بیند و بر تفهیم او میشنود و بحکمت
او جل شانه تکلم میکند بصواب باشد نه بر خطا و دانا باشد نه جاهل بدرستی که او از علم و حکمت مملو است و چه کم باشد بودن تو
با او و این چیزی نیست که از ان آن را مقدر شده است نه آنکه بعد از این خواهد شد پس چون از سفر حج ایمن خود بر گردی صلاح امر (خود)
کن و اخفا اراده نست فارغ شو که تو از این امر مستغنی و با مر غیر از این امر مجاوری و فرزندان خود را جمع کن و حضرت عزت را
بر ایشان گواه گردان و کفی بالله شهیدا راوی گوید بعد از ان آنحضرت بمن گفتند ای یزید بدانکه من در این سال ملاقی حضرت
ایزد متعال خواهم شد و پسر من علی را که هم نام علی ابن ابی طالب و سمی علی ابن الحسین است علیهم السلام عطا کرده شده است
با او از جانب حضرت عزت فهم و دانائی علی اول و علم و نصرت و رداء علی ثانی فاما در این وقت او را رخصت نیست از اینکه
امامت سخن گوید مگر بعد از استیصال هرون الرشید بچهار سال و چون چهار سال بگذرد هرچه خواهی از او بپرس که جواب
تو خواهد گفت انشاء الله تعالی روایت کرد ابن بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد با احمد ابن ادریس از احمد ابن محمد ابن
عیسی از عباس نجاشی اشعری که گفت گفتم با امام رضا علیه التحیة والثنا تو صاحب امری یعنی صاحب امامت تو (بعد) هستی
ادعی گفت آری هستم که صاحب این امر منم هر برادر میان و در دیوان امام روایت روایت کرد با احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد با علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود و محمد ابن خالد برقی از سلیمان ابن حفص مروزی
که گفت در آمدم بر ابوالحسن موسی ابن جعفر صلوات الله الملک الاکبر و در خاطر داشتم که از آنحضرت سؤال کنم از آنکه حجت خدا
منان بر آدمیان بعد از تو که خواهد بود هنوز از آنحضرت نپرسیده بودم که خود ابتدا بجواب الضمیر من کرده فرمودند ای سلیمان
بدرستی که پسر من و وصی من و حجت بر مردمان بعد از من او افضل و بهترین فرزندان منست و اگر بعد از
من زنده بمانی در نزد شیعیان و دوستان و سایر ولایت و حضرت کرید کان از خلافت من بعد از من گواهی بر امامت او بده

وپنهان

و پنهان مکن روایت روایت کرد ابن بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد ابن عبدالله از محمد ابن احمد ابن
عیسی از عبدالله ابن محمد الحجال که گفت روایت کرد با زکریا ابن آدم از علی ابن عبدالله هاشمی که گفت ما قریب به شصت مرد از (خویشان)
و جماعت موالیان مادر روضه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که ابو ابراهیم موسی ابن جعفر صلوات الله الملک الا(کبر)
دست پسر خود امام رضا علیه التحیة والثنا بدست گرفته در آمد و نزد ما آمد ایستاد و فرمودند آیا میدانید من کیستم گفتیم
تو سید و بزرگ مائی گفتند نام و نسب مرا بگوئید گفتیم تو موسی ابن جعفری دیگر باره فرمودند اینکه با منست کیست گفتیم علی ابن
موسی ابن جعفر است بعد از آن بزبان معجز بیان گفتند گواه باشید بر آنکه او وکیل منست در حالت حیات و وصی منست بعد
از وفات روایت روایت کرد ابن بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد ابن عبدالله از احمد ابن علی ابن
عیسی از حسن ابن محبوب از عبدالله ابن مرحوم که گفت بقصد مدینه طیبه از بصره بیرون رفتم و در اثنای راه با ابو ابراهیم
امام موسی علیه التحیة والثنا رسیدم و آنجناب در آنوقت متوجه بصره بودند کسی بطلب من فرستادند چون بخدمت ایشان
رفتم مکاتیب بسیار بمن دادند و گفتند اینها را بمدینه برسان گفتم بلاگردان تو بشوم این کتابها را در مدینه بکه برسانم فرمودند
به پسر من علی برسان که او وصی من و بپا دارنده امر من و بهترین فرزندان منست روایت روایت کرد با محمد ابن
حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد ابن حسن صفار از محمد ابن حسین ابن ابو الخطاب و محمد ابن
فضیل از عبدالله حارث که مادر او از فرزندان جعفر ابن ابو طالب علیهما السلام است که گفت روزی ابو ابراهیم
امام موسی علیه التحیة والثنا کس بطلب ما فرستاد و جماعتی را از ما حاضر گردانید بعد از آنکه همه مردم جمع آمدند
آنحضرت فرمودند آیا هیچ میدانید که شما را برای چه طلبیدم گفتیم نمیدانیم گفتند گواه باشید بر آنکه این پسر من علی
وصی من و بپا دارنده امر من و خلیفه منست بعد از من هر که را از من طلبی باشد و حقی بر ذمه من باشد که با و نرسیده
باشم از او استیفاء حق خود کند هر کسی را در نزد من وعده باشد که وفا او نکرده باشم از او استنجاز وعده من نماید و هر کرا
از دریافت و ملاقات من چاره و گریزی نباشد باید که مراد ربایند مگر بکتاب او یعنی بر بیان قول امام و حجیت او
روایت روایت کرد با مظفر ابن جعفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت روایت کرد با جعفر ابن محمد ابن مسعود
عیاشی که از پدر خود که گفت روایت کرد با یوسف ابن سخت از علی ابن قاسم عریضی از پدر خود از صفوان ابن
یحیی از حسین ابن ایوب از محمد زید هاشمی که او گفت الحال علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا را شیعیان

و نپیرداد به امامت پسر او دید و معتقد امامت خود میدانی گفتم حکم چنین داست که او را امام میدانی گفت از آنکه ابوالحسن امام موسی ع
او را نزد خود طلبید و وصی خود کردانید **روایت** روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد ابن
عبدالله که گفت روایت کرد مرا احمد ابن محمد ابن عیسی از علی ابن الحکم از حسین ابن ابوب که گفت در مدینه طیبه در موضعی
که معروف بقباست و محمد ابن زید و محمد در انجا میبود نشسته بودیم پس چون محمد ابن زید نسبت بعادت دیرتر بر ما در آمد
با او گفتم جان من فدای تو باد چه چیز ترا در بند داشت که دیرتر بر ما در آمدی گفت امروز ابوابراهیم موسی ابن جعفر ع مرا
و هفده مرد از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما طلب نموده بر پسر خود علی ع بوصایت و وکالت خود در حالت
حیات و بعد از وفات گواه کردانید حسین گفت گفتم الحال امام پسر او چاردیست و امامت از اوست محمد ابن زید گفت
بخدا قسم ای حسین داکو چه امروز امامت را با وحقیقت کرد ولیکن شیعیان بعد از و بامامت پسر او قایل خواهند شد و او را
امام خواهند دانست حسین گفت گفتم بلکه حضرت عزت او را باقی دارد و میداند هرگاه اینچنین شود این کرد چه فایده
دهد محمد ابن زید گفت ای حسین چون او را وصی خود کردانید محقق شد که امامت را از برای او عقد کرد تا بعد از و امام
باشد علی ابن الحکم گفت که حسین در گذشت و او هم چنان شک داشت **روایت** روایت کرد مرا محمد ابن علی ماجیلویه رضی الله
عنه که گفت روایت کرد مرا عموی من محمد ابن ابی القاسم از محمد ابن علی کوفی از محمد ابن خلف از یونس ابن عبدالرحمن از اسد ابن
ابی العلا از احمد ابن بشیر و خلف ابن حماد از عبدالرحمن ابن حجاج که گفت وصیت کرد ابوالحسن موسی ابن جعفر علیه السلام
بر پسر خود علی و نوشتی بر طبق آن نوشته مشتمل بر اسم هشت مرد از اکابر و اعیان مدینه را بر آن گواه کردانید **روایت** روایت کرد
مرا احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از اسمعیل ابن
مراد و صالح ابن سندی از یونس ابن عبدالرحمن از حسین ابن بشیر که گفتند برپا داشت یعنی دست او را بلند برداشت
ابوالحسن موسی ابن جعفر علیه السلام پسر خود علی را از برای مامم چنانکه برپا داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیرالمؤمنین را علیه السلام در روز غدیر خم بعد از آن فرمود ای اهل مدینه یا آنکه گفت ای اهل
مسجد بدانید و گواه باشید که این وصی من است بعد از من **روایت** روایت کرد مرا محمد ابن موسی متوکل رضی الله
عنه که گفت روایت کرد مرا محمد ابن یحیی عطار از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن علی خزاز که گفت بقصد مکه معظمه
بیرون آمدیم و علی ابن ابی حمزه با ما در آن سفر بود و با او مال و متاع بسیار بود گفتم اینها چه چیز است با خود داری گفت

این مال و متاع امام موسی علیه السلام است که بمن سپرده و امر کرده که به پسر او علی ع تسلیم کنم او را وصی خود کردانیده است
مصنف این کتاب گفت که علی ابن حمزه بعد از فوت امام موسی علیه التحیة والثنا انکار وصیت و وصایت آنحضرت
کرد و آن مال ها را متصرف خود در آورد و با امام رضا ع نرسانید **روایت** روایت کرد مرا علی ابن عبدالله وراق
رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد ابن عبدالله از محمد ابن عیسی ابن عبید از یونس ابن عبدالرحمن از صفوان ابن یحیی
از ابی ایوب خزاز از سلمه ابن محرز که گفت گفتم با بی عبدالله امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع بدرستی که مردی از قوم عجل
عجلی بمن گفت و اشاره بتو کرد که این شیخ از برای شما چند در زنده خواهد بود یکسال یا دو سال بدرود زندگی کند هلاک
گردد و شما بعد از وبی امام خواهید بود و کسی نخواهید بود که در امور دین خود باو رجوع نمائید [illegible]
کین آنحضرت گفتند چرا با او نگفتی او را فرزندی هست مسمی بموسی ع و حال که او بمرتبه [illegible] رسیده است برای وی کنیزی
خریده که برای او حلال است نزدیک باشد که بر صبح از و پسری متولد شود که بقیة الله و فقیه او باشد **روایت** روایت کرد
مرا مظفر ابن جعفر ابن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا جعفر ابن محمد ابن مسعود از ابو یوسف
محمد از علی ابن قاسم از پدر خود از جعفر ابن خلف از اسمعیل ابن خطاب که گفت ابوالحسن امام موسی علیه التحیة والثنا
پیوسته ابتدا بثنا و ستایش پسر خود علی علیه السلام کردی و در ستایش او فرمودی و از فضیلت و نیکوئی و اختیار غیر
نگفتی در حق او فرمودی و گویا اراده آنحضرت از این ستایش آن بوده که بامامت و فضل و مرتبت او دلالت کند
روایت روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد ابن عبدالله که گفت روایت کرد مرا محمد ابن
عیسی ابن عبید از یونس ابن عبدالرحمن از جعفر ابن خلف که گفت شنیدم که امام موسی علیه التحیة والثنا میفرمودند
که سعادتمند کسی که نمیرد تا از عالم که خلفی از خود نه بیند و بدرستی که حضرت عزت خلفی مرا بمن نموده که اینست
و اشاره بحضرت امام رضا علیه التحیة والثنا کردند **روایت** روایت کرد مرا محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید
رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد ابن حسن صفار از احمد ابن محمد عیسی از عبدالله ابن محمد الحجال و محمد ابن
احمد ابن ابی نصر بزنطی و محمد ابن سنان و علی ابن حکم از حسین ابن مختار که گفت لوحی چند از ابی ابراهیم امام موسی
علیه التحیة والثنا بمن افتاد وقتی که آنحضرت در حبس بودند که در آن نوشته بودند عهد من بزرگترین
فرزندان من است **روایت** روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد ابن عبدالله از محمد ابن

عیسی ابن عبید از زیاد ابن مروان قندی که گفت در آمدم بر ابی ابراهیم امام موسی علیه السلام و در نزد آنحضرت پسر او امام رضا
نشسته بود پس آنحضرت بمن خطاب کرده فرمودند ای زیاد کتاب این پسر کتاب منست و سخن او سخن منست و رسول او رسول منست
و آنچه گوید سخن سخن اوست و کرده کرده او مصنف این کتاب رحمه الله گفت آنحدیث را زیاد ابن مروان روایت کرده بعد
از فوت آنحضرت انکار آن نموده در این باب ایستادگی کرد و آنچه از مال آنحضرت نزد او بود بتصرف خود در آورده با امام
رضا علیه السلام نداد **روایت** روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعید ابن ابی جهم از نضر ابن
قابوس که گفت گفتم با بی ابراهیم موسی ابن جعفر صلوات الله الملک الاکبر که من پرسیدم از پدر بزرگوار تو سؤال کردم از کسی
که بعد از او امام باشد پس چون آنحضرت رخت حیات از این جهان بستند و بلقای پروردگار شتافتند و مردم بچپ و راست
رو بیرون گرفتند من و اصحاب من ترا امام میدانستیم و خواطر خود را بدان جمع داشتیم پس آگاه گردان مرا از آنکه بعد از تو امام
که خواهد بود فرمودند پسر من علی امام خواهد بود **روایت** روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله
عنه که گفت روایت کرد بما محمد ابن صفار از حسن ابن موسی خشاب از نعیم ابن قابوس که گفت بمن ابوالحسن امام موسی
علیه التحیة والثنا که علی پسر من بزرگترین فرزندان منست و شنونده ترین ایشانست بقول من و مطیع ترین ایشانست
بامر من در کتاب جفر و جامعه با من نگاه میکند و نظر نمیکند در آن کتاب بجز نبی و یا وصی نبی **روایت** روایت کرد
بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از احمد ابن ابی عبد الله برقی از پدر خود از عبد الله ابن
عبد الرحمن از مفضل ابن عمر که گفت در آمدم بر ابی الحسن امام موسی ابن جعفر علیه السلام من الله الملک الاکبر و آنحضرت
پسر خود علی را در کنار داشت و میبوسید زبان او را و در دهان مبارک خود گذاشته میمکید و او را بر گردن سوار
میکرد و تنگ در آغوش میگرفت و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد چه خوشست بوی تو و چه پاکیزه است سرشت تو و چه
ظاهر و روشنست فضل و مرتبت تو راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد محبت عظیمی و مودت مفرطی از این طفل در دل
من افتاده است که غیر از تو در دل دیگری نیفتاده آنحضرت فرمودند ای مفضل او از من بمنزله منست از پدر خود یعنی
همچنانکه من منزلت پدر خود را دارم او منزلت مرا دارد ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی برگزیده فرزندان
پیغمبران برخی از ایشان از برخی زاده شدند که مراد از کلا دینند به انها از آبای برگزیده و خدای شنواست مر اقوال بالطله
عنا لفانی راوی گوید گفتم صاحب امر امامت بعد از تو اوست فرمودند هر که اطاعت او کند هدایت یابد و هر که

ازدرو

از در و کوردانی کافر گردد **روایت** روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از محمد ابن سنان که گفت یکسال پیش از آنکه ابوالحسن امام موسی علیه التحیة
والثنا عزم رفتن عراق کنند بر آنحضرت در آمدم و پسر او علی در حضور او نشسته بود آنحضرت بمن گفت ای محمد جواب گفتم
لبیک فرمودند زود باشد که در این سال حرکتی واقع شود تو مبادا بی صبری کنی و بدان واقعه جزع بکنی بعد از آن سر پیش
انداخته متفکرانه با انگشت خطی چند بر زمین انداخته آنگاه سر بر داشته در من نگریسته فرمودند یضل الله الظالمین
ویفعل ما یشاء یعنی فرو میگذارد حضرت عزت در گمراهی ظالمان را و میکند آنچه میخواهد گفتم جان من فدای تو باد چه امر
واقع خواهد شد و چه چیز بظهور خواهد آمد گفت هر که بر این پسر من ظلم کند و حق او بستاند و انکار امامت او نماید
بعد از من چنان بود که بر علی ابن ابی طالب علیه السلام ظلم کرده باشد و حق او را ستانیده باشد و انکار امامت او نموده باشد بعد
از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله راوی گوید دانستم که آنحضرت مرا خبر از مرگ خود میدهد و اقامت دلیل امامت
پسر خود مینماید پس من گفتم گواهی میدهم بتحقیق بر آنکه او بعد از تو حجت بود که او راست بر خلقان او و طاعت ایشانست
بر دین و آئین او بعد از آن آنحضرت در مقام دعای من در آمده فرمودند ای محمد خدای تعالی عمر ترا دراز گرداند و ترا تا امامت
او و امامت کسی که قایم مقام او باشد برساند گفتم جان من فدای تو باد قایم مقام او که خواهد بود فرمودند محمد پسر او
جانشین اوست گفتم مرا رضا است در تسلیم و رضا باو گفت ترا بنام تو در کتاب امیر المومنین علیه السلام یافته ام و صفت ترا در آن نوشته
دیده ام که تو در میان شیعیان ما روشن تری از برق در شب تاریک بعد از آن گفت ای محمد بدرستی که مفضل از یونس
و جلیسان و راحت دهندگان من بوده و تو از ایشان و راحت دهنده ترین ایشانی حرامست بر آتش دوزخ که مس تو کند
باب در ذکر نسخه وصیت موسی ابن جعفر علیه الصلوة من الله الملک الاکبر **روایت** روایت کرد بما حسین ابن
احمد ابن ادریس رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما محمد ابن ابو الصهبان از عبد الله ابن محمد الحجال که ابراهیم با و روایت
کرده است از جماعتی از اهل بیت او بدرستی که ابو ابراهیم موسی ابن جعفر علیه السلام گواه گردانید بر وصیت خود اسحق ابن جعفر ابن
محمد و ابراهیم ابن محمد جعفری و جعفر ابن صالح و معویة الجعفری و یحیی ابن حسین ابن یزید و سعد ابن عمران انصاری و محمد ابن
حارث انصاری و یزید ابن سلیط انصاری و محمد ابن جعفر اسلمی را و بعد از آن نوشتند که یشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ان البعث بعد الموت

حق

حق وان الحساب والقصاص حق وان الوقوف بین یدی الله عز وجل حق وان ما جاء به النبی محمد صلی الله علیه وآله حق حق حق
وان ما نزل به الروح الامین حق علی ذلك احیی وعلیه اموت وعلیه ابعث ان شاء الله گواه گرفتم اینها را که این وصیت
منست بخط من و بدستی که پیش از این بیک حرف وصیت جد خود امیر المؤمنین و وصایای امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را خود نوشته ام و نسخه برداشته و وصیت کردم بآنچه ایشان وصیت کرده اند به پسر
خود علی و بعد از آن بفرزندان دیگر خود بآنکه با او باشند پس اگر از ایشان راستی و رامتی ببیند و خواهد که ایشان را در وصیت
مقرر دارد رضا رضای اوست و اگر از ایشان راستی و راستی نبیند و ایشان را مکروه دارد و خواهد که از وصیت ایشان
بیرون کند حکم حکم اوست و ایشان را با وجود او حکمی و امری نیست و وصیت کردم باو بتکفل صدقات من و اموال کودکان که باز گذاشته ام
و با فرزندان خود ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد و ام احمد وصیت کردم بتولیت امر زنان من دون دیگری و ثلث صدقه
پدر من و اهل بیت من که هر چه خواهد کند و بهر که خواهد دهد و تصرف او در آن چون تصرف صاحب مال باشد در مال خود و اگر آنرا
ذکر کرده ام خواهد در جای عیال من دهد و در نفقه ایشان صرف نماید رضای اوست و اگر نخواهد بایشان دهد هم رضای اوست
و اگر خواهد که از آن بفروشد یا بکسی هبه نماید یا تصدق کند بر غیر آنچه من از آن تصدق کرده ام اختیار با اوست و حکم او همچو حکم
منست در وصیت و مال و عیال و فرزندان من و اگر برادران خود را که در صدر این کتاب نام برده ام پسندد و خواهد ایشان را
در وصیت برقرار دارد رضای اوست و اگر نه پسندد و نخواهد که در آن داخل باشند هم حکم با اوست که بی آنکه باو برگردند
شان بیرون کند و اگر از ایشان کسی اراده کند که خواهر خود را بشوهر دهد مگر برضا و رخصت او و هر پادشاه و حاکمی
که او را از چیزی باز دارد یا حایل شود میان او و میان چیزی از آنچه در کتاب خود ذکر کرده ام و بیان نموده ام بتحقیق که او بری
شد از خدای تعالی و رسول او و خدا و رسول از او بری شدند و لعنت رب العالمین و لعنت لاعنین و ملائکه مقربین و جمیع انبیا
و مرسلین و تمامی مؤمنین بر او باد و جایز نیست هیچ احدی از سلاطین را که چیزی از بضاعت من که در نزد او باشد بگیرد و هیچ یک از
موالی نیز روا نیست که چیزی از مال من که پیش او باشد بگیرد و او راستگوی بود در ذکر آن مبلغ اگرچه کم باشد یا بسیار و بدرستی
که اراده کرده ام از رد او و رد آنانی که در این وصیت با او داده ام از فرزندان که ایشان را بنام ذکر کرده ام و فرزندان دیگر
کوچک و مادر فرزندان و هر که از ایشان در منزل و پناه او میباشند لکه رضا او راست که اعتقد حیات من بران میرفت و جاری
میداشت بعد از آن نیز بران رود و جاری دارد اگر خواسته باشد و هر که از میان ایشان بیرون رود و شوهر کند دیگر او را حق

نیست

نیست که بعیالات من برگردد و بخانه من آید مگر آنکه علی او را بپسندد و هم چنین هر که از دختران من شوهر کند و از میان عیال
من بیرون رود دیگر او را حصه نیست که بخانه من رجوع نماید و در میان ایشان نباشد و دختران مرا هیچ یک از برادران
ایشان و اگر چه از یک مادر باشند که خدا نکنند و ایشان را هیچ تسلطی و عملی در امور ایشان نباشد مگر برای و مشورت او پس
اگر بی مشورت و مصلحت او ایشان امر شوهر بر رسیدن که مخالفت بر و در کار و سیدتی برادر صلی الله علیه و آله کرده باشند و در ملک
او از امر او در گذشته باشند و او بمناکح قوم خود دانا تر است از دیگران اگر خواهد که ایشان را کدخدا کند بکند و اگر خواهد نکند
نکند و بدرستی که بایشان نیز وصیت کردم بمثل آنچه در این کتاب خود ذکر نمودم و خدای تعالی را بر ایشان گواه گردانیدم
و هیچ کس را روا نیست که وصیت مرا ظاهر کند و آنرا آشکاره کند بر آنچه ذکر کردم و سخن بران گشایند و از ایشان در خواستم
و سؤال نمودم پس هر که بد کند از بدی باز گردد و هر که نیکو کند برای خود کند و ما ربک بظلام للعبید نیست
و تظلم کنند و بندگان در رخصت نیست هیچ کس از سلطان یا غیر او که این کتاب مرا بر پایان آن ختم کرده ام بگشاید پس هر که
آنرا بگشاید و مهر آنرا بشکند بلعنت خدا و لعنت فرشتگان و جماعت مسلمانان و مؤمنان گرفتار آید و نوشت و ختم کرد این
کتاب را موسی ابن جعفر و گواهان فلان و فلان عبد الله ابن محمد جعفری گفت عباس پسر امام موسی علیه التحیة والثنا ابن
عمران قاضی طلحی را گفت که در پایان این کتاب گنجیست برای ما و گوهریست که از ما پنهان دارد و بر ما چیزی
نگذاشت مگر آنکه همه را باو داد و در تصرف او در آورد و ما را فقیر و محتاج واگذاشت پس ابراهیم ابن محمد جعفری بر خاست
و مضمون وصیت را باو شنوانید و هم چنین اسحق ابن جعفر برخاست هم چنانکه ابراهیم با او شنوانیده بود او نیز شنوانید
بعد از آن عباس بقاضی گفت اصلحك الله ایها القاضی مهر کتاب را بگشای و در آنچه در زیر آن نوشته است بخوان قاضی گفت
نه من مهر آنرا گشایم و نه پدر تو مرا لعنت کند عباس گفت من مهر را میگشایم قاضی گفت آن تو است و رضا با تست آنگاه عباس
آنرا بگشاد و بنظر او در آمد که ایشان را از داخل وصیت بیرون کرده است و وصیت تنها بعلی مقرر داشته و همه را در ولایت
او در آورده خواه ایشان او را دوست دارند و خواه ندارند و ایشان را چون یتیمان در کنار او گذاشته و از حق صدقه
و شرکت بیرون کرده پس چون عباس وصیت نامه را ملاحظه نمود امام رضا علیه السلام ملتفت باو شد گفت
ای برادر من میدانم که شما را چه بر این سخنان داشته است و آن قرضیست که بر ذمه شما است و امر کرد سعد که سعد
بر خیز و قرض ایشان را ضبط بیاد و تعیین کن که چند قرض دارند و بعرض عرضه داران و ادای دین ایشان تمامی حقوق

ایشان را منکر کردن و ابای ایشان از دفعه ایشان را حاصل کن نعمت خدا شکر که مواسات و خوبی کردن ما شما را از دست نداهیم
مادام که بر پشت زمین روز و شب و شب بروز نیاید شما هر چه خواهید بگوئید عباس گفت عمی بمن با مکر اذن یاد شوم اموال ما
و ما داد و ندوق زیاده بران نیست که آنحضرت گفت هر چه میخواهید بگوئید که عرض ما عرض شما است و ناموس ما ناموس شما
پس در مقام اصلاح امور ایشان در آمده فرمود اللهم اصلحهم واصلح بهم واخس عنا وعنهم الشیطان واعنهم علی طاعتک دان
والله علی ما نقول وکیل یعنی بار خدایا حال ایشان را باصلاح آور و ایشان را بر صلاح دار و شیطان را از ما و ایشان دور کن
و ایشان را یاری ده بر طاعت خود اعانت نمای و خدای تعالی بر آنچه میگوییم گواهست با بو انچه گفت و شنید میر کار دست
ماست یعنی کار خود را با او میسپاریم تا بتوفیق او آن عهد عهد بسی در ایم بیت کو لطف تو یاری نماید بخت
هم عهد شکسته آید هم پیمان سست عباس گفت من بزبان تو چه بسیار نداد تو و هیچ عنادی بر دل من نیست که آن را خواهی
بزدائی بعد از آن مردمان متفرق شدند و مجلس بر هم شکست روایت کرد بدرستی رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما احمد ابن ادریس از محمد ابن عبد الجبار از صفوان ابن یحیی از عبد الرحمن ابن الحجاج که گفت در دی امام موسی وصیت نامه
امیر المومنین علی و وقف نامه پدر خود در معنی باب اسمعیل بنزد من فرستاد و صدقه جعفر ابن محمد و صدقه خود را
بنزد او ایجاد ذکر ده بود که بسم الله الرحمن الرحیم این آن چیزی است که موسی ابن جعفر تصدق نموده و بصدقه
داده است زمینی در مکان کذا و قصبه و محمد و داشت عجل و دار یعنه با جمیع نخلستان و زمین و سیل و آب و کشت
زار و اراضی را همگی حقوق و مجاری لوآحق آن از شرب و مشارب و چراگاه و بلندیها و پستیها و آبریزها و ساحلها و مسیلها
و مزارع و غیرآن بر فرزندان که از صلب او باشند ذکور و اناث او تا و متصرف کند والی و متولی آن بخشیدن و دادن
باشد خدای تعالی از غله و حاصلات آن بعد از بیرون رفتن خرج و اخراجات و تغییر کردن شروط یات در دست کردن
ابو اینها آن و قسمت کردن مخرج حصه‌ها بادبر مسکینان و درویشان اهل دیر میان فرزندان موسی ابن جعفر علیهما السلام
هر مردی را بهره دو زن و اگر زنی از فرزندان موسی ابن جعفر شوهر کند دیگر او را در این صدقه حقی نباشد تا وقتی
که بی شوهر باز رجوع کند پس اگر بی شوهر بان بر گردد بهره او و بهره دختر بوده باشد که شوهر نکرده باشد از دختر
موسی و هر که از فرزندان موسی فوت شود از و پسری ماند او را سهم چند مقرر باشد مر دادر و پدر بهره زن مثل
آنچه شرط کرده است موسی در میان فرزندان خود که از صلب او باشند و هر که از فرزندان موسی فوت شود از و پس



عانی

ممانند خود او بر اهل صدقه بر گردد و با ایشان تقسیم کنند و فرزندان دختران مرا در این صدقه من حقی نیست مگر آنکه
پدران ایشان از فرزندان من باشند و باوجود فرزند و فرزند زادگان من و آنچه از ایشان باز ماند هیچ کس را در این
حقی نیست و اگر همه منقرض شوند و کسی از ایشان نماند صدقه من منتقل کرده بفرزندان پدر من که از مادر من باشند
و هرگاه از ایشان باقی مانند و اگرچه یکی باشد بدستوری که میان فرزندان و اعقاب خود شرط کرده ام و اگر هیچ فرزندان
پدر من که از مادر من باشند با اعقاب ایشان منقرض گردند و هیچ کس از ایشان نماند صدقه من بفرزندان پدر من
و هر که از اعقاب ایشان باقی ماند منتقل گردد و اگر از ایشان کسی نماند صدقه من باولی فالاولی رسد تا زمانی که حضرت
عزت وارث آن شود و هو خیر الوارثین و او بهترین وارثهاست تصدق کرد موسی ابن جعفر این صدقه خود را که صحیح است
و دوام در می قیفست و تا روز ابد انقطاع ندارد و بهیچوجه شایبه شبهه و بازگشتی در آن نیست محض از برای رضای
پروردگار و حصول ثواب کردگار و در یافت دار العقاد بخشش که بر هیچ مومنی که ایمان بخدا و روز جزا دارد حلال
نیست که آن را بفروشد یا بخرد یا هبه کند یا ببخشد یا چیزی را از آنچه وضع علیه تغییر دهد حتی یرث الله الارض
ومن علیها یعنی تا وقتی که وارث شود خدای تعالی زمین را و هر که بر آنست و تولیت این صدقه خود را بعلی و ابراهیم
مقرر نموده‌ام که ایشان بتولیت او قیام نمایند پس اگر یکی از ایشان منقرض شود قاسم بجای در آید و با کسی که از آن
دو کس باقی مانده است در تولیت داخل شود و اگر یکی از ایشان منقرض شود اسمعیل بجای او در آید و اگر نیز یکی از ایشان
منقرض گردد عباس بجای او در آید و اگر از ایشان یکی نیز منقرض گردد بزرگترین فرزندان من بجای او بایستد
و اگر از فرزندان من بجز یک فرزند نماند و در یکی منحصر شود او قایم مقام همه گردد و بتولیت پردازد راوی گفت
که ابو الحسن فرموده بود که پدر او در صدقه خود اسمعیل را بر عباس مقدم داشت و او کوچک تر از او بود روایت
کرد بما مظفر ابن جعفر ابن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما جعفر ابن محمد ابن مسعود
عیاشی از پدر خود که گفت روایت کرد بما یوسف ابن محمد از علی ابن قاسم عریضی حسینی از صفوان ابن یحیی از عبد
الرحمن ابن حجاج از اسحق و علی پسران ابو عبد الله جعفر ابن محمد علیه السلام که ایشان هر دو در مکه معظمه
در حالی که امام موسی بجوار ایزدی پیوسته بود در نزد عبد الرحمن ابن مسلم در آمدند و کتابی بخط مبارک آنحضرت
که بجهة سرانجام بعضی مهم با ایشان نوشته بود با خود آورده بودند و با و نموده گفتند که آنحضرت سرانجام این

مهمات را از وجهی که در نزد تست حواله نموده اند پس باید از آنحضرت در نزد تو باشد بخش من پسر او علی ع یعنی من
که او خلیفه و پیشوا و در نزد اوست و این گفتگو بیک دو روز بعد از نقل و قریب به پنجاه روز بعد از فوت امام موسی ع
واقع شد و ایشان بر طبق کلام خود حسین ابن احمد منقری و اسمعیل ابن عمر و حسان ابن معویه و حسن ابن محمد ابن سماعه
ختم را ایشان گواه کرد را میدیم دو کس باین طریق گواهی دادند که ابو الحسن علی ابن موسی ع وصی پدر خود و خلیفه اوست
و دو کس باین قسم گواهی دادند که علی ابن موسی ع خلیفه و وکیل پدر خود است و شهادت ایشان در نزد حفص ابن
غیاث قاضی مرتبه قبول یافت روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم
ابن هاشم از پدر خود نکر ابن صالح که گفت گفتم با برادر ابراهیم پسر امام موسی علیه التحیة والثنا تو در باب پدر خود چه میگوئی
گفت او زنده است گفتم برادر خود ابو الحسن را چه میدانی گفت او ثقه و راستگو است گفتم او میگوید بتحقیق پدر
تو در گذشته است گفت او اعلم است و آنچه او میگوید راست است راوی گفت بار دیگر همین سؤال را با او اعاده کردم
او نیز همان جواب بمن داد گفتم پدر وقتی وصیت کرد گفت آری گفتم که او وصی خود کرا ساخت گفت بر پنج کس از ما
وصیت کرد و علی ع را بر ما مقدم داشت باب در ذکر نصهای که برامامت امام رضا علیه التحیة والثنا
در جمله ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر وارد شده روایت کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضی الله
عنه که گفت روایت کرد بما حسین ابن اسمعیل که گفت روایت کرد بما ابو عمرو سعید ابن محمد ابن نصر قطان که گفت روایت
کرد بما محمد ابن سعید ابن یحیی که گفت روایت کرد بما عباس ابن عمر و ارضی فقیه ابن ابو موسی از ابی بصیر که گفت چون امام
الباطن والظاهر ابو جعفر امام محمد باقر ع را هنگام در رسید در حالت احتضار پسر خود امام بحق ناطق امام
جعفر صادق ع را طلبید تا با ایشان عهدی نماید و امانتی که نزد او بود بعد وسپارد برادر او زید بن علی ع با او گفت ای برادر
اگر مرا و خود را در این عهد مثل امام حسن ع و امام حسین ع انگاری و آنچنان در خیال ادای امتی میدادم که بیدی نرسی
ومکروهی نه بینی آنحضرت با او گفتند ای ابو الحسین ع بدرستی که امانتها از مثال و خیالست و عهدها بجهت انها نیستم
وقواعد و تحقیق که این امور در حجتهای الهی از ازل ثابت شده است بعد از آن جابر ابن عبدالله را طلبیده گفتند
ای جابر روایت کن با ما آنچه در صحیفه دیدی جابر گفت آری ای ابا جعفر در روزی بر سیده خود فاطمه دختر رسول خدا ص
در آمدم تا بولادت امام حسین ع تهنیتی گویم دیدم صحیفه ای اند وسفید در غایت سفیدی در دست دارد گفتم ای سیده

زنان

زنان این چه صحیفه است که در دست داری فاطمه ع گفت در این صحیفه اسماء ائمه که از فرزندان منند مرقوم است گفتم بمن
ده تا در آن نظر کنم گفت ای جابر اگر چنانچه در این باب نهی نمیبود هر آینه بتو میدادم تا نظر در آن میکردی ولیکن نهی کرده
شده است از آنکه اورا دست ساید مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا اهل بیت پیغمبری نهایتش ترا رخصت است که او ظاهر
او نظر نمائی بباطن آن جابر گفت چون نظر در آن کردم دیدم که نوشته ابو القاسم محمد ابن عبد الله المصطفی مادر او آمنه
وابو الحسن علی ابن ابو طالب المرتضی مادر او فاطمه دختر اسد ابن هاشم ابن عبد مناف وابو محمد الحسن ابن علی البر وابو
الحسین ابن علی التقی مادر هردو شان فاطمه دختر محمد است وابو محمد علی ابن الحسین العدل مادر او شهربانو دختر
یزدجرد است وابو جعفر محمد ابن علی الباقر مادر او مادر عبد الله دختر حسن ابن علی ابن ابو طالب است وابو عبد الله جعفر ابن
محمد الصادق مادر او ام فروه دختر قاسم ابن محمد ابن ابو بکر است وابو ابراهیم موسی الکاظم ابن جعفر مادر او کنیزی است مسماة
بحمیده المصفاة وابو الحسن علی ابن موسی الرضا مادر او کنیزی است نام او نجمه وابو جعفر محمد ابن علی الزکی مادر او کنیزی است
مسمی بخیزران وابو الحسن علی ابن محمد الامین مادر او کنیزی است نام او سوسن وابو محمد الحسن ابن علی الرفیق مادر او کنیزی است
نام او سمانه و کنیت او ام الحسن و حجة الله القایم المهدی مادر او کنیزی است مسمی بنرجس صلوات الله علیهم اجمعین گفت
مصنف این کتاب که در این حدیث همچنانکه ذکر یافت قایم بنام روایت شده است و آنکه به نهی بنام خواندن آنحضرت
رفته و گفته که آنحضرت صلوات الله علیه را بنام مبارک خوانند تا رفع فتنه ظهور کند و در این حدیث چه میگوید
وانرا بر چه حمل کند روایت کرد بما پدرم و محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که گفتند روایت کرد
بما سعد ابن عبد الله و عبد الله ابن جعفر حمیری جمیعا از ابی الخیر صالح ابن ابی حماد و حسن ابن ظریف همگی از بکر ابن
صالح و روایت کرد بما پدرم و محمد ابن موسی المتوکل و محمد ابن علی ماجیلویه و احمد ابن علی ابن ابراهیم ابن هاشم
و حسین ابن ابراهیم ابن تاتانه و احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنهم که گفتند روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن
هاشم از پدر خود از بکر ابن صالح از عبد الرحمن ابن سالم از ابی بصیر از امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر ابن محمد
الصادق ع که آنحضرت گفتند که پدر من مر جابر ابن عبد الله انصاری را گفت مرا با تو حاجتیست و میخواهم در خلوت بتو
گویم تو در مردمان بنزد تو چه وقت تخفیف میباید تا با تو خلوت کنم و حاجت خود را از تو بپرسم جابر آنحضرت را
گفت این هر وقت میسر است و موقوف بارادهٔ شماست آنحضرت با او خلوت کردند و گفتند ای جابر خبر ده از کوح

که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا دیدی و از آنچه در آن نوشته بود از ما شنیدی جابر گفت خدا را
بگواهی میخوانم که روزی رفتم در زمان حیات سید کاینات علیه و افضل التحیات بمادرت فاطمه از برای
تا تهنیت امام حسین بگویم دیدم که لوح سبز در دست دارد نمایان بود آفتاب بخط سفیدی چون پرتو نوشته اند
و من گمان بردم که آن لوح مگر از زمرد باشد پس بآنحضرت گفتم پدر و مادرم فدای تو بادا ای دختر رسول خدا
این چه لوحیست که در دست داری و آن مخدره تتق عصمت گفت این لوح را حضرت عزت برای حضرت رسالت هدیه
فرستاده است و تحفه او کرده اند و نام پدر و شوهر و هر دو فرزندم و نامهای اوصیا از فرزندان من در آن
نوشته اند و پدرم را اکرام من از آن بمن داد تا مرا بآن مسرور و شادان گرداند بعد از آن آن لوح را مادرت فاطمه
بمن داد من از اول تا آخر خواندم و از روی آن نسخه بر داشتم انگاه پدر من بجابر گفت ای جابر آیا میشود که آن را بر ما عرض کنی جابر
گفت آری و در وقت براه او و پدر من نیز با او براه افتاد تا بخانه او رسید در آنجا صحیفه از پوست آهو را
پدر من بیرون آورد و گفت خدای را بگواهی یاد میکنم که انچه در این نسخه است در آن لوح نوشته دیدم و آن اینست
بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای که عزیز است و علیم بسوی محمد که نور و رسول و حجاب و دلیل او
روح الامین از نزد رب العالمین بر او فرود آمده است که ای محمد بزرگ دار اسمهای مرا و شکر کن بر نعمتهای من و انکار
آلای من مکن بدرستی که من آن خدایم که نیست خدایی بجز از من و شکننده گردنکشان و خوار کننده ستمکاران و جزا
دهنده روز جزا و بتحقیق که من آن خدایم که نیست خدایی مگر من و هر که بغیر از فضل و کرم من امید دارد و از غیر
عدل و عذاب من ترسد عذاب کنم او را عذابی که هیچکس از عالمیان را آن نفس عذاب نکنم پس به پرستش من قیام
نمای و بر من توکل کن بدرستی که هیچ پیغمبری را نفرستادم که ایام عمر او را تمام گردانیدم و حیات او را بسر آوردم مگر آنکه
از برای او وصیی که محافظت دین و ایش او نماید تعیین نمودم و بتحقیق که من ترا بر تمامی پیغمبران تفضیل دادم و وصی تو را
بر جمیع اوصیا مفضل گردانیدم و بعد از تو ترا بشیر بچگان تو و فرزندان تو حسن و حسین گرامی داشتم پس
حسن را بعد از انقضای مدت عمر پدرش معدن علم خود گردانیدم و حسین را خازن وحی خود ساختم و نامه احوال
او را بسعادت ختم کردم پس او بهترین شهادت جویندگان و بلندترین درجات شهادت یافتگان باشد در نزد
من کلمه تامه خود را با او گردانیدم و حجت بالغه را در نزد او ودیعت گذاشتم بعترت و متابعت و عترت او فرزندان او

دهم و بجا آمدن ایشان عقاب کنم اول ایشان علی سید عابدان و زینت اولیای گذشتگانست و پسر او که شبیه
جد عالیقدر محمود او است محمد الباقر که شکافنده علم من و معدن حکمت منست نزدیک باشد که شک کنندگان در جعفر
هلاک گردند و گمان برندگان در حق او مستاصل گردند برگرداننده قول او برگرداننده قول منست بر من
کنایه از آنکه هر که اقرار باو نیارد انچنان باشد که بمن اقرار ننموده و حقست بر من که جعفر را گرامی دارم و مکان او را بلند
سازم و او را در میان پیروان و یاری دهندگان و نزدیکان و دوستان او اشکارا گردانم و پس از و موسی را برگزینم
و بعد از و فتنه کور بسیار تاریک ظلمانی را بر دارم زیرا که رشته فرض و واجب من از هم نمیگسلد و حجت و برهانم پنهان
نمیماند و بدرستی که اولیا و دوستان من بجام ولی سعادت شوند و شقاوت بر دوزخی اگاه باشید که هر که یکی از ایشان را
انکار کند بدرستی که انکار نعمت من کرده است و هر که آیتی از کتاب مرا تغییر دهد بتحقیق که افترا بر من بسته است و دروغ
بر من بر بافته و وای بر افترا بندان و انکار کنندگان در نزد انقضای مدت حیات بنده برگزیده من و دوست نیکوی
من موسی بدرستی که تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده جمیع اولیا و دوستان منست و علی ولی منست و یاری دهنده
من و او کسیست که اثقال گران بار نبوت را بر او بر نهادم و بتحمل آن بردباری او را می آزمایم عنقریب متکبری او را بقتل خواهد
رسانید در مدینه که آن را بنده صالح یعنی اسکندر ذوالقرنین بنا کرده است و پهلوی بدترین خلق من مدفون خواهد
گردید قول من حقست و هر اینه خنک سازم چشم او را بمحمد پسر او و خلیفه او بعد از وی پس او وارث علم من و معدن
احکام منست و موضع سر من و حجت بر خلق منست بهشت را مقام او گردانیدم و شفاعت او را در حق هفتاد و دو تن
از اهل بیت او که مستوجب آتش اند قبول گردانم و ختم کنم بسعادت برای پسر او علی که ولی و یاری دهنده منست و گواه
منست در میان خلق من و امین منست بر وحی من بیرون آرم از او دعوت کننده براه من و خازن براه علم من حسن
بعد از آن این دعوت را بر پسر او که رحمتیست مر عالمیان را کامل گردانم و او بکمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب متصف
بود و نزدیک باشد که در زمان او دوستان من خوار و ذلیل شوند و سرهای ایشان چون سرهای ترک و دیلم بهدیه
و کشته گردند و سوخته شوند و ترسان و هراسان باشند زمین از خون ایشان رنگین گردد و گریه و آشوب در زنهای
ایشان افتد آن گروه اولیای حق و دوستان مطلق منند ببرکت ایشان هر فتنهای تاریک را دفع گردانم و سلسلهای
سختیها و بلاها را بگشایم و شکستگیها و مغلها را بر دارم اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون

یعنی ایشانند آن گروهی که بر مصایب صبر میکنند بر ایشانست رحمتهای بسیار و نعمتهای بیشمار از پروردگار ایشان و آن
گروه ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان بهدایت ائمه هدی که رضا و تسلیم بدیشان متضمن ثواب عظیم و موجب دخول
نعیم است عبد الرحمن ابن سالم گفت که ابو بصیر گفت اگر چه در مدت عمر خود هیچ حدیثی نشنیدی مگر این حدیث را هر آینه
کافی بود ترا همین حدیث پس از آنکه داد و بکسی اظهار مکن مگر باهلش که از ایشان پنهان مدار و بر ایشان پوشیده
مگذار روایت کرد مرا ابو محمد حسن ابن حمزه علوی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا ابو جعفر محمد ابن حسن ابن
درست سوری از جعفر ابن محمد ابن مالک که گفت روایت کرد مرا محمد ابن عمران کوفی از عبد الرحمن ابن ابو نجران و صفوان ابن
یحیی از اسحق ابن عمار از ابو عبد الله امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند ای اسحق آیا مخواهی که ترا بشارت
دهم ترا گفتم ای جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا گفت صحیفه باملای رسول خدا و خط امیر المؤمنین ع یافتم
که در آن نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای که عزیز است و حکیم و حدیث را مثل این حدیث کرد
مثل همه ذکر کردند راوی گوید بعد از آن امام جعفر صادق ع در آخر حدیث خود گفتند ای ابا اسحق چون این دین
و ایشن فرشتگان و فرستادگان میباید که از نا اهلان اغفیا نگاهداری و با ایشان سپاری تا حضرت عزت ترا نگاه
دارد و حال ترا باصلاح آرد بعد از آن فرمودند هر که باین اطاعت کند از عقاب خدای که عزیز است و بزرگ ایمن گردد
و از عذاب او جل شانه رستگاری یابد روایت کرد مرا ابو العباس محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد مرا عبد الله ابن موسی رویانی از ابو تراب از عبد العظیم ابن عبد الله حسنی از علی ابن حسن ابن زید ابن علی ابن
ابو طالب که گفت روایت کرد مرا عبد الله ابن محمد ابن جعفر ابن محمد از پدر خود از جد خود علیهم السلام بدرستی که امام
الباطن والظاهر امام محمد باقر فرزندان خود را جمع کرد اینها و عمو ایشان زید ابن علی ع در میان ایشان بود بعد از آن
کتابی بخط امیر المؤمنین ع و رسول خدا صلوات الله علیه بیرون آورد که در آن نوشته بود این کتابیست از خدای
که عزیز است و حکیم و حدیث لوح بتمامه تا اولئک هم المهتدون در آنجا بود بعد از آن در آخر حدیث گفت که عبد
العظیم گفت چه عجیب و چه عجیب از جعفر ابن محمد با آنکه این حدیث را از پدر خود شنیده بود که با و میگفتند خروج
کرد با این امر اقدام نمود راوی گوید بعد از آن آنحضرت گفت این سر الهیست دین او و دین فرشتگان اوست از نا محرمان نگاه
کن و نگهدار مگر از اهل و اولیای آن که از ایشان دریغ مدار روایت کرد مرا علی ابن حسین ابن شاذویه المؤدب

رضی الله

رضی الله عنه و احمد ابن هرون الفامی رحمة الله که گفتند روایت کرد مرا محمد ابن عبد الله ابن جعفر الحمیری از پدر
خود از جعفر ابن محمد ابن مالک فزاری کوفی از مالک سلولی از درست از عبد الحمید از عبد الله ابن قاسم از عبد الله
ابن جبله از ابی السفاتج از جابر جعفی از ابی جعفر محمد الباقر ع از جابر ابن عبد الله انصاری که گفت در آمدم بر فاطمه
دختر رسول خدا و در پیش او لوحی که از آن مشتبه بود که روشنی آن چشمها را خیره میکرد دیدم که سه اسم در ظاهر آن و سه اسم
در باطن آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم بر طرف آن نوشته بودند و چون آن اسمها را شمردم دوازده اسم بود با آنحضرت
گفتم این نامهای کیانند گفت این نامهای اوصیاست که اول ایشان پسر عم منست و یازده تای دیگر از فرزندان من
که آخر ایشان قایمست جابر گفت در آن لوح دیدم که در سه جا محمد محمد محمد و در چهار جا علی علی علی علی نوشته بود
روایت کرد مرا احمد ابن محمد ابن یحیی عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم از محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب
از حسن ابن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر ع از جابر ابن عبد الله انصاری که گفت در آمدم بر حضرت فاطمه و در پیش
او لوحی نهاده بود که در آنجا اسامی اوصیا نوشته بودند و آن اسمها را که شمردم دوازده اسم بود آخر ایشان قایم سه تن
از ایشان محمد نام داشتند و چهار تن از ایشان را علی نام بود روایت کرد مرا حسین ابن احمد ابن ادریس رضی الله
عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم از احمد ابن محمد ابن عیسی و ابراهیم ابن هاشم هر دو از حسن ابن محبوب از ابی الجارود
از ابی جعفر ع از جابر ابن عبد الله انصاری که گفت در آمدم بر حضرت فاطمه صلوات الله علیها و در پیش او لوحی
بود که در آنجا اسامی اوصیا نوشته بودند چون آن نامها را شمردم دوازده نام بود و آخر ایشان قایم سه تن از ایشان را
محمد نام بود و چهار تن از ایشان را علی ع روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد ابن
عبد الله از احمد ابن عیسی از محمد ابن ابی عمیر از عمر ابن اذینه از ابان ابن ابی عیاش از سلیم ابن قیس الهلالی که گفت
شنیدم از عبد الله ابن جعفر الطیار که میگفت من و امام حسن ع و امام حسین ع و عبد الله ابن عباس و عمر ابن ابی سلمه
و اسامة ابن زید در نزد معویه نشسته بودیم و حدیثی که میان من و معویه گذشته بود بیان میکردم و در اثنای آن
بمعویه گفتم که من از رسول خدا ص شنیدم که میفرمودند من اولی بمؤمنانم از نفسهای ایشان بعد از آن برادر من
علی ابن ابو طالب ع اولی بمؤمنانست از نفسهای ایشان و بعد از برادرم حسن و حسین ع و چون او بمرتبه شهادت
فایز شود فرزند من علی ابن الحسین اولی بمؤمنان باشد از نفسهای ایشان و فرزند یکی بود ای عبد الله که تو او را

دریابی و بسعادت خدمت او برسی و چون او شهید کرده شود فرزندش محمد ابن علی الباقر اولی بمؤمنان باشند
از نفسهای ایشان و عنقریب است ای عبدالله که بخدمت او برسی و بسعادت ملازمت او دریابی و تمام میشود بکمال رسیدن
مرتبهٔ او و نوبت او در درجهٔ ولایت بدو وارده امام که ذریت ایشان فرزندان امام حسین اند و راوی گوید بعد از آنکه
من این حدیث را بمعویه نقل کردم داماد حسن و امام حسین و عبدالله ابن عباس و عمر ابن ابی سلمه و اسامه ابن زید را
بگواهی خواندم و ایشان بنزد معویه بصدق این حدیث ادای شهادت نمودند سلیمان ابن قیس گفت من شنیدم
از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه رضی الله عنهم که ایشان گفتند ما نیز این حدیث را از رسول خدا شنیدیم
روایت کرد بما ابو علی ابن حسن قطان که گفت روایت کرد بما ابو عبدالله احمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن ابو الرجال
بغدادی که گفت روایت کرد بما محمد ابن عبدوس حرانی که گفت روایت کرد بما عبد الغفار ابن حکم که گفت روایت کرد
بما منصور ابن ابی الاسود از مطرف از شعبی از عمر خود قیس ابن عبدالله که گفت روزی از روزها در حلقه جماعتی که عبدالله ابن
مسعود نیز در آنجا حاضر بود نشسته بودیم که ناگاه اعرابی در آمد و گفت کدام یک از شما عبدالله ابن مسعود است
گفت من عبدالله ابن مسعودم چه میگوئی گفت پیغمبر شما بشما گفته است که بعد از وی چند کس خلیفه خواهند بود گفت آری
فرموده دوازده کس بعدد نقبای بنی اسرائیل خلافت خواهند کرد روایت کرد بما ابو علی ابن حسن ابن علی ابن
عبدویه قطان که گفت روایت کرد بما ابو یزید ابن یحیی ابن خالد ابن یزید مروزی در شهر ری در ماه ربیع سنه
سیصد و دو که گفت روایت کرد بما اسحق ابن ابراهیم الحنظلی در سال دویست و سی و هشت و او معروف بود باسحق ابن
راهویه است که گفت روایت کرد بما یحیی ابن یحیی که گفت روایت کرد بما هشیم از مجالد از شعبی از مسروق که گفت در نزد عبدالله ابن
مسعود نشسته بودیم و مصحفهای خود را بر او عرض میکردیم ناگاه جوانی از اهل مجلس با او گفت آیا عهد کرده است
بشما پیغمبر شما که بعد از وی چند خلیفه خواهند بود عبدالله ابن مسعود گفت بدرستی که تو کوچک سالی و این حدیث
که پرسیدی از تو هیچ کس نپرسیده است آری پیغمبر با ما عهد کرده است که بعد از او دوازده امام خلیفه خواهند بود بعدد
نقبای بنی اسرائیل روایت کرد بما ابو القاسم عتاب ابن محمد وراهینی الحافظ که گفت روایت کرد بما یحیی ابن محمد ابن
صاعد که گفت روایت کرد بما احمد ابن عبد الرحمن ابن الفضل و محمد ابن عبدالله ابن سواد که گفتند روایت کرد بما
بما عبد الغفار ابن الحکم که گفت روایت کرد بما منصور ابن الاسود از مطرف از شعبی و روایت کرد بما عتاب ابن

محمد که گفت روایت کرد بما اسحق ابن محمد الانماطی که گفت روایت کرد بما یوسف ابن موسی که گفت روایت کرد بما جریر
از اشعث ابن سوار از شعبی و روایت کرد بما عتاب ابن محمد که گفت روایت کرد بما حسین ابن محمد الحرانی که گفت روایت
کرد بما ایوب ابن محمد الوزان که گفت روایت کرد بما سعید ابن مسلمه که گفت روایت کرد بما اشعث ابن سوار از شعبی که ایشان
همه گفتند از عم او قیس ابن عبد که گفت ابو القاسم عتاب که ما با عبدالله ابن مسعود نشسته بودیم که اعرابی آمد و گفت
در میان شما عبدالله ابن مسعود هست عبدالله ابن مسعود گفت آری من عبدالله ابن مسعودم چه حاجت داری گفت
ای عبدالله پیغمبر شما بشما خبر داده است که در میان شما چند کس خلیفه خواهد بود گفت بدرستی که از من چیزی پرسیدی
که هیچ کس از آن نپرسیده است از وقتی که داخل عراق شده ام آری فرموده است بعدد نقبای بنی اسرائیل دوازده
خلیفه خواهند بود روایت کرد بما احمد ابن حسن قطان که گفت روایت کرد بما ابو بکر
احمد ابن محمد ابن عبیده نیشابوری که گفت روایت کرد بما ابو القاسم هرون ابن اسحق یعنی الهمدانی که گفت روایت
کرد بما عمر ابن ابراهیم ابن محمد از زیاد ابن علاقه و عبد الملک ابن عمیر از جابر ابن سمره که گفت من با پدر خود در خدمت
حضرت رسالت پناهی بودم شنیدم که آنحضرت میفرمودند بعد از من دوازده امیر خواهند بود بعد از آن آهسته
چیزی گفتند من نشنیدم پس من به پدر خود گفتم چه چیز را آنحضرت اخفا کردند و آهسته گفتند گفت فرمودند آن
دوازده امیر همه از قریش خواهند بود روایت کرد بما احمد ابن حسن قطان که گفت روایت کرد بما ابو علی ابن محمد ابن
اسمعیل مروزی در شهر ری که گفت روایت کرد بما فضل ابن عبد الجبار مروزی که گفت روایت کرد بما علی ابن حسین
یعنی ابن شقیق که گفت روایت کرد بما حسین ابن واقد که گفت روایت کرد بمن سماک ابن حارث از جابر ابن سمره
که گفت من بخدمت رسول خدا آمدم شنیدم که آنحضرت میگفتند بدرستی که این امر یعنی نظام عالم منقضی
نگردد و وعده این سر بنیاید تا آنکه دوازده خلیفه مالک شوند و خلافت کنند و بعد از آن آهسته کلمه گفتند
که من نشنیدم از پدر خود پرسیدم که آنحضرت چه فرمودند گفت گفتند ایشان همگی از قریش باشند روایت کرد بما
احمد ابن محمد ابن اسحق قاضی که گفت روایت کرد بما ابو العلی که گفت روایت کرد بما علی ابن الجعد که گفت روایت کرد
زهیر از زیاد ابن خیثمه از اسود ابن سعید همدانی که گفت شنیدم که جابر ابن سمره میگفت من از رسول خدا شنیدم

که میگفتند که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش باشند چون آنحضرت بمقر کرامت خود برگشتند بنزد
بنزد آنجناب رفتم و آنچه میان من و ایشان گذشته بود بعیان او بردم و گفتم بعد از آن چه خواهد شد فرمودند
که هرج و مرج در عالم افتد و فتنه و آشوب در مردم پدید آید بیت بعالم همه مرج پیدا شود زمین و زمان پر زغوغا
شود روایت کرد بما ابو القاسم ابن عبد الله محمد صایغ رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما ابو عبد الله احمد ابن
سعید که گفت روایت کرد بما حسن ابن علی که گفت روایت کرد بما شیخی در شهر بغداد که او را یحیی میگفتند و نام پدر او را [illegible]
رفته است که گفت روایت کرد بما عبد الله ابن ابی بکر السهمی که گفت روایت کرد بما حاتم ابن ابی صغیره از ابی بحر که گفت شنیدم
از ابو الخلد که از همسایگان من بود میگفت و سوگند بر آن یاد میکرد بدرستی که این امت در معرض هلاک در نیایند
تا دوازده خلیفه در میان ایشان بخلافت قیام نمایند که همه براه راست روند و بدین حق عمل کنند روایت کرد بما ابو القاسم
عبد الله ابن محمد صایغ رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما ابو عبد الله محمد ابن سعید که گفت روایت کرد بما حسن ابن
علی که گفت روایت کرد بما ولید ابن مسلم که گفت روایت کرد بما صفوان ابن عمرو از شریح ابن عبید از عمرو البکالی از کعب الاحبار
که گفت خلفا دوازده باشند چون زمان انقضای ایشان نزدیک رسد طبقه صالحه بیایند که خدای تعالی عمر ایشان را
دراز گرداند بچنین وعده داده است حضرت عزت این امت را بعد از آن این آیه را قرائت نمود که وعد الله
الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم یعنی وعده داده است حضرت عزت
آنانی را که ایمان آورده اند از شما و باعمال صالحه اقدام نموده اند هر آینه باقی گذارد ایشان را بر زمین همچنانکه باقی
داشت آنها را که قبل از ایشان بودند و حضرت عزت بر بنی اسرائیل هم چنین کرد که گفت کرد و چندان بر ایشان عطوفت
آنکه حضرت عزت این امت را داد دیگر روز یا نیم روز جمع گرداند و بدرستی که بر فرزندی و در کار دقیق یکی و نیز ابن بعضی
سال است که شما ابتدا پدری ادرید و اعتقاد میکنید گفت مصنف این کتاب که طول و این احبار را از کتاب خصال
آورده ام روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله ابن مسکان از ابان ابن
ابی عیاش از سلیم ابن قیس الهلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت در آمدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
و آنحضرت امام حسین ع را در کنار خود داشتند و چشم و دهان او را میبوسیدند و بزبان معجز بیان با او میفرمودند

تو سیدی

تو سیدی ابن سیدی و تو امامی ابن امامی و تو حجتی ابن حجتی که همه از صلب تو باشند نهمین ایشان قایم ایشانست روایت
کرد بما حمزه ابن احمد ابن جعفر ابن زید ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب علیه الصلوة من الله الملک العلیا
در شهر دار المؤمنین قم در ماه رجب سال سیصد و سی و نه که خبر داد بما احمد ابن محمد ابن سعید کوفی مولی بنی هاشم
که گفت خبر داد مرا قاسم ابن محمد ابن حماد که گفت روایت کرد بما غیاث ابن ابراهیم که گفت روایت کرد بما حسین ابن زید ابن
علی از جعفر ابن محمد از پدر خود از پدران خود امیر المؤمنین ع که آنحضرت گفتند که رسول خدای صلی الله علیه و آله مر بشما
فرمودند بشارت باد شما را بدرستی که مثل امت من مثل باران است که دانسته نمیشود که اول آن خیر و نیکوتر است یا آخر
آن بخصوص که مثل امت من مانند باغیست که جامع انواع میوها باشد و فوج عام از آن خورده باشند بامید آنکه آخر
آن فوج خواهد بود که در عرض و بنیاد داراتر و در عمق عمیق تر از دریا باشد و در نیکویی بهتر از رطب و عسل بود
و چگونه در معرض هلاک آید امتی که اول ایشان من باشم و بعد از من دوازده کس از سعادتمندان و صاحب عقلان
باشند و آخر ایشان عیسی ابن مریم باشد ولیکن هرج و مرج بهلاکت رسد در اثنائی که میان مردمان فتنه و اختلاف
آشکار شود و بیهودگی دین ایشان ظاهر گردد و اضطراب در میان ایشان افتد که از آن هرج و مرج پدید آید و آن قوم
نه من از ایشان باشم و نه ایشان از من روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما عبد الله ابن محمد ابن
الحسین ابن ابی الخطاب از حکم ابن مسکین ثقفی از صالح ابن عقبه از جعفر ابن محمد ع که گفت چون ابوبکر مرد و عمر ابن الخطاب
خلیفه شد و بمسجد آمد نشست و مردی باو در آمد گفت ای امیر مؤمنان بدرستی که من مردی ام از یهودان و علامه
ایشانم و میخواهم مسئله چند از تو سوال کنم اگر جواب من گفتی هر آینه از کیش خود برگردم و بدین مسلمانان در آیم
عمر گفت آن مسایل کدامند یهودی گفت سه تا و سه تا و یکی پس اگر خواهی دیگری بپرسم و اگر دانا نیستی کسی در قوم تو باشد
مرا بسوی او راه نما کن تا مسایل خود را از او سوال کنم گفت نزد آن جوان رو یعنی علی ابن ابی طالب برو و از او سوال
کن و آن یهودی نزد امیر المؤمنین ع آمد و مطلب خود را بعرض رسانید آنحضرت باو گفتند چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت
تا گفت برای آنکه من جاهل باشم اگر در سه مسئله جواب من نگفتی بآن اکتفا کنم و دیگر از تو نپرسم و اگر جواب من گفتی دیگر بپرسم
فرمودند اگر جواب تو گویم مسلمان میشوی گفت بلی گفتند بپرس از آنچه خواهی گفت سوال میکنم از اول سنگی که بر روی زمین
نهاده شد و آن چشمه که روان شد و اول درختی که بر روی زمین کرامند آنحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند ای یهودی

شما میگوئید اول سنگی که بر زمین نهاده شد سنگیست که در بیت المقدس است و این دروغ است بلکه آن سنگیست که آدم علیه السلام
از بهشت با خود آورد یهودی گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املای موسی علیه السلام است دیگر آنکه شما میگوئید
اول چشمه که بر روی زمین روان گردید چشمه ایست که در بیت المقدس است و این خلاف است بلکه آن چشمه حیات است که یوشع ابن
نون ماهی مرده در آن شست و زنده گردید و خضر از آن چشمه بیاشامید مگر آنکه جاوید زنده ماند هر کس بخورد گفت راست
گفتی بخدا قسم که این بخط هرون و املای موسی علیه السلام است و دیگر آنکه شما میگوئید اول درختی که بر روی زمین روئید
زیتون است و این دروغ است بلکه از درخت عجوه است که عجوه از درخت خرماست که آدم آنرا از بهشت با خود آورد گفت
راست گفتی بخدا قسم که این بخط هرون و املای موسی علیه السلام است بعد از آن یهودی گفت سه تای دیگر آنکه این امت را
چند امام خواهند بود که همه برحق و راستی باشند و هر که ایشانرا فرو گذارد بایشان ضرر نکند بیت که جمله کاینات کافر
گردند ٭ بر دامن کبریاش ننشیند گرد ٭ گفت این امت را دوازده امام خواهند بود گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هرون و
املای موسی علیه السلام است گفت پیغمبر شما در کجای از بهشت ساکن خواهد بود فرمودند در اعلای درجات و بلندترین
مرتبات جنّات عدن مقام خواهند داشت گفت راست گفتی بخدا قسم این بخط هرون و املای موسی علیه السلام است گفت او کیان
فرو خواهند آمد گفت دوازده امام با او خواهند بود گفت راست گفتی بخدا قسم این بخط هرون و املای موسی علیه السلام است
پس از آن گفت از هفتمین میپرسم که وصی او بعد از چند گاه زندگانی خواهند کرد فرمودند سی سال زنده خواهد بود گفت
بعد از آن او بمرگ خود خواهد مرد یا کشته خواهد شد گفتند کشته خواهد شد بضربتی که بر فرق او خواهند زد و محاسن
او بخون سر او رنگین خواهد شد گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هرون و املای موسی علیه السلام است مصنف
این کتاب گفت که این حدیث بطرق دیگر نیز روایت شده است که از آن در کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة
و کشف الحیرة ذکر کرده ام روایت کرد ما را احمد ابن حسن قطان که گفت روایت کرد ما را احمد ابن یحیی ابن زکریا قطان که گفت
روایت کرد ما را بکر ابن عبد الله ابن حبیب که گفت روایت کرد ما را احمد ابن یحیی ابن زکریا قطان که گفت روایت کرد ما را بکر ابن
عبد الله ابن حبیب که گفت روایت کرد ما را تمیم ابن بهلول که گفت روایت کرد ما را عبد الله ابن ابی الهذیل که پرسیدم از وی که امامت
بر که واجبست و علامت کسی که امامت بر او واجبست چه چیزست گفت بدرستی که دلیل بر آن و حجت بر مؤمنان و قائم
بامور مسلمانان و ناطق بقرآن و عالم باحکام برادر رسول خدای و خلیفه او و وصی او و ولی او و بمنزله اوست از او که

او بمنزله

هرون از موسی بود و طاعت او بقول حضرت عزّت واجب شده که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم یعنی ای آنکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای تعالی را و رسول را و صاحبان امر از شما را و بقول او جلّ
شأنه موصوف گشته که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست و فرستاده او و آنکسان که ایمان آورده اند آنانکه برپای میدارند نماز را و میدهند
زکوة را در حالتی که در رکوع اند آنکه بولایت خوانده شده اند از جانب الهی بقول حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
در خطبه خود بعالمیان فرموده که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم سزاوارتر بشما از نفسهای شما گفتند بلی یا رسول الله هم چنین است
که میفرمائی تو اولی بمائی از ما فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله و العن من اعانه یعنی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست دار کسی که او را دوست دارد
و دشمن شمار کسی را که دشمن میشمارد او را و یاری کن کسی را که یاری کند او را و فرو گذار کسی را که فرو گذارد او را و مدد ده
کسی را که مدد دهد او را امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است که امیر مؤمنان و امام متقیان و پیشرو پیشانی سفیدان و دست و پا سفیدان
از آثار وضو و فاضلترین جمیع اوصیا و بهترین همه از بعد کائنات بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله و پسران بهترین همه
زنانست بعد از او علی ابن الحسین بعد از او محمد ابن علی بعد از او جعفر ابن محمد بعد از او موسی ابن جعفر بعد از او علی ابن موسی الرضا
بعد از او محمد ابن علی بعد از او علی ابن محمد بعد از او حسن ابن علی بعد از او محمد ابن الحسن علیهم السلام الی یومنا هذا و احدی
ایشان فرزندان رسول الله و بوصیت و امامت معروف و در دهر زمین در هیچ عصری و زمانی و هیچ دقیقه و آنی
از ایشان خالی نباشد و البته یکی از ایشان والی باشد بیت نظام هر دو جهان از وجود ایشانست ٭ و ایشان دست آویز محکم
و ائمه هدی و حجت اهل دنیا اند تا زمانی که حضرت عزت وارث زمین و آنچه بر آنست شود و هر که مخالفت ایشان کند
گمراه و گمراه کننده بود و ترک کننده حق و راستی باشد ایشان تفسیر کنندگان قرآن و سخن گویان از زبان رسول خدایند
هر کسی که بمیرد و ایشانرا نشناسد میمیرد و مردن ارباب جهالت و جمیع کار دین بیگانه اند و دین ایشان پارسائی و راستی و صلاح
و اجتهاد و ادای امانت بر نیکوکاران و بدکرداران و طول سجود و قیام بعبادات شب و اجتناب از محارم و انتظار فرج بصبر
و نیکوئی صحبت با مردمان و همسایگانست بعد از آن تمیم ابن بهلول گفت روایت کرد بمن ابو معویه از اعمش از امام بحق ناطق
امام جعفر صادق در باب امامت مثل این حدیثی که مذکور شد بی زیاده و نقصان روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه

در روز غدیر بر حکم امامت او بعون رسید
چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

که گفت روایت کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب زیات از محمد بن الفضل
صیرفی از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستی حضرت عزت جل شانه حضرت رسالت پناهی را بر تمامی جن
و انس به پیغمبری فرستاده است و بعد از وی دوازده وصی تعیین نموده که بعضی از ایشان درگذشته اند و برخی هستند و هر وصی را
که بعد از پیغمبر است بر سنت اوصیای عیسی علی نبینا و علیه السلام جاری کردانیده و ایشان دوازده تن بوده اند و حضرت امیر المؤمنین
علی بر سنت مسیح بوده است روایت کرد مرا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا حسین بن محمد بن
عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی الوشا از ابان بن عثمان از زراره بن اعین که گفت شنیدم از امام الباطن و الظاهر
ابی جعفر محمد بن الباقر علیه السلام که آنحضرت میگفتند ما دوازده امامیم که حسن و حسین از جمله ایشانند و باقی ائمه از فرزندان
امام حسین اند صلوات الله علیهم روایت کرد مرا محمد بن ماجیلویه رضی الله عنهم که گفت روایت کرد مرا محمد بن یحیی
عطار از احمد بن حسن صفار از ابو طالب عبد الله بن صلت قمی از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران که گفت من و ابو بصیر
و محمد بن عمران مولی ابو جعفر علیه السلام در یک منزل بودیم که محمد بن عمران گفت من از امام بحق ناطق ابو عبد الله جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام شنیدم که آنحضرت میفرمودند ما دوازده محدثیم کنایه از آنکه او از حدیث ملائکه شنویم بی آنکه شخص
در نظر ما مرئی شود و ابو بصیر با او گفت تو این خبر را شنواست راست بگو این را از ابا عبد الله علیه السلام شنیدی ام بعد از آن ابو بصیر
با او گفت ولیکن من از ابی جعفر علیه السلام شنیده ام روایت کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت
کرد مرا محمد بن یعقوب کلینی که گفت روایت کرد مرا ابو علی اشعری از حسین بن عبید الله از حسن بن موسی خشاب
از علی بن سماعه از علی بن حسن بن رباط از پدر خود از ابن اذینه از زراره بن اعین که گفت شنیدم که امام الباطن و الظاهر
ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام میگفتند ما دوازده امامیم از آل محمد که همه ایشان بعد از رسول خدای محدث اند بعضی کسانی
ذکر یافت و علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشانست روایت کرد مرا محمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود حسین بن علی علیهم السلام که گفت پرسیدند از امیر المؤمنین علیه السلام از معنی قول رسول
خدای صلی الله علیه و آله که انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مراد از عترت کیانند آنحضرت فرمودند که آن من
و حسن و حسین و نه امام دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام که نهمین ایشان مهدی و قایم ایشانست نه ایشان از کتاب خدا

تعالی مفارقت کنند و نه کتاب از ایشان مفارقت کند تا نزد من بر سر حوض کوثر بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
وارد شوند و آنحضرت را در یابند و خلاصه مذکور آنکه من در میان شما دو امر عظیم میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است
قرآن و اهل بیت من ببینید و احتیاط کنید که با این دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق تا چه کیفیت
با ایشان بجا خواهید آورد و این دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند روایت کرد مرا علی بن
مفضل بغدادی که گفت شنیدم که ابا عمر صاحب ابی العباس از ثعلب پرسید از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند
انی تارک فیکم الثقلین چرا عترت و کتاب را ثقلین نامیده اند گفت از برای آنکه چون تمسک بایشان ثقیل و گرانست
تعبیر از ایشان بثقلین کرده اند روایت کرد مرا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا
محمد بن همام که گفت روایت کرد مرا عمر از احمد بن مابنداد که گفت روایت کرد مرا احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از
مفضل بن عمر از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از پدر خود از پدران خود تا امیر المؤمنین علی علیه السلام
که آنحضرت گفتند که رسول خدا فرمودند که شبی مرا باسمان بردند و پروردگار من جل جلاله با من راز گفت گفت ای محمد
بدرستی که من نظر بسوی زمین انداختم و ترا برگزیدم و پیغمبری دادم و اسمی از اسماء خود را اشکافتم و اسم
ترا از آن بیرون آوردم پس من محمودم و تو محمدی و بعد از آن مرتبه دیگر نظر بسوی زمین افکندم و علی را از آن اختیار
کردم و خلافت و وصایت و خلافت ترا باو بخشیدم و جفت دختر و پدر فرزندان تو کردانیدم و بجهت او اسمی از اسماء
خود را اشکافتم و اسم او را از آن بیرون آوردم پس منم علی اعلا و او علیست و فاطمه و حسن و حسین را از نور هر دو شما آفریدم
بعد از آن ولایت و دوستی ایشانرا بر فرشتگان عرض کردم هر که آنرا قبول کرد و اطاعت نمود در نزد من از مقربان گردید و هر که
قرب رسید ای محمد بدرستی که اگر بنده از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند که در بیخ شود مانند مشک کهنه گردد
و بعد از آن با انکار ولایت ایشان در معرض لقای من در آید یعنی بمن در رسد در حالتی که منکر ولایت ایشان باشد او را
بهشت خود در نیاورم و در سایه عرش خود جای ندهم ای محمد آیا دوست داری ایشانرا ببینی گفتم آری ای پروردگار من از وی
دیدار ایشان دارم حضرت عزت تعالی وحده العزیز فرمود سر بردار چون سر برداشتم در میان نور علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی
و محمد بن الحسن القائم را دیدم و مستغرق انوار ایشان دیدم و نور قایم در آن میان چون ستاره بود درخشنده گفتم ای پروردگار

تمنا میابی کفت این دعاها کدام‌اند رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود هر کاه که او نماز خود بکذارد باید که هم چنان
نشسته باین دعا تبرک جوید بکوید اللهم انی اسئلك بکلماتك ومعاقد عرشك وسکان سمواتك وانبیائك ورسلك ان تستجیب لی
فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل لی من امری یسرا بتحقیق که حضرت عزت کارهای تو را
اسان کرداند وسینهٔ تو را کشاده کرداند ودر وقت جان کندن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را تلقین تو نماید و زبان تو را
ابی کفت این نطفه که در صلب حبیب من حسین ترکیب یافته چه چیز است ای رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که مثل این نطفه
مثل ماه است و بیان است هر که پیروی ومتابعت او کند هدایت یابد وهر کس که از وی برکردد ضلالت افتد ابی کفت او را چه نام است
ودعای او کدام است کفت نام او علی است ودعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم ویا فارج الهم ویا باعث
الرسل ویا صادق الوعد هر که این دعا را بخواند حضرت عزت او را با علی ابن الحسین محشور کرداند و پیشرو او باشد تا زمانی
که بهشت در آورد پس ابی کفت آیا او را هیچ خلفی و وصی خواهد بود فرمود که بلی او راست مواریث السموات والارض او را دارند
اسمانها و زمینها خواهند بود ابی کفت مواریث السموات والارض چه معنی دارد آنحضرت کفتند مراد از ان قضا کردن بحق
وحکم راندن بدیانت و دانستن تاویل احکام و بیان مستقبل حالاتست که من بعد چه خواهد شد کفت او را چه نام است فرمود
که نام او محمد است و بدرستی که فرشتکان در اسمانها با او موانست مینمایند و باو استیناس میجویند و در دعای خود میکوید
اللهم ان کان لی عندك رضوان وود فاغفر لی ولمن تبعنی من اخوانی وشیعتی وطیب ما فی صلبی و حضرت عزت نطفهٔ مبارکهٔ
زکیه در صلب او ترکیب کرده وجبرئیل امرا از ان خبر داده که حضرت عزت جل شانه این نطفه را طیب وطاهر افریده
و او را در نزد خود جعفر نامیده و او را هادی ومهدی و رضی و مرضی کردانیده و پرورکار خود را باین دعا میخواند و در دعای
خود این میکوید یا دان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء ولهم عندك رضاء واغفر ذنوبهم
ویسر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینك وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تأخذه سنة ولا
نوم اجعل لی من کل غم فرجا هر که این کلمات کثیر البرکات را بخواند حق سبحانه وتعالی او را در قیامت روسفید برانکیزاند
و با جعفر ببهشت عنبر سرشت در آورد ای ابی بدرستی که حضرت عزت جل شانه بر این نطفه نطفهٔ مبارکهٔ زکیهٔ طیبهٔ
دیکر ترکیب نموده و رحمتی بی نهایت بر آن فرستاده و او را جبین خود موسی نام نهاده ابی کفت ای رسول خدای صلی الله علیه
وآله بکو که ایشان را یکدیکر وصف مینمایند و از هم نسل میستانند و هم چنین از هم میراث میبرند و یکی یکی میشتافتند

من ایشان کیانند حضرت عزت جل شانه کفت ایشان ائمه اند واین قایم است که حلال مرا حلال میکند وحرام مرا حرام میکرداند
ومن باو از دشمنان خود انتقام خواهم کشید وایشان را مستاصل خواهم کردانید و راحت دل و ارام جانهای اولیا و دوستان خود
و او را کسی است که دلهای شیعیان و پیروان ترا از درد ظلم ستمکاران ومنکران وکافران شفا دهد ولات وعزی را هم چنین
تر و تازه از خانهای ایشان بیرون اورد و در اتش اندازد و بدرستی که در ان روز فتنه واختلاف مردمان در باب ان بتان
زیاده از فتنه کوساله وسامری باشد روایت کرد ما را علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رضی الله عنه که کفت روایت کرد ما را
محمد ابن ابو عبد الله کوفی از موسی ابن عمران نخعی از عم خود حسین ابن یزید نوفلی از حسن ابن علی ابن ابو حمزه از یحیی قاسم از جعفر ابن
محمد الصادق از پدر خود از جد خود امیر المؤمنین که کفت کفت رسول خدا که بعد از من ائمه دوازده اند اول ایشان علی ابن ابو طالب
و اخر ایشان قایم که خلفا و اوصیا و اولیای منند و حجتهای پروردکار اند بعد از من بر امت من هر که بامامت ایشان اقرار
نماید مؤمن باشد و هر که انکار کند کافر کردد روایت کرد ما را ابو الحسن علی ابن ثابت دوالیبی رضی الله عنه که کفت روایت
کرد ما را بدرم در مدینه السلام کوفه در سال سیصد وپنجاه ودو که کفت روایت کرد ما را محمد ابن علی ابن عبد الصمد کوفی که کفت
روایت کرد ما را علی ابن عاصم از محمد ابن علی ابن موسی از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود
محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن علی ابن ابو طالب علیهم الصلوة من الله الملك الغالب که کفت
در امدم بر رسول خدای و ابی ابن کعب در حضور آنحضرت نشسته بود پس آنحضرت خطاب بمن کرده فرمودند مرحبا بك
یا ابا عبد الله یا زین السموات والارض یعنی خوش امدی ای ابا عبد الله زیب و ارایش اسمان و زمین ابی ابن کعب کفت چکونه
غیر از تو دیکری ارایش اسمانها و زمینها تواند بود ای رسول خدای آنحضرت کفتند ای ابی قسم بان خدایی که مرا براستی
پیغمبر کردانیده و بر خلقان فرستاده که حسین ابن علی در اسمان بزرکتر و معروفتر از انست که بر زمینست و بدرستی که نام او
بر جانب راست عرش حضرت عزت نوشته شده است او چراغ هدایت و سفینهٔ نجات امت و امام خیر و عزت و علو و حکمت
و ذخیره بهشت و میراث کذارندهٔ روز اخرتست و بدرستی که حق سبحانه وتعالی نطفهٔ طیبهٔ مبارکهٔ زکیهٔ در صلب او ترکیب
نموده است و دعای چندی تلقین او کرده که هیچ مخلوقی انها را نخواند مکر انکه حضرت عزت او را با او برانکیزاند و او را
در لحزت شفاعت خواه او کرداند و غمهای او را از خاطر او بردارد و قرضهای او را ادا کرداند و امور او را اسان کرداند
وراه اورد ش او بسازد و او را بر دشمن خود قوت و توانایی دهد و هتك پردهٔ او نکند و در دهر و جهان وی رسوا

و وصف هم میکنند فرمود که وصف ایشان را جبرئیل امین از نزد رب العالمین بمن گفت وصف شان را بیان نمود ابو کهف
ابا موسی هیچ دعائی که مخصوص او باشد سوای دعای پدران خود دارد گفتند آری در دعای خود میگوید یا خالق الخلق و یا باسط
الرزق و یا فالق الحب والنوی و یا باری النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و یا دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت
اهله هر که این دعا بخواند خدای تعالی حاجتهای او را بر آورد و در روز قیامت او را با موسی ابن جعفر محشور گرداند
بعد رسیدی که حضرت عزت نطفهٔ مبارکهٔ زکیهٔ طیبهٔ مرضیهٔ در صلب او ترکیب کرده است و او را در نزد خود علی نامیده و
او بود کار او برای خدا باشد و بعلم و حکمت که حضرت عزت باو بخشیده است راضی بوده او را از برای شیعیان او حجتی
گردانید که در روز قیامت باو احتیاج نمایند و بولایت او حجت جویند و او را دعائیست که همواره بان میکند که اللهم
اعطنی الهدی و ثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع انک اهل التقوی واهل المغفرة
و بعد رسیدی که حضرت عزت نطفهٔ مبارکهٔ طیبهٔ زکیهٔ مرضیهٔ در صلب او ترکیب نموده است و او را در نزد خود محمد ابن
علی نامیده پس او شفاعت خواه شیعیان خود باشد و وارث علم جد خود گردد و او را علامتی بود آشکارا و باهر
و حجتی باشد مبین و ظاهر و چون متولد شود بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله گشاید و بیکتائی الهی
و نبوت من اقرار نماید و در دعای خود میگوید یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله الذی لا اله الا انت ولا خالق الا
انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که این دعا را بخواند محمد ابن علی در روز قیامت
شفیع او باشد و بعد رسیدی که حضرت عزت نطفهٔ که پاک بود و بر طاعتی پاکیزه نطفهٔ مبارکهٔ طیبهٔ طاهره در صلب او ترکیب
گردانیده است و او را پیش خود علی ابن محمد نامیده و لباس سکینه و وقار در او پوشانیده است و انواع علوم و تمامی سر
مکتوم در او ودیعه نهاده هر که او را دریابد در دلش شبهه ای باشد او را از آن خبر آگاه گرداند و از دشمنش تحذیر فرماید
و حذر دار کند و در دعای خود میفرماید یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسئلک
النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا را بخواند علی ابن محمد شفاعت خواه او گردد تا به بهشتش در آرد و بعد رسیدی
که حضرت عزت نطفهٔ پاکیزه در صلب او ترکیب نموده است و او را در نزد خود حسن نامیده و او را نور عالم خود و خلیفهٔ
زمین خود گردانیده و از برای امت جد او بزرگی تعیین نموده و بجهت شیعیان او هادی و شفیع مقرر داشته که در دنیا
و عقبی شفاعت کنند و هدایت نماید ایشان را باشد و در هر دو جهان دستگیری ایشان نماید و از برای کسی که مخالف

نماید

او نماید عذابی باشد و بواسطهٔ کسی که موالات با او نماید نجاتی بود و بجهت آنکه او را با امامت گرامی برهانی باشد و در دعای
خود میگوید یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین
و ادفع عنی بدفعک و امنعنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا را بخواند خدای تعالی او را
با وی برانگیزاند و از آتش دوزخ نجات دهد اگرچه مستوجب آتش شده باشد و بعد رسیدی که حضرت عزت جل شانه نطفه
مبارکهٔ زکیهٔ طیبهٔ طاهرهٔ مطهرهٔ در صلب حسن ترکیب کرده است هر مؤمنی که حضرت عزت پیمان او را در ولایت او از وی
گرفته است راضی بان میشود و هر کافری انکار ان میکند و او را امامیست تقی و نقی و بار و نیکوکار باشد حکم بعدالت میکند
و بان امر مینماید و خدای تعالی او را از موضعی که مشهور بسامره است بیرون آورد وقتی که دلایل و علامات ظهور
او بظهور رسد و او را گنجهای فراوان باشد که نه از طلا و نه از نقره است بلکه اسبان فربه محجل و مردان مسلح مکمل دارد
که حضرت عزت از برای او از اقصای عالم بشمارهٔ اهل بدر که سیصد و سیزده مرد بوده اند جمع گرداند تا در کار ظفر
انتساب او باشند و همچنین صحیفهٔ مهر کرده شده متضمن بر عدد نامها و نسبها و شهرها و طبیعتها و سیتها و حرفها و کنیتهای
اصحاب او با او خواهد بود و آن جماعت را در اطاعت فرمان برداری او نهایت کد و اجتهاد باشد بیت همه در اطاعت
جواب دوان ٭ ولی در صف جنگ شیر ژیان ٭ او گفت دلایل و علامات او چه چیز است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت او را علمی باشد که چون وقت خروج او نزدیک گردد علم خود منتشر گردد و بفرمان حضرت عزت بزبان آمده
با او ندا کند اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله یعنی ای دوست خدا بیرون رو و دشمنان او را بقتل رسان و او را
و دو علامت دارد و او را شمشیری نیز در غلاف باشد که هر گاه زمان ظهور او آید خود بخود از غلاف کشیده شود و بفرمان
الهی بزبان آمده او بخواند که اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله یعنی بیرون رو ای ولی خدا که بعد
از این از دشمنان خدا دست کشیدن نشستن بر تو حلال نیست پس او بعد از ظهور این دو علامت از پرده غیب بیرون آید
و دشمنان خدا را هر جا یابد بقتل رساند و حد و احکام خدای تعالی را برپای دارد و بحکم او حکم نماید و چون بیرون آید
از جانب راست و میکائیل از طرف چپ او بر ایستند با او باشند و نزدیک باشد آنچه شما میگویم بیاد آرید و اگرچه بعد
از اندکی زمانی ببینید و افوض امری الی الله و بان میگذارم کار خود را بخدا که عزیز است و بزرگ ای خوشا
حال کسی که سعادت ادراک او را دریابد و خوشا حال کسی که او را دوست دارد و خوشا حال و مال کسی که وصی

او ناز دج حضرت عزّت ایشانرا از هلاک نجات دهد و بوسیلهٔ اقتدا بخدا و رسول خدا و جمیع ائمه هدی در هشت
بهشت عنبر سرشت راه یابد و روی ایشان بکشاید مثل ایشان در زمین مثل ستارکانست بر آسمان که راه یابند که هرکز متغیر نشود
و مثل ایشان در آسمان مثل ماهیست تا آنکه از آن هرکز منطفی نکردد او کفت ای رسول خدا حکونه حال و بیان
این امامان از تو و درد کان تو ظاهر شد فرمودند که حضرت عزّت دوازده صحیفه که اسم هر امامی بر خاتمهٔ آن و صفت او
بر صحفهٔ آن ثبت کرده بود بمن فرستاد و از ملاحظهٔ آن حال آنها بظهور پیوست **روایت** کرد با عبد الله ابن علی و کاتب
زادی رضی الله عنه که کفت روایت کرد با سعد بن عبد الله که کفت روایت کرد با ابراهیم ابن ابو بصیر و فارسی ابن خنیس ابن
علوان از عمرو بن خالد از سعد ابن ظریف از اصبغ ابن نباته از عبد الله ابن عباس که کفت شنیدم که حضرت پیغمبر
میفرمودند که من و علی و حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین همه مطهّر و معصومیم **روایت** کرد با احمد ابن حسین
قطان که کفت روایت کرد با احمد ابن عیسی ذکریا و قطان که کفت روایت کرد با بکر ابن عبد الله ابن حبیب که کفت روایت کرد
فضل ابن صقر العبدی که کفت با روایت کرد ابو معویه از اعمش از عطا ابن ربیع از عبد الله ابن عباس که کفت کفت رسول
خدا من سیّد انبیا ام و علی ابن ابی طالب سیّد اوصیاست و اوصیای من بعد من که اوصیای او اند دوازده اند اوّل ایشان علی ابن ابی طالب
و آخر ایشان قایم علیه السلام **روایت** کرد با احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه که کفت روایت کرد با محمد ابن
عبد الله بصری که کفت روایت کرد با ابراهیم ابن مهزم از پدر خود از ابی عبد الله از پدران خود از امیر المؤمنین علی که کفت
کفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت عزّت جلّ شانه دوازده تن از اهل بیت مرا بصفت فهم و علم و حکمت
من متصف کردانیده است و ایشانرا از طینت و سرشت من آفریده پس وای بر آنانی که بعد از من انکار ایشان نمایند
و قطع صلهٔ رحم از ایشان کنند و نسبت ایشانرا از من برتابند بیکمان از شفاعت من محروم باشند و قطعا از آن بهره نیابند
روایت کرد با محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضی الله عنه که کفت روایت کرد با محمد ابن همام ابو علی از عبد الله ابن
جعفر حمیری از حسن ابن موسی خشاب از ابن المثنی نخعی از زید ابن علی ابن حسین که کفت کفت رسول خدا که چکونه هلاک
شوند امّتی که من و علی و یازده کس دیکر از فرزندان من که همه صاحبان عقلند در اوّل ایشان باشند و مسیح ابن مریم
در آخر ایشان ولیکن **بیت** بیتند از میان هلاک شوند نه آنکه من از او باشم او از من **روایت** کرد با محمد ابن احمد
ابن یحیی عطّار و مثل که کفت روایت کرد بمن پدرم از محمد ابن عبد الجبار از ابی احمد محمد ابن زیاد ازدی از ابان ابن

عثمان

عثمان از ثابت ابن دینار از سیّد الساجدین امام زین العابدین از امام الثقلین امام حسین از سیّد الاوصیا اسد الله الغالب
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیهم السلام که کفت کفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که ائمه بعد از من دوازده اند اوّل
ایشان توئی ای علی و آخر ایشان قایمست که حضرت عزّت مشارق زمین و مغارب آنرا بر دست او کشاید **روایت** کرد با
من و محمد ابن حسین ابن احمد ابن ولید رضی الله عنه که کفت روایت کرد با سعد ابن عبد الله و عبد الله ابن جعفر حمیری و محمد ابن
یحیی عطّار و احمد ابن ادریس همکی کفتند که روایت کرد با احمد ابن ابو عبد الله برقی که کفت روایت کرد با ابو هاشم داود ابن
قاسم جعفری از امام الباطن و الظاهر ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام که روزی از روزها امیر المؤمنین تکیه بر دست سلمان
فارسی رضی الله عنه زده با امام حسن ع بمسجد الحرام در آمدند که ناکاه مردی خوش روی پاکیزه لباس آمد و بر امیر المؤمنین ع
سلام کرد و آنحضرت جواب سلام او باز داد و چون بنشست کفت ای امیر مؤمنان سه مسئله از تو میپرسم اکر از آنها مرا خبر دهی بدانم
که این قوم را آنکه نسبت به تو بود ندانستند و بغضب بر جای تو نشستند و بدین دنیا که ایشان زدند در دنیا و نه در آخرت
از ایمان باشند و اکر از آنها مرا خبر ندادی و در نیافتنی دانم که تو و ایشان در مرتبه برابرید و در فضل
و حالت مساوی همه پس امیر المؤمنین ع با وی کفتند بپرس از آنچه خاطر تو رسیده است کفت خبر ده مرا از آنکه چون آدمی بخواب رود
روح او بکجا میرود و آنکه چکونه چیزی را بیاد میآرد و فراموش میکند و آنکه فرزندان چکونه مشابه عمّان و خالان خود میشود
و بصورت ایشان میرود آنحضرت ملتفت بامام حسن ع شده فرمودند یا ابا محمد جواب او را بکوی پس آنحضرت در مقام جواب
او در آمده کفتند امّا از آنچه از و علیه السلام پرسیدی که آدمی هرکاه بخواب رود روح او بکجا میرود بدان که روح انسان
متعلّقست بباد و باد بهوا تا وقتی که صاحب آن برای بیدار شدن حرکت کند پس اکر حضرت عزّت رخصت بر کردیدن آن بصاحبش
داده است در حال آن روح باد را جذب کند و آن باد هوا را بخود کشد و متوجه عالم سفلی شده بصاحب خود بر کردد تا آنکه
که بر انکیخته شود و امّا آنچه از یاد آوردن و فراموش کردن پرسیدی بدان که دل آدمی در میان حقّه ایست و سر آن حقّه بطبقی پوشیده
اکر آن آدمی در حالت فراموشی بر حضرت رسالت و آل و عترت او صلوة تامّی فرستد آن طبق از روی آن حقّه بر داشته
شود و دل او روشن کردد و آنچه فراموش کرده است بیاد آرد و اکر صلوة تامّی بر حضرت رسالت و آل و عترت او نفرستد
یا چیزی کم کند آن طبق بر آن حقّه منطبق کردد و دل او را تاریک کرداند و آنچه بیاد داشته بوده فراموش کند و امّا آنچه از
که بصورت عمّان و خالان خود در میرود سؤال کردی بدان که هرکاه آنکس با زن خود با قلب فارغ و بدن با اطمینان

بزن خود مباشرت نماید وان نطفه در جوف رحم قرار گیرد و فرزند مشابه پدر و مادر خود بوجود اید و اگر اینکس بول
بیقرار و رگهای بدن ارام و بدن مضطرب باو مجامعت کند ان نطفه مضطرب شود و در حالت اضطراب بر بعضی از رگهای
او ریزد پس اگر بر رگی از رگهای عمان ریخته گردد فرزند شبیه بعمان خود اید و اگر بر رگی از رگهای خالان ریخته شود شبیه
خالان خود اید امرد بعد از شنیدن این جواب سایل خود گفت گواهی میدهم بانکه نیست خدای مگر الله و همچنین پاینده ام و گواهی
میدهم بانکه محمد صلی الله علیه واله رسول و فرستاده خداست و همچنان بر گواهی خود پاینده ام و گواهی میدهم بانکه تو وصی
و قایم بحجت اولی و اشاره بامام حسن ع نمود و همچنان بر گواهی خود پاینده ام و گواهی میدهم بانکه حسین ابن علی وصی
و قایم بحجت اوست بعد از تو و گواهی میدهم بانکه علی ابن الحسین قایم بامر حسین است بعد از و و گواهی میدهم بر محمد ابن علی که او
قایم بامر علی ابن الحسین است بعد از و و گواهی میدهم بر جعفر ابن محمد که او قایم بامر محمد ابن علی است بعد از و و گواهی میدهم
بر موسی بن جعفر که او قایم بامر جعفر ابن محمد و گواهی میدهم بر علی ابن موسی که او قایم بامر موسی ابن جعفر است و گواهی میدهم
بر محمد ابن علی که او قایم بامر علی است و گواهی میدهم بر علی ابن محمد که او قایم بامر محمد ابن علی است و گواهی میدهم بر حسن ابن علی که او
قایم بامر علی ابن محمد است و گواهی میدهم بر مردی از فرزندان حسن ابن علی که نه بکنیت و نه بنامش خوانند تا وقتی که امر او
در زمین ظاهر گردد و انرا از عدل و داد پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده است که او قایم بامر حسن ابن علی است و گفت السلام
علیک یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته و از مجلس برخاست و برفت راوی گوید بعد از ان انحضرت بامام حسن صلوة الله
علیه گفت ای ابا محمد این مرد را دریاب و ببین که بکجا میرود انحضرت برخاسته و از مسجد بیرون امده بر اثر او رفته
و چند انکه جستند از و نشان نیافتند برگشته بخدمت امیر المومنین ع امدند و بعرض رسانیدند که چون پا از دروازه
مسجد بیرون گذاشت دیگر ندانستم که بکدام طرف از زمین خدا شتافت انحضرت فرمودند ای ابا محمد ایا این مرد را میشناسی
گفتند خدا و رسول خدا و امیر المومنین داناترند انحضرت گفتند او خضر پیغمبر علی نبینا و علیه السلام روایت کرد بما احمد ابن
زیاد ابن جعفر همدانی رضه که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود عبد السلام ابن صالح هروی
که گفت خبر داد وکیع از ربیع ابن سعد از عبد الرحمن ابن سلیط که گفت گفت حسین ابن علی ابن ابی طالب ع از ما دوازده تن
هدایت کننده خواهند بود که اول ایشان علی ابن ابو طالب ع است و اخر ایشان نهمی از فرزندان من و او قایم و حق
و پای دار بامر پروردگار است حضرت عزت زمین را بعدل او زنده گرداند بعد از انکه بظلم مرده باشد و بوجود

اودین

او دین حق را بدستوری که همه بر حق جاری گردد و بر عالمیان اشکار سازد و اگر چه مشرکان مکروه باشند و او را
غیبتی باشد که در ان زمان جماعتی از دین خود برگردند و قومی بر دین خود ثابت و راسخ باشند و ایشانرا ببیفها یابد از دین
برگشتگان کسانی از اینها بدینها رگویند که متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی میگویند از دین برگشتگان کجاست وعده
بود این ظهور موعود اگر هستید شما از راستگویان و اما کسی که در زمان غیبت او بر ازار و اهانتی که از ان تکذیب به رسد
صبر نماید ثواب و منزلت کسی را دریابد که در رکاب ظفر انتساب حضرت رسالت پناهی ص با دشمنان الهی بشمشیر جهاد کند
روایت کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضه که گفت روایت کرد بما احمد ابن محمد همدانی که گفت روایت کرد
بما ابو عبد الله عاصمی از حسین ابن قاسم ابن ایوب از حسن ابن محمد سماعه از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق ع که گفت شنیدم از انحضرت که میفرمودند از ما دوازده تن مهدی اند که هدایت کننده کان راه حق اند شش تن
از ان که گذشته اند و شش تن دیگر باقی مانده و حضرت عزت در ششمی انچه خواهد کند یعنی بعد از این انشاء الله
او را بوجود ارد و قایم مقام ششم سازد مصنف کتاب گوید بدرستی که این احادیث ذکر در این معنی در این باب روایت
کرده ام از کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة والحیرة بیرون اورده ام باب در ذکر بعضی از اخبار خلفاء
اخبار و دیگر از ارباب اخبار بر کینه خدای اکبر امام موسی ابن جعفر ع با هرون الرشید و موسی ابن مهدی روایت
کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضه که گفت روایت کرد بما محمد ابن یحیی صولی که گفت روایت کرد بما ابو العباس
احمد ابن عبد الله از علی ابن محمد ابن سلیمان نوفلی از صالح ابن علی ابن عطیه که گفت سبب امدن اهل موسی علیه التحیة
والثنا در بغداد و افتادن انحضرت در دست اهل بغی و عناد این بود که چون هرون اراده کرد که امر خلافت را
بپسر خود محمد ابن زبیده عقد بندد و او را ولی عهد خود کرداند از پسران چهارده پسر که او را بودند سه کس را
اختیار کرد اول محمد ابن زبیده را برگزید و او را ولی عهد خود گردانید و دیگر عبد الله المامون را که بعد از محمد ابن
زبیده جانشین باشد سیم قاسم المؤتمن را که بعد از عبد المامون که بر جای او مسند خلافت عبد الله المامون را
که بعد از محمد ابن زبیده جانشین باشد سیم قاسم المؤتمن را که بعد از عبد المامون و چون خواست که بموجب اراده
خود حکم دهد این عقد را شهرت دهد چنانکه خواص و عوام بران اطلاع یابند و دور و نزدیک او از ان
بشنوند در سال صد و هفتاد و نه عزیمت حج کرد و نامها باطراف و اکناف عالم نوشته فرستاد که علما و فقها

وقتی امیر المؤمنین در مکه معظمه در ایام موسم حاضر شد و خود را مدینه طیبه را پیش گرفت نوفلی گفت که روایت کرد بمن
پدر من که سبب عداوت یحیی ابن خالد با موسی ابن جعفر این بود که چون رشید پسر خود محمد ابن زبیده را در کنار جعفر ابن یحیی
گذاشت و او محمد ابن زبیده را فرزندی برداشت یحیی را از این معنی غم بسیار در دل آمد و از روی تعرض گفت هر گاه که رشید بمیرد
و خلافت بمحمد رسد دولت من و دولت فرزندان من منقضی شود و خلافت بمحمد و جعفر ابن محمد الاشعث و فرزندان او
منتقل گردد چون بر مذهب جعفر اطلاع بهم رسانیده بود که او شیعی مذهب است و میخواست که یقین خود کند پس از وی سخنی
خود را با او وانمود که او هم بر مذهب اوست و جعفر او را از خود دانسته اخبار در دل داشت با او در میان نهاد و فضیلت و مرتبت
موسی ابن جعفر و خادم بخدمتی که او را با آن حضرت بود تمامی باز گفت پس چون یحیی بر مذهب و معتقد جعفر واقف شد و یقین
خود نمود در پی دشمنی او افتاد که رشید را با او بد کند و دشمن او گرداند و رشید همواره مراعات او و پدر او را سعی میکرد
و مهمات او را بر مهمات همگی مردمان مقدم میداشت و یحیی بدی او را در دل داشت و در پی آن میبود که بر جعفر ایرادی بگیرد
و او را از چشم رشید بیندازد تا آنکه روزی جعفر بر رشید در آمد او را اکرام و اعظام تمام نمود و در میان ایشان سخن
میرفت جعفر و حرمت داشتن او و بد او و تقریبی گذشت و در آن روز رشید امر کرد که بیست هزار دینار بجعفر صله دادند و
مجلس یحیی خود را نگاه داشت و چیزی نگفت تا آنکه روز را بشب آورد و بعد از آن برشید گفت ای امیر المؤمنین دشمن از جعفر و فرق
او بتو میگفتم و تو قبول نمیکردی و از جانب او می‌آید دروغ گوی بر می‌آوردی اینجا چیزی است که سخن را فصل میدهد در است
میگردانید و دروغ از ظاهر میسازد گفت آن چه چیز است گفت هیچ مالی نیست که بجعفر رسد از هر وجهی که باشد مگر آنکه خمس
آن را بیرون آرد و نزد موسی ابن جعفر فرستد و شک ندارم که خمس این بیست هزار دیناری که او را بخشیدی بر وی آورده
باشد هر روی آر رشید گفت از این چیز حقی فیصل خواهی یافت و در همان شب کس بطلب جعفر فرستاد چون جعفر عداوت
یحیی و سعی کردن او را نزد رشید میدانست و هر یک از ایشان عداوت خود را بر دیگری ظاهر کرده بودند و بهم دیگر دشمنی مینمودند
همین که رسول رشید بشب بجعفر رسید و او را از طلب آگاه گردانید جعفر را واهمه دست داد که مبادا سخنی یحیی را در حق
او شنیده باشد و او را از برای کشتن میطلبیده باشد پس برخاست و آب بر خود ریخت و مشک و کافور طلبید بآن حنوط
کرد و بر بالای رختها برد خود را پوشید بنزد رشید آمد چون چشم رشید بر جعفر افتاد و رایحه کافور بمشامش رسید برد را
برد و بر او دید گفت ای جعفر این کافور که بر خود مالیده و این برد که پوشیده سبب چیست گفت ای امیر المؤمنین از اینکه

یحیی بدی

یحیی بدی مرا در خدمت تو میگوید و سعی در کشتن من مینماید گاهی وحی رسول تو در این وقت شب بطلب من آمد از ترس
آنکه مبادا چیزی که در حق من میگوید در دل تو جای کرده باشد و من برای کشتن طلبیده باشی غسل کردم و حنوط بر خود
بخدمت تو شتافتم رشید گفت الله الله چه جای این سخن است ولیکن چون شنیدم که هر نعمتی که بتو میرسد خمس آن را برداشته نزد
موسی ابن جعفر میفرستی و خمس این بیست هزار دیناری که بتو داده ام برای او دو بهره را و فرستاده خواستم که بدانم این سخن راست است
یا نه جعفر گفت الله اکبر ای امیر المؤمنین یکی از خادمان خود را بفرمای که برود و آن کیسه ها را مهر تو بیاورد رشید خادمی طلبید
و امر کرد که انگشتری جعفر را بستان گرفته بخانه او رود و آن مال را حاضر کند جعفر انگشتری را باو داد و نام کنیزکی که آن کیسه ها را
حواله او کرده بود بنی گفت خادم بخانه جعفر رفت و آن کیسه ها را هم چنان با مهر بیاورد جعفر گفت این اول چیزیست که دروغ
که بدی مرا بخدمت تو گفته و سعی در آزار من کرده است بآن ظاهر میشود رشید گفت راست گفتی ای جعفر برخیز دین و بخاطر جمع
که دیگر سخن هیچکس را در حق تو قبول نمیکنم هر چند که متهمی سخن بجهت گوید دیگر چنان یحیی در پی حیله میبود که جعفر را در نظر
رشید بیندازد و قدرت نمییافت نوفلی گفت روایت کرد بمن علی ابن حسین ابن علی ابن عمران ابن علی از بعضی مشایخ خود در زمانی
که رشید بحج رفته بود پیش از این یحیی منکر دشمن که گفت در دین علی ابن اسمعیل ابن جعفر ابن محمد مرادی یافت و گفت چه شد است
تو اگر بر خود مسکین گرفته و بخدمت یحیی در نمی‌روی و تقرب بجا نمی‌آوری و تمکین را قبل از این مرا طلب کرده بود که بمهمات وی دارم
وا دو چیزی خواهم قبول نکردم و سبب این که نکوان بود که یحیی ابن خالد وزیر رشید در دین بیحیی ابن مریم گفت هیچکس از آل ابو طالب
میشناسی که او را رغبتی بدنیا باشد تا مرا نشان دهی که او را بخوانم و چیزی که رغبت بآن دارد صاحب فقد و رشتن کرده ام گفت
نشان دهم ترا بمردی که متصف بآن صفت باشد و او علی ابن اسمعیل ابن جعفر بهاست پس یحیی او را طلب کرده گفت خبر ده مرا از
خود و از شیعیان او و از مالهایی که از اطراف و جوانب برای او می‌آورند گفت خبر اینها را از من بشنو بعد از آن در مقام دشمنی
عم خود در آمد بیکوئی بسیار کرد و از جمله این بود که گفت از کثرت مال نزد او همین است که روزی زمینی که موسوم به بسریه است
بسی هزار دینار ابتیاع نمود و چون آن زر را حاضر کردند که تسلیم بایع نمایند او قبول نکرده گفت این نقد را نمیخواهم نقد
کذا و کذا میخواهم و در دم امر کرد که زرها را در بیت المال ریختند و سی هزار دینار از آن باب نقدی که او میخواست از بیت المال
برآوردند و در قیمت زمین دادند نوفلی گفت که پدر من گفت که علی ابن اسمعیل بخویشاوندی موسی ابن جعفر بود از هر جا که مالی
می‌آوردند باو امر میکردند که بگیرد و نکاهها را بر او و در فقرا واقعا دانستم داشتند تا حدیکه اکثر کتابات بشیعیان خود فرستاد

بحفظ اوست بعد از آن آنحضرت از نزد او بیرون آمد و اعتماد بر او نمیکرد و چون رشید اراده رفتن عراق کرد خبر بموسی ابن
جعفر رسید که علی پسر برادرت میخواهد که با او بسوی خلیفه بعراق رود آنحضرت او را طلبیده گفت ترا با خلیفه چه کار است و بیرون رفتن با او چرا است
گفت از برای آن میروم که قرض بسیاری بر من وارد شده فرمود که ادای قرضهای ترا بر من گفت از برای تدبیر عیال خود میروم که اوقات ایشان
بصرف میکنند گفت من کفایت ایشان مینمایم القصه او ابا نمود و راضی نشد پس آنحضرت سیصد دینار و چهار هزار درهم از برای او بنزد
محمد ابن جعفر را فرستاد و پیغام داد که این را صرف احتیاج سفر خود کن و عیب فرزندان من مکن روایت کرده با حسین ابن ابراهیم ابن هشام
مؤدب که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از محمد ابن عیسی ابن عبید از موسی ابن قاسم بجلی از علی ابن جعفر که گفت آمد نزد محمد ابن
اسمعیل ابن جعفر ابن محمد نزد من آمد و گفت که محمد ابن جعفر بر هرون الرشید درآمد و گفت السلام علیک یا خلیفه و بعد از آن گفت
گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشند تا آنکه برادر خود موسی ابن جعفر را دیدم که بر او بخلافت سلام میکردند و از جمله آنانی که
در بدی امام موسی میکردند یعقوب ابن داود بود و او زیدی مذهب بوده روایت کرده با محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضی که گفت
روایت کرد بما محمد ابن یحیی صولی که گفت روایت کرد بما ابوالعباس احمد ابن عبدالله از علی ابن محمد ابن سلیمان نوفلی که گفت چون یعقوب ابن
داود را رابطه محبت بمن داشت و از جعفر یحیی ابن خالد از هرشمی نقل میکرد که او در باب امامت چه میگوید و در حق امام موسی چه
مرا خبر میداد در شبی که امام موسی در صباح آن بزندان افتاد نزد او درآمدم و در آن وقت در مدینه بود پس بمن گفت در این ساعت
نزد وزیر یعنی یحیی ابن خالد بودم و او بمن گفت از رشید شنیدم که در روضه مقدسه حضرت رسول رو بقبر آنحضرت کرده میگفت
پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا بدرستی که من عذر میخواهم از امری که اراده کرده‌ام و بدان عزم کرده‌ام که موسی ابن جعفر را
بگیرم و حبس کنم از برای آنکه میترسم میان امت تو جنگی بیندازد و بناحق خون ایشان ریخته گردد و فردا میخواهم او را بگیرم و
کنم چون روز شد فضل ابن ربیع را نزد موسی فرستاد و آنحضرت در مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله بنماز ایستاده بودند
که فضل آمد و امر بگرفتن و حبس نمودن آنحضرت کرد ولیکن معاندان از این معنی غافل بودند که جبرئیل از نزد جلیل با آنحضرت
بشارت میداد بیت مخور غم که چون جان بزندان کنی • درون خود از گلستان کنی • و روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تسلی خاطر عاطر آنجناب میفرمود که دلتنگ مباد که گل احمر را در تنگنای غنچه نکهت جان پرور کسب میکند و مشک را در ناف آهو تنگی نافه
رایحه عطر گستر میباید بیت تنگنای گوشه زندان ترا میفزاید رتبه عز و شرف • قیمت گوهر بدان باشد که او بوده باشد در بن صدف
صدوق روایت کرده با احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود

از عبدالله ابن

از عبدالله ابن صالح که گفت روایت کرد بما صاحب الفضل ابن ربیع که گفت شبی از شبها با کنیزی از کنیزان خود در جامه خواب بودم
چون نصفی از شب گذشت صدای در خانه بگوشم رسید و از آن صدا ترسیدم کنیزک گفت این صدا که یا از باد باشد ناگاه دیدم که در
خانه گشوده شد و دیدم دربان شد و مسرور کبیر که یکی از خادمان خاص هرون بود درآمد سلام نکرد و بمن گفت که امیر ترا طلب کرده است
اجابت کن من از جان ناامید شدم و دل بر هلاک گذاشتم و بخاطر گذرانیدم که در این وقت شب آمدن مسرور و بی رخصت درآمدن
خالی از فساد نیست و من در آن وقت جنب بودم خواستم بیایم که با او گویم انتظار بکش تا من غسل کنم چون کنیزک تحیر و اضطراب مرا
دید گفت برخیز و پناه بخدا ببر و برخاستم و جامه پوشیدم و با مسرور براه افتادم تا آنگاه که بر هرون درآمدم و سلام
کردم و او در جامه خواب بود و جواب سلام من باز داد و من از پا درآمدم و افتادم گفت مگر در دل تو ترس و واهمه درآمده است
گفتم آری ای امیر مؤمنان ساعتی مرا واگذاشت تا بحال خود آمدم و بعد از آن مرا گفت بزندان برو و موسی ابن جعفر ابن محمد را
بیرون آر و سی هزار درهم و پنج خلعت و سه راس اسب باو بده و او را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد یا بهر شهری
که خواهد برود گفتم ای امیر مؤمنان رخصت میدهی که موسی ابن جعفر را مطلق گردانم گفت آری سه مرتبه بر او مکرر کردم که رخصت
او در جواب گفت آری مگر میخواهی که پیمان خود را بشکنم گفتم ای امیر مؤمنان چه پیمان است و باکه بسته ای گفت در همین جا که بی
خوابیده بودم که ناگاه مردی سیاهی که هرگز عظیم‌تر از او کسی ندیده‌ام بر من درآمد و بر سینه من نشست و دست در حلق من زده
گفت چرا موسی ابن جعفر را بظلم در حبس داشته ای گفتم من همین ساعت او را از زندان بیرون آرم و خلعت و درهم آن سیاه مرا رها
نمود و عهد و پیمان از من گرفت و آن زن در سینه من بود و نزدیک بآن رسیده بود که هلاک شوم فضل ابن ربیع گفت پس از آن از
از پیش او بیرون آمدم و بزندان که آنحضرت محبوس بود رفتم دیدم که آنحضرت بنماز مشغول‌اند ساعتی نشستم که سلام نماز داد و بعد از آنکه
پرداختن من سلام رشید رسانیدم و آنچه امر کرده بود معروض داشتم آنحضرت گفتند که اگر چیزی دیگر غیر از این که گفتی مامور
شده بجا آور و ملاحظه مکن گفتم بحق جدت علیه السلام قسم که مامور نیستم مگر آنچه عرض کردم آنحضرت فرمودند بآن خلعتها
و اسبان و نقدها چکار که امت را در آن حقها باشد گفتم بخدا از تو درخواست میکنم که ابطا در او روا مکن که او در غضب
خواهد شد آنحضرت فرمودند تو دانی هرچه خواهی بکن پس من دست آنحضرت را گرفته از زندان بیرون آوردم بعد از آن گفتم
ای فرزند رسول خدا مرا خبر ده از این کرامت که بچه سبب از این مرد یافتی بدرستی که حق من بر تو واجب شده بشارت
که از بلای تو را رد نمودم و برای آنکه خدای تعالی این امر را بر دست من جاری گردانیده است آنحضرت فرمودند که شب چهارشنبه

حضرت رسول را در خواب دیدم که گفت ای موسی تو در بندی و مظلومی من گفتم نعم یا رسول الله انا محبوس مظلوم آنحضرت صلی الله
علیه وآله سه مرتبه این سخن را بر من تکرار کردند و فرمودند آنچه میدانم اینست که گویا این مضمون از برای تو فتنه است و متاع
برای دو روز پس فردا را روزه دریاب وانرا بروزه داشتن روز پنجشنبه وجمعه تابع کردان وچون وقت افطار شود ده
رکعت نماز بکذار و در هر رکعتی الحمد یکبار وقل هو الله احد ده بار بخوان پس چون چهار رکعت از ان کذاردی سر بسجده کذار و بکوی
یا سابق الفوت ویا سامع الصوت ویا محیی العظام بعد الموت وهی رمیم اسئلک باسمک العظیم الاعظم ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک
وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین وان تعجل لی الفرج مما انا فیه همچنانکه آنحضرت صلوات الله علیه من گفتند بجای اوردم
واین کو امر را که دیدی وظهور نتیجه اش دیده مشاهده نمودی از ان یافتم روایت کرد ما را احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را علی ابن ابراهیم ابن هاشم که گفت روایت کرد مرا علی ابن حسین مدنی از ابو محمد عبد الله ابن فضل از پدر
خویش که گفت من از جمله حاجبان رشید بودم و بخدمت خود قیام داشتم که روزی از روزها هارون الرشید بغضب تمام
شمشیری بدست گرفته از انکاه حشم عجب وراست میکردانید بنزد من امد واز روی جلادت خطاب بمن کرده گفت ای فضل
ترا قسم میدهم بقرابتی که با رسول خدا است صلعم که اگر این عموی مرا بنزد من نیاوری سرت را از تن جدا کنم گفتم کرا بنزد تو آورم
گفت موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابو طالب ع را فضل گوید ترسیدم از خدای تعالی که آنحضرت را بنزد او برم
ولیکن چون از غضب رشید اندیشیدم با او گفتم امر ترا بجای ارم واو را بنزد تو بیارم پس این گفت برو و نطع وجلاد
دره وعدو سیاد آماده کن و بعد از ان او را حاضر کردان فضل گفت همه اینها کردم و بمنزل امام موسی ابن جعفر ع شتافتم و در خانه
که در او بود او را شناختم خانهای حزم بسته بود ناکاه غلام سیاهی دیدم که از ان خانه برامد باو گفتم رخصت میدهی
تا بر مولای تو در ایم که خدای تعالی بر تو رحمت کناد گفت در آی که او را دربان وحاجبی نیست پس بر آنحضرت در امدم دیدم که غلام
سیاهی مقراضی بدست گرفته از کوشت پیشانی وسر بینی او که از کثرت سجود پینه بسته بود میچید سلام کردم وگفتم ای فرزند
رسول خدا ص اجابت دعوت رشید کن که ترا طلب کرده است آنحضرت گفت که رشید را با من چه کار و مرا با رشید چه کار اگر نعمت
وفراغت او باز نمیدارد او را از من و بخودش مشغول نمیکرداند از پرداختن من بعد از ان بجلدی از جای برجست و میگفت
اگر چه نه انست که شنیدم در خبری از جد بزرگوار خود رسول خدا صلعم که اطاعت سلطان از برای تقیه واجبست هرگز اطاعت امر او
نمیکردم و اطاعت نمینمودم گفتم مستعد و آماده عقوبت باش ای ابا ابراهیم خدای تعالی بر تو رحمت کند گفت آنحضرت آیا کسی

که مالک

که مالک دنیا و آخرتست با منست انشاء الله امروز قدرت بر آزار من ندارد ومکر وحیله که میخواهد بمن رساند نتواند فضل ابن ربیع
گفت دیدم آنحضرت سه مرتبه دست بر سر کشیده دعا کرد واجابت دعوت رشید کردند من پیش از انجناب بر رشید در امدم دیدم که او
مانند زن شوهر مرده حیران وسراسیمه ایستاده است چون چشمش بر من افتاد گفت ای فضل گفتم لبیک گفت پسر عمم را
آوردی گفتم آوردم گفت مبادا او را ترسانیده باشی گفتم نه گفت مبادا با او گفته باشی که من بر او غضبناکم چرا که آنوقت نفس من
بر من هیجان کرد چیزی بر کردم که اراده آن نداشتم که بفعل ارم او را رخصت در امدن ده پس چون آنحضرت در امدند و چشم او بر آنجناب
افتاد از جای خود برجست و آنحضرت را در بغل کرفت و گفت بیت خوش امدی وخوش امدی ز امدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت
ای پسر عم و برادر و وارث نعمت من پس بعد او را در کنار خود نشانید و گفت چه چیز ترا از زیارت ما باز داشته است گفت کثرت
ملک و دولت و دوستی تو بر دنیا ما را از زیارت تو مانع امده است بعد از ان رشید امر کرد تا حقه غالیه و طبله عطر بیاوردند
و بدست خود بر آنحضرت مالید وامر کرد که یکدست خلعت فاخر و دو بدره دینار تسلیم ملازمان آنحضرت نمایند پس آنحضرت
فرمودند بخدا قسم اگر نه آنکه اراده دارم که تخصیص از ان بر فرزندان ابو طالب را که چه اعانتی نمایم تا هرگز نسل او منقطع نشود این عطیه را
قبول نمیکردم و بار این منت را نمیکشیدم بعد از ان برخاستند و متوجه مقر کرامت خود شدند و فرمودند الحمد لله رب العالمین
چون آنحضرت تشریف بردند فضل برشید گفت ای امیر مؤمنان میخواستی او را عقوبت کنی و بیازاری خلعتش دادی واکرامش
فرمودی گفت ای فضل چون رفتی که او را بنزد من اری قومی را دیدم نیزهها بدست گرفته بدر خانه من دور ایستاده و نیزهها را در
زمین استوار کرده میکفتند اگر بفرزند رسول خدا ص آزاری رسانند او را بکیریم وهلاک سازیم واگر آنحضرت را آزاری
نرسانند کاری با او نداریم و تعرض او ننمائیم فضل گفت بعد از ان من در پی آنحضرت شتافتم واو را دریافتم وگفتم چه بود
انچه گفتی تا امر رشید را کفایت کردی و از اذیتش در امان ماندی آنحضرت گفت بخدا دعا خواندم و توسل بدعای جدم علی ابن ابو طالب ع
جستم چه هرگاه آنحضرت این دعا را خواندی و بر لشکری دویدی انها را در هم شکستی و منهزم کردانیدی و چون بر دلاوری
اوری خواندی بر او غالب امدی و این دعا را دعاء کفایه بلا و وقایه ضرر گفتم کدامست ان دعا گفت اللهم بک اساور
وبک احاول وبک احاور وبک اصول وبک انتصر وبک اموت وبک احیی اسلمت نفسی الیک وفوضت امری الیک ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انک خلقتنی ورزقتنی وسترتنی وعن العباد بلطف ما خولتنی اغنیتنی واذا هویت رددتنی واذا
عثرت قومتنی واذا مرضت شفیتنی واذا دعوت اجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد ارضیتنی روایت کرد ما را کسی رضی الله عنه که گفت

روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از عثمان ابن عیسی از بعضی اصحاب خود که گفت که حضرت امام موسی ابن جعفر ع در نزد
مهدی نشسته بودند و ابو یوسف نیز حاضر بود پس رو بمهدی کرده گفت مرا رخصت میدهی چند مسئله از موسی ابن جعفر ع
سؤال کنم که از جواب او عاجز آید گفت بلی بعد از آن بحضرت گفت رخصت میدهی که بپرسم آنحضرت فرمودند آری گفت چه میگوئی در آنکه
محرم را روا است که در زیر سایه کند یا نه فرمودند نشاید گفت در زیر خیمه یا درون خانه در آید گفت آری شاید و روا است که در زیر سایه آنها
در آید گفت چه فرق است میان این دو شق که اولین نشاید و دویم شاید آنحضرت گفتند چه میگوئی در باب زن حایض که نماز خود را
قضا میکند یا نه گفت قضا نمیکند فرمودند روزه خود قضا میکند فرمودند چرا روزه را قضا میکند و نماز را قضا نمیکند
گفت شارع اینچنین فرموده و روایت چنین آمده است آنحضرت گفتند این مسئله را نیز چنین است و از شارع چنین بما رسیده است
پس مهدی با بو یوسف گفت هیچ نمی بینم که کاری کرده باشی گفت آنجناب سنگ سختی بر من انداخت که دیگر مرا جواب نماند **روایت**
کرد بما احمد ابن یحیی مکتب که گفت روایت کرد بما ابو الطیب احمد ابن محمد وراق که گفت روایت کرد بما علی ابن هرون حمیری که گفت خبر رسید
با ابو الحسن موسی ابن جعفر ع از آنچه موسی ابن مهدی در باب او اندیشیده و اراده آزار او نموده و آنحضرت در آن وقت با جماعتی از اهل
بیت خود نشسته بودند رو بایشان آورده گفتند شما در این مقدمه چه میگوئید و در این باب چه مشورت میکنید گفتند صلاح در این
می بینیم که از وی دوری کنی و خود را پنهان داری که ما از شر او بر تو ایمن نیستیم آنحضرت متبسم شد و این بیت متمثل شدند

نظم زعمت سخینة ان ستغلب ربها * فلیغلبن مغالب الغلاب

بعد از آن دست مبارک خود بسوی آسمان برداشتند و این دعا
گفتند که الهی کم من عدو شحذ لی ظبة مدیته و ارهف لی شبا حده و داف لی قواتل سمومه و لم تنم عنی عین حراسته فلما رأیت
ضعفی عن احتمال الفوادح و عجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک لا بحولی و لا بقوتی فالقیته فی الحفیر
الذی احتفره لی خائبا مما امله فی الدنیا متباعدا مما رجاه فی الآخرة فلک الحمد علی ذلک قدر استحقاقک سیدی اللهم فخذه
بعزتک و افلل حده عنی بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه و عجزا عما یناویه اللهم و اعدنی علیه عدوی حاضرة تکون من غیظی
شفاء و من حنقی علیه وفاء و صل اللهم دعائی بالاجابة و انظم شکایتی بالتغییر و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی
ما وعدت فی اجابة المضطرین انک ذو الفضل العظیم و المن الکریم راوی گفت بعد از آن مردم متفرق شدند و باز جمع نیامدند مگر
وقتی که کتابت خبر مرگ موسی ابن مهدی رسید و برای خواندن آن جمعیت کردند و یکی از اهل بیت امام موسی ع در آن باب میگوید

نظم و ساریة لم تسر فی الارض تبتغی * محلا و لم یقطع بها البعد قاطع * سرت حیث لم تحد الرکاب و لم تنخ * لورد و لم یقصر لها القید مانع *
تمر وراء اللیل و اللیل ضارب * بجثمانه فیه سمیر و هاجع * تفتح ابواب السماء و دونها * اذا قرع الابواب منهن قارع * اذا وردت لم
یردد الله وفدها * علی اهلها و الله راء و سامع * و انی لارجو الله حتی کانما * اری بجمیل الظن ما الله صانع

روایت کرد بما ابو احمد هانی ابن محمد ابن
محمود العبدی رضه که گفت روایت کرد بما پدر من باسناد خود که او را بامام میرسانید که روزی امام موسی ابن جعفر ع بر هرون رشید در آمد و چون
بنشست رشید بآنحضرت گفت ای فرزند رسول خدای مرا از طبایع چهارگانه خبر ده آنحضرت فرمودند اما باد و آن از ملوک است پادشاهی است
که با وی مدارا کرد و با هیچ در صدد آزار و کاوش نیست و اما خون او بمنزله بنده ایست بسیار خوار و بسا باشد که بنده صاحب خود را
هلاک کند و اما بلغم او مانند خصمیست جنگ آور که اگر راه در آمدن او را از جایی در ببندی از جانب دیگر در آید و اما صفرا آن چون
زمینیست که هرگاه حرکت کند آنچه بالای او باشد بجنبش در آید و زلزله در بنای وجود آدم اندازد و بعد از آن هرون در مقام ستایش
آنحضرت در آمده گفت ای فرزند رسول خدای بگنجهای الهی که نزد حضرت رسالت پناه ص است مردمان را نفقه میدهی **روایت** کرد بما احمد ابن
هانی ابن محمد ابن محمود العبدی رضه که گفت روایت کرد بمن پدر من از محمد ابن محمد باسناد خود که از امام موسی ع که آنحضرت
[illegible] فرمودند که چون بر رشید در آمدم و سلام کردم جواب سلام من باز داد و بعد از آن گفت ای موسی ابن
جعفر دو خلیفه اند که خراج بنزد هر دو می آید گفتم ای امیر المؤمنین پناه بخدا میبرم از آنکه سعی بگناه من و گناه خود میکنی و سخنان باطل را
از دشمنان در حق ما قبول میکنی و بدرستیکه بر تو ظاهر است که دروغ بما بسته اند از آن زمان که حضرت رسالت پناه ص از این سرا انتقال نموده اند
و همواره مردمان بر ما دروغ می بندند و تو اگر مرتبه خویشی خود را بحضرت رسول ص میدانی مرا اذن ده تا روایتی که از پدر خود شنیده ام
و او از پدر خود و از جد من از رسول خدای ص که آنحضرت بیان معجز بیان فرموده اند که ان الرحم اذا مست الرحم تحرکت و اضطربت
یعنی هرگاه رحمی بدست خود رحم خود رساند خون در تنش بجوش آید و دل و رگهاش بطپیدن در آید بعد از آن دست جانب او دراز
کرده گفتم دست خود بمن ده خدای تعالی ترا خیر دهاد گفت بنزدیک من آی چون بنزدیک او رفتم دست مرا گرفته در آغوش
خود کشید و معانقه طولانی کرد و مرا از دست گذاشت و گفت بنشین ای موسی که ترا هیچ ترسی و باکی نیست چون نشستم دیدم که چشمهای
پر آب شده است من بنفس خود باز گشته نمودم و بر گفته خود تاسف خوردم پس او بمن گفت راست گفتی و راست گفت جد تو صلی الله علیه و آله
بدرستی که از مس بدن تو خون من بجوش آمد و رگهای من در طپیدن افتاد تا آنکه مرا رقت دست داد و چشمهای من پر آب شده
و مرا اراده آنست که چیزی چند که در دل من میخلد و تا حال آنها را از کسی نپرسیده ام از تو بپرسم و تحقیق نمایم اگر آنها را جواب می گفتی
دست از تو بدارم و سخن هیچ کس را در حق تو نشنوم و بمن رسیده است که تو هرگز دروغ نمیگوئی مرا از آنچه از تو بپرسم

که بخاطر من میرسید و در دل من خلیده راست بگویی و دران مداهنه ننمایی گفتم انچه علم بدان داشته باشم ترا ازان خبر دهم اگر
مرا امان دهی گفت ترا امان دادم اگر تو با من راست گویی و تقیه که شما این جماعت بنی فاطمه بان معروفید ترک کنید گفتم ای
امیرالمؤمنین انچه میخواهی بگو گفت خبر ده مرا که شما برای چه بر ما تفضیل یافته اید و حال انکه ما از یک درختیم و فرع یک اصلیم که ان
عبدالمطلب است ما و شما در حقیقت یکیم ما اولاد عباسیم و شما اولاد ابوطالب و ایشان هر دو عم رسول خدا صلی الله علیه و قرابتی
ایشان از پیغمبر مساوات دارد و هیچ کدام بر دیگری تفاوت ندارند گفتم راست میگویی ولیکن قرابت ما با آنحضرت [illegible] اقرب
از قرابت شماست و ما بآنحضرت از شما نزدیکتریم گفت چگونه نزدیکترید گفتم زیرا که عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادرند و
شما عباس تنها در پدر شریکست و از مادر جداست و ابوطالب [illegible] دیگرست گفت از برای چه شما دعوی کردید که ما وارث پیغمبریم
با وجود بودن عم چه عم بودن عباس [illegible] بازداشت [illegible] ناگاه باشد [illegible] عم وارث [illegible] پیغمبر
وفات یافتند عباس زنده بود و ابوطالب پیش از آنحضرت فوت شده بود گفتم چه میشود اگر امیرالمؤمنین مرا ازین مسئله بگذرد و معاف
دارد ازین هرچه خواهد بپرسد گفت نمیشود تا جواب ان نگویی گفتم مرا امان ده گفت ترا در ابتدای کلام امان دادم که ازانچه سوال کنم
بیمحابا و تقیه جواب گویی گفتم در قول علی بن ابوطالب [illegible] انست که با وجود فرزند صلبی خواه پسر باشد و خواه دختر هیچکس را
از قرابت حصه نرسد و هیچ چیز [illegible] پدر و مادر و زن و شوهر که با وجود فرزند صلبی [illegible]
ایشان حصه مقرر است و عم را با وجود فرزند صلبی میراث نمیرسد و قران بان ناطق نشده است مگر انکه تیم و عدی و بنی امیه
بآرا و هوای خود [illegible] حقیقتی [illegible] پیغمبر [illegible] با ایشان رسیده باشد عم را بجای پدر [illegible]
بجای پدر داشتند [illegible] میراث [illegible] و هر که از علما قایل بامامت علی بن ابیطالب [illegible] قضایای او و خلاف
ایشان باشد [illegible] نوح ابن دراج که درین مسئله قایل بقول [illegible] و حکم بان میکند در زمانی که آنحضرت او را والی کوفه و بصره
کرده بود [illegible] بقول [illegible] حکم کرده بود [illegible] امیرالمؤمنین رسید [illegible]
که نوح را با کسانی که قایل بخلاف [illegible] حاضر کردند [illegible] سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض [illegible]
بودند گواهی دادند بر انکه قول علی درین مسئله چنین است که نوح حکم کرده [illegible] آنحضرت [illegible]
جاری نداشت پس ازان امیرالمؤمنین قضای او را امضا نمود و حکم او را جاری [illegible] فرمود بقول [illegible] عامه که از پیغمبر روایت نموده
که آنحضرت فرموده اقضاکم علی یعنی علی قضا کننده ترین شماست و هم چنین قول عمر ابن الخطاب که علی قضاکننده ترین ماست

وقضا

وقضا اسمیست جامع زیرا که جمیع انچه پیغمبر اصحاب خود را بان ستایش فرموده اند از قرائت و فرایض و علم در قضا داخلست و شیبک گفت
زیاده کن ای موسی گفتم المجالس بالامانات یعنی مجلسها میباید بامانت باشد و هرانچه در ان گویند و شنوند [illegible] مخصوص
مجلس تو گفت ترا باکی نیست گفتم [illegible] که پیغمبر [illegible] که هجرت نکرده است یعنی [illegible] حضرت رسالت پناه بنا بر
وارث نکرده است [illegible] از برای اثبات ولایت وراثت نموده تا وقتی که هجرت کند گفت درین باب چه حجت داری گفتم قول خدای تبارک
و تعالی است که فرموده والذین امنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا یعنی انان که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند
نیست شما را از ولایت ایشان در میراث هیچ چیز تا وقتی که هجرت کنند و [illegible] عم من عباس مهاجرت نکرده است گفت سوال
میکنم از تو ای موسی که آیا هیچکس از دشمنان ما را فتوی باین قول داده یا هیچ احدی از فقها را ازین کلام خبر کرده گفتم بار خدایا تو گواهی
بر انکه هیچکس را این فتوی نداده ام باین قول و هیچکس بغیر از امیرالمؤمنین این را از من نپرسیده است بعد ازان گفت از برای چه جایز
داشتید که عام و خاص شما را نسبت برسول خدا [illegible] دهند و شما را فرزندان رسول خدا گویند و حال انکه شما فرزندان علی ابن
ابیطالب [illegible] نسبت [illegible] و فاطمه [illegible] نیست در میانه که هیچ نسبتی [illegible] ندارد و پیغمبر از قبل
مادر جد شما میشود پس چون نسبت شما به پیغمبر [illegible] باشد [illegible] رسول میخوانید
گفتم ای امیرالمؤمنان اگر چنانچه پیغمبر زنده شود و دختر ترا [illegible] خواهد آیا اجابت او میکنی و دختر باو میدهی یا نه گفت
سبحان الله چون اجابت نکنم بلکه بر تمامی عرب و عجم و قریش بان افتخار کنم گفتم ولیکن مرا نسبت بآنحضرت نسبتیست که نه او
دختر خود را بمن دهد و نه من دختر خود را باو دهم گفت از برای چه [illegible] گفتم
از برای انکه [illegible] آنحضرت [illegible] داد
که او و فرزندان [illegible] فرزندان او باشند [illegible] در مقام استحسان آنحضرت [illegible] گفت احسنت
یا موسی بعد ازان گفت چگونه میگویید که ما ذریه پیغمبریم [illegible] و پیغمبر پسری نگذاشت که ذریه [illegible] باشد
و بدرستی که ذریه از پسر باشد نه از دختران و شما پسران دختر [illegible] ذریه نگویند پس چگونه شما ذریه پیغمبر
باشید گفتم ترا قسم میدهم [illegible] که مرا از جواب این مسئله معاف داری گفت نمیشود
تا مرا ازان حجتی [illegible] که شما [illegible] فرزندان علی [illegible] که ای موسی تو یعسوب و امام زمان
ایشانی نمیشود که ترا از جواب این مسئله [illegible] معاف دارم تا انکه درین باب حجتی از کتاب الهی

برای من بیاوری و بپرسی که شما ای معشر فرزندان علی ادعا میکنید بر آنکه هیچ حرف از الف کرفته تا یا از قرآن نیفتد که تاویل

آن در نزد شما نباشد و در این معنی احتجاج کرده اند بقول خدای تعالی که ما فرطنا من شیء فی الکتاب یعنی فرو نگذاشتیم چیزی را

که در کتاب الهی واقعست که ما تاویل آنرا و حقیقت آنرا ظاهر نباشد و شما از رای علما و قیاسات ایشان مستغنی اید کفتم مراد خصم

جواب کفتن آن مسئله هم هست کفت بیار کفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود

وسلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی یعنی هدایت دادیم از ذریه نوح

یا ابراهیم صلوات الله علیه علی اختلاف التفسیرین داود که پسر ایشانست از اولاد و همچنین او سلیمان را و ایوب را که پسر عیص است

از اسباط عیص ابن اسحق و یوسف ابن یعقوب را و موسی و هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب و همچنانکه ابراهیم را

خبر دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکاران را جزا خود استحقاق ایشان و دیکر راه نمودیم زکریا را که پسر آزاد است و این مسلم است

و پسر او یحیی و عیسی که پسر مریم بنت و مریم دختر عمران است از نسل ماثان که از ملوک بنی اسرائیل بوده اند ای امیر مومنان که پدر عیسی

کیست کفت عیسی را پدر نیست کفتم پس همچنانکه عیسی را از طریق مریم بذریات انبیا ملحق ساختیم ما نیز از طریق مادر خود

فاطمه بذریه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ملحق میشویم و دیکر زیاده برین حجتی بیارم ای امیر مومنان کفت بیار کفتم قول الله

تعالی است که فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم

ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی هرکه خصومت کند با تو ای محمد و مجادله نماید در باب عیسی بعد از آنکه آمد بتو از دلا

که رسول و پیغمبر است پس با ایشان قرار مباهله بده و بکو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان

شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هرکدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درکاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب

الهی را حواله بر دروغکویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطلست و که بر حق و هیچ کس دعوی این نتواند کرد که پیغمبر

در وقت مباهله با علمای نصاری او را در زیر کسا که عبارت از عباست در آورده باشد مکر علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین

که همین ایشانرا بواسطه اینکار اختیار کرده بود و دیکران را شایسته خود نساختند و تاویل قول حضرت عزت اینچنین باشد که مراد

از ابناءنا حسن و حسین اند و نساءنا فاطمه و انفسنا علی ابن ابی طالب بنا بر آنکه علما اجماع کرده اند بر آنکه در روز جنگ احد جبرئیل

برسول رب العالمین کفت یا رسول الله این کاری که علی کرد با کفار بجای او رد و جوانمردی میشماید هر آینه او منست و منه

که با او کردی و مواسات پیش بر کزیدی فرمودند زیرا که او از منست و من از وی جبرئیل کفت من از شما ام و از سوی خدای بعد از آن

کفت پیکمبر

کفت لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی نیست در عالم شمشیری مکر ذو الفقار و نیست در عالم جوانمردی غیر حیدر کرار پس

مدح و ستایش بجوانمردی هم چنانست که حضرت عزت خلیل خود را بان مدح کرده است که میفرماید فتی یذکرهم یقال له ابراهیم یعنی

نمرودیان کفتند که ما شنیدیم از جوانمردی که بتان ما را ببدی یاد میکرد که او را ابراهیم میکویند یعنی نام او ابراهیم است و او بان افتخار

میکرد که حضرت عزت او را بجوانمردی ستوده و ما که جماعت بنی عمیم بان افتخار میکنیم بقول حبیب بلکه او از ماست پس شد در مقام

تحسین آنحضرت در امد کفت احسنت یا موسی زیبا سخنان کفتی و نیکو درها سفتی ای موسی هر حاجتی که داری از ما بخواه که بعمل آریم

رسانم کفتم اول حاجت من آنست که این عم خود را رخصت دهی تا بحرم جد خود بر کردد و بر اطفال و عیال خود بی کردد رشید کفت میکنم

انشاء الله تعالی و این روایت صحیح است که بعد از ان رشید آنحضرت را بسندی بن شاهک که پرا بیی و کافر بود سپرد که در حبس او بعالم بقا شتافت

والله اعلم روایت کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضه که کفت روایت کرد بما محمد ابن یحیی صولی که کفت روایت کرد بما ابو العباس

احمد ابن عبد الله از علی ابن محمد ابن سلیمان نوفلی که کفت شنیدم از پدر خود که میکفت چون رشید از موسی ابن جعفر ع دلتنک شد

وقتی که آنحضرت بر سر قبر پیغمبر ص بنماز قیام نموده بود امر بکرفتن آنحضرت کرد و تمام را با ایشان بر میآورد آنحضرت میکریست و میکفتند

اشکو الیک یا رسول الله ما القی شکایت میکنم بسوی تو ای رسول خدای از آنچه روا میدارند در راه من مردم از جفا و ستم کریه کنان و فریاد

زنان در آمدند و چون آنحضرت را نزد رشید در آوردند نسبت بجا در مان حضرت بی ادبی کفت و جفا نمود و چون شب در رسید

در اهل امر کرد که دو قبه مهیا کردند و آنحضرت را در یکی از آنها نشانیدند شب در خفیه بحسان سوی سرخ تا از ایشان ببصره پیش عیسی ابن

جعفر که امیر بصره بود سپارد و قبه دیکر را در روز بعلانیه با جماعتی از مردمان همراه کرده بکوفه فرستاد تا امر آنحضرت بر مردمان

پوشیده شود و ندانند که او را بکجا بردند و هم چنان چنانچه ایشان بیکروز پیش از آن و روز ترویه که هشتم ذی الحجه باشد ببصره رسید و در همان روز

آنحضرت را اشکارا تسلیم عیسی ابن جعفر نمود چنانچه تمام مردمان اطلاع بهم رسانیدند و خبر کرفتن و آوردن آنحضرت شایع شد و عیسی

او را در حجره از حجرهای مجلس خاص خود کرد و در آن حجره محبوس بود و بحبس وی انجناب بعبادت و مشغولی عبادت پرداخت و در آن یکسال در نکشود

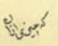
مکر دو وقت که طعام از برای آنحضرت میاوردند و وقتی که آنحضرت به بیت الخلا میرفتند راوی کوید که پدرم کفت که فیض ابن

ابو صالح مردی بود نصرانی بعد از ان اظهار اسلام کرد و خود را از مسلمان میشمرد و نهایت زندیق بود و از جمله کاتبان عیسی ابن جعفر

بود و چون با من خصوصیتی تمام داشت کفت ای ابا عبد الله بدرستی اینمرد صالح یعنی امام موسی ع در این ایام حبس خود شنیده است

از انواع زنکیک و خوانندکی و پای کوبی فاحشها و مکیرها و دیکر آن که ندارم که هرکز بخاطرش خطور کرده باشد چه جای آنکه همیشه

ازان بگوش من رسیده باشد پس روزی گفت که در همان روز رقعهٔ علی ابن یقطین ابن عوف ابن عباس ابن ربیعه که مهمانان با من نیست و رقعه
مشتمل بر پدر من نوشته بدست احمد ابن اسید از حاجب عیسی ابن عیسی ابن جعفر فرستاد و ابن علی ابن یقطین پدری بود از مشایخ بنی هاشم
که بیست و سال بزرگتر بود از ایشان بود با وجود که پیش همواره شرب میکرد و پیوسته احمد ابن اسید که حاجب عیسی بود بنزد خود میطلبید
و از برای او مجلس با مغنیان و مطربان آراسته میکرد بطمع آنکه او را بنزد عیسی ابن جعفر برساند و یاد او دی بمانید و مضمون رقعه که علی ابن
یقطین در بدی من نوشته بود آن داده بود که بعیسی ابن جعفر برساند این بود که در احوال او گواه محمد ابن سلیمان ابو ماجد قسم و او را
تعالیه و مثل معقول میسازی و حال آنکه در میان ما کسی هست که در سن و سال از وی بزرگتر است و او در این دهر موسی ابن جعفر
که بالفعل در حبس تست میکند پس روزی گفت در روزی که در غایت گرمی بود من در خانه خود بودم که ناگاه صدای حلقه در
بگوش من رسید از غلام پرسیدم که این صدا چیست گفت قعنب ابن یحیی بر در ایستاده است و میگوید با تو کاری دارم و همین ساعت
میخواهم ترا ببینم گفتم او را بیا ملاقات است مکر از تب کار ضروری نکو نادر آید پس قعنب در آمد و از زبان فیض ابن ابو صالح صاحب ابن
و رقعه را بمن رسانید و گفت بعد از آنکه فیض ابن حبیب رقعه بمن داد و گفت که ابو عبد الله را از این قصه خبر بکن که او را الفتی و تکیه بمن
خواهی کرد و خاطر جمع است که برادرت رقعه در نزد عیسی کاری ساخت و بعد که فیض او بجانی رسیده من با میکشت ابا
انا هذه در حق ابا عبد الله نوشته ابی آنکه در دل تو چیزی مجادل بکوی تا من او را خبر کنم که چنین من نوشته باید بود و چه که براین
تسویه کنی امیر گفت احتیاج بخیر کردن او نیست چرا که او از رده خواهد شد و من میدانم که ابن عم او بر او حسد ورزیده است
و امینها دادو حق او نوشته گفتم ای امیر تو خود میدانی که من محرم و خلوت که با من میکنی آیا او هیچ کاه در آنکه دلالت کرده با هم
ترا بمذهبی خواند است گفت معاذ الله گفتم پس او را بخالف مرهمان مذهبی میبود هر آینه دوست میداشت که ترا با آن دار گفت
چنین است و معرفت من با او بیش از آنست که تو میدانی پس من گفت چون این اخبار که قعنب از فیض نقل کرد شنیدم مرکوب خود را
طلبیدم و در همان ساعت که وقت ظهر بود و در غایت گرمی سوار رسیدم بادقات قعنب بخانه فیض رفتم و رخصت در آمدن
برای او خواستم کس بنزد من فرستاد و پیغام داد که بلاکی دان تو شوم در مجلسی نشسته ام که شان تو از آن ارفع است که بدینجا در آئی
و او در مجلس شراب نشسته بود پس من پیغام دادم که خدا تسوا را بخدا نمیخوهم از ملاقات تو الا آنکه ببینم که سرانجام است از دیدن تو چون
پیغام من بمن و رسید با لباس جامه و چادری بچود کرفته بیرون آمد و آنچه بمن رسیده بود با او خبر دادم بقعنب گفت خدای
ترا جزای خیر دهاد نگفتم بتو که اباعبد الله را از این معنی خبر مکن که او را دلگیر خواهی کرد بعد از آن بمن گفت ترا باکی نباشد



که چیزی از آن در دل امیر بیت داوی گفت چند روزی از این قصه نگذشت که موسی ابن جعفر را پنهانی به بغداد بردند
در آنجا محبوس کردانیدند و بعد از آن او را از حبس برون آوردند و پس از چندی دیگر باز بحبس انداختند و پس از آن بسندی ابن
شاهک سپردند و او آنحضرت را در حبس خود داشت و بسیار بر او تنگ گرفته بود بعد از آن نقل است که رشید خرمائی بزهر آلوده
نزد سندی فرستاد و او را امر کرد که خواهی نخواهی بخورد آنحضرت دهد سندی بفرموده رشید عمل نموده آنحضرت چون ماها را
چون تناول کرد حق تعالی بقاء شما فتنه صلوة الله و رحمته علیه **روایت** کرده اند علی ابن عبد الله ورّاق و حسین ابن ابراهیم ابن
هاشم المکتب و احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی و حسین ابن ابراهیم ناتانه و احمد ابن علی ابن ابراهیم ابن هاشم و محمد ابن علی ما جیلویه
و محمد ابن موسی المتوکل رضی الله عنهم که گفتند روایت کرد علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از عثمان ابن عیسی از سفیان
ابن نزار که گفت روزی از روزها بالای سر مأمون خلیفه بخدمت ایستاده بودم که روی بحضار مجلس آورده گفت آیا میدانید
که تشیع را من که آموخته است حاضران گفتند بخدا قسم نمیدانیم گفت رشید مرا آموخته گفتند چگونه است آن و حال آنکه رشید
مردم این خانواده را بقتل میرسانید و هر جا شیعه میدید میکشت گفت ایشان را از برای ملک و حکومت میکشت چرا که ملک
عقیم و نازاست و یاد دارم در آن سالی که با او بحج رفته بودم چون بمدینه طیبه رسید دو بجا بان خود کرده گفت هیچکس از اهل
مدینه و اهل مکه از مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش را برمن در نیارید و رخصت در آمدن مدهید تا آنکه نسب خود را
نگوید و بر من عرضه ندارید هم چنان هر کس میخواست که بر او در آید اول میگفت من فلان ابن فلان تا بجد خود میرسانید
خواه هاشمی بود خواه قریشی خواه از مهاجر و خواه از انصار هر کسی را بقدر و شرف او و هجرت پدران او از پنج هزار دینار
گرفته تا دویست دینار میداد تا روزی از روزها من بنزد او ایستاده بودم که فضل ابن ربیع در آمد و گفت ای امیر المؤمنان شخصی
بر در سرای ایستاده است و بار میطلبد و گمان من آنست که موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابو طالب باشد رشید
روی بمن و امین و مؤتمن و سایر خدمتکاران که بالای سر او ایستاده بودیم کرده گفت خود را نگاه دارید که تا به از آنکه
سخن ناپسندیده مگوئید و ادای نا شایسته نکنید بعد از آن بحاجب گفت او را رخصت ده تا در آید و با و بگو فرود نیاید مگر بر حاشیه
بساط پس ما همچنان منتظر بودیم که ناگاه شیخ عابدی که از عبادت بسیار و کثرت سجود پیشانی و سر بینی او مجروح شده
و بینه تبش بود در آمد چون رشید او را دید او خواست که از بالای درازگوش که سوار بود فرود آید رشید فریاد کرد و قسمش
داد که فرود نیاید تا آنکه بحاشیه بساط رسید پس حجابان پیش دویدند و او را از پیاده شدن منع نمودند و ما همگی

با اجلال و اعظام تمام بر او نظر میکردیم و بچشم رغبت و عزتش مینگریستیم و او هم چنان سواره می آمد و حاجبان و خادمان تماشای او
چشم دوخته بودند تا نزدیک بساط آمد و از مرکب پیاده شد رشید برخاست و تا آخر بساط استقبال او نمود و روی و چشم او را بوسید
و دستش گرفته تا صدر مجلس آورد و در پیش جای داده خود در پهلوی او نشست و بسخن مشغول شد و از احوال خیر مال او پرسید
و بعد از آن گفت ای ابا الحسن چند نفر از عیال داری که نفقه آنها بر تست گفت زیاده بر پانصد نفر میشوند گفت آنها همه فرزندان
تواند فرمود نه اکثر ایشان خدم و حشم اند اما فرزندان من زیاده بر سی کس اند ذکور و اناث گفت دختران را به پسر
عمان و هم تایان ایشان نمیدهی گفت دست از آن قاصر است گفت زمین که داری حاصل میدهد فرمود سالی میدهد و سالی دیگر
نمیدهد گفت آیا هیچ قرضی بر تو هست گفتند آری گفت چه قدر باشد فرمود قریب بده هزار دینار رشید گفت ای پسر عم
من انقدر مال بتو دهم که از برای پسران زن خواهی و دختران را بشوهر دهی و ادای دین خود کنی و تغییر ضیاع نمائی آنحضرت گفتند
صله رحم بجا آوردی ای پسر عم و خدای تعالی ترا برکت دهاد و این نیت نیکی بود که کرده بدرستیکه رحم را بهم پیوسته اند و همیشه
بهم پیوسته و نسبت یکیست و عباس عم پیغمبر ص و برادر پدر داوست و هم چنین علی ابن ابو طالب ع و برادر پدر داوست و حضرت
ترا دور نداردو از آنچه اراده نموده که بعمل آوری بدرستیکه حضرت عزت دست ترا گشاده و عنصر ترا گرامی داشته
و مرتبه مجد ترا بلند کرده رشید گفت بعمل آورم آنچه گفتی ای ابو الحسن از روی کرامت و عزت آنحضرت فرمود که امیر مومنان
بدرستیکه حضرت عزت جل شانه بر سلطانان عهد خود واجب گردانیده است تجسس و تفحص احوال فقرای امت کنند و از ایشان
غافل نشوند و ادای دین قرض داران نمایند و اعانت عیال مندان بجای آرند و برهنگان را بپوشانند و اسیران را نوازند
و در حق ایشان احسان نمایند تو اولی بفعل آوردن آن از دیگران گفت آنچه گفتی ای ابو الحسن بفعل آورم بعد از آن آنحضرت
برخاستند و رشید نیز برخاست و چشم و روی او را بوسه داد و بسوی من و امین و مؤتمن روی کرده گفت ای عبد الله
و ای محمد و ای ابراهیم همراه عم خود و سید خود بروید و چون سوار شود رکاب او بگیرید و تا خانه مشایعت او نمائید
در اثنای مشایعت ابو الحسن موسی ع روی بمن کرد و آنچنان که میان من و او باشد و دیگری بآن مطلع نشود مرا بخلافت بشارت
داد و گفت هر گاه مال الخلافه امر بتو رسد بفرزندان من احسان کن و بعد از آن رخصت گرفتم و برگشتم و چون بنزد پدر خود
ترین فرزندان بودم همینکه مجلس خلوت شد گفتم ای امیر مومنان این که بود که تو او را بزرگ داشتی و تعظیم او از جای برخاستی
و استقبال او کردی و در صدر مجلسش جای دادی و تو پایین دست او نشستی گفت این امام مردمانست و مقتدای ایشان

و حجت پروردگار است بر اهل بدو کان و خلیفه اوست در میان بندگان او گفتم ای امیر مومنان آیا تو این صفتها مستحق نیستی
گفت من ظاهر بغلبه و قهر امام جماعتم و موسی ابن جعفر ع امام بحق و خلیفه مطلق است بخدا قسم ای پسر که او بمقام رسول خدا ص
از من و همگی خلقان احق است و بامر ریاست و ارث نزدیکتر بخدا قسم که اگر تو در این امر با من در مقام نزاع در آئی هر آینه بشمشیر
برداریم و سرت از تن جدا سازیم زیرا که ملک عقیم است بعد از آن چون اراده نمود که از مدینه طیبه روانه مکه معظمه شود امر
کرد تا صره دویست دیناری آوردند و بدست فضل داد و گفت بنزد موسی ابن جعفر ع بر و بگو امیر مومنان میگوید ما در این
وقت دست تنگیم این دویست دینار را بگیر و عنقریب انشاء الله تعالی بعد از این عطیه ترا خواهیم رسید مامون گفت پس
من بر سینه او برخاستم و با او جسارت کردم و گفتم ای امیر مومنان بمهاجر و انصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که حسب
و نسبشان معلوم نیست پنج هزار دینار و کمتر از آن میبخشی و موسی ابن جعفر ع را با همه تعظیم و تکریمی که بجای او آوردی دویست
دینار که خسیس ترین عطایا نیست که بسایر ناس بخشیده عطا کردی گفت خاموش باش اگر آنچه گفتی باو میدادم ایمن نمیشدم
که فردا با صد هزار شمشیر از پیروان و موالیان خود بروی من میکشند و قتل دستی او و اهل بیت او از برای ما و شما
بهتر و خوشتر از بقا و مال دادن ایشانست پس چون مخارق که از جمله خواننده گان بود در نزد رشید دید
برخاست و رشید گفت ای امیر مومنان بمدینه آمده ام و اکثری مدینه چشم داشت چیزی از من داشتند و اگر بیرون روم
و چیزی در میان ایشان قسمت نکنم فضل و شفقت امیر مومنان بر من و قرب و منزلت من در نزد او بر ایشان ظاهر نشود
رشید امر کرد که ده هزار دینار باو دادند گفت ای امیر مومنان این از برای اهل مدینه است و بر من قرضی هست میخواهم که
ادا از دولت امیر ادا کنم ده هزار دینار دیگر امر کرد که باو دادند گفت ای امیر مومنان میخواهم که دختران خود را بشوهر دهم
و محتاج بجهاز ایشانم امر کرد که ده هزار دینار دیگر باو دادند گفت ای امیر مومنان ناچار است از غله که بمن دهی تا
خود و عیالان و دختران و شوهران ایشان صرف کنم امر کرد که چند قطعه زمین که در سالی ده هزار دینار غله خیزد با
او دادند و در همان ساعت تسلیم او نمودند بعد از آن مخارق از مجلس برخاست علی الفور بخدمت موسی ابن جعفر ع
رفت و گفت میدانم که این ملعون یعنی رشید با شما چه کرده و چه چیز بخدمت شما فرستاده و من بر او حیله کردم و
و صله سی هزار دینار و چند قطعه زمین از او گرفتم و بخدا قسم ای سید من که مرا بهیچ چیز از آنها احتیاج نیست
نگرفته ام مگر از برای تو و من جماعتی را گواه میگیرم بر آنکه این زمینها حق و ملک تست و زرها را او

که بلا زمان نو بیاید آنحضرت در مقام دعای او در آمده فرمودند بارک الله لک فی مالک و احسن جزاک یعنی خدای تعالی

در مال تو برکت کناد و مزد ترا نیکو گرداناد و من از وی یک دینار نمیگرفتم و هیچ از این زمینها را قبول نمیکردم ولیکن صد و یکی

ترا قبول کردم برحتی و هدایت یافته بخانه برگرد و دیگر بر من مکرر این یعنی تکلیف قبول کردن این مکن پس بخاری دست

آنحضرت را ببوسید و از مجلس برخاست روایت کردیم به دو من رضی که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر

خود از زیاد ابن شبیب که گفت شنیدم که مأمون میگفت من همیشه دوستدار اهل بیتم و برای تقرب در نزد رشید اظهار

بغض و عداوت ایشان میکنم و محبت ایشان از آن زمان در دل من جا کرده است که چون رشید مناسک حج را بجا آورد

من و محمد و قاسم با او بودیم که قاصد مدینه شد و بمدینه آمد و تمامی مردم انجا بدیدن او آمدند و آخرین کسی که بسلام

او آمد موسی ابن جعفر بود که چون بر رشید در آمد و از دور چشمش بر او افتاد از جا و جود حرکت کرده گردن بسوی

او دراز کرد و چشم بر او دوخت تا وقتی که بجا نشست و داخل شد و نزدیک با و رسید بر زانو برخاسته او را در بغل گرفت

و بر پهلوی خود جای داده متوجه او شده و گفت خوبی و وقتی ای ابا الحسن چه حال دارند از اهل و عیال تو و بنی رق

و احوال هر کدام میکرد در همچنین او را از اینها میپرسید و ابو الحسن بلفظ خیر جواب میداد و چون از مجلس برخاست

رشید نیز اراده کرد که برخیزد ابو الحسن او را قسم دادند که برنخیزد و با او نشسته معانقه کرده وداع نمود مأمون گفت

چون من میدیدم پدر را جرأت تر از دیگران بودم همینکه ابو الحسن از نزد او بیرون رفت من بپس نحو گفتم ای امیر

مؤمنان پدر بیمی که امروز من با این مرد دیدم که بجای او وردی نخوردیم که با کسی دیگر از ابنای مهاجر و انصار و بنی هاشم

بجا آورده باشی این مرد کیست و فضل و برتراش بر دیگران از چیست گفت ای پسر این وارث علم پیغمبر است این موسی ابن

جعفر ابن محمد است اگر علم صحیح میخواهی در نزد او است مأمون گفت از آن وقت است که تخم محبت و دوستی ایشان در دل

رقیمی من کشته است روایت کرده بما محمد ابن علی ماجیلویه رضی که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود

که گفت شنیدم از مردی از اصحاب ما که میگفت چون رشید امام موسی را در حبس انداخت و شب بسر دست در آمد از شکی

عداوت هارون واهمه در دل آنحضرت راه یافت که مبادا قصد کشتن او کند برخاستند و تجدید وضو کرده

رو بقبله آوردند و چهار رکعت نماز گذارده توسل باین دعا جستند یا سیدی نجنی من حبس هارون و خلصنی

من یده یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و ماء و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمة

و دم و یا مخلص النار من بین الحدید و الحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء خلصنی من ید هارون

راوی گوید چون آنحضرت توسل باین دعا جستند مرد سیاه چرده شمشیر برهنه بدست گرفته در عالم خواب بر سر هارون

آمد ایستاده گفت ای هارون دست از موسی ابن جعفر بدار و او را رها کن از حبس بیرون کن و اگر نه بهمین شمشیر

گردنت بزنم هارون از هیبت او ترسیده لرزان و هراسان از خواب جست و حاجب را طلب کرده گفت بزندان برو

و موسی ابن جعفر را بیرون آر راوی گفت حسب الامر او حاجب بیرون آمد بزندان رفت و در کوفت زندانبان جواب

داد که تو کیستی گفت من فلانم و آمده ام که موسی ابن جعفر را ببرم که خلیفه طلب نموده است او را از حبس بیرون آورد

از وی بدار و زندانبان گفت ای موسی ابن جعفر ترا میخواند آنحضرت ترسان و هراسان برخاست و گفت در این نصف شب

نمیطلبد مگر از برای آنکه شری و ضرری بمن رساند همچنان گریان و غمناک و اندوهناک خود مایوس و ناامید بنزد

هارون آمد و او فراهم رکهای آنحضرت در طپش بود پس بر هارون سلام کرد هارون جواب سلام باز داد و گفت

ترا بخدا قسم میدهم که در این نصف شب هیچ دعائی خواندی گفت آری گفت آن دعا کدام است گفت تجدید وضو کردم

و چهار رکعت نماز گذاردم و سر بسوی آسمان برداشتم این دعا را خواندم که یا سیدی خلصنی من ید هارون و شره

تا آخر هارون گفت حضرت دعاوترا بمعرض اجابت در آورده و بزندانبان فرمود بر او رد ای حاجب دست از وی بدار

و او را بگذار بعد از آن خلعت طلب کرده سه دست خلعت و مرکوب با آنحضرت بخشید و اکرام تمام بجا آورده او را جلیس

خود گردانید بعد از آن گفت این کلمات را که تو گفتی تعلیم من کن آنحضرت آن دعا را باو آموختند راوی گفت آنگاه

هارون آنحضرت را بحاجب سپردند و گفت همراه او برو خانه اش برسان بعد از آن آنحضرت در نزد هارون معظم

و مکرم بود و هر پنجشنبه بزیارت هارون میرفت تا مرتبه دوم که او را محبوس ساخت و نگذاشت تا بسندی ابن شاهک

سپرد و بزهر شهید کرد رحمة الله علیه روایت کرد بما ابو بکر ابن محمد ابن علی ابن حاتم که گفت روایت کرد بما

عبد الله ابن یحیی سیستانی که گفت روایت کرد بما مردی از ابو العباس در شهر کوفه که گفت روایت کرد بما ثوبانی

که گفت قریب بچهارده یا پانزده سال بود که ابو الحسن موسی ابن جعفر هر روز بعد از بر آمدن آفتاب سر بسجده

میگذاشت و تا آنگاه که زوال میشد سر از سجده بر نمیداشت راوی گفت بسیار بود که هارون بر سطحی که مشرف بود

که آنحضرت در آن محبوس بودند سوار شده و دید که آنحضرت در سجده بوده اند پس رو بربیع کرد گفت این

پیراهنی که هرون بن یحیی در آن موضع افتاده است چیست گفت ای امیر مؤمنان این پیراهنی نیست بلکه موسی بن جعفر ع
او را سجده ایست هر روز معهود بعد از طلوع آفتاب که از آن تا وقت زوال بجای آورد و هرگز از وی فوت نمیشود
ربیع گفت بعد از آن هرون بمن گفت این مرد از رهبانان و زاهدان بنی هاشم است گفتم پس چرا او را در زندان داشته
و بر او تنگ گرفته گفت هیهات او را ناچار است از این حبس **باب** در ذکر اخباری که در صحت وفات ابی ابراهیم
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع روایت شده است **روایت** کرد بما محمد بن حسن بن احمد بن
ولید رضه که گفت روایت کرد محمد بن حسن الصفار و سعد بن عبد الله جمیعا از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن
یقطین از برادر خود حسین از پدر خود علی بن یقطین که گفت او گفت که هارون الرشید پیوسته طالب مردی میبود که او
بشعبده امر امام موسی ع را باطل سازد و آنحضرت را در مجلس خجل گرداند تا آنکه مردی از مشعبدان او را اجابت
کرد و قبول نمود که شعبده بر انگیزد و آنحضرت را منفعل سازد پس چون سفره کشیده شد نانی از مشعبد شعبده
بیان کرد که آنحضرت بهر نانی که دست دراز میکرد نان ناپیدا میشد از پیش آنحضرت پرواز میکرد و هرون از آن حال
خوشحال شده میخندید و شکفتگی تمام مینمود لحظه بر آن نگذشت که آنحضرت سر بر داشتند و بصورت شیری که بر بعضی
از پردها کشیده بود نظر کردند که ای شیر خدا بگیر این دشمن خدا را علی الفور آن صورت مانند شیری بزرگ شده
بر جست و آن مشعبد را گرفته فرو برد هرون و ندیمان او آنچه مشاهده کردند بیهوش شده بر رو در افتادند
و چون از آن حال بهوش آمدند با آنحضرت گفت ترا بحق من سوگند میدهم ای ابو الحسن که این صورت بفرمای تا آنمرد را بر گرداند
آنحضرت گفتند اگر عصای حضرت موسی ع ریسمانها و عصاهای ساحران فرعون که فرو برده بود بر گرداند این صورت نیز
که آنمرد را فرو برده بر گرداند و این عمل را که آنحضرت نمودند در میان این نفس خود اجمل از اعمال دیگر بود
چه هرون بیشتر از برای این عمل در مقام شهید کردن آنحضرت شد **روایت** کرد بما ابی رضه که گفت روایت کرد
بما سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی یقطینی از حسن بن محمد بشار که گفت روایت کرد بمن شخصی از اهل قطیعه ربیع
که از اهل سنت و جماعت بود و در مقبول القول بودن او هیچ شک نبود گفت بمن که بعضی از اهل این جا نواده را
که اقرار بفضل ایشان میکردند دیدم و لیکن هیچکس را در فضیلت و عبادت مثل او ندیدم گفتم او کیست و آنچه
در او دیدی چیست گفت روزی سندی بن شاهک هشتاد کس از ما را جمع کرد و بر موسی بن جعفر ع در آورد و گفت

ای جماعت این مرده را ببینید هیچ آسیبی بدو نرسیده است بدرستی که مردمان گمان میکنند که سندی مکر و حیله با او رسانیده
و در این باب گفتگو میکنند و سخنان بسیار میگویند و این است که زاهد سندی مکر و حیله با او رسانیده آنچه ببینید او نزد او
او که بر وسعت تمام داشته و هیچ بر او تنگ نگرفته ام و امیر مؤمنان نمیخواهد با او بدی کند بغیر از آنکه او را از برای آن نگاه دارد
که چون بشهر در آید او را ببیند و با او مناظره کند اینست او را ببینید که صحیح و سالم نشسته است و هیچ گونه مکر و حیله بدو نرسیده
از وی هم پرسید و سوال از او معلوم کنید و آنحضرت آنچه از توسعه جا و فراش گفت راست هیچ تخفیفی بر من نیست غیر از آنکه
شما را ای جماعت مردمان که هفت دانه خرمای زهر آلوده بخورد من داده است و فردا از این عالم فنا رحلت مینمایم و بعالم بقا
اقامت مینمایم پس از آن سندی بن شاهک را دیدم که از گفته آنحضرت مانند شاخ خرما میلرزید و داشت چون مرغ نیم بسمل میطپید
حسن گفت این شیخ از نیکویان اهل سنت و جماعت بود و مردمان او را ثقه و مقبول القول میدانستند **روایت** کرد بما محمد بن ابراهیم بن
اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما حسن بن علی الخشاب العدل که گفت روایت کرد بما حسن بن عبد الواحد خزاز که گفت
روایت کرد بما علی بن جعفر عمر که گفت روایت کرد بمن عمران واقفی که گفت من در بغداد بودم که شبی از شبها سندی بن شاهک کس طلب
من فرستاد و مرا احضار کرد و من از ترس آنکه مبادا این طلب از برای آزار باشد با آنچه احتیاج داشتم با اهل و عیال خود وصیت کردم
و کلمه استرجاع بر زبان راندم و سوار شده رفتم تا بخانه سندی در آمدم چون مرا دید گفت گویا مرا ترسانیده باشی
ای ابا حفص گفتم آری گفت در این طلب هیچ خبری نیست گفتم التماس آن دارم که رسولی بمنزل من فرستی تا عیالان مرا از
احوال من خبر کند که تشفی خاطر ایشان شود گفت آری مبذول شد بعد از آن گفت میدانی ای ابا حفص ترا از برای چه کار طلبیده ام گفتم نمیدانم
گفت ابا موسی بن جعفر را میشناسی گفتم آری او را میشناسم و از وی آگاهم که میان من و او رابطه محبت هست گفت در این شهر کسانی
که او را میشناسند و قول ایشان مقبول باشد کیستند من جماعتی را که میدانستم که او را میشناسند نام بردم بعد از آن
بخاطرم گذشت که آنحضرت البته فوت شده پس سندی در همان ساعت کس بطلب ایشان که نام برده بودم همه را حاضر کرد
و چون مردمان جمع آمدند بایشان گفت شما هیچ جماعتی را میدانید که موسی بن جعفر ع را شناسند و او را بواجبی دانند
ایشان نیز جماعتی را که میدانستند که معرفت با او دارند نام بردند فی الفور ایشان را نیز حاضر ساختند چون در خانه سندی
شب را بروز آوردیم زیاده بر پنجاه مرد جمع آمده بودیم که همه موسی بن جعفر ع را میشناختیم و بعضی از صاحبان آنحضرت نیز
بودند راوی گفت چون سندی برخاست و بخلوت رفت و ما نماز صبح را گذاردیم کاتبی از خانه بیرون آمد و طوماری بجا

بیرون آورد و تمام اوضاع را مادران نوشت و بنزد سندی برد و ساعتی بر نیامد که سندی از خلوت بیرون آمد و دست
بر من زد و گفت برخیز ای ابا حفص من برخاستم و با یاران متعاقب او رفتیم تا بخانه که موسی بن جعفر ع در آنجا بود رفتند در آمدیم سندی
روی بمن کرده ای ابا حفص چادر از روی موسی بن جعفر بردار چون برداشتم دیدم که آنحضرت رخت حیات بربسته و بعرصه لقای الهی
شتافته بکریه افتادم و کلمه استرجاع جریان دادم بیت زین مصیبت جای آن دارد که چشم آفتاب • دامن گردون ز اشک گرم بخون آلاید
لیک با حکم قضا جان را چه می‌آمد رجوع • مرجع ما نیست جز انا الیه راجعون • بعد از آن سندی رو بجماعت کرده گفت پیش روید و یک‌یک
او را ببینید القصه یکیک پیش رفتند و او را دیدند تا آنکه همه جماعت آنحضرت را دیدند سندی گفت شما همه گواهی دهید
که این موسی بن جعفر است و جراحتی در بدن نیست انگاه بغلامی گفت که صندلی بر عورت او بپیچاند و تن او را برهنه ساز غلام چون
بموجب فرموده عمل نمود دیگر باره بجماعت آورد گفت آیا هیچ اثری بر بدن او می‌بینید که منکر آن باشید همه گفتیم هیچ اثری
سوی بودن بر او نمی‌بینیم پس گفت ای یاران متفرق مشوید و بجای خود بنشینید تا وقتی که او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید
راوی گفت ما همه آنجا جمع بودیم تا زمانی که آنحضرت را غسل دادند و در کفن پیچیده بجانب مصلی بردند و سندی بن شاهک بروی
نماز گذارده بجا آکسی سر دیدیم و باز گشتیم عمر بن واقد میگفت هیچکس بحال موسی بن جعفر ع دانا تر از من نیست و مردمان میگویند
که او زنده است و نمرده و حال آنکه من او را دفن کردم روایت کرد ما را محمد بن ابراهیم ابو اسحق طالقانی رضه که گفت روایت کرد
ما را حسن بن علی بن زکریا بمدینة السلام که وی گفت روایت کرد ما را ابو عبد الله محمد بن خیلان که گفت روایت کرد بمن پدر من
از پدر خود و او از جد خود او از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ اهل مدینه که گفتند چون پانزده سال از خلافت رشید گذشت
ولی خدای اکبر موسی بن جعفر ع بزهری که سندی بن شاهک بامر رشید بخورد آنحضرت داده بود در زندانی که بود در شهر
کوفه واقعست و در رخت کنادی اخبار امور و معروف بدار المسیب است بمرتبه شهادت فایز شد و در روز جمعه بیست و پنجم
شهر رجب سنه یکصد و هشتاد و سه از هجرت حضرت رسالت ص سوی روضه رضوان شتافتند و در آن وقت از عمر شریف
آنحضرت پنجاه و چهار سال گذشته بود و تربت مقدس آن اقدس در شهر بجانب غربی بردند که مشهور بباب التبن است
در مقبره که معروف بمقابر قریش است واقعست روایت کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از حسن بن
عبد الله صیرفی که او از پدر خود که گفت چون موسی بن جعفر ع از دست سندی جام غم انجام کل نفس ذائقة الموت در کشید
جنبیدند و رخت حیات بجنات عدن کشیدند آنحضرت را بر تعیین بر داشتند و بر دم ما ندا می کردند که این امام رافضیان است

بیایند

بیایند و او را ببینند و بیایند چون نعش را بمجلس شرطه آوردند چهار نفر برپای خاستند و منادی کردند که هر که خواهد
خبیث ابن الخبیث را ببیند بیرون آید و مشاهده کند اتفاقا در آن وقت سلیمان ابن ابی جعفر از قصر خود بسر شط بیرون
آمده بود که شور و غوغا بگوش او رسید از غلامان و پسر خود استفسار نمود که این چه شور و غوغاست گفتند که سندی
ابن شاهک است که بر نعش موسی بن جعفر ع منادی میکند او از این خبر بر آشفته بر پسر و غلامان خود گفت که میرود
که این عمل در جانب غربی واقع میشود منتظر باشید چون این نعش را خواهند از اینجا بگذرانند شما پس راه بر ایشان گرفته
نعش را از ایشان بستانید و اگر مانع آیند دست نگاه ندارید و صفهای ایشان را در هم بشکنید القصه چون از آن خواستند نعش
از آن راه بگذرانند پسر و غلامان سلیمان بر ایشان در آمده کتک بسیار رسانیدند بر ایشان زدند و نعش را از دست ایشان
گرفته آوردند و بر سر چهار سو نهادند و منادیان ندا کردند که هر که خواهد طیب ابن الطیب موسی بن جعفر ع را ببیند بیرون آید
و زیارت او کند پس خلق بسیار بیرون آمدند و آنحضرت را غسل دادند و حنوط مالیدند و حبره که سلیمان ابن جعفر از بهر او خرید
و بپانصد دینار از برای خود تمام کرده بود و همه قرآن را بر آن نوشته بودند و کفن کردند و خود سر و پای برهنه و گریبان دریده
گریان و نوحه کنان با جنازه آنحضرت تا مقبره قریش آمد و در آنجا بخاکش دفن کرد این حقیقت را مفصلا بر رشید نوشته فرستاد
رشید در جواب او نوشت که صله رحم بجا آوردی ای عم حضرت عزت مزد ترا نیکو کرداناد و ترا جزای خیر دهاد بخدا قسم
که اینکار از سندی لعنة الله بوقوع آمده است خبر بی رضای ما بوده روایت کرد ما را تمیم ابن عبد الله تمیم قرشی رضه که گفت روایت
کرد ما را پدر من از احمد بن علی انصاری از سلیمان ابن حفص مروزی از هرثمه واقد که گفت چون هرون الرشید از اخبار فضل و ثقه
امام علیه التحیة والثنا امام موسی که در روز بروز برو ظاهر میشد و از اخبار منافقان و شیعیان در باب امامت آنحضرت بدو
میگفتند و از رجوع پنهانی ایشان در شب و روز که بایشان میرسانیدند دلتنگ شد و سینه اش پر گشت و بر خود و ملک خود
ترسید و فکر زهر دادن آنحضرت افتاد و خرما طلبید و قدری از آن بخورد بعد از آن سینی پر کرد و بیست دانه خرما در آنجا
گذاشت و رشته برگرفته زهر آلوده ساخت و آن را بسوزن کشید از یکیک دانه خرما گذرانید و مکرر کرد تا آنکه یقین شد
که بزهر آلوده شد در همان سینی نهاده بدست خادمی داد گفت این سینی را بنزد موسی بن جعفر ع ببر و باو بگو امیر المؤمنین
از این خرما خورد و حصه دانه ای برای تو جدا کرده و فرستاد و ترا بسر خود قسم داده که همه را تناول نمائی و بکسی دیگر
نی دهی و تا دانه آخر تناول نمائی که من بدست خود اینها را چیده ام خادم آن سینی را برداشته بخدمت آنحضرت آورد و تبلیغ

رسالت نمود پس آنحضرت بغلام گفت خلالی بچین بیار غلام خلال بدست آنحضرت داد و در برابر ایستاد آنحضرت شروع بخوردن
آن خرماها کردند و در این اثنا ماچه سگی که رشید او را عزیز میداشت و برادر خود میدانست از قید رسته با قلاده مرصع و زنجیرهای
از طلا کشان کشان از خانه بیرون آمد بجائی که آنحضرت میبودند رسید آنحضرت خرمائی از آن خرماها بسر خلال برداشته بسوی
او انداختند و چون آن ماچه سگ دانه خرما را خورد لحظه بران نگذشت که فریاد کردن آغاز نهاد و چندان خود را بر زمین زد که پاره
پاره گردید و مجری شد از هم پاشید و چون آنحضرت خرماها را تمام تناول نمودند سینی را برداشته بنزد رشید آوردند رشید گفت
خرماها را بتمامی خورد گفت آری ای امیر مؤمنان گفت بعد از آنکه آنها را خورد او را چگونه دیدی و چه حالش مشاهده کردی
گفت بحال خود دیدم و در او چیزی ندیدم پس از آن غلام خبر خوردن دانه خرما و مردن سگ ماده را برشید رسانید
رشید از شنیدن آن خبر قلق و اضطراب نموده تعجب تمام کرده برخاسته بر سر سگ رفت دید که سگ از زهر متلاشی شده و از هم پاشیده
امر کرد تا شمشیری و نطعی طلبیدند و غلام را در معرض عتاب و خطاب آورده گفت راست میگوئی که در این خرما چه بوده است
یا آنکه سرت از تن جدا میکنم غلام گفت ای امیر مؤمنان من سینی را بنزد موسی ابن جعفر بردم و سلام ترا رسانیدم و در برابر او
ایستادم از من خلالی خواست بدستش دادم گرفت و بسر آن خلال یکیک دانه خرما را برمیداشت و میخورد تا آنکه سگ ماده از پیش
گذشت یکدانه خرما بسر آن خلال برداشته پیش او انداخت چون آن دانه خرما را خورد بدین حالی که میبینی شد باقی خرما را
خود تناول نمود رشید گفت چه فایده رسید در موسی ابن جعفر است که ما از و هیچ سودی ندیدیم غیر از آنکه خرمای خوب
بخورد او دادیم و زهر خود را ضایع کردیم و او سگ ما را کشت بعد از آن سیدم امام موسی مرا طلبید پیش از وفات مسیب زندانبان
که او موکل بود بخواند و با او گفت ای مسیب که من میخواهم امشب بمدینه جد خود رسول خدا ص بروم و عهدی که پدر من بمن سپرده است
بپسر خود علی بسپارم و خود نیز با او عهد کنم و او را وصی و خلیفه خود گردانم مسیب گفت گفتم ای مولای من چگونه امر میکنی
که قفلهای درهای زندان را برای تو بگشایم و حال آنکه پاسبانان که پاس ایشان بر درهای زندان در کشیک اند آنحضرت فرمودند
ای مسیب یقین تو باخدای تعالی درست نیست یا با ما گفتم نه ای سید من یقین من باخدا و تو هر دو درست و ضعیف نیست گفتند
پس خاموش باش و هیچ مگو گفتم ای سید من از حضرت عزت درخواست کن که مرا ثابت دارد و برقرار دارد آنحضرت دعا
کردند که اللهم ثبته یعنی بار خدایا دل او را ثابت دار و او را در طریق خود و اضطراب نیز باد گفتند بدرستیکه من حضرت
عزت را بآن اسمی که آصف برخیا او را بخواند و تخت بلقیس را در یک چشم زدن بنزد سلیمان حاضر کرد میخوانم و او را بآن

اسم اعظم

اسم اعظم یاد میکنم تا آنکه مرا ببینند و پسر من علی را برساند و میان من و او جمع گرداند مسیب گفت که از دعا خواندن آنحضرت
میشنیدم که ناگاه بر مصلای آنحضرت ندیدم و همچنان بر پا ایستاده بودم که دیدم باز بجای خود برگردید و زنجیر را چنانکه بود برپای خود
بپیچید من از مشاهده این حال و شکرانه انعام معرفت و شناخت او از برای سجده افتادم و روی خود را بر خاک مذلت نهادم
آنحضرت فرمودند ای مسیب سر بردار و بتحقیق بدان که من در روز سیم از روز رحلت جهان بعالم دیگر خواهم رفت و بدرود کار خود میشوم
گفت من از این خبر وحشت اثر بگریه افتادم و گفتم بیت تو با ما ازان بی که ما بی تو باشیم در اکنون بی عمر محسوب کن داریم
آنحضرت گفتند ای مسیب گریه مکن بدرستیکه پسر من علی بعد از من امام و مولای تست دست بولایت او بزن بتحقیق که دست بولایت
او زدن و محبت او نمودن هرگز گمراه نگردی گفتم سپاس مر خدای را که ما را بدین و بسی نعمتها هدایت نموده و از ضلالت باز داشت
مسیب گفت بعد از آن سیدم موسی در شب روز سیم مرا بخواندند و گفت ای مسیب چنانچه بتو گفتم فردا من بمعرض لقای پروردگار
خود خواهم شتافت چون کوزه آبی طلب خواهم و در آن بیاشامم و ببینی که ورم کردم و شکم من برآمد و رنگ من
زرد و سبز و سرخ گردید و رنگ بیرنگ شد از دیگر شکل از خبر فوت من برسان و هرگاه در این حادثه چیزی مشاهده کنی
یا در این واقعه کسی را بنزد من ببینی زنهار که متعرض او نشوی و آن را بکسی اظهار نکنی مگر بعد از فوت من مسیب گفت همچنان
مترقب و عینی آنحضرت میبودم تا وقتی که کوزه آب طلبید و آن را بیاشامید بعد از آن مرا گفت این شخص پلید سندی را گمان
که او متولی غسل و دفن من خواهد شد هیهات هیهات که هرگز آنچنان باشد پس چون مرا بردارند بمقبره که معروف بمقابر قریش
بردند برای آنکه لحد بسازید و قبر مرا زیاده بر چهار انگشت مفرج بلند مکنید و از خاک تربت من بجهت تبرک چیزی برمدارید
بدرستیکه ما را اشیعا جستن و بتبرک داشتن هر تربت حرام است مگر تربت جدم حسین ابن علی ابن ابیطالب ع که حضرت عزت
آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا گردانیده است مسیب گفت بعد از آن شخصی را که شباهت تمام باو داشت دیدم که در پهلوی
او نشسته است و چون در آن وقت که من سید خود امام رضا را دیده بودم خورد سال بود خواستم که از آنحضرت بپرسم که این
کیست آنحضرت با من برمن زد و گفت ای مسیب من ترا منع کردم که اگر ببینی هیچ نگوئی و متعرض او نشوی پس خاموش شدم
و هیچ نگفتم تا وقتی که آن شخص برخاست و از نظر من غایب شد و آنحضرت بجوار ایزدی پیوستند بعد از آن خبر فوت آن
حضرت را برشید رسانیدم و سندی ابن شاهک با جمعی دیگر بغسل و دفن او مشغول شدند و بخدا قسم که من بچشم خود دیدم که در
ایشان بدن مبارک آنحضرت غیر سید وکان این داشتند که ایشان او را غسل میدهند و مشاهده میکردم که ایشان

بیکار ایستاده بودند و کار ایشان این بود که ایشان حنوط میمالند و در کفن می‌پیچند و دیدیم آن شخص را که در وقت احتضار در پهلوی
او نشسته بود در میان ایشانست و بظاهر اگرچه ایشانرا معاونت مینماید و لیکن تمامی مقدمات غسل و حنوط و کفن را او بجای آورد
و ایشان هیچ کاره ایستاده بودند و او را نمی‌شناختند و چون آن شخص از کار و بار خود فارغ شد رو بمن کرده گفت ای مسیب اگر در او
شک نکردی پس در من نیز شک مکن بدرستیکه من امام و مولای توام و حجت خدایم بر تو بعد از پدر خود ای مسیب مثل من
مثل یوسف صدیق است و مثل ایشان مثل برادران اوست و حقیقت کار او در اول بر برادران مخفی ماند و ... بجا آوردند و ایشان او را هیچ
در نظر اول نشناختند و ایشان او را نشناسنده کار بودند پس آنحضرت را بمقابر قریش برده دفن کردند و قبر او را زیاده بر یک انگشت
از کرده بود بلند نکردند بعد از آن دیگر باره قبر او را بلند کردند و زیاده بنا ساختند و کتبه ی بر سر قبر او صلوة الله
علیه نبشتند روایت کرده با احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی که گفت روایت کرده با علی بن ابراهیم از پدر خود از سلیمان ابن
حفص مروزی که گفت هرون الرشید موسی بن جعفر را در سنه یکصد و هفتاد و نه گرفته در زندان انداخت و در شب
بیست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه در زندان رشید در ولایت بغداد وفات یافت و عمر شریفش در آن وقت پنجاه
و هفت سال بود و در مقابر قریش مدفون گردید و مدت امامت او سی و پنج سال و دو سه ماه بود و والده با جده ام ولد
مسمی بحمیده مادر برادران او اسحق و محمد است و بر امامت پسر خود علی بعد از خود نص کرد و بامامت او حجت نمود او را
روایت کرده با احمد بن محمد بن جعفر همدانی که گفت روایت کرده با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن صدقه عنبری که گفت
چون ابی ابراهیم موسی بن جعفر وفات یافت هرون الرشید بنی کان و بنی ابو طالب و بنی عباس و سایر اهل مملکت
و حکام خود را جمع آورده مجلسی آراست و موسی را ... بعد از آن مجلس ... ساخت و دو بحضار
مجلس کرده گفت این موسی بن جعفر است که باجل خود مرده و بی صدمه زدن و کشتن جان سپرده بپناه میبرم بخدای
که میان من و اوی چیزی که سبب کشتن او بوده نبوده پس شما بر خیزید و او را ببینید و ملاحظه نمایید تا بر آن گواه باشید
القصه هفتاد مرد از شیعیان آنحضرت بر خواستند و سر و پای وجود مبارک او را ملاحظه نمودند هیچ اثر جراحتی
بر آن ندیدند مگر آنکه اثر رنگ حنا در پای مبارک او بود بعد از آن سلیمان ابن جعفر آنحضرت را برداشت و متولی غسل
و دفن او شد و پا برهنه تشییع جنازه او بجای آورد مصنف این کتاب فقیه مذهب باصواب رحمة الله گفته این اخبار را
در این کتاب بواسطه رد کردن مذهب جماعت واقفیه که بوقف بر فوت موسی بن جعفر کرده اند ذکر کرده ام ایشان

کان این

کان اینست آنحضرت زنده است و امامت امام رضا و باقی ائمه دیگر را انکار مینمایند و در صحت وفات آنحضرت ابطال مذهب
ایشان میشود و ایشانرا در این اخبار سخنی است و آن اینست که میگویند که امام محمد ناطق امام جعفر صادق فرموده انه
کان الامام لا یغسله الا الامام یعنی بدرستیکه غسل نمیدهد امام را مگر امام پس بمنطوق این حدیث شریف مضمون اخبار
که ذکر کرده اید امام رضا امام نباشد چه از این اخبار مستفاد میشود اینست که امام موسی را دیگری غسل داده است و هرگاه
دیگری او را غسل داده باشد چگونه امام تواند بود و در این مقدمه ایشانرا بر ما حجتی نیست زیرا که امام جعفر صادق نهی
کرده اند از آنکه امام را هیچ کس غسل ندهد مگر آنکه امام باشد و گفته اند که امام نباشد مگر کسیکه یکی از ائمه که پیش از او بوده
ما او را غسل دهند تا ایشانرا بر ما حجتی باشد چه اگر کسی که در نهی آنحضرت در آید و امام را غسل دهد بر این فعل امامت
امامی که بعد از او باشد باطل نمیشود لاجرم لازم میاید که امام باشد پس بنابر نقل برایشان بر ما باطل باشد با آنکه ما در بعضی
از این اخبار روایت کرده ایم که امام رضا آمد و خود امام موسی را بحقیقتی که بر حاضران ظاهر نبود غسل دادند و بنوعی که هیچ کس
بر آن اطلاع نیافت بتغسیل او قیام نمودند و ایشان نیز منکر این نیستند و جایز میدانند که حضرت عزت از برای امام زمین را
در هم نوردند تا آنکه مسافت بعیده را در مدت یسیر قطع کند چنانچه ارباب حقیقت مقرر است مصراع عشق را جاذبه
... بکان میباشد روایت کرده با جعفر بن محمد بن مسرور رضی که گفت روایت کرده با حسین بن محمد بن عامر از معلی ابن محمد
بصری که گفت روایت کرده با علی بن رباط که گفت گفتم بعلی بن موسی الرضا که در نزد ما مردیست که میگوید پدر تو امام موسی زنده
زنده است و نمرده بدرستیکه تو میدانی ... که تو داری او را آنحضرت فرمودند سبحان الله
رسول خدا مرده است و موسی بن جعفر نمرده باشد بخدا قسم که موسی فوت شد و مال او را قسمت کردند و کنیزان
او را شوهر بردند و لو کان انسان یدوم بقائه لما مات خیر المرسلین محمد روایت کرده با پدر من که گفت روایت
کرده با علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی از احمد بن عبدالله الغروی از پدر خود که گفت در آمدم بر فضل ابن
ربیع و او بر بام نشسته بود پس مرا دید گفت نزدیک آی پیش رفتم تا آنکه در برابر او نشستم بعد از آن گفت مرا
این خانه نظر کن چون نظر کردم گفت چه چیز مینماید گفتم جامه ملفوف مینماید که بر زمین افتاده باشد گفت خوب ملاحظه
کن چون خوب ملاحظه کردم یقین من شد گفتم مردیست که سر بسجود نهاده است گفت این مرد را میشناسی گفتم نمیشناسم
گفت این مولای تست گفتم مولای من کیست گفت تجاهل میکنی با آنکه میدانی که ترا مولای هست گفتم تجاهل نمیکنم ولیکن نمیدانم

که من او را موکل باشد گفت این ابوالحسن ابن جعفر است بدرستی که من شب و روز متفقد احوال او میباشم هیچ وقتی از اوقات
او را نیافته‌ام مگر بر همین حالتی که تو از آن خبر میدهی چرا او همین که نماز صبح را میگذارد بتعقیب مینشیند تا وقتی که آفتاب
بر می‌آید بعد از آن سر بسجده میگذارد و در سجود میباشد تا زمانی که آفتاب زوال میکند و غلامی را موکل داشته است
که چون زوال میشود او را آگاه میگرداند نمیدانم چه وقت او را اعلام مینماید که بر میخیزد و مشغول نماز میشود بی آنکه در میان نماز
او را حدثی بهم رسیده باشد و من میدانم که او را در حالت سجود نه بخواب میرود و نه چیزی که موجب بطلان وضو باشد از و بعمل
می‌آید هم چنان نماز میگذارد تا آنگاه که از نماز عصر فارغ میشود همینکه از نماز عصر فارغ شد بسجده می‌افتد و سر بسجده دارد
تا هنگامی که آفتاب می‌نشیند بعد از آن سر از سجده بر میدارد بی آنکه در میان حدثی کند در نماز و تعقیب مشغول میباشد تا وقتی
که نماز عتمه میگذارد آنگاه آنچه از برای او می‌آرند روزه میگشاید و بعد از افطار بر میخیزد و تجدید وضو میکند و سر بسجده
میگذارد و بعد از اندک زمانی سر بر میدارد و بجامه خواب رفته خواب سبکی که چشم گرم شود میکند پس از آن بر میخیزد
و تجدید وضو مینماید و بنماز شب می‌ایستد و هم چنان در نصف شب بنماز مشغول میباشد تا وقتی که صبح میدمد نمیدانم
غلام او را که میگوید که صبح دمید بر میخیزد بنماز صبح میپردازد این طرز و روش او از زمانی که او را بمن سپرده‌اند
و در قید من میباشد راوی گوید گفتم از خدا بپرهیز و چیزی بدی در حق او مپسند که موجب زوال نعمت تو در آن
باشد چرا که خود میدانی که هیچ کس نیست که یکی از ایشان بدی رسانیده باشد مگر آنکه نعمت و دولت او زایل شده است و دیگر
روی بهبودی ندیده گفت چند مرتبه کس بنزد من فرستادند و مرا بکشتن او امر کردند من اجابت نکردم و با ایشان اعلام
نمودم که ممکن نیست که این کار از من بعمل آید و متصدی این امر نشوم اگر چنانچه در مقام کشتن من میشدند من اجابت نمیکردم
بعد از چند روزی که از این گفتگو بود امر آنحضرت را از حواله او بر آورده حواله فضل ابن یحیی برمکی کردند تا سرشته
که در دست خزان او بودند فضل ابن ربیع خوانی از طعام برای آنحضرت میفرستاد و چون شب چهارم ماه فضل ابن یحیی بسید
آنحضرت دست امتنان بسوی خالق سبحان برداشتند و بزبان نیاز متضرعانه گفتند یا رب انک تعلم انی لو اکلت
قبل الیوم کنت قد اعنت علی نفسی یعنی ای پروردگار من بدرستی که تو میدانی که اگر این طعام را پیش از امروز میخوردم
یقین که بر نفس خود اعانت کرده بودم آنگاه دست بمایده دراز کرده تناول نمودند و در همان شب بر بستر بیماری خوابیدند
و چون روز شد طبیب بر سر آنحضرت آمد دید که در زیر پوست کف دست مبارک او سبزی از اثر زهری که بخورد

او داده‌اند در آن موضع امری عارض شده است دانست که علاج پذیر نیست از مجلس برخاست و با ایشان گفت بخدا قسم که او را تا
تراز تمام است با آنچه با او کردید و بر و زکات او گواه بود **باب** در ذکر جمعی از اولاد رسول خدا که هرون الرشید ایشان را
بعد از زهر دادن امام موسی در یکشب بقتل رسانید سوای آنانی که در سایر لیالی و ایام کشته بود **روایت** کرد با ابوالحسن ابن
حسین ... که گفت روایت کرد با ابوطاهر ساسانی که گفت روایت کرد با بشر ابن محمد ابن بشیر که گفت روایت کرد با ابو محمد
احمد ابن سهل ابن هامان که گفت روایت کرد با من عبدالله بزاز نیشابوری و او مرد مسنی بود که گفت میان من و حمید ابن قحطبه
طائی طوسی معامله بود و من بسبب آن معامله در بعضی ایام از شهر خود بشهری که او در آنجا میبود روانه شدم و چون
قدوم من باو رسید در حال کس بطلب من فرستاده مرا با گرد راه و جامه‌های سفر بنزد او بردند و این در ماه رمضان بود در وقت
نماز پیشین او در آن وقت در خانه که آب روان از میان آن میگذشت نشسته بود چون بر او در آمدم و سلام کردم و نشستم
بعد از ساعتی طشت و آفتابه او آوردند و دست شسته من نیز دست شستم بعد از آن سفره طعام حاضر کردند بیش از آنکه
و من از آنکه فراموش کرده بودم که در ماه رمضانم و روزه دارم پیش نشستم و با او بچیز خوردن مشغول شدم در اثنا
آن بخاطرم رسید که من روزه دارم دست از طعام کشیدم حمید بمن گفت چه شد ترا که چیزی نمیخوری گفتم ای امیر این ماه
رمضان است من نه بیمارم و نه علتی که مرا که موجب افطار باشد که یا امیر را علتی هست یا کوفتی هست که موجب افطار شده است
گفت مرا هیچ علتی که موجب افطار باشد نیست این بگفت و چشمهایش پر آب گردید و بگریست پس چون از خوردن طعام فارغ
شد باو گفتم ای امیر ترا چه چیز بگریه در آورد گفت شبی از شبها در وقتی که هرون در طوس بود کس بطلب من فرستاد
چون بر او در آمدم دیدم که شمعی پیش او افروخته و شمشیر برهنه که رنگش بسبزی میزد در پیش دست گذاشته و خادمی
پهلوی او بر پای خواسته است من بملاحظه رفتم و در پیش او ایستادم سر برداشت و بمن گفت چگونه است طاعت تو
با امیر مؤمنان گفتم بجان و مال است سر بزیر انداخت و مرا رخصت داد که بخانه خود آیم چون بخانه آمدم و لمحه درنگ
نکردم که رسول امیر باز آمد و مرا طلبید اینمرتبه دغدغه بخاطرم راه یافت که البته عزم کشتن من کرده است چون مرا دید
شرم داشت این نوبت عزم را جزم خواهد کرد کلمه استرجاع بر زبان راندم و بنزد او رفتم و پیش روی او ایستادم
سر برداشت و بمن گفت چگونه است طاعت تو با امیر مؤمنان گفتم بجان و مال و فرزند و اهل و ایمان مضایقه نیست تبسم
نمود و مرا رخصت باز آمدن داد همینکه بخانه رسیدم لحظه بر آن نگذشت رسول او آمد و گفت امیر مؤمنان ترا

حکایت سیم

میخواهد برکشتن و با نمتوجه خانه اش شدیم و بنزد او حاضر گشتم او همان بر حالت خود نشسته بود و سر برداشت و بمن گفت
اطاعت امر امیرمؤمنان را و همان لفظ که نخستین را تکرار کردم بخشم افتاد و گفت این شمشیر را بگیر و انچه خادم تو میفرماید
بجای آر خادم شمشیر بمن داد تا بخانهٔ که در او بسته بود ما را برد و در او را کشود و آن خانه مشتمل بود بر سه حجره
و بر هر کدام قفلی زده بود پس یکی از آن حجرها را بگشاد دیدم که بیست نفر از پیران و دو مویان و جوانان با گیسوهای
دراز مقید بودند خادم بمن گفت امیر ترا امر کرده است که اینها را بقتل رسانی و همگی ایشان علوی بودند از فرزندان علی
و فاطمه پس آن خادم یکیک را بیرون می آورد و من گردن ایشان میزدم تا آنگاه که باخر میرسانیدم پس انگاه سرها
و تنهای ایشان را در چاه انداخت پس از آن در حجرهٔ دیگر گشاد در انجا بیست نفر از علویان از فرزندان علی و فاطمه در قید
بودند خادم گفت امیرمؤمنان ترا امر کرده است که ایشان را نیز بکشی پس او همچنان یکیک را بیرون می آورد و من ایشانرا
میکشتم و او سر و تن ایشان را در چاه می انداخت تا آنکه آخر شد بعد از آن در حجرهٔ سیم را کشود در انجا بیست نفر از فرزندان
علی و فاطمه بودند که همه گیسوها داشتند خادم گفت امیرمؤمنان ترا امر فرموده که اینها را نیز بقتل رسانی موضع آنها
بقتل میرسانیدم و بچاه می افکند تا باخر کس ایشان رسید خواستم که او را نیز بکشم روی بمن کرده گفت هلاکت و حسرت
باد ترا ای شوم بدبخت در روز قیامت چون بمعرض لقای جد ما آئی ترا چه عذر باشد با این عمل و حالت رباعی
ای کربسته بخون نبی اولاد رسول * هیچت آمد ز خداوند جهان شرم و ملول * دیگر اندیشه نکردی ز رسول ثقلین * که بحرمت
ایشان چه وصیت فرمود * آه از آن دم که کند فاطمه از خون تو داد * مصطفی بر تو غضبان و علی خشم آلود * پس از گفتگوی آن شیخ
دستهای من بلرزید و رکهای من بطپیدن آمد و چون خادم مرا با این حال دید از روی تهدید بمن نگریست و تهدید
نمود دیگر باره بر سر آن شیخ آمدم و او را نیز بجای بردم آن خادم سر و تنش را در چاه انداخت پس هرگاه این کار از من
بعمل آمده باشد که شصت کس از فرزندان رسول خدای کشته باشم روزه داشتن و نماز کردن چه نفع دهد و حال آنکه
هیچ شک ندارم که در آتش مخلد خواهم بود مصنف این کتاب گفت که منصور دوانیقی مثل این عمل کرده است و جمعی از ذریهٔ پیغمبر
بقتل رسانید روایت کرد ما را ابوالحسن محمد بن احمد بن حسین که گفت روایت کرد ما را ابو منصور مطرز که گفت شنیدم
که حاکم ابا احمد بن محمد بن اسحق انماطی نیشابوری میگفت باسنادی متصل که از محمد بن اسحق ذکر کرده است که چون
منصور در بغداد بنای خانها و عمارتها میکرد در پی علویان و گرفتن ایشان افتاده بود هر که از ایشان بدست می آمد

میفرمود

میفرمود که در میان ستون مجوف کنند و بکچ و خشت بر آورند پس روزی جوانی از علویان که در نهایت خوبی بود با روی
چون ماه و مویهای سیاه از فرزندان امام حسین بدست او در آمد به بنائی که از برای او عمارت میکرد سپرد و امر کرد تا او را
در میان ستون نهد و بر آن بنا بپا دارد و معتمدی را برای او گماشت تا او را بحضور او در ستون جای دهد و بکچ بگیرد پس بنا را
در اثنای این عمل باو رحم آمد و رقتش دست داده سوراخی در آن ستون گذاشت که بادی بر آن وزد با او گفت مترس صبر کن که تو را شب
از آنجا بر آرم و آزاد کنم و چون شب بسر دست در آمد بنا در تاریکی بیامد و آن جوان را از میان ستون بیرون آورد و باو گفت
از خدای تعالی بترس و سعی در کشتن من و خون من مکن بعد سعی که من از ترس آنکه مبادا در این ستون بمانی و خصم
تو رسول خدای روز قیامت در معرض لقای حضرت عزت با من خصمی کند آمدم و ترا از انجا بیرون آوردم بعد از آن تو هم
او را بکچ گرفته چنانچه ممکن بود استوار ساخت باو رد و باو گفت اگر بخواهی نفس خود را در امان داری پنهان شو و نزد مادر
خود مرو جوان گفت هرگاه از تخفیف تو مادر مرا خبر دهد که من نجات یافتم و کریختم تا خاطرش خوش شود و جزع و گریه اش کم گردد
اگرچه نتوانم بر گردید و باو رسید تا دلش خوش باشد چون آن جوان بگریخت ندانستم بکجا رفت و بکدام شهر افتاد
بنا گفت آن جوان جایی که مادرش میبود مرا اشنا ساخت و از مویهای خود بمن نشان داده بود چون بدان موضع که مرا نشان
داده بود رفتم صدای واهمه گویه شنیدم دانستم که این گریه مادر وی است پس رفتم و او را از نجات دادن و گریختن پسر او آگاه
کردانیدم موی خود را که بنشان داده بود باو رسانیدم و بجای خود برگردیدم

باب در بیان سببی که از او بوقف موسی

موسی بن جعفر الا کبیر توقف کرده اند و رفتن اش سید انقی و انکار امامت ائمه که بعد از وی بودند میکنند روایت
کرد ما را علی بن عبدالله وراق رضی که گفت روایت کرد ما را احمد بن عبدالله برقی از پدرش از ربیع عبد الرحمن که گفت بخدا
قسم که موسی بن جعفر از متوسمان و نشان داران و صاحب فراستان بودند و اقاوی را که توقف بر موت او و انکار امامت
بعد از وی خواهند کرد میدانستند و خشم خود فرو بردند و انچه از ایشان میدانستند که بظهور خواهد آمد بدیشان اظهار نمی کردند
و از این سبب که خشم خود فرو میبردند یعنی خشم خود را فرو میبرد لقب کاظم یافته بود روایت کرد ما را محمد بن حسین ابن
احمد بن ولید رضی که گفت روایت کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین ابن سعد از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از یونس بن
عبد الرحمن که گفت چون ابوالحسن علیه التحیة والثناء فوت شد هیچ کس از خادمان آنحضرت نبود که مبلغ کراهت از آنحضرت
نزد او نبود و اینعمال سبب انکار و توقف ایشان شد بر فوت آنحضرت کنایه از آنکه چون ایشان خواستند که مالها را ادعا نه

بیرون و بوصیتی انحضرت بدهند باین سبب توقف بر موت انحضرت کردند تا آنکه چون ایشان خواستند که دفن و انکار وصایت و
او و امامت ائمه بعد از او نمودند از جمله ایشان زیاد ابن القندی که نزد او هفتاد هزار دینار بود و علی ابن ابی حمزه که پیش او سی هزار
دینار بود راوی گوید که چون سبب توقف و انکار ایشان را یافتم و حق بر من اشکار گردید و امر ابی الحسن الرضا را چنانچه باید دانستم
با مردمان در این باب گفتگو میکردم و ایشان را بسوی او میخواندم راوی گفت که زیاد کندی و علی ابن ابی حمزه چون دیدند که من همواره
از این معنی گفتگو میکنم و حق را فرو گذاشت نمیکنم بمن پیغام فرستادند که ترا چه بر این داشته است که این گفتگوها میکنی و مردمان را بسوی
امام رضا علیه التحیة والثنا میخوانی اگر مراد تو از دنیا است ما ترا بی نیاز کنیم و ضامن شدند که بمن ده هزار
دینار بدهند که دیگر چیزی نگویم و حق را بپوشم من قبول نکردم و ابا نمودم و با ایشان گفتم بدرستی که از صادقین
صلوة الله علیهم اجمعین روایت بما رسیده است که آن حضرات عالیات فرموده اند که اذا ظهرت البدع فی امتی فعلی العالم
ان یظهر علمه فان لم یفعل سلب نور الایمان یعنی هرگاه که بدعتها در میان امت من ظاهر گردد پس واجب شود بر عالم که علم خود را
اشکار گرداند ... و اگر چنین نکند بر خلاف علم عمل کنند نور ایمان از و سلب کرده شود و از جمله
علمای ایمانی و دانایان نورانی بیرون نروم و من بهر حال در کار رضای خدای جهان جهاد میکردم و بهر حال از آنچه تیغ زبان کار میفرمودم
تا آنکه ایشان در مقام دشمنی من شدند و اظهار بغض و عداوت با من کردند **روایت** کرد بما پدرم و محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید
که گفتند روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار از احمد ابن حسین ابن سعید از محمد ابن جمهور از احمد ابن حماد که گفت یکی از جمله آن
قومی که انکار دعوات امام موسی میکردند عثمان ابن عیسی رواسی بود و او در شهر مصر میبود و نزد او بسیاری از نقود و کنیزان
از مال انحضرت در نزد او بود راوی گفت ابو الحسن الرضا کسی بپیش او فرستاد و طلب کنیزان و مال نمود او در جواب آن حضرت
نوشت که اگر پدر تو مرده باشد تو را در آن حقی نباشد و از آن چیزی بتو نرسد و اگر بنا بر آنچه تو میگوئی زنده باشد که پدر
تو فوت شده باشد مرا امر کرده که چیزی از آن مالها بتو ندهم و بدرستی که کنیزان را آزاد کردم و ایشان را شوهر دادند
مصنف این کتاب رحمه الله گفت که موسی ابن جعفر از قبیل ... دانند و زنان بیوه نبودند که در پی گرد کردن مال و ... باشند
باشند و چون بعضی از مردمان در جمع آن کوشیدند و از گفتار و کردار اباء کرام و اجداد عظام خود فرموده اند **نظم** رضینا
قسمة الجبار فینا : لنا علم و للاعداء مال : چشم پوشیدند و چیزی خاصه دشمنان خود دانستند بخود نپسندیدند و لیکن چون در
رشید انحضرت را دشمنان بسیار بودند و قدرت بر تفریق آن چیز در ایشان جمع میشد نداشتند مگر بعضی که وثوق و اعتماد

بنهفتن

بنهفتن دان ایشان داشتند چیزی میدادند و از بعضی ساعیان و دشمنان در باب او بر شیعه میگفتند که شیعیان مالها
نزد او میبرند و او را امام میدانند و بر خروج جیش و ایجاد زندیقی ملاحظه میکردند که مبادا این سخنان در حق او صحیح
شود و معاونت رشید یکی در هزار کرده برای آن این همه مال در نزد انحضرت جمع آمده بود و اگر در انحال میبود هر اینه
انحضرت جمع سرکار فیض اثار ان قبله احرار میشدند خرج میکردند و بفقرای باب الله و اهل استحقاق میرسانیدند با آنکه
هیچ چیز در این مال از اموال فقرا نبوده و تمامی خاصه ایشان بوده بعد خود بر الیاران و دوستان خود اکرام میفرموده اند
و با ایشان نیکوئی میفرموده اند **باب** در ذکر اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه التحیة والثنا روایت شده
و خطبه انحضرت در توحید **روایت** کرد بما محمد ابن موسی المتوکل (رض) که گفت روایت کرد بما علی ابن هاشم از پدر خود
از صفوان ابن یحیی از یاسر خادم که گفت شنیدم از ابو الحسن علی ابن موسی الرضا (ع) که میگفتند هر کس که حضرت عزت جل شانه
بخلق خود مانند کند و تشبیه با فریدگان او نماید مشرک باشد و هر که او را نسبت دهد بانچه نهی کرده شده است از
دادن با او کافر باشد **روایت** کرد بما علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما محمد ابن هارون
صوفی که گفت روایت کرد بما عبید الله ابن موسی رویانی که گفت روایت کرد بما عبد العظیم ابن عبد الله ابن علی ابن الحسین
زید ابن الحسن ابن علی ابن ابوطالب علیه السلام از ابی ابراهیم ابن ابی محمود که گفت گفت علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
در معنی قول خدای تعالی که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی مشرفه تنظر ثواب ربها که عبارت از انست که رویها
در آن روز که مراد قیامت است مشرق باشند و نگران ثواب پروردگار خود چه در آن روز درجات ثواب و درکات عقاب
معاینه میشود و اهل عرصات نگران اند **روایت** کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی (رض) که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن
هاشم از پدر خود ابراهیم هاشم از عبد السلام ابن صالح هروی که گفت گفتم بعلی ابن موسی الرضا علیه التحیة والسلام ای فرزند
رسول خدای صلی الله علیه و آله چه میگوئی در معنی حدیثی که اهل حدیث آن را روایت میکنند که مؤمنان در منزلهای خود
در بهشت زیارت پروردگار بجای ارند انحضرت فرمودند ای ابا صلت بدرستی که حضرت عزت پیغمبر خود محمد صلعم را
بر تمامی افریدگان خود از پیغمبران و فرشتگان تفضیل داده است و فرمان برداری وی او را فرمان
برداری و پیروی خود گردانیده و زیارت او را در دنیا و اخرت زیارت خود دانسته و در کتاب خود فرموده که من یطع
الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که رسول را اطاعت کند بتحقیق که خدا را اطاعت کرده است چه رسول بطاعت خدای را

خدای میخواند پس فرمان بردار حق باشد وجای دیگر از کتاب خود گفته که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه یعنی بدرستی که آنانکه بیعت کرده اند باتو در حدیبیه جزاین نیست که بیعت کرده اند با خدای
با خدای چه مقصود بیعت اوست وبرای طلب رضای اوست قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا نصرت پیغمبر خود بالای
قوتهای ایشانست در وفای عهد یاد یاری دادن پیغمبر پس هرکه بشکند عهد را جز این نیست که میشکند بر نفس خود یعنی ضرر ان
بنفس او رسد بیت پیمان مشکن که هرکه پیمان بشکست ؛ از پای درافتاد و برون شد از دست ؛ از آنکه درست بود پیمان الست
بشکست بهیچ حال در هر عهد که بست ؛ وپیغمبر امین فرموده است که من زارنی فی حیاتی وبعد موتی فقد زار الله یعنی هرکه مرا
در حالت حیات یا پس از وفات زیارت کند بدرستی که حضرت عزت را زیارت کرده است و درجه حضرت رسالت در بهشت
منبر مرتبه بلندترین درجاتست پس هرکه در بهشت باشد واز منزل خود پیغمبر را در درجه خود که در بهشت دارد زیارت کند
بتحقیق که حضرت عزت را زیارت کرده است راوی گفت گفتم ای فرزند رسول خدای چه چیز است معنی چیزی که راویان اخبار
روایت کرده اند که ثواب کلمه طیبه لا اله الا الله نظر کردن بود بروی الله آنحضرت خطاب بمن کرد و گفت ای اباصلت
هرکه حضرت عزت را بوجهی از وجوه مانند وجوه خلقان وصف کند و روی چون رویهای آفریدگان برای او جل شانه قرار دهد
واز منزل مشهود متبع است بیت ورو عیاشد عاقل متوجه بتحقیق که او کافر مطلق گردد ولیکن مراد از وجه خدا پیغمبران و رسولان
و حجتهای او اند که بهدایت و راه نمای ایشان راه بدین ومعرفت او میبریم حضرت عزت فرموده که کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
یعنی هرکس که بر زمین است از ذی روح هالکند یعنی سرانجام فانی شود وباقی ماند ذات پروردگار بعلو شان فرموده است
که کل شیء هالک الا وجهه یعنی همه چیزها فانیست مگر ذات حضرت عزت جل شانه که باقیست بیت هر ذات از سر تا باهی
شود فانی مگر ذات الهی ؛ پس در حقیقت نظر کردن بروی پیغمبران و دیدن وجه رسولان و حجتهای صلوات الله علیهم مراتب در
درجات ایشان بر مومنان ثواب عظیمیست در روز قیامت بدرستی که حضرت مقدس نبوی بزبان معجزبیان فرموده ان
من ابغض اهل بیتی وعترتی لم یرنی ولم اره یوم القیمة یعنی هرکه با اهل بیت وعترت من بغض نماید وعداوت ورزد نه
در روز قیامت نه او مرا بیند ونه من او را ونیز آنحضرت صلوة الله علیه واله گفته اند که ان فیکم من یقاتل بعدی علی وقت
یعنی بدرستی که در میان شما کسی باشد که بعد از آنکه ازمن مفارقت کنید ودیگر مرا نه بینید وسعادت دولت مرا در دنیا بعد ای اباصلت
بدرستی که حضرت عزت بمکان وصف کرده نشود وبچشمها و وهمها درک کرده نیاید بیت بمکان رسد و بود زمان ؛ نه بیان

ذویم

زو خبر دهد نه عیان ؛ راوی گفت گفتم ای حکیم کو بشنو رسول خدا خبر دهد مرا از بهشت ودوزخ که ایا اینها مخلوق شده اند وبالفعل هستند
یا نه آنحضرت فرمودند آری مخلوق شده اند وبالفعل هستند وبدرستی که حضرت رسول صلعم را معراج چون باسمان شد داخل بهشت
شدند وسیر درجات ان نمودند وهم چنین آتش دوزخ را دیدند ودر کارت از اصحاب انکار کردند راوی گفت گفتم جماعتی قایلند با آنکه
بهشت ودوزخ امروز در علم خدای تعالی مقدرند وآفریده نشده اند بلکه خواهند شد آنحضرت فرمودند نه از ایشانیم ونه ایشان از ما
هرکه منکر خلق بهشت ودوزخ است بدرستی که خدا وپیغمبر خدا را دروغگوی پنداشته واو بر هیچ چیز از ولایت ومحبت ما نباشد
ودر آتش دوزخ مخلد ماند چه حضرت عزت فرموده است که هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم ان یعنی
این آن دوزخست که از روی انکار تکذیب میکردند بان مشرکان وبا وجود اشتعال طواف میکنند دوزخیان میان دوزخ ومیان آبی
گرم بغایت رسیده یعنی هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان فریاد رسی کنند ودر میان چنین آب اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
بگسلد وپیوسته میان جحیم وحمیم باشند وپیغمبر صلعم فرموده اند که چون مرا معراج باسمان واقع شد جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفته
ببهشت عنبر سرشت در آورده واز رطب بهشت بمن داد چون گرفتم وان را خوردم در صلب من نطفه مستحیل شد بعد از آنکه بزمین
آمدم وبا خدیجه مباشرت کردم بفاطمه علیها السلام باردار گردید پس فاطمه علیها السلام انسیه یعنی حوری باشد بشکل آدمیان وهرگاه
مرا اشتیاق استشمام بوی بهشت شود ناچار دختر خود فاطمه را ببویم روایت کرد بما محمد بن موسی المتوکل
که گفت روایت کرد بما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان ابا صلت از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود
از امیر المومنین که گفت گفت رسول خدای صلعم که حضرت عزت جل شانه فرموده که هرکه کلام مرا برای خود تفسیر کند ایمان بمن نیاورده است
وهرکه مرا تشبیه با آفریدگان من نماید مرا نشناخته وهرکه قیاس را در دین من کار فرماید بر دین من نباشد روایت کرد بما احمد بن
حسن ابن احمد بن ولید رحم که گفت روایت کرد بما محمد بن حسن صفار که گفت روایت کرد بما احمد بن محمد بن خالد از بعضی اصحاب
ما که گفت روزی ابو الحسن الرضا بر قبری از قبرهای اهل بیت خود گذشتند دست مبارک خود را بر قبر نهاده این کلمات کثیر البرکات
بر زبان آورده اند که الهی بدت قدرتک ولم تبد هیئتک فجهلوک وقدروک والتقدیر علی غیر ما به وصفوک وانی بریء یا الهی
من الذین بالتشبیه طلبوک لیس کمثلک شیء ولن یدرکوک فظاهر ما بهم من نعمک دلیلهم علیک لو عرفوک وفی خلقک یا الهی مندوحة
ان یتناولوک بل سووک بخلقک فمن ثم لم یعرفوک واتخذوا بعض آیاتک ربا فبذلک وصفوک تعالیت ربی عما به المشبهون
نعتوک روایت کرد بما پدر من رحم که گفت روایت کرد بما سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد بما محمد بن حسین بن ابی الخطاب

از احمد ابن محمد ابن ابی نصر که گفت جماعتی از ماوراء النهر بخدمت ابی الحسن الرضا امام امدند و عرض رسانیدند که ما امده‌ایم
تا از تو سه مسئله سؤال کنیم اگر جواب ان بما دادی بتحقیق بدانیم که تو دانائی و اعلم انبیائی و عرفیت بحق انانی انحضرت فرمودند
بپرسید بیت بپرسید تا من جواب بتمامی :. بگویم خود از روی صدق و صفا :. گفتند خبر ده ما را که حضرت عزت کجا بوده و چگونه بوده
و بر چه چیز بوده یعنی بر چه چیز اعتماد داشته است انحضرت در مقام جواب در امور گفتند چگونگی را او بوجود اورده است و او
خودی چگونه و نمونه است :. حاصل من لا اله الا هو :. لا تقل کیف هو و لا ما هو :. و جا را او بیجا کرده است و او خود بیجا و مکان است
نظم بامکان افرین مکان چگونه :. اسمان کو خود اسمان چکنی :. و اعتماد او جل شانه بر قدرت اوست تعالی و جل العزیز
مصنف این کتاب رحمة الله گفت که انحضرت از این سخن که فرموده اند که اعتماد بر قدرت او بوده است این معنی را اراده
کرده اند که اعتماد او بر ذات او بوده زیرا که قدرت از جمله صفات ذات حضرت عزت است روایت کرد بما محمد ابن احمد ابن
سنانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما محمد ابن ابو عبد الله کوفی که گفت روایت کرد بما محمد ابن عیسی از محمد ابن عروة که گفت
گفتم روایت کرد بما محمد ابن اسمعیل برمکی که گفت روایت کرد بما حسین ابن حسین که گفت روایت کرد بما محمد ابن عیسی از محمد ابن
عروة که گفت گفتم بامام رضا ع که حضرت عزت چیزها را بقدرت افریده است یا بغیر قدرت انحضرت فرمودند جایز نباشد
که خدای تعالی چیزها را بغیر قدرت افریده باشد زیرا که اگر گوئی بغیر قدرت افریده است گویا که قدرت غیر او چیزی دیگر دانسته
باشی و ان را الت افرینش او کرده باشی که ان چیزها را بان افریده باشد و این شرک است و اگر گوئی چیزها را
بقدرت افریده است گویا که او را باین وصف کرده باشی که چیزها را بقدرت و اقتدار بر ان افریده یعنی چیزها را بسبب
و اجتهاد و اعانت و امداد ایجاد نموده است و لیکن او نه ضعیف و نه عاجز و نه محتاج بغیر است چرا او را در خلق اشیا احتیاج
بالات و ادوات و اعانت مددکاران و تقدیر سرکاران و فکر و نمونه و تمهید و مقدمه نیست بیت نزدیک قدرت کارها
دشوار نیست :. کار او را حاجت سرکار نیست :. بلکه او سبحانه قادر بذات خود است نه بقدرت نظم قادر مطلق بود انما
بذات :. از چنان بود بنا به بر صفات روایت کرد بما محمد ابن عبد الله ابن محمد ابن عبد الوهاب قرشی که گفت روایت
کرد بما احمد ابن فضل ابن مغیره که گفت روایت کرد بما ابو نصر منصور ابن عبد الله ابن ابراهیم اصفهانی که گفت روایت کرد
بما علی ابن عبد الله که گفت روایت کرد بما حسین ابن بشار از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا ع که گفت پرسیدم از انحضرت
که آیا حضرت عزت چیزی میدانست که نبوده اگر بوده کیف میدانست که چگونه بوده است یعنی چیزها که میافریند پیش از افریدن

میدانی و علم بان دارد که چگونه خواهد افرید یا نه انحضرت فرمودند که بدرستی که خدای تعالی عالم است بچیزها پیش از بودن
انها و افریده شدن انها کما قال عز و جل انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی بدرستی که ما نسخه میکردیم انچه بودید که میکردند
کنایه از انکه نسخه اعمال نکرده شما را نزد ما بود و ما علم بان داشتیم و با اهل دوزخ خطاب کرده میگوید که و لو ردوا لعادوا لما نهوا
عنه و انهم لکاذبون یعنی و اگر ایشان را باز گردانید بدنیا هر اینه باز گردند بسوی انچیزی که نهی کرده شدند از آن یعنی
شرک و عصیان و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان حضرت عزت در ازل میدانست که اگر ایشان را باز
میگردانید و دوباره بدنیا اوردند هر اینه باز میگردند و ممتنع نمیشدند از انچه نهی کرده شده اند و همچنین ملائکه
گفت وقتی که ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون
یعنی می افرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از او صادر گردد در زمین و بریزد خونها مثل خود بغیر حق و وقت
ایشان باین حال ان لوح بوده و حال انکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا پاکیزه گی از هر نا شایستی و گفت خدای در جواب ملائکه
بدرستی که من میدانم در افرینش این خلیفه از حکمتها انچه شما نمیدانید پس هم چنان همیشه علم الهی ثابت بوده باشیا
پیش از افرینش انها که فتبارک ربنا علوا کبیرا یعنی بزرگ و برتر است پروردگار ما و بلند است بلندی بزرگ بنا افریدن چیزها
و علم او سابق بوده بر انکه هم چنانکه خواست هم چنان پروردگار ما جل و شانه عالم و داناست بر اشیا پیش از افریدن
انها و شنواست بگفتارها و بیناست بکردارها روایت کرد بما عبد الواحد ابن محمد ابن عباس عطار نیشابوری در شهر
نیشابور در ماه شعبان سنه سیصد و پنجاه و دو که گفت روایت کرد بما علی ابن محمد ابن قتیبه نیشابوری از فضل ابن شاذان
که گفت شنیدم از امام رضا ع که در دعای خود میفرمودند که سبحان من خلق الخلق بقدرته و اتقن ما خلق بحکمته
و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه سبحان من یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
یعنی پاک و منزه است از هر چه لایق ذات مقدس او نیست ان کسی که افریده کان را مخصوص قدرت خود بیافرید و اتقن نمود
بحکمت خود ترکیب انرا استوار گردانید و هر چیزی را بعلم خود بجای خود درست مقرر فرموده و نیز چنین دانست تعیین
برای ان نموده پاک و مقدس است خدائی که خیانت چشمها و خفیات سینه‌ها را میداند یعنی بر ضمایر و سرایر سینه‌ها و نظر
کردن و غمزه نمودن چشمها مطلع است بیت بر و علم یک ذره پوشیده نیست :. که پیدا و پنهان بنزدش یکیست :. و مانند او
نیست و او شنوا بگفتار و بخلق قادر است و بینا بکردار مصنوعات است روایت کرد بما علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق

رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد ابن ابو عبد الله کوفی از محمد ابن اسمعیل برمکی که گفت روایت کرد با فضل ابن سلیمان
کوفی از حسین ابن خالد که گفت شنیدم که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا میفرمودند که حضرت عزت همیشه دانا و توانا
و زنده و قدیم و شنوا و بینا است گفتم ای جگر گوشه رسول خدای بدرستی که قومی بر آن رفته اند که خدای تعلم هم چنان عالم است
بعلم و قادر است بقدرت و حیست بحیوة و قدیمست بقدم و سمیعست بسمع و بصیر است ببصر آنحضرت فرمودند که هر که قایل
باین قول باشد و بدین دین باشد و بر همین حرف باشد بدرستی که بی گمان است با بودن خداهای دیگر و مرو را هیچ
چیز از ولایت ما نباشد بعد از آن گفتند هم چنان خدای تعالی علیم و قادر و حی و قدیم و بصیر است بذات خود
تعالی عما یقول المشرکون و المشبهون علوا کبیرا یعنی بلند است حضرت عزت و منزه است از آنچه مشرکان و تشبیه کنندگان
استبعاد و منسوب میکنند بلندی و بزرگی و نعم ما قیل بیت شرک را سوی وحدتش ره نیست ❊ عقل از کنه ذاتش آگه نیست
هست درگاه کبریا و جلال ❊ شرک نالایق و شریک محال روایت کرد با حسین ابن احمد ابن ادریس رضی الله عنه از پدر
خود از محمد ابن عبد الجبار از صفوان ابن یحیی که گفت گفتم با ابی الحسن الرضا خبر ده مرا از معنی اراده خالق و اراده مخلوق
آنحضرت در مقام جواب در آمده فرمودند که اراده مخلوق ضمیر و اندیشه آن کار است که در ابتدا او اتفاق آن بخواطر
میگذرانند و بعد از آن آن کار از او بفعل می آید اما اراده حضرت عزت احداث و پیدا کردن است نه غیر آن زیرا که در
آن هیچ چیز بخواطر نمی گذراند و اندیشه و تفکر نمیکند و این صفات از او منفیست و جمیع چیزها از آنها مقتضی نیست
جز این صفات مخصوص ذوات مخلوقات و اجل شأنه از آن منزه است پس اراده حضرت عزت همین کردن است
و بس نه غیر آن چنانکه خواهد که چیزی بوجود آید میفرماید و ایمان نمی آید با هر کس بوجود آوردن آنکه بلفظ گوید یا بزبان
نطق کند یا بخواطر گذراند و یا فکر و اندیشه نماید یا کیفیت و چگونگی از آن تصور کند همچنانکه خود مثل و چگونه
و مانند و نظیر ندارد بیت ذات پاکش ز چون و چندی ❊ هستی ساده از نشان مندی ❊ وحدتش کشته کثرت طالب
در همه ساری انهیماری ❊ از حدود تعلقات برون در قیود تعینات مصون روایت کرد با احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رض
که گفت روایت کرد با علی ابن هاشم ابن ابراهیم از پدر خود از علی ابن معبد از حسین ابن خالد که گفت گفتم با امام رضا
علیه التحیة والثنا ای جگر گوشه رسول خدای بدرستی که مردمان روایت میکنند که حضرت رسالت پناهی صلعم فرمودند
که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی بدرستی که حضرت عزت آدم را بر صورت خود آفریده است و آنحضرت در مقام

نفی این اعتقاد در آمده فرمودند قاتلهم الله بدرستی که اول این حدیث را انداخته اند و تتمه آنرا روایت کرده اند چه حضرت
پیغمبر صلعم روزی از روزها بر دو کسی که با هم جنگ میکردند و هم دیگر را دشنام میدادند گذشته شنیدند که یکی از ایشان
مر دیگری را میگفت که خدای تعلم زشت گرداند روی ترا و روی کسی را که بتو مانند باشد پس آنحضرت در مقام منع او در آمده
گفتند ای بنده خدای این سخن را برادر خود مگوی و دل آزاری او را بدین ناسزا مجوی بدرستی که حضرت عزت آدم صفی را
بر صورت او آفریده است روایت کرد با محمد ابن عصام کلینی رضه که گفت روایت کرد با محمد ابن یعقوب کلینی که گفت روایت
کرد با احمد ابن ادریس از احمد ابن محمد ابن عیسی از علی ابن سیف که گفت پرسیدم از امام رضا عم از معنی قول حضرت عزت
که با ابلیس لعین عتاب نموده فرموده که ما منعک ان لا تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین یعنی چه چیز
باز داشت ترا که سجده نکردی مر چیزی را که بیافریدم بید و دست خود ذکر کرده و دو دست را از برای تحقیق اضافه خلقت
بذات خود کنایه از آنکه بنفس خود بیافریدیم آدم را بی واسطه مادر و پدر و غیری آیا استکبار کردی و استحقاق آن نبود
از بزرگان که استحقاق آن بزرگی داری آنحضرت فرمودند که مراد از ید قدرت و قوت اوست یعنی چه چیز ترا مانع
آمد از سجده کردن چیزی که من بقدرت و قوت خود آفریدیم مصنف این کتاب رحمه الله گفته که من از بعضی مشایخ
شیعه منیعه شنیدم که در باب این میگفت که ائمه عم در وقت تلاوت این آیه توقف میکردند و بر قول او جل جلاله
ما منعک ان لا تسجد لما خلقت بعد از آن ابتدا مینمودند بقول او عز و جل بیدی استکبرت ام کنت من العالین که شو
این وقف مانند که این ایستادگی یا دمیدهی از مثل قول سبحانی تعالی و من یحیی عظام و هی رمیم یعنی بشمشیر مر پای کشتی
و کوشش میکنی و می نشینی من پاس [illegible] میمانی چه گویا که حضرت عزت با ابلیس میگوید بنعمتی که من بتو دادم و باحسانی
که من بتو کرده ام قوت و توانائی یافتی بر تکبر و عصیان و بر روی حبیبی بر هم کشان روایت کرد با حسین ابن ابراهیم ابن
احمد ابن هشام المکتب رضه که گفت روایت کرد با حسین ابن حسن از بکر ابن صالح از حسن ابن سعید از ابی الحسن الرضا عم
علیه التحیة والثنا در معنی قول حضرت عزت که یوم یکشف عن ساق فرمودند و در وقتی که برداشته شود پرده از نور
پس سجده کنند مر او را مومنان و راست و محکم مانند صلبهای منافقان که قدرت و استطاعت بر سجود نیابند یعنی هر که
مومن باشد سجده کند و هر که کافر و منافق باشد مهره پشت او یکپاره شود و سجده نتواند کرد روایت کرد با ابو العباس
محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی رضه که گفت روایت کرد با ابو سعید حسن ابن علی عدوی که گفت روایت کرد

بما هشیم ابن عبد الله هادی که گفت روایت کرد بما علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر
خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن علی علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که امیر المومنین علی علیه السلام در مسجد کوفه خطبه خواندند و گفتند سپاس مجید و ستایش بعید بر خدائی
راست که پیدایش او نه از چیزی است که بوده و نه از چیزیست که خواهد بود که پیش از آن بوده استشهاد کرده شده است بحدوث
چیزها بر ازلیت و قدمیت او و بر آنچه نشان کرده است آنها را بآن از عجز و ناتوانی بر قدرت او و بآنچه مضطر ساخت
آنها را بسوی آن از فانی شدن بر دوام و بقای وجود او یعنی حدوث اشیا شاهد است بر ازلیت او و نشان و علامت
واحتیاج و ناتوانی آنها دلیلست بر قدرت او و ناچاری آنها از فنا حجتست بر دوام و بقای او بیت هر اجزای کون
از مغز تا پوست ∴ جمله آیینه دلیل وحدت اوست ∴ هیچ جای از و خالی نیست تا در یافته شود که او را جای هست و نه او را
شبح و مثالیست تا وصف کرده شود بآنکه او چگونه است و اصلا از چیزی غایب نمیشود تا دانسته شود که بچه حقیقت است
جدا کرده شده است بجمیع انجا احداث کرده است در صفات و باز داشته شده است از دریافتن بآنچه از بدیع است که از کنه
ذوات و بیرونست بکبریا و عظمت از جمیع تصرف و حالات حرام است بر فتنهای صورتها کشنده دقیق [illegible] و بنهایت او
بر فکرهای نفسه [illegible] عمیق تکییف و چگونگی او و بر نظرها [illegible] تصویر و تشبیه او هیچ مکانی او را فرا نگیرد
از برای عظمت او و هیچ مقداری او را درک نمیکند بواسطهٔ جلال او و هیچ قیاسی او را قطع نمینماید بجهت کبریائی
او ممتنعست از اوهام که بکنه او رسد و از افهام که پی بمعرفت او برد و از اذهان که او را بچیزی مانند کند و بتحقیق
که نا امید برگشته اند از استنباط احاطه با او عقلهای بلند و خسته شده است از اشاره بکنه و منتهای او دریافتهای
علوم عالیان باز کرده بوده است بکوچکی و پستی از بزرگی و بلندی وصف قدرت او سخنان غامض مجادله کنندگان بکیفیت
نه در ضمن عدد و دایم و پاینده است نه بمدت و قایم و پایدار است نه بسبب ستون و پشتبان جمیع اشیا مستند است و او
منزه از سند است نه از جنس است تا اجناس با او عادل کنند و نه شبح است تا اشباح بسوی او تقرب نمایند و نه چون
اشیاست تا صفات بر او واقع شوند بتحقیق که گمراه گردیدند عقلها در موجهای جهنده معرفت او و متحیر گشتند وهمها
از احاطهٔ ذکر ازلیت او در مانده شدند فهمها از یافتن وصف قدرت او و غرق شدند ذهنها در دریاهای [illegible]
ملکوت او مقتدر است با او ممتنع است بکبریای او مالکست بر جمیع اشیا پس هیچ دهری او را کهنه نگرداند و هیچ زمانی

او را پیر نساخته و هیچ وصفی احاطهٔ او نکند [illegible] که فرو شکستند او را گردنهای دشوار [illegible] در محل [illegible] ایستادن
که از عادت مرکوبان اصلیست و قرار یافتن آنها و دلیلی بودن [illegible] بسبب آنها در منتهای بلندیهای جوانب آنها استقرار
کرده شده است بحکم اجناس [illegible] پروردگاری او بیت هر ذرات از مه تا بماهی ∴ بر وحدانیتش داده گواهی ∴ و بنا
بودن آنها بر قدرت و توانائی او و بانو پدید شدن آنها بر قدمیت و همیشگی او و بر زوال [illegible] آنها بر بقا و ثبات او پس آنها را گو
کاهی از آن زوال اوست و نه بدر رود از احاطهٔ او و نه [illegible] از احصای او [illegible] از قدرت اوست کافیست باستوا کردن
صنعت برای آنها ایمن و بمرکب ساختن طبع برای آنها دلالتی و بحادث گردانیدن پیدایش برای آنها قدمی و بمحکم داشتن صنعت
[illegible] این تقدیرها ایست بر وجود او روشن و دلالتست بر او معرفت او مشهور که از آن اعتبار میگیرد و بو معرفت
وشناخت او مینوید و بالجمله معرفتی که برهم کنان واجبست بادیه سیر ساند و الا بیت انکه او را رخصت که دارد دم ∴
چه شناسد که چیست سر قدم ∴ علم را سوی حضرتش ره نیست ∴ عقل زین کالش آگه نیست ∴ پس نیست سوی آن حدی که بان
نسبت داده شده باشد و نیست او را مثلی که بان زده شده باشد و نیست چیزی که از و پوشیده شده باشد بیت انکس
که پیدا و نهان پیدا و نهان ∴ چون شناسد نهان و پیدا جهان ∴ برتر است از ذوات امثال و صفات مخلوقه برتری بزرگ
مثنوی هرچه مفهوم عقل و ادراکست ∴ ساحت قدس او از آن پاکست ∴ هیچ ذاتی بذات او نرسد ∴ عقل کل در صفات
او نرسد ∴ این چه مجد بهاست سبحانه ∴ وین چه عز علا عز سلطانه ∴ و گواهی میدهم که نیست بجز او خدائی که سزاوار پرستش
در حالتی که ایمان دارنده ام به پروردگاری او و خلاف کننده ام برای انانی که منکر او بیند بیت وحده لا شریک له صفتش
وهو الفرد اصل معرفتش ∴ شرک را سوی وحدتش ره نیست ∴ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ∴ و گواهی میدهم بتحقیق
که محمد صلی بنده و فرستاده اوست که جای دارد در بهترین قرارگاهها و مرکوز بوده است در صلبهای محترم و مکرم و در
مطهر و معظم و بیرون آمده است از کرامترین معدنها و رویانیده شده است بهترین رویانیدنها از بلندترین موضعها
و خوشترین وادیها از درختی که حضرت عزت پیغمبران خود را از آن بر آورده است و امینان خود را از آن برگزید
و آن درخت عودیست پاکیزه و عودش معتدل و بیخهایش بسیار و شاخهایش تازه و میوههایش پسندیده و [illegible]
و قابل چیدن گشته در محل کرامت نشانیده شد و در حرم پرورش یافته و شاخ و برگ بهم رسانید و باد و [illegible]
و میوه داده و بکمال رسیده پس مخصوص گردید باین نعمت و بلند شد باین کرامت تا آنکه حضرت عزت گرامی داشت

بروح امین و نور مبین و کتاب مستبین یعنی انرا بحضرت رسالت پناه محمدی ص نازل کردانید و بران توفیق رفتار را
مسخر او کردانید و فرشتکان را بدست بوسی او امر نمود و دیوان و ددان و پریان و مور و ماران را بر او ترسانید و بتان را که معبود
خود ساخته بودند و از معبود حقیقی برکشته بعبادت انها می‌پرداختند و بواسطه او منهدم کردانید سنت او هدایت و ارشاد
سنت و سیرت او عدل و سداد و حکم او حجت و انچه پروردکار او باو امر کرده بود اشکارا ساخت و بتوحید و ظهور دعوت
میان حق و باطل اشکار ساخت و انچه برو واجب بود میان بتبلیغ نمود تا انکه بتوحید دعوت او را کویا کردانید و بر خلقان ظاهر ساخت
که معبود حقیقی خدای بی‌همتا ست که شریک و شبیه ندارد مثنوی کفر و دین هر دو در رهش پویان وحده لا شریک له کویان تا انکه
وحدانیت خالق کردید و در یقین سالکان شد پس حضرت عزت بتوحید حجت او را ظاهر ساخت باو سلام و درجه او را
بلند برداشت و از برای پیغمبر خود انچه در نزد اوست از روح و درجه و وسیله اختیار کرد صلی الله علیه و آله روایت
کرد بما محمد ابن احمد سنانی رحمه علیه که کفت روایت کرد بما محمد ابن ابی عبد الله کوفی از سهل ابن زیاد ادمی از عبد العظیم ابن
عبد الله حسینی رضی الله عنه از ابراهیم ابن ابی محمود که کفت سوال کردم از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا از معنی
قول حضرت عزت که و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون یعنی فرو کذاشت ایشان را در تاریکیها که کنایه از تاریکی شب و ظلمت ابر است
تا نه بینند کردا کرد خود را انحضرت فرمودند بدرستی که حضرت عزت ترک کردن و کذاشتن وصف کرده نمیشود چنانچه
خلق او باو موصوف میشوند ولیکن وقتی که دانست که او دین برکشتکان از کفر و ضلالت خود برنمیکردند [illegible]
در [illegible] ایشان معاونت و لطف خود را از ایشان باز داشت و ایشان را میان خود و میان اختیار شان واکذاشت که هر چه خواهند
کنند و او را درین دور و دنیا [illegible] بالیشان کاری نباشد و بعد از انکه [illegible] فرمان [illegible] در خود
مشاهده کنند حیا [illegible] چرا عاقل کند کاری که باز ارد پشیمانی [illegible] دهانهای ایشان [illegible] راوی کفت که هم ازان
حضرت [illegible] یعنی قول خدای تبارک و تعالی که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم یعنی مهر نهاده است خدای
تعالی بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند انحضرت فرمودند که مراد از ختم
همان طبعیست که بر دلهای کفار برای عقوبت کفر ایشان میکذارد چنانکه در کتاب کریم خود ازان خبر میدهد که بل
طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا یعنی بلکه خدا مهر نهاده است بر دلهای ایشان بسبب کفر و جحود ایشان پس ایمان
نمی‌اورند مکر اندکی یا ایمان اندک غیر معتبر علی اختلاف التفسیر و راوی کفت که از انحضرت سوال کردم که ایا حق سبحانه

بندکان

بندکان خود را بر کناهان جبر میکند یعنی ایشان را اکراه بران میدارد یا نه فرمودند بلکه ایشان را صاحب اختیار
میکرداند و تمام اختیار ایشان را بایشان میسپارد و مهلت و فرصت میدهد یا انکه از کردار خود نادم و پشیمان کردند
و ترک کناهان با صیقل توبه و انابت از اینه دل بزدایند کفتم ایا بندکان خود را تکلیف بما لا یطاق میفرماید که نتوانند که
بجا اورند و تکلیف باین نماید و حال انکه خود میکوید و ما ربک بظلام للعبید یعنی نیست پروردکار تو ستم کننده مر بندکان
بعد از ان فرمودند که روایت کرد بمن پدرم موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد علیهم السلام که انحضرت فرمودند
من زعم ان الله یجبر عباده علی المعاصی او یکلفهم ما لا یطیقون فلا تاکلوا ذبیحته ولا تقبلوا شهادته ولا تصلوا ورائه ولا
تعطوه من الزکوة شیئا یعنی هر کرا این کمان باشد که حضرت عزت بندکان خود را بر کناهان جبر میکند یا ایشان را
تکلیف بما لا یطاق میفرماید پس ذبیحه او را قبول مکنید و شهادت او را [illegible] مکذارید و از زکوة هیچ مدهید روایت کرد بما تمیم ابن
عبد الله ابن تمیم قرشی رضی الله عنه که کفت روایت کرد بمن پدرم از احمد ابن علی انصاری از یزید ابن عمر ابن معاویه
شامی که کفت در مرو بر امام رضا علیه التحیة والثنا در امدم و بانحضرت کفتم ای جکر کوشه رسول خدای از امام بحق
ناطق امام جعفر صادق ع بما روایت رسیده است که انحضرت فرموده اند که حضرت عزت بندکان را نه بر کناهان جبر میکند
و نه تفویض مینماید یعنی نه بر اکراه ایشان بر کناهان میدارد و نه با ایشان وامیکذارد بلکه امریست در میان دو امر
این روایت چه معنی دارد انحضرت فرمودند که هر که کمان برد که حضرت عزت فاعل افعال ماست یعنی انچه ما میکنیم
او میکند و بعد از ان بر انچه خود کرده است ما را در معرض خطاب میارد و عذاب ما مینماید قایل بجبر شده است
و هر کس که کمان برد که حضرت عزت امر خلقان و ارزاق ایشان را بحجتهای خود که کنایه از ائمه علیهم السلام اند
تفویض نموده است قایل بتفویض کشته و قایل بجبر کافر است و قایل بتفویض مشرک کفتم ای پور رسول خدا امری
چه چیز است معنی امری بین امرین فرمودند یافتن طریق و بجا اوردن انچه بان مامور کشته اند و ترک نمودن
انچه از ان نهی کرده شده اند کفتم ایا حضرت عزت را در انها مشیت و ارادتی هست فرمودند اما اراده و مشیت
خدای تعالی در طاعات امر کردن است و راضی بودن بان و اعانت نمودن بر انست و اما اراده و مشیت او در کناهان
و سبب نهی نمودن از انست و ناخوشنودی از انست و واکذاشتن بر انست کفتم ایا حضرت عزت را در ان قضایی باشد
کفتم معنی قضا چیست فرمودند حکم راندن بر ایشان انچه مستحق ان میشوند برای تعالی که از ایشان بعمل می‌اید از ثواب

و عقاب در دنیا و آخرت روایت کرد ما را محمد ابن عصام رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد ابن کلینی که گفت روایت کرد
ما را علی ابن محمد معروف بعلان که گفت روایت کرد ما را ابو حامد ابن عمران ابن موسی ابن ابراهیم از حسن ابن قاسم از محمد
از قاسم ابن مسلم از برادر خود عبد العزیز ابن مسلم که گفت پرسیدم از امام رضا علیه التحیة والثنا از معنی قول خدای تعالی
که نسوا الله فنسیهم یعنی ترک کردند فرمان برداری خدا را پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را از ایشان
آنحضرت فرمودند که حضرت عزت بسهو متصف نمیشود و نه فراموش میکند بدرستی که مخلوق و محدث سهو و نسیان میکند
ای اسمعیل که حضرت عزت میفرماید که وما کان ربک نسیا یعنی نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو فراموش
و غافل کار جز این نیست که جزا میدهد کسی را که او را فراموش کرده است و روز در آمدن بمعرض لقای او را از خاطر
داده باینکه نفسهای ایشان را بر ایشان فراموش گردانید و بیاد ایشان نیاورد چنانکه در کلام مجید خود فرموده
که ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون یعنی و مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه ترک کردند
امر خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک پس خدای فراموش گردانید ایشان نفسهای ایشان را تا برای آن ذخیره
خیری نکردند و گفته اند که در حق فتح بروی ایشان بست آن گروه بیرون رفتگان از راه و فرمان برداری الهی و
حضرت عزت فرموده که فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس امروز فرو گذاریم ایشان را در کتب
و آتش چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند دیدن این روز را کنایه از آنکه فرو گذاریم ایشان
هم چنانکه فرو گذاشتند ایشان استعداد روزی را که در معرض لقا در آیند مصنف این کتاب رحمه الله گفته
که قول آنحضرت که فرمودند در معنی فنسیهم کالنسوای ترکهم کما ترکوا ازین امت ایشت که ایشان امید هیچ
ثواب آنان که امید ملاقات این روز دارند ندارند که ترک برخدای روایت و اما قول حضرت عزت که وترکهم
فی ظلمات لا یبصرون یعنی تعجیل نکردن ایشان در دنیا میکنند و ایشان را مهلت میدهند تا توبه کنند
و عارضه که بسبب گناهان متوجه ایشان شده است بضرب استغفار دفع نمایند بیت در دم همان کنند از دود شب
سرهای بهتر ز استغفار نیست روایت کرد محمد ابن احمد ابن ابراهیم معاذی که گفت روایت کرد ما را احمد ابن محمد ابن سعید
کوفی همدانی که گفت روایت کرد ما را علی ابن حسن ابن علی ابن فضال از پدر خود که گفت پرسیدم از امام رضا علیه التحیة والثنا
از معنی قول خدای تعالی که کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون آنحضرت فرمودند که حضرت عزت وصف کرده میشود

بمکاو

بمکان که در آنجا حلول کند تا از بندگان خود پوشیده گردد جه او جل شانه منزه باشد از حیز و صفت بیرون است و
مشابهت بیرون است هست من حیث ذاته الاقدس صفت او همین عجز و بس ولیکن وصف کرده است از آنکه حاشا و کلا ایشان
از ثواب و رحمت و کرامت پروردگار خود در آن روز بوده شده کان باشند یعنی از آن ممنوع و محجوب و محجوب کنند را که
گفت از آنحضرت سؤال کردم از معنی قول خدای تعالی که وجاء ربک والملک صفا صفا گفتند بدرستی که حضرت عزت
بآمدن و رفتن وصف کرده نمیشود متصف باین صفات منکر جه ذات حضرت عزت برتر است از انتقال بلکه یعنی که اراده
نموده است باین آنکه بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود در حالتی که فرشتگان در صفهای محشر
صفی از پس صفی بجهت منازل ... ایستاده باشند راوی گفت پرسیدم از وی از معنی قول حضرت عزت که هل ینظرون الا ان یاتیهم
فی ظلل من الغمام والملائکة فرموده که خدای تعالی میگوید آیا انتظار دارند یعنی نمی دارند ایشان که بکلی از دایره اسلام
بیرون روند مگر آنکه بیاید خدای تعالی با ایشان فرشتگان که مؤکل اند بعذاب در سایبانها از ابر سفید رقیق و این همچنین
نازل شده است که هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام راوی گفت هم از آنحضرت پرسیدم از معنی قول
خدای تعالی که فرموده سخر الله منهم و از معنی قول او عز وجل که الله یستهزئ بهم و از معنی قول او تبارک و تعالی و مکروا
و مکر الله و از معنی قول او عز وجل و علا که یخادعون الله وهو خادعهم آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت عزت
سخریه و استهزا و مکر و خدعه نمیکند و او از این صفات ذمیمه منزه است ولیکن جل شانه جزا میدهد ایشان را جزای سخریه
و جزای استهزا و جزای مکر و جزای خدعه و او تعالی شانه برتر است از آنچه ستمکاران در حق او میگویند و او را باین
صفات متصف میدانند پس معنی سخر الله منهم یعنی جزا دهد ایشان را جزای سخریه ایشان و معنی الله یستهزئ بهم
آنکه خداوند جزا دهنده جزای سخریه و استهزای ایشان بایشان رساند و معنی مکروا و مکر الله آنکه مکر کردند آنکسانی
که عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود مر او را بجهت آنکه عیسی را بکشند و اینست که حق تعالی فرموده
که ایشان مکر کردند و خدای تعالی جزای مکر ایشان رسانید و خدای بهترین مکافات دهنده کافه ارباب مکر است و معنی
یخادعون الله وهو خادعهم آنکه بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر خدا
جزا دهنده ایشانست بر مکر و فریب ایشان و علامت آنکه روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده اند
و چون قدم بر پل صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و نور ایشان در صراط کشته شود و منافقان متحیر شوند در ظلمت

ملجئ‌اند و در دوزخ افتند روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
علی خزاز از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت فرمودند بدرستی که در روز قیامت حضرت رسالت دست
بحجزهٔ پروردگار که عبارت از جای میان بند و ازار بند است خواهد زد و ما دست بدامان پیغمبر خود خواهیم زد و شیعیان ما دست
بدامان ما خواهند زد و بعد از آن فرمودند که مراد از حجزه نور است که پیغمبر دست بنور پروردگار خود خواهد زد و ما
دست بنور او و پس از آن ما دست بنور ما خواهند زد و در حدیث دیگر حجزه را بدین تفسیر کرده اند روایت کرد بما علی بن
احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما محمد بن هارون صوفی که گفت روایت کرد بما عبد الله بن موسی بن
ابو تراب رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت گفتم بامام رضا علیه التحیة والثنا ای جگر گوشهٔ
رسول خدا چه میفرمائید در باب حدیثی که مردمان از رسول خدا روایت میکنند که آنحضرت فرموده بدرستی که حضرت عزت
جل وشانه در هر شب جمعه باسمان دنیا فرود می آید آنحضرت در مقام لعن آنان در آمده گفتند لعن الله المحرفین الکلم عن مواضعه
یعنی لعنت خدای بر آنانی باد که تغییر میدهند سخنان را از مواضع خود بعد از آنکه وضع کرده اند و از موضع آن بجا آورده قسم
که رسول خدا اصلا چنین نگفته است بلکه آنحضرت چنین فرموده که حضرت عزت در ثلث آخر شب و در اول شب هر جمعه
فرشته باسمان دنیا فرو میفرستد و با وامر میکند تا منادی نماید که هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه
هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر یعنی هیچ سائلی هست تا با وچیزی بدهم آیا هیچ تائبی هست
که توبه کند و بپذیرم آیا هیچ مستغفری هست تا او را بیامرزم ای طالب خیر بطلب آن اقبال کن ای طالب شر دست از طلب آن کوتاه کن
همچنان این ملک ندا میکند و این کلمات را مکرر میگوید تا وقتی که صبح طلوع نماید و چون صبح طالع شد آن فرشته
بجای خود از ملکوت آسمان برمیگردد روایت کرد بمن این حدیث را پدرم از جدم از پدران عالی مقدار خود علیهم السلام
اما ما لا عن امام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرد بما ابو عبد الله الحسین بن محمد اشنانی رازی عدل
در شهر بلخ که گفت روایت کرد بما علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان غازی از علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا از پدر عالی مقدار خود از پدران رفیع مکان خود از علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت گفت رسول خدا
بدرستی که موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام چون به پروردگار خود مناجات کرد گفت یا رب ابعید منی فانادیک ام قریب
فاناجیک یعنی ای پروردگار من آیا تو از من دوری که ترا بجویم یا با من نزدیکی تا با تو راز گویم حضرت عزت وحی

بدو فرمود

بوی فرستاد که انا جلیس من ذکرنی یعنی من هم نشین هر که مرا یاد میکند پس موسی گفت که بار خدایا در بعضی اوقات
و چه حالت یاد او ... در بهترین حالتی و خوشترین وقتی باشم ذکر تو کنم یا چون در بدترین حالتی باشم یاد تو نمایم حضرت
عزت فرمود ای موسی در هر وقتی و در هر حالتی که باشی مرا یاد کن و این تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از یاد حق باز
ندارد و یکدم بی یاد او دم بر نیارد مثنوی تو بهر جائی که باشی ای دوست یکنفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی
ذکر تو شکر نعمت در بلا و الحجا یا محنت روایت کرد بما محمد بن علی ماجیلویه که گفت روایت کرد بما علی بن ابراهیم بن
هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از ابی الحسن الرضا که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند در معنی
قول حضرت عزت که وهو اللطیف الخبیر السمیع البصیر الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
احد منشئ الاشیاء مجسم الاجسام و مصور الصور اگر این صفات را هم چنانکه معنی ظاهر است و میگویند نسبت به پروردگار
دهند هر اینه فرقی از آفریننده باشد و آفریده نشود و بسیار کسانند از پیدا شده معلوم نگردد ولیکن او منشی یعنی پیدا
کننده است و فرق است از آنکه او را مجسم کرده و نقش داده و پیدا کرده هرگاه چیزی نماند که هیچ کدام نیست مانند
خویشی که چیز مانند او باشد ولیکن اول خود گفته الاحد الصمد و باز خود فرموده هیچ چیز مانند و شبیه او
نبوده خدا واحد است و انسان نیز واحد است اما وحدانیت در این صورت مشابهت بهم میرسانند و وحدانیت انسان
مشابه وحدانیت او نیست آنحضرت فرمودند ای فتح خدای تعالی ترا ثابت دارد بر طریق سداد و هدایت عنایت براه سداد
بدرستی که تشبیه در معانی است نه در الفاظ و اتحاد در اسماء واحد است که دلالت بر مسمی میکند چه هرگاه واحد را بر انسان
اطلاق کنند و گویند انسان واحد مراد از این چیزی است که میدهند که جثه واحد است یعنی یک جسم است و دو نیست زانکه
نفس انسان در حقیقت یکی نیست زیرا که اعضای او مختلف است و رنگهای او بسیار مختلف و یکی نیست و جزئیش که جز
شده و بر این نیست چه خون او غیر گوشت اوست و گوشت او غیر خون اوست و پی او غیر رگهای او و موی او غیر پوست
اوست و سیاهی رنگ او غیر سفیدی اوست از جنس همه آفریدگان که مختلف الاجزا اند پس انسان در اسم واحد است
نه در معنی و خدای تعالی جل وشانه واحد است و غیر او واحد است یعنی او در وی هیچ تفاوتی و اختلافی نیست و اما
انسان مخلوق است مصنوع مؤلف از اجزای مختلفه و جواهر بسیار که حقیقت غیر از این نیست که من حیث المجموع یک چیز است گفتم
جانم فدای تو باد اندوه مرا بردی و دل مرا گشادی خدای تعالی اندوه ترا ببرد و دل ترا گشایش دهد معنی لطیف

وچنین بود برای من تفسیر کن چنانچه واحد را بیان کردی که من اینقدر میدانم که خدای تعالی برخلاف لطف آفریدگان است از
جهت فصل دادن و جدا کردن لطف خالق و مخلوق و من دوست دارم که غیر این معنی که میدانم برای من بیان فرمائی آنحضرت
فرمودند که ای فتح من گفتم که او را لطیف از برای آن گفتیم که خلق لطیف کرده و علم چیزهای لطیف و غیر لطیف دارد و لطیف در خلق
چون بینی حیوانات کوچک از پشه و جرجیس که از پشه است بسیار کوچک و آنچه در چشم کوچک‌تر هستند از اینها از آنچه
بگمان بینائی که مرئی نشود و بچشم در نیاید بلکه بگمان بینائی که از غایت کوچکی آن نر از ماده و محدث از قدیم و بچه از بالغ
آن بچشم در نیاید و دیده نشود پس چون دیدیم که این با این کوچکی و حقیری در نهایت لطف است و راه یافتن او بسفاد که جفت
از بالا رفتن نر است بر ماده و گریختن او از مردن و جمع کردن آنچه او را شاید و آنچه در قعر دریاها و ریشهای درختان
و جاهای ترسناک و بیابانها مسکن دارند و جای گرفته‌اند و گفتگوهای جمعی که با یکدیگر دارند و اطفال خود را میفهمانند و آنچه
بچگان ایشان میفهمند از آنچه مادر بدیشان میگویند و بردن طعام از برای ایشان بعد از آن تالیف رنگهای ایشان که سرخی
با زردی و سفیدی با سبزی درهم آمیخته و آنچه بگمان بینائی که دیده‌های ما از غایت خلقت آن را نتواند دید و بچشم ما در نیاید
و دستهای ما آن را لمس نتواند کرد و دانستیم بتحقیق که خالق این خلق لطیف لطف بکار برده است در خلقت آنچه نام
بردیم بی علاجی یعنی بی تدبیر و ادوات و آلات او بوده است و بدرستی که صانع هر چیزی از چیزی صنعت میکند
و خدای خالق لطیف جلیل چیزها را که خلق کرده است و ساخته و بی نمونه چیزی آفریده است و صنعت او از چیزی
خالی از صنعت صانعان روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا احمد بن ادریس از حسین بن عبید الله
از محمد بن عبد الله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان و محمد بن سنان که گفت پرسیدم از ابی الحسن الرضا علیه
التحیة والثنا که آیا حضرت عزت جل و شانه پیش از آنکه خلق را بیافریند عارف بنفس خود بود یا نه فرمودند که آری
نفس خود را دید و می‌شنید گفتم محتاج بآن نبود زیرا که او از این اراده نکرد و از نفس خود نپرسید و این را از او نطلبید
چه او نفس اوست و نفس او اوست قدرت او نافذ است و محتاج بآن نیست که نفس خود را بآن نام برد و او را نخواند و لیکن
او جل شانه اختیار کرده است از برای نفس خود اسماء چند تا غیر او او را بآن نام بخوانند چه هرگاه که او را بآن نام نخوانند
او را دانسته نشود و معلوم نگردد پس اول اسمی که از برای نفس خود اختیار کرد علی العظیم بود زیرا که بلندتر و رفیع‌تر
از همه چیزهاست و معنی آن الله العلی العظیم است و این اول اسماء اوست چه او بر همه چیزها بلند است و بعضی استا

مذکور



مذکور را محمد سنان که گفت از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا پرسیدم که اسم چه چیز است فرمودند صفت از برای
موصوف روایت کرد مرا محمد بن بکران نقاش رحمه الله که گفت روایت کرد مرا در شهر کوفه سنه سیصد و پنجاه و چهار احمد بن
احمد همدانی مولای بنی هاشم که گفت روایت کرد مرا علی بن حسن بن فضال از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا که گفت بدرستی که اول چیزی که حضرت عزت آفرید تا خود را بآن آفریدگان خود بشناساند کتابت
حروف معجم بود و اینست که هرگاه بر سر شخصی بعصای زنند چنانکه گمان شود که در لهجه او خللی بهم رسیده و بعضی
کلام را فصیح تکلم نمیکند حکم شارع در این قضیه چنان است که حروف معجم بر آن شخص عرض کنند و بقدر حروفی
که آنرا فصیح تلفظ نتواند کرد دیت از او بگیرند و بدرستی که روایت کرد مرا پدرم از پدر خود از جد خود امیر المؤمنین
علی علیه السلام که آنحضرت گفتند ا ب ت ث الف اشاره بآلاء الله است و با بهجة الله و تا تمام اسلام است بقائم آل محمد صلوات
ثا ثواب مؤمنان است بر اعمال صالحه ایشان ج ح خ جیم اشاره بجمال و جلال خدا است و حا حلم و بردباری که در
از گناهکاران و خا خمول ارباب معاصیست نزد حضرت عزت یعنی بی نام و نشان داشتن د ذ دال اشارتست بدین خدا و
و ذال بذی الجلال ر ز را اشارت برئوف الرحیم و زا بزلزله و آشوب قیامت س ش سین اشاره بسنا و روشنی
خدای تعالی است و شین شاء ما شاء و اراد ما اراد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی آنچه خواهی کنی و آنچه
اراده کنی بجای آوری و نخواهید شما مگر آنچه خواهد او ص ض صاد اشارتست بصادق الوعد یعنی راست
وعده است در گذرانیدن مردمان از پل صراط و حبس کردن و نگاه داشتن ستمکاران در وقت گذر کردن از گذر
گاه معلوم و ضاد اشارتست بضل من خالف محمدا و آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی گمراه گردید هر که مخالفت پیغمبر
و آل پیغمبر صلعم کرد ط ظ طا اشارتست بطوبی للمؤمنین و حسن مآب یعنی زندگانی خوش است مؤمنان را و نیکو
بازگشت خوبی اشارتست بشادی و خرمی و بهشت و خوشحالی و ظا ظن و گمان مؤمنان بخدا خیر و خوبیست و گمان
کافران بأو جل و شانه شر و بدیست ع غ عین اشارتست بعالم و غین بغنا ف ق اشارتست بفوجی از افواج
النار و قاف قرآن علی الله جمعه و قرآنه یعنی قرآنست که بر خدای تعالی است گرد آوردن آن در دل پیغمبر و اثبات
قرائت آن بر زبان او صلی الله علیه و آله ک ل کاف اشارتست بکافی و لام بلغو کافران کرده‌اند کافران
بر افترائی که ایشان بر خدای تعالی بسته‌اند م ن میم اشاره بملک خداست روزی که غیر او مالکی دیگر نباشد

وحضرت عزت در آن روز میفرماید که لمن الملک الیوم یعنی مر کراست پادشاهی و پادشاهی امروز یعنی از آن همگی
ارواح پیغمبران و فرستادگان و امامان که حجتهای اویند بر بندگان خدا نطق ایند و باتفاق جواب مالک علی الاطلاق
دهند که لله الواحد القهار یعنی مر خدای راست که یگانه است و در هم شکننده منازعان و معاندان ملک است پس حضرت عزت
جل جلاله فرماید الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب یعنی امروز پاداش داده شود هر کسی را
جزای آنکه کرده است امروز ستم نیست یعنی نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه
نیکی را پاداش بدی دهند بدرستی که خدای زود شمارست بوقت حساب او را شأنی از شأنی باز ندارد و بوی ستایش
بنوال و بخشش ذوالجلال است صاحب منان و نکال و عقوبت او مر کافران را **و ع** واو اشارتست بر آنکه وای بر کسی
که بخدا عصیان ورزید و گناه کار گردید و ها بر آنکه هان علی الله من عصاه یعنی اهانت کرد خدا بر کسی که او را نافرمانی
و عصیان نماید **لا ی** لام الف اشارتست به لا اله الا الله و این کلمه طیبه اخلاص است هیچ بنده نیست که آنرا از روی
اخلاص بگوید مگر آنکه از برای او بهشت واجب شود و یا اشارتست بید الله است که بالا دست همه اوست و [illegible]
گشاده است سبحانه و تعالی عما یشرکون پاک و منزه است خدای و برتر است از آنچه مشرکان او را بان میگویند یعنی
برتر است از آنکه مشرکان میگویند و او را شریکی باشد که وقع الله ما اراد الله تعالی کرد پس آنحضرت فرمودند
بدرستی که حضرت عزت قرآن را باین حروف که در میان همگی عرب متداولست فرو فرستاده بعد از آن این آیه را
هدایت را تلاوت فرمودند که قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا یعنی بگوی ای محمد اگر جمع شوند و اتفاق نمایند تمامی آدمیان و پریان که تو مبعوث بر ایشانی بر آنکه بیاورند
بمانند این قرآن موصوف بیاورند مثل آن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم کلام و کمال معنی و اخبار از غیب نیاورند
مانند آن را در این صفتها اگر چه باشند بعضی از ایشان یار بعضی هم **روایت** کرد ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس
عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت
پرسیدم از ابی الحسن الرضا علیه السلام از معنی قول خدای تعالی که فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره آنحضرت فرمودند هر کرا
حضرت عزت خواهد که هدایت کند او را بایمانش در دنیا و راه نماید بسوی بهشت و دار کرامت خود در عقبی گشاده
میگرداند دل او را از برای قبول اسلام و راستی منشی در خدا و پناه بردن با و و اعتقاد کردن بوی و مطمئن خاطر

بودن

بودن بانچه وعده داده است او را از ثواب خود تا آنکه بان آرام یابد و خاطر جمع باشد و هر کرا حق سبحانه و تعالی خواهد
که فرو گذارد و او را از طریق ایمان و راه دار کرامت خود در عقبی بکناره بواسطه کفری که در دنیا باو ورزیده گنا
که بی نگاه او بوده یجعل صدره ضیقا حرجا یعنی میگرداند دل او را تنگ و بحث بشابه کسی پا زنند و از سخن حق ابا کند
تا که در کفر خود شک کند و در اعتقاد خود دل او مضطرب گردد و چنان شود کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله
الرجس علی الذین لا یؤمنون یعنی گویا بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از دین حق و میخواهد که باسمان بالا رود
و این غایت تباعد است در گریختن هم چنانکه تنگ میگرداند دل کافران را و میگرداند خدای عذاب یا لعنت بر دلهای
آنانکه منکرند و توحید نمیکنند **روایت** کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن محمد بن
ابی القاسم که گفت روایت کرد بمن ابو سمینه از محمد بن علی کوفی صیرفی از محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا ع که گفت
روزی در خدمت امام رضا علیه السلام جمعی نشسته بودند که مردی از زندیقان بر آنحضرت برآمد پس آنحضرت با وی گفتند آیا
تو میبینی اگر در واقع قول قول شما باشد و حال آنکه هم چنانکه میگویند نیست آیا نه ما و شما در شرع برابر میشویم
این عبادتی که کرده ایم و روزه که گرفتیم و زکوتی که دادیم و اقراری که کردیم ضرری بما نمیرساند این بگفتن و خاموش
شدند و بعد از لمحه سر بر آورده فرمودند و اگر در حقیقت سخن سخن ما باشد و حال آنکه چنانست که ما میگوئیم
آیا نه شما از جمله هلاک شدگان خواهید بود و ما در شمار رستگاران نجات خواهیم امد پس آنمرد زندیق رو بانحضرت
آورده گفت رحمک الله مرا دریابان و خاطر نشان من کن که حضرت عزت چگونه است و در کجا میباشد آنحضرت
فرمودند وای بر تو بتحقیق که آنچه رفته محض غلط است او جل و شانه این را که عبارت از مکانست او بوجود آورد
خود بی بود و این نبود و کیف را که بمعنی چگونگیست بیافرید و خودش بود و کیف نبود پس او بکیفیت و این دانسته
نمیشود و بحواس ظاهری و باطنی دریافته نگردد و به هیچ چیز قیاس کرده نیاید **مثنوی** هیچ ذاتی بذات او نرسید
عقل کل در صفات او نرسید   نفس ذاتش چه برتر از دو کنیت   کیف و هو گفتنی نه نوعیت   هرچه مفهوم عقل و ادراک است
ساحت قدس او از ان پاکست   امام گفت هر گاه او بمجاسه از حواس درک کرده نشود او لا شئ باشد یعنی هیچ چیز
نباشد آنحضرت فرمودند وای بر تو چون حواس تو از ادراک او عاجز ماند و او را نتوانست دریافت منکر ربوبیت
او شدی و هر گاه که حواس ما از ادراک او عاجز آمد یقین کردیم و بتحقیق دانستیم که او پروردگار ماست

چه غایت ادراک در این مقام عجز است **نظم** العجز عن درک الادراک ادراک ... والبحث عن سرّ ذات الله اشراک ... او چیزیست
بخلاف چیزها که بحواس درک میشود و بقیاس در نمی آید **مثنوی** عقل بدین گنج ره نبرد کلید ... وهم بدین پایه نیارد رسید
امیر گفت خبر ده مرا که او جل شانه کی بوده و کدام زمان پیدا شده یافته آنحضرت گفت که تو مرا بگو که کی نخواهد بود و در چه
او معدوم خواهد شد تا من ترا خبر دهم که کی بوده و چه وقت وجود گرفته امیر گفت چه دلیل بر وجود او داری آنحضرت
فرمودند بدرستی که چون من بدین ... بجسد خود نگریستم و دیدم که مرا امکان آن نیست که چیزی بر عرض و طول
او بیفزایم یا کم کنم و دفع ... ندارم که مکروهها را از او باز دارم و منافع را بسوی او بکشم تحقیق دانستم که این بنا را
کاردانی و این بنا را برداری هست انکار او نکردم بوجود او با آنکه مشاهده میکنم از گردش افلاک و پیدا آمدن ابرها
و تسخیر بادها و دوندگی آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها از آیات عجیب و علامات غریب که محکمی عمل استوار ...
و بصنعت پاینده و ... دانستم بدرستی که اینها را مقدری و منشئی هست که این کارخانه را انتظام داد و بوجود
او در گردش ... **نظم** هر که را عقل خورده بین باشد ... بیشتر در این سخن بیقین باشد ... کاسمان و زمین و هر چه در او
باشد از ... کهنه و نو ... هست او را ... بیچاره ... که بود فیض بخش هموار ... خانه بی صنع و خانه ساز که دید
نقش پیداست خامه زن که شنید ... هر چه آورده سوی هستی پی ... یافته هستی بقا از وی ... نه عرض ذات او و نه جوهر
هر چه بندی خیال از آن برتر ... همه محتاج او شیب و فراز ... او مبرا از احتیاج و نیاز ... اول و بود و کاینات نبود ... باشد او چه
کاینات وجود ... آخر او مانی و نماند کس ... کنه او را بجز او نداند کس ... او همه در صفات ذات و جلال ... لیس شیء کمثله ابدا
امیر گفت پس چرا محتجب شده است و پوشیده گشته آنحضرت فرمودند که ... بسبب کثرت گناهان ایشان در حجاب ...
و در پرده معصیت مستور اما او در حجاب نیست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست چه در شب و چه در روز **بیت** بر وی علم
یک ذره پوشیده نیست ... که پیدا و پنهان بنزد من یکیست ... امیر گفت چرا ... ادراک او ...
حضرت گفتند از برای آنکه فرق باشد میان او و میان آفریدگان او که حواس ایشان ادراک ... چه ایشان و چه
از غیر ایشان و دیگر آنکه او برتر از آنست که هیچ حسی ادراک او نماید یا احاطه وهم و ضبط عقل در این **بیت** عقلها
عاجز اند از صفاتش ... نگر پدید ... عقل عقلست و جان جانست او ... آنچه زان برتر است آنست او ... گفت پس او
حدی و نهایتی تعیین کن تا من او را ... فرمودند او را حدی و نهایتی نیست که برای او متصور توان نمود

گفت

گفت از برای چه او را حدی توان داد زیرا که هر محدودی منتهی میشود بحدی که ذهن بر آن توقف کند و هرگاه که احتمال
حدی باشد و نهایت در او راه یافت احتمال زیاده نیز خواهد داشت و هرگاه که احتمال زیادت در او راه یافت احتمال نقص
نیز خواهد داشت و او جل شانه منزه است پس او را حدی و نهایتی نباشد و زیادت و نقصان را در او مدخل
نبوده و متجزی و منقبض نگردد و ... امیر گفت خبر ده مرا از قول شما که حضرت عزت را سمیع و لطیف و بصیر
و علیم و حکیم میگویند و این صفات را برای او اطلاق میکنند آیا شنیدن بی گوش و دیدن بی چشم و لطیف بی عمل دستها
و حکیم بصنعت میباشد آنحضرت فرمودند که لطیف از ما بجهة صنعتیست که میکند آیا نمی بینی تو که چون مردی چیزی
میسازد و لطیف را لطیف و خوب میپردازد باو میگویند که فلان این چیز را چه لطیف و پاکیزه ساخته و چه نفیس
پرداخته پس چگونه خالق جلیل را لطیف نتوان گفت ... که خلق باین لطافت و باریکی و نظافت و پاکیزگی آفریده و روح
هر حیوانی را خود در ترکیب کرده و هر جنسی را متابع جنس خود ... که در صورت هیچ کدام به هم نمیمانند بوجود آورده است
و در ترکیب هر صورتی لطفی ... که لطیف او هست بعد از آن نظر کردیم بدرختان و بار ... آنها از نفایس
ماکولات گفتیم خالق ما لطیفست که این قسم چیزها آفریده ... چون لطف آفریدگان او که در صنعت خود بکار میبرند
و چون دیدیم که اصوات مخلوقات را از ... گرفته تا طبقه زیرترین ... از ذره گرفته تا بزرگتر از آن چه در دریا باشد
و چه در دریاها ... و پوشیده نیست و ... لغات اینها بر او مشتبه نمیشود گفتیم که او جل شانه سمیع و شنوا است
نه بآلت گوش و هم چنین چون مشاهده نمودیم که اثر ذره ... در شب ظلمانی بر صخره سودا میبیند و رفتار مور را در
در شب دیجور در می یابد و مضار و منافع آنها و ازدواج و ... آنها و بچگان و تناسل آنها را معاینه میکند گفتیم که او
بصیر و بیناست **بیت** هر یک از وصف سمع و وصف بصر ... هست در علم معنی دیگر ... نیست از گوش و سمع شنیدن او ... نیست
موقوف دیده دیدن او ... بشنود خواه دور و یا نزدیک ... بیند از روشنی و در تاریک ... حال هر ممکنی که عدم ... بیند
او داند و نیز بیش و نه کم ... [illegible] ... راوی گفت پس هم چنان امیر از مجلس
بیرون نرفت تا مسلمان شد و بعضی از این سخنان در این حدیث ... **روایت** کرده با محمد ابن علی ماجیلویه
رضی الله عنه که گفت روایت کرده با علی ابن ابراهیم ابن هاشم از مختار ابن محمد ابن مختار همدانی از فتح ابن یزید جرجانی
از ابی الحسن ... که گفت ... از آنحضرت از ادنی مرتبه معرفت حضرت عزت فرمودند ادنی ... آنکه ...

خدای غیر اوئی که او را از تشبیه و تنظیر و بر تحقیق که قدیمست و ثابت خواهد بود و موجود است و زایل نخواهد شد و بعد سبحه
که او جل شانه بیت از همه در صفات و ذات جدا :. لیس شیء کمثله ابدا :. روایت کرد بما علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق
رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما محمد ابن اسمعیل برمکی که گفت روایت کرد بمن یکی ابن زیاد از عبد العزیز مهدی که گفت
سؤال کردم از امام رضا علیه التحیة والثنا از توحید آنحضرت گفتند هر که قل هو الله احد را بخواند و بآن ایمان بیاورد
بدرستی که توحید را دانسته و او را بوحدانیت شناخته گفتم آن چگونه بخوانم فرمودند همچنانکه مردمان میخوانند
و بر آن افزون سه مرتبه کذالک الله ربی بیفزاید روایت کرد بما حسین ابن احمد ابن ادریس رضی الله عنه از پدر خود که گفت
روایت کرد بما محمد ابن بندار ابن محمد ابن علی کوفی از محمد ابن عبد الله خزاعی خادم امام رضا علیه التحیة والثنا
که گفت بعضی از زنادقه بامام رضا ع گفتند آیا حضرت عزت را میتوان گفت چیزی یعنی اطلاق لفظ شیء بر او
میتوان کرد فرمودند او نفس خود را در کتاب عزیز خود بآن نامیده است و گفته قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید
بینی و بینکم یعنی بگو ای محمد در جواب جماعت قریش که میگفتند کسی بما بنمای که بر حقیقت رسالت تو و حقیقت
کتاب خود تو گواهی دهد چه چیز است بزرگتر از گواهان بگو خدای بزرگتر است از جهت شهادت تو گواه است میان
من و میان شما یعنی گواهی بر حقیقت من و بطلان شما اوست پس او چیزیست که مثل او چیزی نمی باشد روایت کرد
بما احمد ابن محمد عطار که گفت روایت کرد بمن سعد ابن عبد الله که گفت روایت کرد بما ابراهیم ابن هاشم از علی ابن معبد
از حسین ابن خالد از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که مردی بر آنحضرت در آمد و گفت ای فرزند رسول خدا
بر حدوث عالم چه دلیل قایم میتوان داشت آنحضرت فرمودند تو نبودی بعد از آن بود شدی سایدی و موجود شدی
و بتحقیق میدانی که خود نفس خود را بیافریدی و تکوین نکردهٔ و نه کسی که مثل تو بوده ترا بوجود آورده و تکوین نشانی
پس ثابت شد که عالم و آدم همه حادث شد و بجز ذات واجب الوجود هیچ چیز قدیم نیست روایت کرد بما تمیم ابن عبد الله ابن
تمیم قرشی که گفت روایت کرد بمن پدر من از احمد ابن علی انصاری از ابی الصلت عبد السلام هروی که گفت روزی
مأمون از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سؤال کردم از معنی قول حضرت عزت که و هو الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا حاصل کلام ملک علام آنکه او است
آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز که اول او یکشنبه و آخر او آدینه بوده و بود پیش از آفریدن آسمان و زمین

عرش

عرش او بر آب تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که کدام از شما نیکوتر است از روی عمل یعنی
بتحقیق که کاملتر است در فواید و عرش بر آب پس آنحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند که بدرستی که حضرت عزت
پیش از آفریدن آسمان و زمین عرش و آب را و فرشتگان بیافرید پس فرشتگان بیافریدن نفس خود شان و بیافریدن عرش
و آب استدلال بر وجود واجب الوجود جل شانه میکردند و بجهت اینها بآفریننده کاری و پروردگاری او اقرار مینمودند
بعد از آن عرش خود را بر زبر آب بداشت تا قدرت خود را بر فرشتگان ظاهر گرداند و ایشان بدانند که او بر همه چیز
توانا است و نهایت قدرت او عجز را راه نیست بیت فی قدرت بی عجز نهادی بکس :. فی قدرت بی عجز تو داری و بس :. بعد از آن
بقدرت بالغهٔ خود عرش عظیم را برداشت و از روی آب نقل نموده بالای هفتم آسمان مقرر ساخت و متعاقب آن آسمانها
و زمین را در شش روز از کتم عدم بظهور آورده بر افراشت و او بر عرش خود مستولی بود و با آنکه قادر بود که
اینها را در یک چشم زدن بیافریند بجهت آن در شش روز آفرید تا ظاهر سازد بر فرشتگان که آنچه او می آفریند
چیزی پس از چیزی می آفریند و بآن استدلال کنند بر پدید آمدن آن چیز حادث میشود مرة بعد مرة خدای نعم
یعنی حدوث هر حادثه حیا کانه دلالت کند بر حدوث خود و قدم او تعالی شانه و عرش را بجهت آنکه حاجتی
بآن داشته باشد نیافریده زیرا که او از عرش و فرش و همه مخلوقات و تمامی موجودات که بوجود آورده مستغنی
و او بیوده و وصف کرده میتوان بر عرش وصف کرد نمیشود چه این صفت جسم است و او جسم نیست و بزرگتر است از آنکه
متصف بصفت آفریدگان خود شود بلندی بزرگ و برتری صفت ک و اما قول او وجل العزیز لیبلوکم ایکم احسن عملا
پس بدرستی که حضرت عزت بندگان خود را بواسطه آن بیافرید تا ایشان را بسبیل امتحان و تجربه بتکلیف طاعت
و عبادت خود مبتلا گرداند یعنی با ایشان معامله آزماینده کار کند تا مطیعان و عاصیان بمحک امتحان زده
آیند و بر آفریدگان صادق از مغشوش معلوم شود بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان :. تا سیه روی شود
هر که در و غش باشد :. زیرا که او همچنان بهمه چیزها دانا و بیناست و هیچ چیز از غیب و شهادة بر او مخفی و پوشیده
نیست بیت ذرهٔ نیست در زمین و سما :. که نه علمش بود محیط بر آن :. عدد ریگ در بیابانها :. عدد برگها ببستانها :.
همه نزدیک او بود ظاهر :. همه در علم او بود حاضر :. پس مأمون در مقام دعای آنحضرت در آمده گفت فرجت عنی یا ابا الحسن
فرج الله عنک یعنی غم و اندوه از دل من برداشتی ای ابا الحسن خدای تعالی غم و اندوه بر دارد و دل ترا شاد گرداناد

وتعبد از آن با آنحضرت گفت ای جگرگوشهٔ رسول خدای معنی این کلام خدای چیست ولو شاء ربك لآمن من فی الارض
کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله حاصل کلام ملک علام
آنکه واگر خواستی پروردگار تو ای محمد هر آینه ایمان آوردندی هر که در زمینست همه ایشان آیا تو اکراه میکنی مردمانرا
تا مؤمن گردند و ایمان بیاورند بی مشیت من ونشاید و نیست هیچ نفسی را آنکه ایمان آرد مگر باذن و توفیق
قضای الهی آنحضرت در مقام تفسیر این آیه هدایه دعا می فرمودند روایت کرد پدرم موسی بن جعفر بن محمد
از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر بزرگوار خود علی بن ابی طالب ع
که آنحضرت فرمودند که مسلمانان بعرض حضرت رسالت پناهی ص رسانیدند که اگر تمامی هر که قدرت میبافتند باکراه
و اجبار ایشانرا بر اسلام میل است هر آینه بر عدد ما افزوده و ما بسیار میبودیم و بر دشمنان خود توانائی میداشتیم
آنحضرت در جواب متابعان خود فرمودند نبودم و نیستم من از آنکه بیایم بعرض های لقای الهی بدعتی که مرا رخصت
بان نداده که چیزی در آن احداث کنم و نیستم من از متکلفین که ایشانرا باکراه بر اسلام بدارم پس حضرت عزت
این آیه را بر تصدیق قول صدق خود فرستاد که ای محمد ولو شاء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعا یعنی واگر پروردگار
تو میخواست هر آینه ایمان میآوردند هر که بر روی زمین بود تمامی ایشان بر سبیل الجاء و زور و ناچاری و اضطرار
در دنیا همچنانکه ایمان آورند در نزد معاینه شدن و دیدن سخط و عذاب در آخرت و اگر با ایشان این معامله
میکردی که باکراه و اجبار ایشانرا بجانب اسلام در آوردی مستحق ثواب و مدح نمیبودندی ولیکن من از ایشان
میخواهم که برغبت و اختیار خود ایمان بیاورند نه آنکه از روی اکراه و اضطرار دیگری تا مستحق نزدیکی بمن و کرامت
من گردند و دوام خلود در جنة الخلد یابند افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی آیا تو اکراه میکنی مردمانرا
که ایمان بیاورند و از مؤمنان باشند واما قول او عز وجل که وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله یعنی نبوده و نیست
هیچ نفسی را آنکه ایمان آرد مگر باذن و رخصت پروردگار دیگر نه بر سبیل تحریم ایمانست بر نفس معنی ایمان آوردن
بر نفس حرام است ولیکن باین معنی است که نبوده است هیچ نفسی را آنکه ایمان آرد مگر باذن پروردگار و اذن او امر کردن
اوست هر نفس را بایمان آوردن مادام که در دار تکلیف است و متعبد است و مقدم داشتن او است صوب ایمان در حالت تکلیف
و تعبد از روی ذاتیست و در این دایره در میانه است پس مأمون در مقام ستایش آنحضرت در آمد گفت فرجت عنی یا ابا الحسن

فرج الله

فرج الله عنك حضرت از معنی قول حضرت عزت که الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لا یستطیعون
سمعا یعنی آن کافرانی که از فرط غفلت هست چشمهای دل ایشان در پوششی از ذکر و یاد من و هستند کافران که عجب
ناشنوای سخن حق نمیتوانند شود سخن کلام من مثنوی چون تو فتنی ای صید دام ، گوشتانرا پرده شد زان چشمها
بسته ماند چشم بند ، تا نه بینی و کلام من نشنوند آنحضرت در مقام جواب او شده فرمودند بدرستیکه پوشیدن
چشم را مانع از ذکر نیست و ذکر چیزی نیست که بدیده دیده نشود ولیکن حضرت عزت جل وعلا کافرانرا تشبیه کرده است
بولایت علی بن ابی طالب ع بکوران و نابینایان زیرا که ایشان از قول حضرت رسالت پناهی ص یاد دهانیده حضرت علی بن
ابی طالب ع را دشوار میدیدند و بر ایشان گران می آمد و کسی که بر این اقوال میداند و اطاعت میکردند پس مأمون خوشحال
خود نموده در مقام دعای آنحضرت در آمد گفت فرجت عنی فرج الله عنك ع خبر بر دینی عنت هر که بما داد روایت
کرد بما عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری رضی که گفت روایت کرد بما علی بن قتیبه نیشابوری از احمد بن
سلیمان که گفت چنین یحیی خدمت امام رضا علیه التحیة والثنا نوشته فرستادم و سؤال نمودم که آیا افعال بندگان
مخلوقست یا غیر مخلوق آنحضرت در جواب نوشتند که بدو هیئا رسالت بیش از آنکه افعال ایشان
در علم حق سبحانه وتعالی مقدر بوده است روایت کرد بما پدرم رضی که گفت روایت کرد بما سعد بن عبد الله
که گفت روایت کرد بما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از پدر
خود از پدران خود امیر المؤمنین علیهم السلام که گفت گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله هر که ایمان بحوض
من نیاورد حضرت عزت تعالی وحده العزیز او را بر حوض من وارد نگرداند و هر کسی که ایمان بشفاعت من نیاورد
خدای تعالی شفاعت مرا باو نرساند بعد از آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند بدرستیکه شفاعت من از برای
ارباب کبایر است از امت من واما نیکوکاران چیزی بر ایشان نیست بعد از آن حسین بن خالد
گفت که با امام رضا علیه التحیة والثنا گفتم ای جگرگوشه رسول خدای چه معنی دارد قول خدای تعالی که ولا
یشفعون الا لمن ارتضی یعنی درخواست نمیکنند کسی را که مگر خدای پسندد شفاعت او را فرمودند یعنی شفا
نمیکنند مگر از برای کسی که حضرت عزت راضی بدین او باشد مثنوی من ز بی رضای خدا یکنفس ره رستگاری
همین است و نیست مصنف این کتاب رضی که گفت مؤمن آن کیست که حسنه و نیکوکاری که از او بوجود آید او را شاد آن

وسیئه و بد کرداری که از تو بعمل می آید او را اندوهناک سازد بنا بر قول رسول خدای صلعم که فرموده اند من سرته حسنته

وساءته سیئته فهو مؤمن یعنی هر کرا نیکوییش شادمان کند و بد کاریش غمگین نماید او مؤمن باشد و هرگاه که سینه

از رده ساخت و پشیمانیش دست داد تایب بود چه پشیمانی در حقیقت توبه است و تایب مستحق شفاعت و آمرزش باشد

حافظ ضعیفی است بحث اینها شناس بود ٭ که مستحق کرامت کشاده کان باشد ٭ و هر که سیئاتش ازرده نسازد و پشیمانیش

دست ندهد پس او مؤمن نباشد و هرگاه که او مؤمن نبود مستحق کرامت و شفاعت نبود دیگر اگر حضرت عزت از دین او نادا

روایت کرد بما محمد ابن القاسم مفسر رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن یوسف ابن محمد ابن زیاد و علی ابن محمد

علی از پدر دیگر او خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد

علی از پدر خود علی ابن الحسین علیهم السلام در معنی قول خدای تعالی که الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء

خلاصه کلام ملک علام آنکه الله تعالی اوست که بحکمت بالغه و قدرت کامله ساخت برای نفع و فایده شما زمین

بساطی باز گسترده جهت آرام دادن و حرکت بر او و گردانید آسمان را سقفی بر افراشته فرمود که زمین را مطابق

طبعها و موافق جسدها و تنهای شما بیافرید و از آن بسیار گرم نکردانید تا شما را بسوزد و بغایت سرد نیز نکرد

تا شما را یخ بند کند و بیفسرد و بغایت خوش هوا و طیب الریح بیافرید تا سر و تارک شما را صداع آورد و بدبو نیز

و متعفن نکردانید تا شما را هلاک نماید و بغایت نرم همانند آب نساخت تا شما را غرق و بغایت صلب و محکم

بیافرید تا شما را از جهت زیستن و بنا نهادن و مردگان خود را بکور کردن مانع آید و لیکن حضرت عزت آنقدر داد

و صلابت در آن بیافرید که از آن منتفع توانید شد و ابدان و بنیان شما بر آن توانند ایستاد و آن مقدار نرمی

ملایمت در آن مقرر کرد که از آن جهت خانه بستن و گور ساختن و بسیار دیگر از منافع دیگر شما توانید کنید و

در آن توانید کرد پس از این جهت زمین را برای شما بساطی باز گسترده ساخت و فرش شما گردانید که از آن انتفاع برید

پس از آن گفت خدای عز و جل والسماء بناء یعنی گردانید آسمان را بالای شما سقفی بر افراشته پاینده محفوظ از هدم

انکسار و آفتاب و ماه و ستارگان را بواسطه نفع و فایده شما در آن بگردش داشت بعد از آن فرموده تعالی و جل

العزیز و انزل من السماء ماء یعنی و فرو فرستاد از آسمان آب بر قابلیت آنکه از جای بلندی آب فرود آید

تا قله کوهها و تلها و زمینهای نشیب و فراز تمام برسد پس از آن متفرق ساخت بعضی اکر را بین ابر بیاران نیم

دمن

و تند بزرگ و قطره و بارشهای بسیار تند و تا زمینهای شما را آب دهد و سیراب گرداند و آنچنان نکرد ابر که یکبار همه

بر شما فرو ریزد تا زمینها و درختان و کشتها و میوههای شما را تباه گرداند پس از آن حضرت عزت فرمود فاخرج به

من الثمرات رزقا لکم یعنی بیرون آورد از زمین بسبب آن آب وقتی که با خاک بر آمیخته شد از اقسام میوهها و اقسام

نباتها و روزی ساخته پرداخته برای شما فلا تجعلوا لله اندادا یعنی پس مگیرید برخدا با همتایان و انبازان از اصنام

و بتها که نه عقل و نه بینایی و نه شنوایی و نه توانایی بر چیزی دارند و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که این ها قدرت

و توانایی بر هیچ چیز از نعمتها جلیله که پروردگار شما بر شما انعام کرده است و کرامت نموده ندارند سعدی ابر و باد و مه

و خور و رشید و فلک در کارند ٭ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ٭ همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار ٭ شرط انصاف نباشد

که تو فرمان نبری روایت کرد بما محمد ابن احمد سنانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد محمد ابن ابو عبد الله کوفی که

روایت کرد بما سهل ابن زیاد آدمی از عبد العظیم ابن عبد الله حسینی از امام علی ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر

خود امام رضا علیه التحیة والثنا که گفت روزی از روزها ابو حنیفه از خدمت امام جعفر صادق صلعم بیرون آمد

که موسی ابن جعفر صلعم در چهار ساله بود ابو حنیفه با جوان گفت ای جوان معصیت از کیست آنحضرت فرمودند که خالی از

سه صورت نیست یا آنکه از خدای تعالی بوده باشد و این خود از و نیست چه سزاوار نباشد کریم را که بنده خود را بآنچه

او اکتساب نکرده است عذاب کند یا آنکه از خدا و بنده بوده باشد ما مشارکت بنده و این نیز سزاوار نباشد

که شریک قوی ظلم بر شریک ضعیف نماید یا آنکه همین از بنده باشد و این خود از اوست پس اگر حضرت عزت او را

عقاب کند بسبب گناه او باشد و اگر عفو نماید بکرم وجود او خواهد بود ای عزیز عذابش از روی عدالت

و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از نیستی بر اند و هر کس را که خواهد با وی فضل نماید و بلطف

خویش بخواند مثنوی اگر داد خواه عدل داری ٭ و گر خوانی زروی فضل خوانی ٭ ما را با دلالت را خوانی چه کار است

اگر خوانی و گر رانی تو دانی روایت کرد بما علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت

کرد بما محمد ابن حسن طائی که گفت روایت کرد بما ابو سعید سهل ابن زیاد آدمی از علی ابن جعفر کوفی که گفت

شنیدم که سیدم علی ابن محمد علیهم السلام میگفتند روایت کرد بمن پدر بزرگوارم محمد ابن علی از پدر

خود امام رضا صلعم از پدر خود موسی ابن جعفر صلعم از پدر خود جعفر ابن محمد صلعم از پدر خود محمد ابن علی صلعم

و نبیره خود علی ابن الحسین ع از نبیره خود علی ابن ابی طالب ع روایت کرد بما محمد ابن عمر حافظ بغدادی که گفت روایت کرد بمن ابو القاسم اسحق ابن جعفر علوی که گفت روایت کرد بمن ابو جعفر ابن محمد ابن علی ابن سلیمان ابن محمد قرشی از اسمعیل ابن ابی زیاد از جعفر ابن محمد از نبیره خود از جد خود امام الثقلین علی ابن الحسین ع از نبیره خود امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب ع روایت کرد بما ابو الحسین محمد ابن ابراهیم ابن اسحق فارسی عزایمی که گفت روایت کرد بما ابو سعید احمد ابن محمد ابن رمیح نسوی در شهر جرجان که گفت روایت کرد بما عبد العزیز ابن اسحق ابن جعفر در شهر بغداد که گفت روایت کرد بمن عبد الوهاب ابن عیسی مروزی که گفت روایت کرد بمن حسن ابن علی ابن محمد البلوی که گفت روایت کرد بمن محمد ابن عبد الله ابن یحیی از نبیره خود از جعفر ابن محمد از نبیره خود از جد خود از نبیره بزرگوار خود امیر المؤمنین علی ع و روایت کرد بما احمد ابن حسن قطان که گفت روایت کرد بما حسن ابن علی سکری که گفت روایت کرد بما ابو بکر هذلی از عکرمه از ابن عباس که گفت چون امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع از واقعه صفین بصره و اقبال مراجعت نمودند شخصی که در آن سفر همراه ایشان بود و در رکاب ظفر انتساب آن جناب بوده و مشاهده آن واقعه نموده بود برخاست و گفت ای امیر مؤمنان خبر ده ما را از این رفتن ما که بجانب اهل شام رفته بودیم آیا بقضا و قدر پروردگار بوده است یا نه حضرت امام رضا ع در روایتی که از نبیره خود از جد خود از نبیره بزرگوار خود از حسین ابن علی ع روایت کرده‌اند و چنین فرموده‌اند که مردی از اهل عراق برابر امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام درآمد گفت خبر ده ما را از بیرون آمدن ما بسوی اهل شام آیا بقضا و قدر خدا بوده است یا نه آنحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند آری ای شیخ بخدا قسم که هیچ بلندی بالا نرفته اید و بهیچ وادی فرود نیامده اید مگر آنکه بقضا و قدر پروردگار بوده است آن شیخ گفت آیا رنجی که کشیده ایم و مشقتی که برده ایم نزد پروردگار محسوب شده است و اجر آن بما داده خواهد ای امیر مؤمنان آنحضرت گفتند آهسته باش ای شیخ گویا تو گمان میبری که قضا واجب و قدر لازم اگر چنین باشد هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل شود و معنی وعده و وعید ساقط گردد و گناهکار را مذمت و ملامت را و نیکوکار را مدح و محمدت نشاید و هر آینه نیکوکار اولی بمسالمت باشد از بدکردار و بدکردار اولی باحسان باشد از نیکوکار این گفتار بت پرستان و دشمنان رحمن است و اعتقاد قدریه این امت و مجوس است ای شیخ بدرستی که حضرت عزت جل کاملنا تکلیف بتخییر فرموده یعنی لیفنا

باختیار و قدرت خود ازکذا شته است که هرچه خواهند بکنند و هرچه نخواهند نکنند و نهی تحذیر نموده یعنی ایشان را از آن حذر فرموده و بر اندک از افعال و اعمال و اقوال نیکو بسیاری از ثواب بخشیده و از روی غلبه و اجبار معصیت و ازو نداشته و باکراه امر بطاعت نکرده آسمان و زمین و آنچه میان اینهاست بباطل نیافریده یعنی اینها را بعبث خلق نکرده بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله او چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مراکز زمین واقعست دلالت واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او بیت وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار یعنی آنکه آفریدن اینها بی حکمت باشد گمان آنکسانی که کافر شده‌اند پس وای مر آنانی که کافر شده‌اند و بدین نوع گمان برده‌اند از آتش دوزخ راوی گفت که آن شیخ برخاست و در مدح آنحضرت این اشعار را انشا نمود انشاد نظم انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا وضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت راکبها فسقا و عصیانا لا لا و لا قائلا ناهیه واقعه فیها عبدت اذا یا قوم شیطانا و لا احب و لا شاء الفسوق و لا قتل الولی ظلما و عدوانا انی یجب و قد صحت عزیمته ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا مصنف این کتاب رحمه الله گفت که محمد ابن حافظ از این شعر همین دو بیت در آخر این حدیث ذکر کرده است و باقی ابیات را ما ذکر کرده ایم روایت کرد بما ابو منصور ابن احمد ابن ابراهیم ابن بکر خوزی در شهر نیشابور که گفت روایت کرد بما ابو اسحق ابراهیم ابن محمد ابن مروان خوزی که گفت روایت کرد بما احمد ابن عبد الله جویباری شیبانی از علی ابن موسی الرضا از نبیره خود از نبیره دان رفیع مکان خود از امیر المؤمنین علیهم السلام که گفت گفت رسول خدای صلعم بدرستی که حضرت عزت بدو هزار سال پیش از آفریدن آدم مقادیر را تقدیر کرده و تدبیر را تدبیر نموده است روایت کرد بما حسین ابن محمد اشنانی رازی عدل در شهر بلخ که گفت روایت کرد بما علی ابن مهرویه قزوینی که گفت روایت کرد بما داود ابن سلیمان فراء که گفت روایت کرد بما علی ابن موسی الرضا از نبیره خود از نبیره دان خود از حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام که آنحضرت گفتند که یهودی بخدمت امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام آمد و گفت خبر ده مرا از آنچه خدای تعالی نداند و از آنچه در نزد او نباشد و از آنچه در نزد او نمی‌باشد و از آنچه نمیداند آنحضرت فرمودند آنحضرت عزت نمیداند آن قول شما است ای معشر یهود که میگویند عزیر پسر خدا است

وخدای تعالی نفی امثال کرد او را فرمود که هست بیت خداوندی که معبود است و واحد، نکوید کس که مولود است و والد
کسی کو را نباشد کفو و مانند، بی ولد و بی شبه ثنا باید کرد و تنزیه، و اما قول تو که خدای تعالی در نزد خدا نباشد از ظلم بری
است که در نزد او یافت نمیشود و اما قول تو که خدای تعالی ندارد شریک و همتا ندارد مثنوی وحده لا شریك له صفتش
وهو الفرد اصل معرفتش، شرك را سوی وحدتش ره نیست، عقل اگر کنه ذاتش که نیست، هست در گاه کبریای جلال
شرك نالایق و شریك محال، بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله
روایت کرد بما پدر من رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از ابراهیم ابن هاشم از احمد ابن سلیمان
که گفت مردی از ابی الحسن الرضا ع در حالتی که آنحضرت بطواف خانه مشغول بودند پرسید که گفت مرا خبر ده از معنی
جواد آنحضرت فرمودند که سخن تو دو وجه است اگر از مخلوق میپرسی جواد آنکسی باشد که آنچه حضرت عزت بر او
واجب کردانیده است ادا کند و بخیل کسی بود که آنچه خدای تعالی بر او فرض نموده است بخل ورزد و اگر جواد از خالق
میپرسی او گاهی بدهد هم جواد است و اگر ندهد هم جواد است زیرا که او جل و شانه اگر چیزی به بنده از بنده کان
دهد از آن بنده نبوده که باو داده است و اگر ندهد هم چیزی که از و نبوده است باو نداده پس هر دو در این صورت
او جواد باشد روایت کرد بما حسین ابن ابراهیم ابن احمد ابن هشام رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم
هاشم از پدر خود از علی ابن معبد از حسین ابن خالد از علی ابن موسی الرضا ع از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود
جعفر ابن محمد از پدر خود علی ابن الحسین ع از پدر خود حسین ابن علی از پدر خود امام المشارق والمغارب علی ابن
ابی طالب علیهم السلام که گفتند شنیدیم که رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرمودند که حضرت عزت جل و جلاله
و عم نواله گفته هر که راضی بقضای من نشود و بقدر من ایمان نیاورد و بجز من خدای دیگر خواهد بیت بالای
سر بر شکر میباید کرد، بهر دو تی حصیر شکر میباید کرد، راضی بقضای دوست میباید بود، بهر نفسی شکر میباید کرد
روایت کرد بما الحاکم ابو علی حسین ابن احمد بیهقی که گفت روایت کرد بمن محمد ابن یحیی صولی که گفت روایت کرد
بما ابو ذکوان که گفت شنیدم از ابراهیم ابن العباس که میگفت شنیدم از امام رضا علیه التحیة والثنا که در جواب
مردی که از آنحضرت پرسید که آیا خدای تعالی بنده کان را تکلیف میکند بآنچه قدرت و طاقت بر آن ندارند یا نه
فرمودند که حضرت عزت عادل تر از آنست که بنده کان را تکلیف بما لا یطاق کند امر گفت ایا قدرت دارند که آنچه

خواهند کنند

خواهند کنند روایت کرد بما ابو الحسن محمد ابن عمرو ابن علی بصری که گفت روایت کرد بما ابو الحسن علی ابن حسن مثنی که گفت
روایت کرد بما پدر من جعفر ابن محمد که گفت روایت کرد بما پدر من موسی ابن جعفر که گفت روایت کرد بما پدر من جعفر ابن
که گفت روایت کرد بما پدر من محمد ابن علی که گفت روایت کرد بما پدر من علی ابن الحسین ع که گفت روایت کرد بما پدر من حسین
علی ع که اعمال بنده کان بر سه حالت است فرایض و فضایل و معاصی اما فرایض و آن بفرمان و رضا و قضا و قدر و مشیت
و علم اوست و اما معاصی و آن بفرمان خدا نیست و لیکن بقدر و علم اوست بعد از آن بسبب آن در معرض عقاب ایشانرا
در خواهد آورد روایت کرد بما احمد ابن هرون فامی رضی الله عنه در مسجد کوفه که گفت روایت کرد بما ابراهیم ابن هاشم
از علی ابن معبد از حسین ابن خالد از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا ع که گفت گفتم با نحضرت ای فرزند رسول خدای بدرستیکه
که مردمان قول بتشبیه و جبر را نسبت میدهند و ما را قایل بآن قول میدانند بنا بر اخباری که در اینباب از پدران
تو نقل روایت شده است آنحضرت فرمودند ای ابن خالد خبر ده مرا از آنکه اخباری که از پدران من ع در تشبیه
و جبر روایت شده است بیشتر است یا اخباری که از پیغمبر ص در اینباب روایت شده است بیشتر است گفتم بلکه آنچه از پیغمبر ص
در اینباب روایت شده است بیشتر است آنحضرت گفتند که الان میگویند که پیغمبر ص چون قایل بتشبیه و جبر بودند لهذا
چنین در اینباب گفتند گفتم که ایشان میگویند که پیغمبر ص در اینباب چیزی نگفتند و آنچه از ایشان روایت کرده اند
بدروغ بر آنحضرت ص بسته اند آنحضرت فرمودند که پس در حق پدران من ع میگویند که ایشان در اینباب چیزی نگفته
و آنچه از ایشان روایت میکنند بر ایشان بسته اند بعد آنحضرت گفتند هر که قایل بتشبیه و جبر باشد او کافر و مشرك
باشد و ما در دنیا و آخرت از وی بری و بیزاریم ای ابن خالد جماعت غلات که عظمت الهی را حقیر و کوچک دانسته اند
در جبر و تشبیه اخبار بسیار بنام ما وضع کرده اند و بدروغ بر ما بسته اند بر تشبیه و جبر پس هر که ایشانرا دوست دارد
و هر کس که با ایشان دوستی نماید با ما دشمنی ورزد و هر که با ایشان دشمنی ورزد با ما دوستی نماید و هر که با ایشان
مواصلت کند و نزدیکی نماید از ما بریده باشد و دوری نموده و هر که از ایشان بریده باشد با ما مواصلت و نزدیکی
جوید و هر که ایشانرا بیازارد و جفا کند با ما نیکوئی و وفا نماید و هر کس که با ایشان وفا نماید با ما جفا رسانیده باشد
و هر که ایشانرا گرامی دارد با ما اهانت و خواری کرده باشد و هر که ایشانرا خواری رساند ما را گرامی داشته باشد
و هر که ایشانرا مقبول دارد و هر کس که با ایشان احسان نماید با ما بدی کرده باشد و هر که بدی رساند با ما احسان بجای آورده

باشد و هرکه ایشان را راستکوی داند ما را دروغکوی داند و هرکه ایشان را دروغکوی داند ما را راستکوی داند و هرکه
با ایشان عطا کند ما را محروم کرده باشد و هرکه ایشان را محروم کرداند ما را عطا نموده باشد ای ابن خالد هرکه از شیعیان
و پیروان ما باشد باید که از ایشان کسی را ولی و دوست و نصیر و یاری دهنده برای خود بر ندارد و اختیار نکند
مثنوی صحبت شیطانند از ایشان بر مکیس : از برای خویشتن زیشان نصیر روایت کرد بما جعفر ابن محمد ابن مسرور رحمه
که گفت روایت کرد بما حسین ابن محمد ابن عامر از معلی ابن محمد بصری از حسن ابن علی وشا از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا
که گفت پرسیدم از آنحضرت که خدای تعالی امر را به بندگان خود تفویض کرده است یعنی کارها را با ایشان واگذاشته است
که هرچه خواهند کنند گفت پس ایشان را بر گناهان جبر کرده است یعنی ایشان را بر گناه واداشته که اقدام بان نمایند گفت
که حضرت عزت عادلتر از آنست که بندگان را بر گناهان جبر کند و انگاه ایشان را عقاب نماید بعد از آن فرمود که حضرت
عزت جل شانه گفته ای فرزند آدم من اولیترم بحسنات و نیکوکاری تو از تو و تو اولائی بسیئات و بدکرداری تو
گناهان خود تقویت دریافته ام و در مقام عصیان درآمده روایت کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق مؤدب رضی الله
عنه که گفت روایت کرد بما احمد ابن علی انصاری از عبد السلام ابن صالح هروی که گفت شنیدم از ابی الحسن علی ابن
موسی الرضا علیه السلام که میفرمود هرکه قایل بجبر شود او را هیچ چیز از زکوة مدهید و گواهیش قبول مکنید
بدرستیکه حضرت عزت هیچ نفسی را تکلیف نمیکند مگر بقدر وسع و توانائی وی و بار نمیکند زیاده بر طاقت وی بار
بر داری و کسب نمیکند هر نفسی مگر آنچه بر وست و هیچ نفسی بر ندارد بار گناه نفس دیگر یعنی هر نفس بار گناه خود بر خواهد
داشت نه بار گناه دیگری حافظ عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت : که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت : من اگر
نیکم اگر بد تو برو خود را باش : هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت روایت کرد بما ابن رستم رضی الله عنه که گفت روایت
کرد بما سعد ابن عبد الله که گفت روایت کرد بما احمد ابن محمد ابن خالد برقی از پدر خود از سلیمان ابن جعفر جعفری
از ابی الحسن الرضا ع که گفت در نزد آنحضرت نشسته بودم سخن از جبر و تفویض میکردند که آنحضرت فرمودند که
میخواهید که در این باب اصلی بشما بدهم که اصلا اختلاف در آن نباشد و هیچکس در آن مخاصمه با شما بحث
نکند و جدال نماید مگر آنکه بر او غالب آیید و او را ملزم سازید گفتیم اگر ما را قابل گفتن آن دانید بگویید آنحضرت
فرمودند که حضرت عزت جل شانه بندگان را باکراه طاعت نفرموده و بغلبه معصیت وا ننهاده یعنی خدای تعالی

که طاعت

که طاعت میکنند نه باکراه است یا اگر معصیت میکنند نه از غلبه است و بندگان را در ملک خود فرو نگذاشته است و عنان
اختیار را بدست قدرت ایشان باز نداده حافظ رضا بداده بده وز جبین گره بگشای : که بر من و تو در اختیار
نگشاده است : او را مالک قادر حقیقی هست بر آنچه ایشان را مالک و قادر بر آن گردانیده است پس اگر بندگان طاعت
کنند حضرت عزت ایشان را از آن بر نگرداند و مانع ایشان نشود و اگر بمعصیت گرایند اگر خواهد که بر ایشان
منت نهد میان ایشان و معصیت حایل شود ایشان را از آن باز دارد و اگر نخواهد میان ایشان و معصیت حایل
نشود پس اگر حایل نشود ایشان معصیت کنند نه چنان باشد که او ایشان را در آن درآورده است یعنی همین که او
مانع نشد نتوان گفت که خدای ایشان را مجبور بگناه فرموده است و در معصیت انداخته بعد از آن آنحضرت فرمودند
که هرکه حد و دو نهایت این کلام حق انجام را ضبط کند هر آینه با هرکه مخالفت او نماید مخاصمت او را ترک کرده و بر او
غالب آید روایت کرد بما پدرم و محمد ابن احمد ابن حسن ابن ولید رضا که گفتند روایت کرد بما سعد ابن عبد الله
از احمد ابن محمد ابن عیسی از احمد ابن محمد ابن ابو نصر بزنطی از ابی الحسن الرضا ع که گفت گفتم با آنحضرت که بعضی از اصحاب
ما قایلند بجبر و بعضی باستطاعت آنحضرت فرمودند این را بنویس که حضرت عزت فرموده ای فرزند آدم بمشیت
و خواست منست آنچه تو خواهی بان هست و بقوت و توانائی من ادا کردی آنچه ادا کردی از فرایض و واجبات
من و بنعمت من بر معصیت من قوت یافتی ترا شنوا و بینا و توانا آفریدم هرچه نیکی بتو میرسد از منست و هر سیئه
که بتو میرسد از نفس تست و بدرستی که من از تو اولی ام بحسنات تو و تو از من اولی تری بسیئات تو بدرستی
که من پرسیده نشوم از آنچه میکنم و ایشان پرسیده شوند از آنچه میکنند یعنی آنچه من میکنم از من کسی نمیپرسد
و بندگان هرچه کنند از ایشان سؤال کرده خواهد شد و بتحقیق که هرچه میخواستی برای تو انتظام دادم و فراهم
آوردم روایت کرد بما علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما علی ابن محمد
معروف بعلان از محمد ابن عیسی از حسین ابن خالد از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت فرمودند بدان
علمک الله الخیر که ذات حضرت عزت جل شانه قدیمست و قدم صفتیست که عاقل را دلالت میکند و راه مینماید
بر آنکه قبل از وی و در کان و بعد از وی در دوام او چیزی نبوده بیت اول و ترا بدایت نی : آخری و ترا
نهایت نی : ابر اول روی هام با عجز صفت بر ما ظاهر شد که پیش از خلق و با خدای تعالی در بقای او بوده و قول کسی که

است که بیشتر از او یا با او چیزی بوده باطل کردید چه اگر در بقای او با او باشد چنین میباشد که او خالق آن چیزی باشد
زیرا که هم چنان همیشه آن چیز با او بوده پس چگونه خالق باشد چیزی را که همیشه با او بوده اگر بیشتر از او باشد لازم
اید که آن چیز اول باشد و وجود او بر وجود او سابق باشد نه وجود او بر آن چیز و در این صورت اول اولی باشد
باینکه خالق و آفریننده ثانی باشد بعد از آن وصف نفس خود را باسما و چندی کرد که خلق او را بآنها توانند خواند
و حتی که ایشان را بیافرید و بعبادت خود امر نمود و بتکلیف آزمایش ایشان شد تا آنکه ایشان او را باین اسم بخوانند
پس از این جهت نفس خود را بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم
و علیم و هرچه مشابهت باین اسما دارد و خود را باین اسامی مسمی گردانید و چون غلو کنندگان در ذات الهی
و دروغگویان در صفات نامتناهی این اسما را دیدند و از ما شنیدند که هرگاه ما سخن از حضرت عزت تعالی و جل
العزیز میزنیم و میگوییم مثل او هیچ چیز نباشد و او در هیچ حالت مشابهت با ایشان ندارد مثنوی بصفات و کمال
موصوفست ۞ بنعوت و جلال معروفست ۞ لیکن این صفات ذات خدا ۞ لیس شیء کمثله ابدا ۞ از روی ضلالت و کوه(هم)
متعرض ما شده گفتند خبر دهید ما را از آنکه هرگاه شما این کلام دارید که حضرت عزت را مثل و شبیه نیست پس
چگونه در تمامی اسمای حسنای او مشارکت با او جستند و بهمگی نامهای او خود را نامیدند و این مشارکت شما در اسما
حسنای او مشارکت با او جستید و بهمگی نامهای او خود را نامیدید و این مشارکت شما در اسما دلیلست بر آنکه
شما در همه حالات او جل شانه یا در بعضی دون بعضی مثل اویید چه تمامی اسماء طیبه در شما جمع است مثنوی
آدمی چیست برزخی جامع ۞ صورت خلق و حق در او واقع ۞ نسخه مجمل است مضمونش ۞ ذات حق و صفات بیچونش ۞ یک صفت
نیست از صفات خدا ۞ که نه در ذات او بود پیدا ۞ هم علیمست و هم سمیع و بصیر ۞ متکلم مرید و حی و قدیر ۞ و جواب گفته
گفته شده است ایشان را بآنکه حضرت عزت هر اسمی از اسما خود را که بر بندگان لازم گردانیده است بر اختلاف معانی
و آن چنانست که در یک اسم دو معنی مختلف جمع شود دلیل بر آن قوم مردم است که در نزد ایشان جایز و شایع است
و در کلام ایشان شایع و آن خطابیست که حضرت عزت با ایشان کرده و با ایشان که عقل ایشان بر آن
بتواند بود و در آن تواند نمود با ایشان سخن گفتن تا در تضییع احتجاج نکرده ای بر ایشان حجت باشد و که هست
که مردی را کلب و حمار و ثور و سکره و علقم و اسد میگویند و حال این نامها بر خلاف آنست که برا و اطلاق کرده اند

زیرا

زیرا
که اسماء مذکوره بمعانی اصل خود که بنای معنی معبر است واقع نشده چه آدمی چنانکه ظاهر است نه اسد است
و نه کلب بفهمانید را دریاب که حضرت عزت بعالم از برای این نامیده شده است که علمش ازلیست یعنی علم حادث
نه بواسطه آنکه علم او را حادث شده است که چیزها را بر آن داشته و برای حفظ نمودن آن و بخواطر داشتن امور
مستقبله خود و اندیشه کردن در آنچه می آفریند و یقین دانستن امور گذشته از آنچه فانی کرده است از آفریدگان
بآن استعانت جسته است که اگر چنانچه این علم و یقین او را حادث میشد جاهل و ضعیف میبود چنانچه می بینیم علمای
آفریدگان را که بجهت آن بعالم نامیده شده اند که علم ایشان حادث شده و پیش از حدوث آن جاهل بوده اند که علم باشیا
از ایشان مفارقت بعد از آنکه علم بآن بهم رسانیده بودند و بالفعل جاهل شده اند و بدرستی که خدای تعالی بعالم
نامیده شده است برای آنست که او از هیچ چیز جاهل نیست و بهمه چیز عالم و داناست پس اسم عالم در خالق و مخلوق
هر دو جمع آمده و در معنی مختلف بر آنچه دیدی چه این اشتراک لفظیست نه اشتراک معنوی و نامیده شده پروردگار
ما بسمیع و بصیر نه از این حیثیت که در او چیزیست که آوازها بآن میشنود و نمایشها بآن می بیند همچو آن چیزی
که در ماست و بآن آوازها را میشنویم و قوت بآن نداریم که بآن نبینیم ولیکن حضرت عزت خبر داده است که هیچ
از شنیدنیها بر او پوشیده نیست و بهمه اصوات شنواست نه بر اعضایی که ما بآن نامیده شده ایم در اسم جمع آمدیم
و در معنی مختلفند و همچنین بصیر است نه بچیزی از خود که بآن می بیند همچنانکه ما بچیزی از خود می بینیم که در غیر آن
از آن منتفع نمیشویم یعنی آلت چشم همین بکار دیدن می آید چیزی دیگر چون شنیدن و غیر آن انتفاع از آن نمیبریم
ولیکن خدای تعالی بصیر و بیناست و از هیچ شخصی که نظر در آن اید جاهل و غافل نیست چه بصر او عبارتست
از علم بمبصرات و سمیع و بصیر نه بسمع و بصر بذات مقدسه اوست معنی این دو وصف کریم که بمسموع و مبصر عالم است پس
در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و او تعالی شانه قایم است نه بمعنی انتصاب و ایستادگی بر ساق هم چنانکه
چیزها بآن ایستاده میشوند ولیکن خبر داده است بآنکه او قایم است کنایه از آنکه حافظ است هم چنانکه در میان
مردمان متعارفست که میگویند القایم بامر یا فلان یعنی فلانی قایم بامر ماست کنایه از آنکه حافظ امر ما و او عهده
قایم است بر هر نفسی بآنچه کسب کرده است و نیز قایم در کلام مردمان بمعنی باقی آمده است و نیز قایم عبارتست از کفایت
نمودن در امور چنانکه شخصی را میگویند که قم بامر فلان یعنی کفایت مهمات فلانی کن و کار او را با سامان

از افزون کان قایم بسا فوقها پس در اسم جمع اسمایم و در معنی مختلف و اما لطف ز بسبب قلّت و لاغری و کوچکیست
و لیکن باعتبار آن لطیفست که لطف او در همه اشیا نافذ است و اجزا در آن میشود لطیفا و ممتنع نیست همچو قول تو لطف
هذه الامر و لطف فلان فی مذهبه یعنی لطف کرد رفیق این امر را و لطف کرد فلان در مذهب خود و قول او بلطیف
اینست که تو اخبر میدهی از آنکه در چیزها فرو رفته و بکنه آنها رسیده است بحیثیتی که عقل و طلب از دریافت لطف
او هلاک شده یا گشته اند و هم و فهم از ادراک او قاصر آمده اند و عاجز شده اند در حالتی که تعمق و دریافتن او
فرو رفته بود دقیق الجنس باشد و رفیعست لطف پروردگار تبارک و تعالی از آنکه محدّدی و نهایتی ادراک کرده شود
یا او منعی محدود کرده شود بیت چنان باشد بنای که عقل نتوانست : که کند فکر رهائی و بگوشه باشی : و لطافت آن ما
بحسب کوچک و قلّت است پس در نام جمع اسمایم و در معنی مختلف و اما خبیر آنست که هیچ چیز از او پوشیده و مخفی
نمیگردد و هیچ از او فوت نمیشود و این نه از برای تجربه و اعتبار است که بچیزها و اعتبار فایده دهد و بآن چیزها
عالم و دانا گرداند که اگر چنانچه آن تجربه و اعتبار او حاصل نبودی علم بآن چیزها بهم رسانیدی زیرا که هر کس آنچنان
بود جاهل باشد و خدای تعالی هم چنان خبیر و داناست بانچه می آفریند و خبیر از مردمان خبر دهنده از جهل
حقیقی
مشکل است پس در اسم جمع اسمایم و در معنی مختلف و اما ظاهر نه از برای آنست که او بالای دهای شده است بر اشیا
که بر آنها سوار و شده است یا بر آنها نشسته یا بر ذروهٔ از آنها بلند گشته و لیکن از باعتبار قهر و غلبهٔ اوست بر اشیا
و قدرت اوست بر آنها همچو قول تو که میگوئی بکسی ظهرت علی اعدایی و اظهرنی الله علی خصمی یعنی غلبه کردی
بر دشمنان من و مرا خدای تعالی غلبه داد بر جنگ کنندگان من در معنی چنین میباشد ظهور از فتح و وزن یافتن و غلبه
کردن بر دشمنان و هم چنین است ظهور خدای تعالی بر اشیاء و وجهی دیگر آنکه او ظاهر است از برای هر که اراده او
کند و هیچ چیز بر او پوشیده نماند و تدبیر هر چیز که او مدبّر است هر چیزی را که می بیند و کدام ظاهر است که ظاهر
تر و واضح تر از پروردگار خدای تعالی بوده باشد چه تو بدرستی که تو بهر جا توجه نمائی و بهر چیز که بینی از صنعت
او معرفت و خالق بینی و از آثار صنعت و اطوار حکمت او جلّ شانه انفس ز در وجود تو هست که ترا مستغنی
از صنایع صنعت و بدایع حکمت دیگر دارد در خود نگر و ظهور الله ببین چه صورت انسان نزد اهل تمام است
که همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامعست و ترا معرفت ذات و آثار شناخت صفات

انا ینه

از آینهٔ حقیقت جامعه او لایح رباعی ای آینهٔ صورت تو نقش وجود : روشن ز رخت پرتو انوار شهود : مجموعه هر دو کونی
کس چون تو نیست : در ملک صورت و معنی موجود : و ظاهر از نما باز اشکال ای نفس خود است و معلوم بظاهر و جلی است
یعنی بنفس آشکار است و بجل معلوم و پیداست پس در اسم جمع اسمایم و در معنی مختلف و اما باطن نه بمعنی استبطان
که عبارت از فرو رفتن در اشیاست بآنکه در آن غور کند و فرو رود و لیکن آن معنی از وجل شانه باعتبار استبطان
اوست و ر اشیا از روی علم و نگاه داشت و تدبیر است همچو قول ابطنه که بمعنی خبرته است یعنی او را خبر کردم و مکتوم
سرّ او را دانستم و باطن از ما بمعنی غور کردن و فرو رفتن در چیزیست که بحیثیتی در آن چیز پنهان گردد پس در اسم
جمع اسمایم و در معنی مختلف و اما قاهر پس نه بمعنی علاج کردن و اهل است و نصب و حیله و مکر و مداوات نمودن است
چنانکه برخی از بندگان با برخی از ایشان قهر میکنند و بسا باشد که مقهور از ایشان قاهر گردد و قاهر ایشان مقهور
شود و لیکن از خدای تبارک و تعالی باعتبار آنست که همگی آنچه آفریده است ملبّس بذل و خواری اند از برای عامل
خود و قلت امتناع بجهت آنچه اراده آن کند و آن چشم زدن از ارادهٔ او بیرون نرود و میان آنکه باو گوید کن پس
علی الفور باشد و بوجود آید بیت حرفیست کاف و نون ز طوامیر صنع او : و نقاف تا بقاف بر آن حروف کشته دال : چه
تملیست چه ترقی است و قدرت قهر آن در مراد الله با مطالع مرطیبی باد و حصول مأمور به باسرع وجه و با امتناع و تابع
و قاهر آن ما انچنانست که ذکر کردیم و وصف نمودیم پس در اسم جمع اسمایم و در معنی مختلفیم و هم چنین است معنی
اسماء اگر چه همه آنها را شرح نداده ایم بهمانچه از برای اعتبار آنچه گفتیم کافیست و خدای تعالی در ارشاد و توفیق معاون
ما و شماست روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضی که گفت روایت کرد بما محمد ابن عمر کاتب از محمد ابن
زیاد قلزمی از محمد ابن ابی زیاد جدّی صاحب صلوة در ستّه عرجیح که گفت روایت کرد بمن محمد ابن یحیی ابن عمر ابن
علی ابن ابی طالب ع که گفت شنیدم از ابا الحسن ثالث ع که آنحضرت در نزد مأمون بودند و در مراتب توحید آنچه
این کلام بلاغت انتظام سخن میگفتند و افاده میفرمودند و نیز ابن عبد الله علوی که مولای بعضی از ایشان
بوده گفت چون مأمون علیه اللعنة اراده نمود که امام رضا ع را بولایت عهد خود مقرر دارد و بسلطنت و خلافت
با آنحضرت و کلا در جماعت بنی هاشم را جمع کرد این و گفت مرا اراده آنست که امام رضا ع را ولی عهد خود کنم
تا بعد از من متولی امر خلافت باشد چون بنی هاشم ارادهٔ مأمون را دانستند جمعیتی بر آنحضرت بردند و گفتند

چگونه مستولی منکر داند این مرد جاهل را که بنیانی وی بی پی امور خلاف نهاد و کس طلب او بفرست تا او را بیاورند
و از حجتها و دلایلی که ما برای او بگوییم و جهل و نادانی او بر تو ظاهر گردد مامون کس طلب آنحضرت فرستاد چون حضرت
امام تشریف شریف آوردند بنی هاشم رو بآنحضرت آورده گفتند ای ابی الحسن بر منبر آی و بر ما علمی و نشانی برپای
دار تا حضرت عزت را بآن علامت عبادت کنیم پس آنحضرت بر منبر برآمدند و لحظه سر بزیر انداخته بودند فشعتی
و بعد از آن بکرمته برخاسته بایستادند و بتحمید و ستایش الهی گشودند و درود بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت
او صلوة مصونه عن التناهی فرستادند و پس از آن فرمودند نخستین عبادت و طاعت پروردگار معرفت و شناختن
اوست و اصل معرفت او توحید اوست و نظام توحید او نفی و سلب صفات است از او و آن عین ذات دانستن بیت
ای که داری بصائر تحقیق : بر تو فرض است کردن این تصدیق : که صفات کمال عالم غیب : عین ذات وی اند بیشک و ریب :
کو صفاتش نه عین ذات بود : ذات محتاج آن صفات بود : پس بذات خود است او کامل : واشد بتدیم بغیر مستکمل : بجهت
آنکه عقلها شاهد است بآنکه هر صفتی و موصوف او بیرون شده است و حال هر موصوف شاهد است بآنکه او را
کاری هست که او صفت است و نه موصوف یعنی عین ذات است و حال هر صفت و موصوف شاهد است باقتران و پیوسته
داشتن و حال هر اقتران شاهد است بحدوث و نو پیدا شدن و حال هر حادث شاهد است با امتناع از ازل و
ممتنع از حدوث پس آن خدا نیست هرکه ذات او را با خود او را به شبیه و مانند دانست و قایل بیگانگی او نشد
هرکس که اثبات کیفیت و چگونگی و صفت را باو کرد بحقیقت ذات او نرسیده کسی که او را مثل و مانند پیدا کرد در یافت
او را و هرکه نهایتی بجهت او مقرر نمود و قصد نکرد باو کسی که اشاره نمود بسوی او بسر او منزه است از اشاره و همی
و عقلی بجهة عدم احاطه وهم و عقل بکنه آن ذات از جمیع حیثیات و او را نخواسته کسی که تشبیه کرد او را بچیزی
از ممکنات و او را مناجات باو کسی که او را متبعض گردانید چه او واحد حقیقی است متصف بوجوب وجود متبعض از صفات
امکانست و اراده نکرد او را کسی که توهم نمود در حجتی از جهات هر شناخته شده که بکنه خود دریافته شده نخالق
زیرا که هر شناخته شده بکنه محسوس است و باری تعالی غیر محسوس و هر قایم بغیر خود علت دار شده است
یعنی محتاجست بعلت و آلت و او منزه است از احتیاج بغیر بصنعت پروردگار دلالت برده میشود با وجه امکان
صنایع دلالت بر وجود صانع میکند بیت هر ذرات او نه تا بماهی : بوحدانیتش داده گواهی : همه اجزای

کون از مغز تا پوست : چه واهبی دلیل وحدت اوست : و بعقول اعتقاد کرده میشود و معرفت شناخت او و با فرینش
به ثبوت میرسد حجت و برهان او : از تو با تاو ما عنه السری : جمله بر یکتایی ذاتش گوا : و حضرت عزت آفریدگارانرا
بیافرید تا میان خود و میان ایشان حجاب باشد و جدا کی داند و ایشانرا از تن دیان ساختن او نهبره دیگر و ابتدا و اغاز
کردن او و ایشانرا دلیلست بر آنکه آغاز او را است بجهة عاجز بودن هر اغاز کرده از اغاز کردن غیر او را و اراده گی
او ایشانرا دلیلست بر آنکه ارادت منحصر در اوست و حال احتیاج آفریدگان بادوات شاهدست بآنکه او در اراده پیدا
کردنها و آفریدنها محتاج بادوات و آلات و معینان و مددکاران نیست بلکه چون پیدایش چیزی نماید بکلمه کن
صد هزار عالم و آدم بیکدم ایجاد کند : چه در وقت دانش عجز را راه نیست : زکنه کمالش کس آگاه نیست پس اسماء او تعبیر
و افعال او تفهیم و ذات او حقیقت است و کنه و نهایت او تفریق و جدا کردن است میان او و میان آفریدگان او و فوت
قدرت او پیدا کردن حد و نهایت از جهت ماسوای پس او بتحقیق جاهلست هر که او پروردگار را وصف کرد و در کذ
از او کسی که او را شامل ممکنات دانست و بر خطا رفت هر که او را کنهی و غایتی قرار داد و هرکه گفت او چگونه است
پس او را تشبیه بچیزی کرد و هرکه گفت از برای چیست پس او را علت چیزی گردانید و هرکه گفت کی بوده است او پس وقتی
از برای او تعیین نمود و هرکه گفت در کجاست او و در چه چیز است پس او را در ضمن محل گردانید چون اجسام او خود تعالی
شانه از محل و مکان احاطه منزه است بیت با مکان آفرین مکان چکند : آسمان گرد آسمان چکند : نه مکان
ره باو برد نه زمان : نه بیان زو خبر دهد نه عیان : وهرکه گفت تا بسوی او چیست او پس او را نهایت قرار داده و هرکه
گفت تا کیست او پس از برای او غایتی تعیین نمود پس او را تعیین نمود پس او را ذی غایت تصور کرده و هرکه
او را ذی غایات تصور کرد پس او مجزی ساخت زیرا که هر ذی کرانی مرکبست و هر مرکبی ذی اجزاست و هرکه او را مجزی
ساخت پس بتحقیق که او را وصف کرده و اثبات صفت از برای او نموده و هرکه او را وصف کرده پس حد و نهایتی
در او تعیین نمود و تغییر نمی یابد او به تغییر یافتن آفریدگان همچنانکه متحدد نمیشود بتحدید حدود دارنده
واحد است نه بتاویل عدد یعنی یکیست نه بتعیین کرده آن بعدد و بمان که سبحه کثرتست چه او واحد عدد حقیقی است
نه واحد عددی ظاهر و آشکار است نه بتاویل مباشرت بچیزها متجلی و پیدا است نه باستهلال رویت و مرئی شدن
بدیدها باطنست نه بجدایی در محل و نه باری تعالی که داخل در ذات او باشد دور است از اشیاء نه بمسافت

ودودی نزدیکیست نه بی وجه مقاربت وبیوستکی پاک معصیت ومصاحب اوبعلم اوست که محیط است بجمیع کلیات وجزئیات
لطیفست نه جسم وجسمیت موجوداست نه بعد از علم واین اشارتست بنقل بن او از لحوق حدوث بسوی او فاعل وکنندهٔ
فعلهاست نه بتوسط الات وادوات مفترق وانداره کننده است نه بجولان دراوردن اندیشه درکیفیت ایجاد ممکنات
زیرا که فکر واندیشه از لواحق نفوس بشریه است نه بس کنندهٔ چیزهاست نه بمعنی حرکات وسکنات وخالق چیزهاست (سست)
بی اهتمام نفسی کما هی عبارتست از میل نفسانی بواسطهٔ ارادهٔ فعلی پیدا کند یا سست بی قصد وغیر علمی که سابق بران
داشته باشد دریابندهٔ اشیاست نه بحاسهٔ شنواست نه باکت کوش بیناست نه بادوات چشم همراه نمیشود او را وقتها زیرا
که ان مستدعی معیت است ومقارنت زمان واین از لواحق حرکت فلکیه است که ان از توابع جسمیت کما است از وجود
فلکیه وان متاخر است از وجود واجب الوجود پس وجود وقت وزمان متاخر باشند بمراتب از وجود حضرت معبود
حقیقی صادق نیاید معیت اوقات وظرفیت واحاطه ان بذات او سبحانه واو درضمن مکانها ومحلها درنمی اید واورا
بیکها درنمیکرد وبحد وعد نمیکردانی او را صفات وبا دی نمیدهد او را از وات بیش کرفته براو قادر بودن او (سبقت) و
کرده است بر عدم وجود او زیرا که هر مسبوق بعدم نیست مکر حادث وممکن الوجود ویرابتدا عالم ازلیت او (بعطا)
کردن او حواس را شناخته شد که او را هیچ حواس نیست زیرا که چون محقق شد که او خالق حواس است پس معلوم
کشت که او منزه است از حواس وبجوهر دادن او جوهر را دانسته شد که او را جوهری نیست ع چه دانستن بوقات (از جسم)
وجوهر ؛ تعالی شانه الله وبضد پیدا کردن او میان اشیا وافرینش او هر یک از اضداد را دانسته شد که هیچ ضدی
نیست ان ذات مبدع را زیرا که اگر او را ضدی بودی در واقع هر اینه که خالق خود ضد خالق واین محالست وممتنع
قرین ساختن او میان امور بیکدیکر معلوم شد که او را هیچ قرینی نیست ضد ساخت روشنی را بتاریکی وبا سبعد (د)
وسفیدی را بسیاهی وخشکی را بتری وکرمی را بسردی الفت اندازه است میان دشمنان از اشیا یعنی بیاچیزها
که دشمن یکدیکر باشند چون عناصر اربعه که ضد یکدیکرند در کیفیت صورت وشد در هر یک را منکر ساخت کیفیت
متوسط میان اضداد که ان راحت حاصل کردانید وانها را بهم بیوسته چهار اضداد در طبع مراکز بهم جمع
امور هوکن کسی دیده مخالفت یکی در ذات وصورت شد یک چیز از کمال ضرورت و همچنین ارواح لطیفه ونفوس (بس)
مجرده شد بعد که اصلا احتیاج بماده ندارد وملایم ابدان مظلمه کشفیه کردانید محض قدرت بالغه وحکمت کامله

فتبارک الله

فتبارک الله احسن الخالقین (افعا) نزدیک کردانیده وجمع ساخته است میان جدا شدهای اشیا ونزدیک ازنداشت دوری (ها)
انها وجدا کننده است میان نزدیک شدهای انها انها دلالت میکنند وراه مینماید تفریق اینها از یکدیکر بر معنی
انها وتالیف انها بر ما الف انها وان قول حق تعالیست که در قران مجید فرموده ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم
تذکرون یعنی وان هر چیزی از اصناف موجودات واجناس ممکنات بیافریدیم در دو نوع که یکی مر زوج دیکریست
وان یا بحسب شکل است چون مرد وزن یا بحسب ضدا ومانند نور وظلمت یا بسبب تعاقب لیل ونهار یا بطریق تخالف مانند
رطب ویابس وهم چنین قیاس باید کرد سما وارض وسهل وجبل وبحر وشتا وصیف وجن وانس وصفات حلم وغضب
وجبن وشجاعت وجود وبخل ومانند انست حق وباطل وایمان وکفر وسعادت وشقاوت وحلو وسقم وصحت
وغنی وفقر وضحک وبکا وفرح وغم وحیا وموت وهم وجز ان باشد که سما نند بیر شوید واداینند فرد انیت
و وحدانیت صفت حضرت زیرا که تعدد از خواص ممکناتست ومن واجب الوجود بهم وجه جب قابل تعدد وانقسام نیست
ذاتش از قسمت وتعدد یکی وحدت اومقدس از اشارات مثنوی ارفعی در مرتن که او فرد است ؛ کی عدد بهر فرد
در خورد داست ؛ احداست وشمار از و معزول ؛ احد است وتیاز از وی بحد ول ؛ بس فرق کرد میان انها ومیانقبلیت
وبعدیت تا دانسته شود که او را قبلیت وبعد بتی نیست زیرا که قبلیت وبعدیت را بجناب احدیت او نیست
جهة انکه او قدیم ازلیست وسرمدی لم یزلی وحال کثرت وبسیاری انها شاهد است بانکه بسیار کنندهٔ انها
کثرتی نیست وحال تفاوت انها را راه نماینده است بانکه تفاوت دهندهٔ انها را تفاوتی نیست وحال تو قیت انها
یعنی بودن انها در وقت خبر دهنده است از انکه او بیننده وقت را وقتی معین نیست بعضی را از بعضی محجوب
وستور داشت تا معلوم کرد که میان او ومیان غیر او حجاب وپرده نیست او مسلم است معنی پروردکی در هنکامی
که هیچ پروریده شده نبود وحقیقت الهیت وقت که هیچ مالوهی نبود ومعنی دانا در حینی که هیچ معلومی نبود و (معنی)
او بینندکی در زمانی که هیچ ان دیده شده نبود وتاویل شنوائی که هیچ شنوندهٔ نبود وکه ان دیده کان بیافرید مستحق
معنی افریدهٔ کاری کردید ونه بقی بیدا کردن برایا استفادهٔ معنی باریست نمود بلکه از ازل مستحق معنی افریده کار (دی)
دین ورزکار رسیت محکوم است ذات متعالی او جل شانه که تعیین می یابد بالفاظ متی ونزدیک نمیکردد ببقاء ونبو (شدم)
ومحجوب نمیشود بل وموت نمیکردد وببو را حاطه کرده نمیشود وتجنین مقارن نمیکردد بمع وجز این نیست

که احاطه میکنند ادوات نفسهای خود را چون حواس و اشاره مینمایند التها بنظیرها و امثالهای خود بتجسیس
و قیاس و در اشیا یافت میشود افعال انها باز داشت ان التها را کلا منذ که موضوعست از برای ابتدای غایت از قدیم
بودن بجهة وجود انهان و منع کرد انها لفظ مذ که از برای تقریب ماضیت از ازل بودن بجهة انکه استعمال این لفظ در
حوادثیست که مقید بمذ میشود مثل سال و دور کرد اینها لفظ لولا که دالست بر امتناع کال شئ از جهة وجود غیر
در او مثل احسن و زین لولا که دالست بر امتناع از کل بودن در حسن بوجه کال حسن اشدن انها از یکدیگر رسانیدن
بحیل سازنده انها و نزدیک شدن انها از یکدیگر رسانید بحیل اسازنده انها و نزدیک شدن انها بهم دیگر دلیل
کرد بر نزدیک کننده انها بان الات تجلی کرد و صانع و خالق انها برای عقلهای عقلا یعنی بوجود انها معلوم شد
که انها را صانع و افریدگاری هست سعدی برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری معرفت کردگار
و بان دلالت محجوب شد از دیده یعنی پنهان کردید از نظرها بواسطه ایجاد الات و مخلوقیت و معلوم شد که او سبحانه
مثل انها نیست در دیدن مثل تحسیس و تبصر و سوی ان التها یا انکه مراد ان باشد که وجود انها چون انکه سبب
عقول کال ملست کالعقول ما سبب علم ما باینکه دیده نمیشود او سبحانه بحس و بصر یا من ان الات اسباب علم ما باشند
بعدم دیده او و سوی ان التها تفویض کرد محاکمه اوهام را در امتناع احاطه ان باو سبحانه جه اوهام انام سرگی
در معرفت ذات او و معرفت بعدم امکان ادراک او و در ان الات اثبات غیریت خود کرده یعنی بایجاد ان
الات در اشیا ثابت کرد اینکه انها غیر اویند و انها دلیل در یابند یعنی از انها راه یافتند با ثبات وجود
او از انها شناسایند اقرار عقول که بیکونه اقرار بهستیم او دین و اعتقاد صحیح بر وی […] کاری او ثابت
و باقرار ما به ایمان تمام و کامل میشود و نیست دیانتی الا بعد از معرفت او و نیست معرفتی مگر با خلاص و پاک
ساختن معرفت از نقش مشابهت او و نیست اخلاصی با تشبیه یعنی او را بچیزی تشبیه مانند کنند و نیست نفی با اثبات صفات
از برای ذات او جه هرکه اثبات صفت از برای او نماید پس قدیمی برای او پیدا کرده زیرا که هرگاه صفت مغایر ذات باشد
لازم اید که زاید بر ذات باشد پس بنابراین دو قول ان صفات لازم اید و هرکه قدیمی پیدا کرد او را پس دوئی برای او ثابت
کرده باشد زیرا که اعتبار نمود در مفهوم وجوب وجود او را با غیرش پس لازم اید که در یکتا باشد و انچه در ازل بوده کان یافت
میشود مر افریننده او نمیباشد و هرچه امکان ان دارد که دو باشد ممتنع است که در صانع او بهم رسد دو […] نمیشود

بذات حضرت عزت متحرک شدن و ساکن بودن زیرا که اینها از لوازم اجسامند جه نسبت خاک را با صانع پاک و چگونه جاری
شود و متصف گردد بان چیزی که او ان را جاری کردانید و مخلوقات را بان متصف ساخته و چگونه باز گردد باو چیزی که او
ان را دوان کردانیده و مخلوقات را بان متصف ساخته و چگونه باز گردد باو چیزی که او ان را در ابتدا پدید اورده و چه نوع حادث
شود در او چیزی که او ان را احداث کرده و نو پیدا نموده این هنگام که جاری شود بذات بیچون او حرکت و سکون هر اینه تفاوت
شود ذات او بقابلیه و نقصان و بواسطه انکه تعاقب بر این هر دو امر که مخصوصست باموری که واقعند در حیز و مکان
و هر اینه متجزی شود حقیقت و کنه او بانقسام زیرا که اینها خاصند باجسام و هر جسم قابل تجزیست وانقسام هر اینه
ممتنع شود ازلیت یعنی ازلیه و حقیقت انکه عدم اولیت وجود است بجهة حدوث حرکت و سکون و نبوده است
مر بادی را معنی دیگر باشد از غیر دوام او یا به جنبی که حرکت کند بسوی ان زیرا که هرچه پس دارد و پیش دارد بسکون
و هرکه او را پس و پیش باشد از حقیقت ازلیه بیرونست بجهة انکه از لوازم حوادث با و پس و سبحانه از پیش و پس و حرکت
و سکون مبرا باشد و اگر طلب کند تمام شدن را بحرکت کردن در او زمان لازم شود او را نقصان زیرا که متحرک
نقصان لازم است تا بحرکت کمال یابد و انچه در اوست بالقوه بفعل اید که چگونه مستحق ازلیت باشد کسی که ممتنع از حدوث
نباشد چه نوع چیزها را بیافریند که ممتنع از حدوث افریده شدن نباشد و این هنگام هر اینه قایم شود علامت مخلوق
در وجه حدوث و اتش که لازم مخلوقیت است و هر اینه بگردد دلیل بر وجود صانع او یعنی وجود دلالت بر مصنوعیت
او کند بعد از انکه بود دلیل اورده شود بر صانعیت او از مصنوعات او جه مضیق دلیل صانعیت نیست در مجال
سخن حجتی و نیست در مسایل از او جوابی و نیست در معنی او بر وردگار تعظیمی و نیست در اثبات و ظهور او […]
مسمی مگر با امتناع ازلی از انکه او شئ شود و دو پیدا کنی و چون او را ابتدای نیست از انکه ابتدا کرده شود
نیست الهی مگر او که بلندست و بزرگ دروغ گفتند برگشتگان از راه حق و راستی و گمراه شدند و زیانکار شدند
ظاهر و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطاهرین باب در ذکر مجلس امام رضا علیه التحیة والثنا
با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید نزد مامون روایت کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی رضی الله
عنه که گفت خبر داد ما را ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجی که گفت روایت کرد بمن کسی از محمد بن حسن
نوفلی هاشمی که گفت چون علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بر مامون بعد از اصل […] و خبر قدوم

مشرف نمودم آنحضرت بمامون رسید فضل ابن سهل را امر کرد تا اصحاب مقالات مثل جاثلیق و رأس جالوت و سران
صابیان و هربذ اکبر و اصحاب زردهشت و قسطاس رومی و علمای متکلمین را طلب نماید و ایشان را جمع کردند تا کلام معجز
نظام آنحضرت و سخن دانشوران هر یک را بشنود و فضل ابن سهل بموجب فرموده همه را حاضر کردانید و خبر اجماع
ایشان را بمامون رسانید و چون رخصت در آمدن داد همه برو در آمدند ایشان را تعظیم و تکریم نموده کفت
شما را بجهت کار خیری جمع کرده ام و دوست دارم که با ابن عم من اهل مدینه که تازه بر من وارد شده است مناظره کنید
و بحث نمائید پس چون فردا شود جمیع بر من در آئید و هیچ کس از شما تخلف نکند همه کفتند سمعنا و اطعنا
ای امیر مؤمنان انشاء الله تعالی فردا همه حاضر میشویم و حسن ابن محمد نوفلی کفت ما در خدمت امام رضا علیه السلام
نشسته بودیم و سخن از حدیث میکردیم که ناکاه یاسر خادم که تولیت امور و کارهای آنحضرت میکرد بیامد و بآنحضرت
عرض نمود که ای سید من مامون ترا سلام میرساند و میکوید برادرت فدای تو باد جماعتی از اصحاب مقالات و اهل
ادیان و متکلمین از جمیع ملل بر ما جمع آمده اند رضا با شما است در آنکه فردا تشریف بیاورید اکر میل دارید بسخنان ایشان را
بشنوید و اکر نخواهید بر خود دشوار مپسندید و اکر دوست دارید ما خدمت بیائیم بر ما آسان تر باشد آنحضرت
بیاسر کفتند سلام ما را بمامون برسان و بکو میدانم چه اراده کرده فردا صبح بیایم انشاء الله تعالی حسن نوفلی کفت
چون یاسر جواب کرفت و رفت آنحضرت رو بمن کرده کفتند ای نوفلی تو عراقی و عراقیان رقیق القلب میباشند
از این جمعیتی که ابن عم تو قرار داده و جمعی از اصحاب ادیان و ملل و ارباب اهوا و نحل از اهل شرک و ضلالت که بر ما
کرد آورده است چه اراده کرده و تو از آن چه میفهمی کفتم من فدای تو باد میخواهد که ایشان امتحان نماید و بدانی که چه مقدار
از فقهای علوم را مالکی ولیکن مبنای این اراده را بر اساس ناپایدار کذاشته است و بخدا قسم که چه بد بنای انداخته
آنحضرت کفتند چه بنا در این باب انداخته کفتم که کلام اصحاب کلام و بدعتهای خلاف کلام علما است چه عالم
انکار نمی‌شود چیزی مکر انکار آن توان نمود اصحاب مقالات و متکلمان اهل شرک و اصحاب انکار و مباهته
اکر بر ایشان حجتی آوری بآنکه خدا یکیست میکویند وحدانیت او را صحت برسان و اکر کفتی که محمد ص
رسول خداست میکویند آنرا ثابت کردان آنکاه در سخن بحیله و فن کم میکنند و هر حجت ایشان را باطل میکنی
او را در مغالطه دیکر می اندازند تا آنکه او از سخن خود ساکن کردد و معلوم میکردد تو از ایشان احمق‌تر کسی جان

من فدای

من فدای تو باد آنحضرت از کفته من تبسم نموده فرمودند ای نوفلی آیا میترسی از آنکه حجت را بر من قطع کنند و بر ما ملزم
سازند کفتم نه بخدا هرکز بر تو نترسیده ام و امید دارم از خدای تعالی که ترا بر ایشان ظفر دهد کفتند انشاء الله
تعالی بعد از آن فرمودند ای نوفلی هیچ میدانی مامون کی پشیمان خواهد شد کفتم نه فرمودند هرکاه احتجاج مرا
بر اهل توریة بتوریة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر اهل صابیان بعبرانی
ایشان و بر اهل هرابذه بفارسی ایشان و بر اهل روم برومیه ایشان و بر اصحاب مقالات بلغات ایشان بشنود و ببیند
که سخنان هر صنفی را بر ایشان قطع کردم و حجت ایشان را باطل نمودم چنانکه ایشان سخن خود را ترک نموده بقول من
بر کردند و بسخن من رجوع نمایند آنوقت بداند جای [illegible] او خواهان آنست و مستحق آن نیست و او در آن حالت
پشیمان شود و ندامت دست دهد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست بازکشتی از معصیت
و قوتی بطاعت مکر باز کردانیدن و قوت دادن خدای که بزرکست و عظیم بعد از آن چون صبح شد [illegible]
فضل ابن سهل بر ما در آمد و بآنحضرت کفت جان من فدای تو باد همکی اصحاب مقالات و ارباب ملل فراهم جمع آمده اند
و منتظر قدوم شریف تو اند دیکر رضا با شما است آنحضرت فرمودند تو پیش باش که من انشاء الله تعالی میرسم
و آنکاه برخاستند و برای نماز وضو ساختند که در عرب [illegible] بیاشامیدند و ما را نیز از آن بدادند
بعد از آن بیرون آمدند و ما نیز در خدمت آنحضرت بیرون آمدیم تا بر مامون داخل شدیم دیدیم که مجلس
او پر شده بود و محمد ابن جعفر در میان جماعت طالبیان و هاشمیان قرار کرفته و خدم و حشم در حضور صف
بسته اند چون آنحضرت بمجلس در آمدند مامون و محمد ابن جعفر و تمامی بنی هاشم بر پای خواستند و همچنان
بر پا بودند و آنحضرت با مامون نشسته صحبت میداشتند تا زمانی که رخصت جلوس ایشان داد و ایشان همه بر
جای خود نشستند و هم چنان مامون متوجه آنحضرت بود و سخن میکفت بعد از آن ملتفت بجاثلیق شده کفت
این ابن عم من علی ابن موسی الرضا از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ماست ص و پسر علی ابن ابی طالب ع میخواهم که با او
سخن کوئی و از روی حجت جوئی و در کلام انصاف نمائی و از اعتساف بر کنار آئی جاثلیق کفت ای امیر مؤمنان بچه
حجت خواهم از مردی که بر من حجت آرد بکتابی که من منکر آنم و بر پیغمبری که ایمان باو ندارم آنحضرت بجاثلیق کفت
ای نصرانی اکر من از انجیل بر تو حجت بیاورم آیا اقرار آن میکنی جاثلیق کفت آیا بر دفع [illegible] انجیل طاقت [illegible]

قدری دارم بعوض قدر ذره خردلی ان ندارم آدمی بخدا قسم که بر خلاف خود اقرار بان کنم انحضرت گفتند پس از انچه
بخاطر میرسد و جواب آنرا بشنو جاثلیق گفت چه میگوئی در باب نبوت عیسی و کتاب او و انچه امت خود را بدان
اشارت داده و حواریان اقرار بان کرده اند فرمودند مقرم و بجمیع آن اقرار دارم و ناگزیر است نبوت عیسی و انچه او با آن
آمده است و هر که ایمان بنبوت محمد ص نیاورده و بکتاب او و انچه بشارت داده است بان امتان خود را اقرار ندارد جاثلیق
گفت نه درست که محض رد او و گواه عادل فضل کنی و دعوی خود را بگواهی ایشان قطع نمائی گفتند اری جاثلیق گفت
باید دو کس را که از ملت تو نباشند و از انها که نصاری انکار ایشان نکنند بر پیغمبری محمد ص گواه بگذرانی و هم جنس
چون از ما نیز گواه خواهی از غیر اهل ملت ما نخواهی انحضرت گفتند الحال بر سر انصاف آمدی ای نصرانی آیا قبول
نمیکنی از من گواه عادلی را که در نزد مسیح ع مقدم و مکرم و معظم بود جاثلیق گفت این عادل کیست فرمودند چه میگوئی
در حق یوحنای دیلمی گفت او بسیار نیکو است و دوستترین مردمان در نزد مسیح بود گفتند ترا بخدا قسم میدهم
برانکه آیا انجیل ناطق بر این است که یوحنا گفته مسیح مرا خبر داد از دین محمد عربی و بشارت داد بانکه بعد از او
ظاهر خواهد گردید حواریان نیز بشارت بان یافتند و بآو ایمان آوردند و بنبوت و کتابش گرویدند جاثلیق
گفت گذرانست که یوحنا این را از مسیح خبر داده و ذکر کرده به نبوت مردی از اهل بیت بشارت داده نهایتش مشخص
نگفته که او کیست و کی خواهد آمد و ظاهر نساخته که او را چه نام است که نام او را و خویشان او را بشناسیم انحضرت ص
فرمودند که اگر ما انجیل خوانی را بیاوریم که ذکر محمد و اهل بیت او و امت او را بر تو بخواند ایا باو ایمان میاوری گفت بلی
و بر پیغمبری او میگوئی گفت میگردم و بیان استوار انحضرت رو بنسطاس کرده گفتند سفر سیم از انجیل را
بخاطر داری گفت دارم بعد از ان ملتفت براس جالوت شده گفتند ایا تو انجیل میخوانی گفت بلی خوب میخوانم گفت
که بخوانم گفتند از سفر کبیر و نگاه دار که من بر ایشان بخوانم پس اگر ذکر محمد و اهل بیت و امت او در آن باشد از برای
من گواهی بده و اگر نباشد گواهی مده بعد از ان انحضرت سفر سیم را خواندند تا بجائی که ذکر محمد ص بود در
ونجا ایستادند و گفتند ای نصرانی میپرسم از تو بحق مسیح و مادر او که دانستی که من بانجیل دانا ام گفت
اری بعد از ان ذکر محمد ص و اهل بیت و امت او را خواندند و گفتند چه میگوئی ای نصرانی این قول عیسی ع است
که در انجیل است پس اگر انچه انجیل بان ناطقست دروغ دانی بتحقیق که موسی و عیسی ع را دروغگو داشته باشی

و هرگاه منکر این ذکر گردی قتل بر تو واجب شود زیرا که بخدای خود و پیغمبر و کتاب خود کافر شده باشی جاثلیق گفت
چیزی از انجیل بر من ظاهر شد انکار نمیکنم و اقرار بان دارم انحضرت رو بحضار مجلس کرده فرمودند بر اقرار او گواه
باشید گفتند ای جاثلیق سؤال کن از انچه بخاطرت میرسد جاثلیق گفت خبر ده مرا از حواریان عیسی ع که عددشان
چند بود و از علمای انجیل چند کس بودند انحضرت فرمودند خدا دانا است ولیکن انچه هست اینست که حواریان دوازده
مرد بودند و افضل و اعلم ایشان لوقا بود و اما علمای نصاری سه تن بودند یوحنای اکبر باج و یوحنا بقرقیسیا و یوحنا
دیلمی بن حار که ذکر پیغمبر ما و اهل بیت و امت او در نزد او بود و او امت عیسی ع و بنی اسرائیل را بظهور او ع بشارت
داد بعد از ان گفتند ای نصرانی بخدا قسم که ما ایمان داریم بعیسی که ایمان بمحمد ص اورده است و هیچ عیبی بر عیسی ع وارد
نمی اید و در حق او نمیگوییم مگر بضعف و قلت نماز و روزه او که قلیل العباده بوده جاثلیق گفت بخدا قسم که علم خود را
تباه گردانیدی و امر خود را ضعیف کردی و من گمان میبردم که دانا ترین اهل اسلامی انحضرت فرمودند که چگونه علم
خود را تباه گردانیدم جاثلیق گفت از این سخنی که میگفتی که ضعیف و قلیل العباده بوده و روزه کم میگرفت و نماز کمی
و حال انکه صائم الدهر و قائم اللیل بود و نبوده است که عیسی ع یکروزه روزه نگرفته باشد یا یکشب بعبادت نپرداخته
انحضرت گفتند این نماز و روزه را از برای که میگرفت و کی عبادت مینمود هرگاه خود رب و پروردگار بود جاثلیق
لال شد و از گفتگو فرو ماند انحضرت فرمودند ای نصرانی از تو مسئله میکنم گفت سؤال کن اگر جواب ان دانم میگویم
بگویم انحضرت گفتند چرا انکار ان میکنی که عیسی ع باذن پروردگار مرده زنده میکرد جاثلیق گفت بجهت ان انکار میکنم
که هر که مرده را زنده کند و کور و مبروص را شفا بخشد او پروردگار باشد مستحق پرستیدن بود انحضرت فرمودند
مثل انچه عیسی ع کرده است الیسع پیغمبر نیز کرده و بر آب راه رفته و مرده زنده کرده و کور و مبروص را شفا بخشیده
و حال انکه امت او را بپروردگاری بر نداشتند و هیچ احدی را بجز پروردگار حقیقی و از برای کار بحقیقی عبادت
نکردند و هم چنین مثل انچه عیسی ع کرده حزقیل ع نیز کرده سی و پنج هزار مرد را بعد از انکه مرده بودند و شصت سال
بر ان گذشته بود زنده گردانید بعد از ان ملتفت براس جالوت شده فرمودند ای راس جالوت ایا این قوم را
که زنده کردند در شباب بنی اسرائیل در تورات می یابی که ایشان را بخت النصر از اسیران بنی اسرائیل برگزید
وقتی که لشکر کشید به بیت المقدس و انرا خراب کرد پس ایشان را بشهر بابل که پای تخت او بود فرستاد و انها را

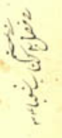
ردکار

بقتل رسانید بعد از آن حضرت عزت حزقیل پیغمبر را پس از شصت سال بر ایشان فرستاد و تمامی ایشانرا بحکم پرو
زنده کردانید این در تورات مذکور است راس جالوت کفت بحقیقت که ما اینرا شنیده ایم و میدانیم آنحضرت کفتند راست
کفتی بعد از آن فرمودند ای یهودی بکیر این سفر را از تورات و نکاه دار پس آیه چند از آن بر یهودی تلاوت نمودند
آن یهودی از خواندن آن حضرت تعجب مینمود و بناء میکرد بعد از آن ملتفت نصرانی شده کفتند ای نصرانی آیا این
پیغمبرانی را که نام بردم آیا پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود کفت ایشان پیش از عیسی بودند آنحضرت
فرمودند که روزی جماعتی از قریش نزد حضرت رسالت آمدند و درخواست کردند که مردکان ایشانرا زنده کرداند
آنحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابو طالب کفت یا علی ایشانرا بقبرستان ببر و نامهای آنجماعتی که ایشان درخواست میکنند
بآواز بلند بخوان که ای فلان و ای فلان بکو که رسول خدا بشما میکوید برخیزید بفرمان خدای که عزیز است و بزرک
چون حضرت امیر فرموده را بجا آوردند مردکان بفرمان امیر مؤمنان و اراده پیغمبر آخر الزمان از زیر خاک
برخاستند و خاک از سرهای خود می افشاندند قریش از امور و احوال ایشان میپرسیدند و بدیشان خبر دادند
که محمد نام پیغمبری فرستاده شده ایشان کفتند ما دوست داریم که او را دریابیم ایمان باو آوریم و بعد از آن
وهمچنین کور را بینا کردانید و مبروص را شفا بخشید و دیوانکانرا عاقل کردانید و چرند و پرند و جن و
و دیوان با او سخن در آمدند ما او را خدائی نپنداشتیم و بغیر از خدا هیچ کس و چیز را مستحق پرستش ندانستیم
فضل و مرتبه هیچ یک از این پیغمبران منکر نیستیم هر کاه که عیسی را بسبب این فضل پروردکاری برداشتید
واو را مستحق پرستش دانستید شما را میبایست که الیسع و حزقیل را بخدائی بردارید و ایشانرا پروردکار خود
نصاری
دانید زیرا که آنچه عیسی کرده بود از احیای مردکان وهمچنین قومی از بنی اسرائیل که ایشان چندین هزار بودند و از
طاعون از شهر خود بیرون رفتند پس حضرت عزت همه را در یکساعت میرانید و اهل آن ده بر ایشان حصاری
بر ایشان کشیدند و همچنان در آنجا بودند که استخوانهای ایشان از هم ریخته شد و بعد از مدتی پیغمبری از بنی
اسرائیل بر ایشان کذر کرد از آن استخوانها و مردن ایشان تعجب نمود حضرت عزت وحی باو فرستاد که دوست
داری من ایشانرا زنده کردانم از برای تو تا احوال ایشان بر تو ظاهر کردد کفت آری ای پروردکار من پس وحی
باو فرستاد تا ایشانرا بخواند حسب الامر الهی آن پیغمبر باستخوانهای از هم ریخته کفت ایتها العظام البالیة قومی

باذن الله

باذن الله عز و جل ای استخوانهای ریزه ریزه کشته و بخاک آغشته بفرمان خدای که عزیز است و بزرک آن
مردکان تمامی زنده شده برخاستند و خاک از سر خود می افشاندند وهمچنین ابراهیم خلیل با مرغان جلیل وقتی
که مرغانرا کرفته پاره پاره نمود بهم آمیخت و بر سر هر کوهی چیزی از آن نهاد بعد از آن نامهای ایشان بخواند آنها باسر
پروردکار زنده شده بسوی او پرواز کردند وهمچنین موسی ابن عمران هفتاد تن از میان قوم خود برکزید
و با خود کرفته بکوهی که محل مکالمه او بود رفت تا کلام حق را بشنوند و بدان کواه باشند چون بطور رسیدند
و کلام حق را بشنیدند بموسی کفتند تو حضرت عزت را دیدی وهمچنین که تو دیدی بما بنما تا ما نیز پروردکار را
بظاهر ببینیم موسی کفت من او را ندیده ام و او دیدنی نیست ایشان در جواب او کفتند لن نؤمن لك حتی نری الله
یعنی تصدیق نکنیم ترا در اینکه این سخن که از ورای حجاب شنیدیم بمحض برخاست و کفت تا ما پروردکار را آشکارا
و بی حجاب نبینیم و مشاهده نکنیم ایمان نمی آوریم مقارن این حال صاعقه غضب الهی آن قوم را در هم سوزانید
که یکی از ایشان نماند و همین موسی تنها بیهوش افتاده بود چون بهوش آمد دید که قوم خود را سوخته دید
رو بدرکاه الهی آورده کفت الهی خالقا پروردکارا هفتاد مرد از بنی اسرائیل را برکزیدیم و با خود آوردم که نقل
قول من کنند و بدان کواه باشند و حال تنها بسوی قوم خود برکردم چکونه قوم من مرا راستکو دانند و باجه
ایشانرا از فائز شدن بمرتبه مکالمه خبر میدهم تصدیق نمایند پس اکر میخواستی پیش از بیرون آمدن از اینجا
قوم مرا و ایشانرا هلاک میکردی آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه بیخردان از قوم ما کرده اند و جرات در طلب
رؤیت نموده اند حضرت عزت ایشانرا زنده کردانید بعد از آنکه همه مرده بودند و توقف دست بر دفع آن هیچکس
از اینها که از برای تو ذکر کردم نداری زیرا که تورات و انجیل و زبور و فرقان باینها ناطقست پس اکر همچنین باشد
که هر که مرده زنده کند و کور و مبروص و دیوانه را شفا دهد او را بپروردکاری بردارند و مستحق پرستش دانند
پس این همه پیغمبران که مرده زنده کرده اند به پروردکاری بردار و خدایان خود شمار چه میکوئی ای نصرانی همچنین است
که کفتم جاثلیق کفت سخن سخن تست و لا اله الا الله آنحضرت دیکر باره ملتفت براس جالوت شده کفتند ای یهودی
رو بمن کن از تو میپرسم از ده آیه که بر موسی نازل شده است آیا اخبار در تورات مییابی که خبر محمد صلی الله
علیه و آله و امت او در آنجا مسطور شده است و آن این است که اذا جاءت الامة الاخیرة اتباع راکب البعیر

سبحوا الرب تسبیحا جدیدا احدا تسبیحا جدید ابدا فی النّاس عبد و لیفرح بنو اسرائیل الیهم والی ملکهم لتطمئن قلوبهم فاذ
بایدیهم سیوفا ینتقمون لها من الامم الکافرة فی اقطار الارض یعنی هرگاه که امت احمد که تابعان شتر سوارند بیایند
در حالتی که تسبیح کننده باشند پروردگار را تسبیح تازه به تسبیح نوی در معبدهای نو بنیاد پس پناه برند قوم بنی اسرائیل بپادشاه
و ملک ایشان یا دلهای ایشان آرام گیرد پس در آن هنگام شمشیرها بدست گرفته در اقطار زمین سیر کنند و از آن انتقام
از امم کافره بکشند آیا چنین است که در تورات نوشته شده است یا نه راس جالوت گفت آری همچنین است در تورات
مییابیم بعد از آن بجاثلیق گفتند ای نصرانی این چگونه است علم و معرفت تو بکتاب شعیب ع گفت یک یک حرف آن را
آنگاه آنحضرت رو بهر دو ایشان کرده فرمودند آیا میشناسید این را که این از کلام او باشد که یا قوم انی رایت صورة راکب
الحمار لابسا جلابیب النور و رایت راکب البعیر ضوءه مثل ضوء القمر یعنی ای قوم بدرستی که من دیدم صورت خرسواری را که جامه‌های نور
پوشیده بود و دیدم شتر سواری را که روشنی او مانند روشنی ماه بود هر دو گفتند این کلام شعیب علیه السلام
آنحضرت فرمودند آیا میدانید این کلام عیسی علیه السلام است که در انجیل ذکر شده انی ذاهب الی ربکم و ربی
والبارقلیطا جاء هو الذی یشهد لی بالحق کما شهدت له وهو الذی یفسر لکم کل شیء وهو الذی یبدی فضائح
الامم وهو الذی یکسر عمود الکفر یعنی بتحقیق که من نزد پروردگار شما و خود میروم و میگویم که فارقلیطا
میرسد و او آنکس است که از برای من گواهی بحق میدهد همچنانکه من از برای او گواهی دادم و از برای شما داده
نمودم و او آن شخص است که همه چیزها را از برای شما تفسیر خواهد کرد و بیان خواهد نمود و او آنکس است که فضائح
و قبایح تمام امم ماضیه را آشکار میکند و او آنکس است که عمود کفر را درهم میشکند جاثلیق گفت هیچ چیز از آنچه
در انجیل ذکر کردی مگر آنکه ما اقرار بآن داریم و منکر آنها نیستیم آنحضرت فرمودند آیا این را که خواندم مییابی
که در انجیل باشد گفت آری گفت ای جاثلیق خبر میدهی مرا از انجیل اول وقتی که آن را گم کردند در نزد که
یافتند و این انجیل را که بالفعل دارید که از برای شما وضع کرده جاثلیق گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یک روز
که از میان ما ناپدید شد تا آنکه تر و تازه‌اش یافتیم کتابه از آنکه در همان روزی که تفرقه در آن نشسته بود
بدست آوردیم و یوحنا و متا از برای ما بهم رسانیدند آنحضرت فرمودند چه کم معرفتی بر سنن ای علمای انجیل
اگر انجیل همان انجیل است که آن را در دست دارید و انجیل اوست پس چرا اختلاف در آن میکنید و لیکن من ترا افاده علم



از وهم بدانکه چون انجیل اولین از میان شما گم شد مضاف بر علمای خود کردند و بایشان گفتند عیسی ع کشته
شد و انجیل را نیز گم کردیم و شما علماء ما باشید چه چیز در نزد شما هست که ما بآن عمل کنیم الوقا و مرقابوس که از دانایان
ایشان بودند گفتند انجیل در سینه‌های ماست و ما آن را از برای شما در هر باب که نازل شده است یکیک سفر بیرون آریم
شما هیچ اندیشه بخاطر راه مدهید و بر معبدان آن هم کنیسه مشوید و کنیسه‌ها خود را خالی مگذارید و بعبادت خود مشغول
باشید بدرستی که ما در باب هر که فرود آمده است سفر سفر بر شما میخوانیم تا آنکه همگی آن را جمع کنیم و آن را بشما فراهم
آوریم الوقا و مرقابوس و یوحنا و متا با هم نشستند و باتفاق یکدیگر این انجیل را برای شما وضع کردند بعد از آنکه
انجیل اول را شما گم کرده بودید این چهار کس شاگردان و تلامذه علمای اولین اند آیا این را دانسته جاثلیق گفت این را
نمیدانستم و حالا دانستم و زیادتی علم و دانشمندی تو را بانجیل بر من ظاهر شد و چیزی چندی که من آن را میدانستم از تو
شنیدم دل من گواهی داد که آنها همه حق و صدق است و علم من بآنها بعنایت زیاد شد آنحضرت باو گفتند گواهی این چهار
کس که دانایان و بزرگان تواند در نزد تو چگونه است گفت معقول است اینها علمای انجیلند و بهر چه گواهی داده اند
حق است و در آن سخنی نیست پس آنحضرت رو بمامون و اهل بیت او کرده فرمودند شما همه بر قول او گواه باشید
ایشان گفتند بر گفته او گواه شدیم آنحضرت فرمودند ای جاثلیق ترا بحق مسیح و مادرش قسم آیا میدانی که متا
گفته مسیح پسر داود ابن یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم ابن یهودا ابن خضرون است و مرقابوس در نسب مسیح ع گفته
که مسیح کلمه الهی است که آن را در جسد آدمی در آورده شده است و الوقا گفته که عیسی و مادرش هر دو آدمی بوده اند
از گوشت و خون پس روح قدس در ایشان در آمد و از روی شهادت که عیسی علیه السلام براستی بر نفس
خود داده میگوئی که عیسی ع گفته یا معشر الحواریین اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب
البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء و ینزل یعنی ای جمع حواریان میگویم بشما که بتحقیق که بالا نمیرود
باسمان مگر کسی که باز از آن فرود آید و او نیست مگر شتر سواری که خاتم انبیاست بدرستی که او باسمان بالا رود
و باز فرود آید در این قول چه میگوئی جاثلیق گفت این قول عیسی علیه السلام است و ما انکار آن نمیکنیم آنحضرت
گفتند چه میگوئی در شهادت الوقا و مرقابوس و متا بر عیسی ع و آنچه باو نسبت داده اند جاثلیق گفت ای قوم نه او
ایشان را دروغگو دانست و گواهی میداد که ایشان علمای انجیلند و قول ایشان حق است و در آن خلافی نیست حال

ایشان از دروغ کوی میدانند جاثلیق کفت ای دانای مسلمانان وای دانشور اهل ایمان دوست دارم که مرا ازاین بر
معانی داری واز کفتکوی ایشان در کذری انحضرت فرمود بر جانکه کفتید کردیم ونزا معاونی داشتیم ای نصرانی سؤال
کن ازانچه میخواهی جاثلیق کفت دیکری ازتو سؤال کند بحق مسیح کمان ندارم که در میان علمای مسلمانان چون تو کسی
باشد پس انحضرت ملتفت براس جالوت شد کفتند تو ازمن سؤال میکنی یا من ازتو سؤال کنم کفت من ازتو سؤال
میکنم وهیچ حجتی را ازتو قبول نمیکنم مکر انکه در توریت وانجیل یا زبور داود یا صحف ابراهیم ع بود انحضرت فرمودند
هیچ حجتی از من قبول مکن مکر انچه در این کتبها باشد راس جالوت کفت نبوت محمد ص ازکجا به ثبوت رسیده است
وچکونه ثابت شد انحضرت کفتند موسی ابن عمران وعیسی ابن مریم وداود وخلیفه پروردکار عالمیان علیهم السلام
بر پیغمبری او صلوات الله علیه وآله کواهی داده اند ونبشتها در ایشان نبوت او ثابت شده است راس جالوت کفت
قول موسی ابن عمران را ثابت کن انحضرت فرمود که ایا میدانی ای یهودی که موسی ابن عمران ع بنی اسرائیل را وصیت
کرد وبایشان کفت انه سیأتیکم من اخوانکم نبی فبه فصدقوا ومنه فاسمعوا یعنی بتحقیق نزدیکست باشد پیغمبری از برادران شما
بشما بیاید وبه پیغمبری او تصدیق کنید وسخن او بشنوید ایا هیچ میدانی که بنی اسرائیل را غیر از پسر اسمعیل
برادری باشد اکر قرابت بنی اسرائیل را از اسمعیل ونسبی که میان ایشان هست از قبل ابراهیم ع میدانسته باشی
وترا معرفت به نسب ایشان بوده باشد راس جالوت کفت راست است این قول موسی علیه السلام است وما هیچ وجه
رفع ان نتوانیم کرد پس انحضرت کفت ایا هیچ کس غیر از برادران بنی اسرائیل که محمد صلی الله علیه وآله است بشما پیغمبری
دیکر امده است کفت نه انحضرت فرمودند که ایا این سخن در نزد شما بصحت رسیده است کفت آری ولیکن دوست
دارم این مطلب را برای من از توریت بصحت رسانی انحضرت کفتند ایا منکر میشوی که در توریت وشما
میکوئید جاء النور من قبل طور سینا واضاء الناس من جبل ساعیر واشتعلت علینا من جبل فاران یعنی امد نور
ازجانب طور سینا وروشنی داد از برای ما ازجانب کوه ساعیر وشعله کشید برما یعنی اشکار کردید ازجانب
کوه فاران پس جالوت کفت این کلمات میدانم ولیکن معرفت به تفسیران ندارم انحضرت فرمودند من ترا ازان
خبر دهم اما قول او که جاء النور من قبل طور سینا وان وحی الهیست که بر موسی ع بر طور سینا نازل شد
وقول او واضاء لنا من جبل ساعیر ان کوهیست که حضرت عزت بر عیسی ابن مریم وحی فرستاد واو بران کوه بود

واما قول او واشتعلت علینا من جبل فاران آن کوهیست از کوههای که در میان مکه ومدینه است وشعیب پیغمبر ع
کفت در انچه تو واصحاب تو میکوئید از توریت که داود اری کتبین وضاء لهما الارض واحدهما علی حمار والاخر
علی جمل یعنی دیدم دو سوار را که زمین از ایشان روشن شده بود یکی بر خر سوار بود ودیکری بر شتر نکو بما که
خر سوار که بود وشتر سوار کیست راس جالوت کفت که ایشان کیانند مرا خبر ده انحضرت کفتند خر سوار عیسی علیه السلام است
واما شتر سوار محمد صلی الله علیه وآله است اما انکار میکنی که این در توریت نیست کفت انکار ان نمیتوانم
کرد بعد از آن انحضرت فرمودند ایا حبقوق پیغمبر ع را میدانی کفت آری من باو عارفم کفتند او کفته است وکتاب
شما ناطق باینست که جاء الله تعالی بالبیان من جبل فاران وامتلات السموات من تسبیح احمد وامته تحمل خیله فی البحر
کما تحمل فی البر یأتینا بکتاب جدید بعد خراب بیت المقدس یعنی حضرت عزت پیغمبری را ص آورده واز کوه فاران اشکارا
کرده است وآسمانها از تسبیح احمد وامت او پرشده میرود بسپاه او در دریاها چنانکه بخشکی اینجا میرود برما
بکتاب نو بعد از خراب شدن بیت المقدس واز کتاب نو مراد فرقانست این را میدانی وایمان بان داری راس
جالوت کفت این را حبقوق پیغمبر ع کفته وما انکار قول او نمیکنیم انحضرت فرمودند که داود ع در زبور
کفته وتو خوانده که اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة یعنی بارخدایا بفرست برما اقامت کننده وبرپا دارنده
سنت را که عبارت از نواهی واوامر الهی بعد از فترت که کنایه از خالی بودن زمانست از پیغمبران یا در وقت
بسیاری فتنه وفتور در میان مردمان ایا هیچ پیغمبری را میدانی که سنت را برپا داشته باشد بعد از محمد ص راس
جالوت کفت میدانم که این قول داود علیه السلام است ومنکر ان نیستم ولیکن اراده کرده است بان عیسی ع
وایام فترت بوده است انحضرت کفتند نمیدانی وجاهلی بتحقیق که عیسی ع مخالفت سنت نکرده است وموافق
سنت توریة تا وقتی که حضرت عزت او را بسوی خود برداشت ودر انجیل مکتوبست که ان ابن البرة ذاهب
والبارقلیطا جاء من بعده وهو یخفف الاصار ویفسر لکم کل شیء ویشهد لی کما شهدت له انا جئتکم بالامثال
وهو یاتیکم بالتاویل یعنی بدرستی که پسر زن نکوکار میرود وفارقلیطا نیکوکار بعد از وی اید وثقل کناهان را
تخفیف میدهد وهمه چیزها را از برای شما تفسیر میکند وبیان مینماید وبرای من کواهی میدهد چنانکه
کواهی دادم من از برای او ومن مثلها برای شما آورده ام واو تاویل برای شما خواهد اورد ایا میکروی وقبول داری

که این در انجیل است گفت آری انکار آن نمیکنم پس آن حضرت فرمودند ای راس جالوت سؤال میکنم ترا از پیغمبری تو موسی ابن
عمران ع که ثابتست گفت سؤال کن گفتند پیغمبری موسی ع بچه حجت ثابت است یهودی گفت باین حجت دلیل که او آمده است
بانچه نیامده است پیش از او هیچیک از پیغمبران که پیش از او آمده اند فرمودند مثل چه چیز گفت باینکه شکافتن دریا را
کردانید و عصا را ماری ساخت و عصا را بسنگ خاره زدن و چشمهای آب ازان در جوش آمدن و بیرون آوردن ید بیضا از گریبان و علاماتی
که خلق را قدرت بر مثل آنها نبود آنحضرت گفتند راست گفتی درانکه او بانچه آمده است که از چیزهای که خلق را
قدرت بر آوردن مثل انها نیست حجت بر نبوت اوست آیا نه هرکه دعوی نبوت کند و بعد ازان بر طبق دعوی
خود بمعجزی چند از انچه خلق مثل آن نتوانند آورد بنابراین بر شما واجبست که تصدیق او کنید و قبول قول او نمائید
گفت نه بر ما لازم نیست که او را تصدیق کنیم زیرا که موسی ع را بجهت مکان قرب و منزلت او در نزد پروردگار
نظیری نیست و بر ما واجب نمیشود اقرار کردن به نبوت هرکه دعوی آن کند تا آنکه از علامات و معجزات مثل
انچه موسی ع آورده است بیارد و ظاهر کند پس آنحضرت فرمودند چگونه تا پیغمبرانی که پیش از موسی ع بودند اقرار
کردید و حال آنکه ایشان چون موسی ع دریا نشکافته اند و دوازده چشمه از سنگ روان نکردانیده اند و عصا را
مار نساخته یهودی گفت من گفتم و بتو خبر دادم که هرگاه ایشان آمدند و بر نبوت خود از آیات و معجزاتی که
خلق را قدرت آوردن مثل آن بود آرند و اگر چه آورده اند انچه موسی ع آن را نیاورده است یا نه انچه او آورد
واجب میشد تصدیق ایشان بر ما آنحضرت گفتند ای راس جالوت هرگاه اینچنین که گفتی باشی پس چه چیز ترا مانع
از اقرار کردن به نبوت عیسی ع است و حال آنکه او مرده زنده میکرده و کور و پیس را شفا میداده و از گل چیزی
بهیئات مرغی میساخته و باد در آن میدمیده پس پرنده میشده و بپرواز میآمد راس جالوت گفت
میگویند عیسی اینها را کرده و ما خود مشاهده آن نکرده ایم آنحضرت فرمودند انچه موسی ع از آیات و معجزات آورده تو انرا
دیده و مشاهده کرده نه اینست که باخبار از ثقات اصحاب موسی ع بشما بتو رسیده گفت آری گفتند همچنانکه معجزات
موسی ع اشکالا کشته و باخبار متواتر بشما رسیده قبول کرده اید و باور کرده اید و آیات عیسی ع را تصدیق نمودید
و باور نکرده اید پس او ازجواب فرو ماند و عاجز آمد آنحضرت گفتند همچنین است امر محمد ص و انچه باین او آمده است
وامر هر پیغمبری که حضرت عزت فرستاده است از آیات حضرت رسالت ص آنکه او یتیم و فقیر واجیر و چوپان بوده

وچیزی نخوانده

و چیزی نخوانده بیت یتیمی که ناخوانده قرآن درست / کتبخانه هفت ملت بشست و بعد ازان بیامد بر ما قرآنی
که قصص انبیا و اخبار ایشان یکیک حرف دران مذکور است و اخبار گذشتگان و آینده گان و باقی مانده گان
تا روز قیامت دران مسطور است و بعد ازان از اسرار و ضمایر ایشان بایشان خبر میداد و انچه ایشان در خانهای
خود میکردند او میگفت و همچنین آمد بآیات بسیار و معجزات بیشمار بحیثیتی لا تعد و لا تحصی بیت کسی چگونه تواند
معجزاتش که هم چو صنع خالق ز حصر بیرونست راس جالوت گفت در نزد ما نه خبر عیسی ع بصحت رسیده است
و نه خبر محمد ص به ثبوت پیوسته و ما را جایز نیست که بهیچ کدام از ایشان اقرار کنیم چرا که اقرار بچیزی که بصحت
نرسیده است و صحیح نیست آنحضرت فرمودند پس آن گواهی که از برای عیسی ع و محمد ص گواهی داده اند و بر نبوت ایشان
ادای شهادت نموده شاهدی زور باشد و دروغگوی بود و این خود محالست چرا که گواه ایشان خدای متعالی است
او از جواب فرو ماند بعد از آن آنحضرت هربذ اکبر را طلبیدند و گفت خبر ده مرا از زردهشتی که گمان میبری که او
پیغمبر است چه حجت بر نبوت او داری و چه دلیل او را پیغمبر میشماری گفت باین حجت که انچه او آورد هیچ کس پیش ازو
ما نیاورده بود اگرچه ما خود آنها را ندیده و مشاهده نکرده ایم ولیکن اخبار بسیاری از اسلاف بما رسیده است که چیزی
چند بر ما حلال کرده که غیر او دیگری آنها را حلال نکرده است و ما متابعت او کردیم گفتند آری همچنانست اقوام
سایر امم سابقه بانچه پیغمبران آمده اند موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله آورده اند باخبار بایشان رسیده است
واقرار بآن کرده اند پس شما را چه عذر است در ترک اقرار به پیغمبران دیگر هرگاه که از قبیل اخبار متواتره که بشما رسیده است
که بانچه زردهشت آمده است دیگری بآن نیامده است اقرار بآن کردید و او را پیغمبر خود میدانید هربذ از جواب درماند
عاجز شد آنحضرت فرمودند ای قوم اگر در میان شما کسی باشد که مخالف اسلام بوده باشد و خواهد که چیزی سؤال
کند بپرسد بی شرم و سؤال کند بی آنکه بزرگی فرو شد عمران صابی که از متکلمان و یگانه ایشان بود برخاست و گفت
ای عالم مردمان و دانای خلقان اگر تو نه مرا خواندی که از تو سؤال مسایل کنم سؤال بر تو نمیکردم و من
بشهر کوفه و بصره و شام و حجاز رفتم و بسیاری از متکلمان را دریافته هیچ کسی نرسیده ام که وحدانیت بر ود
که یکیست و قایم بوحدانیت جز او نیست از برای من بثبوت رسانیده باشد آیا مرا اجازت میدهی که از تو سؤال
کنم آنحضرت فرمودند اگر در میان جماعت عمران صابی تویی سؤال کن گفت آری منم عمران فرمودند بپرس ای عمران

وبر تو باد انصاف دهی واز سخنان خارج مجب دور کذری وبر سخن تعدّی نکنی کفت بخدا قسم ای سید من نمیخواهم مکر
آن چیزی که تعلّق بان دارم از برای من به ثبوت رسانی ومن اصلا در سخن تعدّی نکنم بپرس از هرچه خواهی پس مردمان هجوم کردند
شدند تا کلام ایشان را بشنوند عمران کفت خبر ده مرا از موجود اوّل که کیست وبیان اوّل چیست آنحضرت فرمودند چون
پرسیدی متوجّه باش وآنچه میکویم بفهم امّا واحد همچنان واحد است وهمیشه بوده است در حالتی که هیچ چیز با او نبوده
وحدود ونهایت ندارد از مقوله اعراض نیست وهمچنان خواهد بود بیت ای وجود تو اصل هر موجود هستی وبوده
وخواهی بود خلق ازنو به سابقه مادّه مختلف با نواع اعراض واقسام حدود ونهایت بیافرید نه در چیزی پایداری
اوست که توان کفت که این قائمست ونه در چیزی حدود ونهایت اوست که نهایتی از برای او تعیین توان نمود ونه در چیزی
پایداری اوست که توان کفت بان قائمست ونه در چیزی دوات امثال باید تعالی از آنکه خلق موجود او ورد بعضی از ایشان را
برکزید وبرخی را بر نکزید واختلاف در ایشان پدید آورد وبدین کارها که کرد بیافرید نه بواسطه احتیاجی که او را
بایشان بود ونه بجهت دریافت منزلتی که بدون آفرینش ایشان باو نمیرسید ونه در آنچه بیافرید از برای نفس خود زیادتی
ونقصانی دران دید ای عمران این مراتب را تعقّل کن کفت آری بخدا قسم ای سید من تعقّل کردم آنحضرت کفتند بدان ای عمران
صاف اگر آنچه او بیافرید از برای حاجتی یا غرضی میبود نمی افرید مکر کسی را که در حاجتهای خود استعانت از وی نمود
هر آینه سزاوار آن بود که اصناف آنچه آفریده است بیافریند زیرا که هرچند معاونان ومددکاران بیشتر باشند حشمت
ایشان قوی تر باشد وحاجت تو ای عمران توسع وکنجایش حاجتهای او ندارد زیرا که او از خلق چیزی بیجا درو نکند
مکر آنکه حاجت دیکر در وی حادث شود وهم چنین الی غیر النهایه واز برای همین میکویم که آفریدکان را خلق را
بواسطه حاجتی یا غرضی بیافریده است ولیکن حاجتها را با فریدکان نقل کرده است که بعضی از ایشان ببعضی حاجت
داشته باشند وبرخی را بر برخی تفضیل داد بی آنکه حاجتی بانکس که او را تفضیل داده است داشته باشد وبی آنکه
عقوبتی بر آنکس که او را ذلیل وخوار کردانیده است نموده باشد پس از این جهت آفریدکان بیافرید که ایشان
بیکدیکر محتاج باشند نه آنکه او را بایشان احتیاج بوده عمران کفت ای سید من آیا کاین فی نفسه معلوم نفس خود
بوده است یانه یعنی وقتی که آفریدکان نبود هیچ چیز با او نبود عالم بذات خود بوده است یانه آنحضرت فرمودند
بدرستی که دانستکی بچیزی برای نفی خلاف آن چیز میباشد وباید آن چیز از آنچه نفی کرده شده است

ازان

ازان موجود باشد وآنچه چیزی که مخالفت او کند نبوده که او را حاجت افتد بنفی کردن آن چیز از نفس خود بجهت بودن
که از آن چیز را استثنا است کنایه از آنکه در هنکام کان الله ولم یکن معه شیئ چیزی با او نبود که او را احتیاج باشد
بنفی کردن آن چیز از ذات خود آیا فهمیدی ای عمران کفت آری بخدا قسم فهمیدم ای سید من خبر ده مرا که حضرت
عزّت بچه چیز علم بهم رسانیده است با آنچه علم بهم رسانیده آیا بضمیر واندیشه علم باشیا حاصل نموده یا بغیر آن
کفتند آیا دیدی تو هرکاه چیزی را که بضمیر علم بان بهم میرسد کویی وچاره باشد از آنکه بجهت آن ضمیر حدّی ونهایتی
قرار داد تا معرفت بدان منتهی کردد وعلم بان چیز حاصل آید آنحضرت فرمودند پس آن ضمیر چه چیز است عمران از جواب
درماند آنحضرت کفتند باکی نیست اکر من از نفس ضمیر از تو بپرسم که آیا بضمیر دیکر میدانی علم بان بهم میرسانی یا نه
ضمیر کفت آری آن ضمیر را بضمیری دیکر میدانم آنحضرت فرمودند قول خود را تباه کردانیدی ودعوی خود را
فاسد کردانیدی ای عمران آیا نه سزاوار اینست که بدانی بتحقیق عمران کفت ای سید من خبر ده مرا از آفریدکان
هرکاه که او واحد باشد وهیچ چیز غیر از او نباشد وهیچ چیز با او نباشد آیا نه با فریدن آفریدکان تغییر در وی
راه یافته واز حالی بحالی کشته آنحضرت فرمودند که حضرت عزّت بآفریدن آفریدکان تغییر نیافته واز حالی
نکشته ولیکن آفریدکان تغییر می یابند واز حالی بحالی میشوند وبعضی از وجل شانه عمران کفت پس او را بچه چیز
دانستیم وراه بمعرفت او بردیم آنحضرت کفتند او را بغیر او دانستیم ونشان باو کشتیم کفت چه چیز است آنحضرت فرمودند
مشیت او واسماء او وصفت او وآنچه باینها ماند غیر او نیند وهمه اینها محدث ومخلوق ومدبّر اند عمران کفت پس چه چیز
آنحضرت کفتند او نور است باین معنی که هدایت کننده وراه نماینده است مر آفریدکان خود را از اهل آسمانها وزمینها
ونیست برای من زیاده از توحید من باو یعنی بر تو لازم نیست که زیاده از من توحید بدانی عمران کفت ای سید من آیا
نه آفریدکار پیش از آفرینش ساکت بود نطقی باشد ومثل دران اینست که چراغ را میکویند که ساکت است ونطق نمیکند
ونمیکویند چراغ روشنی میدهد در آنچه خواهش بما کنند زیرا که روشنی چراغ بمنزله فعلست که از آن صادر میشود
ونه از مقوله کویست که در آن بوجود می آید وبدرستی که آن روشنی چیزی نیست که غیر او باشد بلکه خود انست
وچون برای ما روشنی دهد کوییم روشنی داد بما یا آنکه روشنی یافتیم بان وبان روشنی کارهای خود را می بینیم
وامور خود را مشاهده مینماییم عمران کفت ای سید من بدرستی که آنچه من میدانستم این بود که این در فعل خود

متغیر شده است از حال خود که بسبب او ... آنحضرت گفت جهل و دریغ ای عمران در قول خود که میگوئی این در جهتی از وجوه
متغیر میشود یا آنکه ذات او چنان میشود که او را متغیر گرداند ای عمران هیچ یابی آتش را که چون نفس خود را بسوزد
یا هیچ می بینی که دیده بیننده خود را دیده باشد عمران گفت هرگز این را ندیده ام مگر آنکه خبر دهی مرا ای سید من
که او در حقیقت ما خلق در او است آنحضرت فرمودند او جل شانه برتر است ای عمران از آنچه تو در یابی و میگوئی از خلق
در او است بلند است مرتبهٔ عظمت و کبریائی او از آن و چه چیز است علم تو که او را بآن بشناسی و بدان او را وصف توانی
بسوی معرفت او مگر بتوفیق و اعانت او جل شانه خبر ده مرا از آیینه که تو در آنی آیا او در تست پس اگر هیچ یک
از شما در دیگری نیستید بچه چیز بر نفس خود باو راه بردی عمران گفت بروشنی که میان من و آیینه است پی بآن
بردم آنحضرت گفتند آیا هیچ از آن روشنی زیاده بر آنچه چشم تو می بیند در آیینه می بینی عمران گفت آری زیاده
از آن می بینم آنحضرت فرمودند آنرا بما بنما پس او در جواب عاجز شد آنحضرت گفتند آن نور را زیاده از این نمی بینم
که ترا دلالت کرد بر وجود تو و آنکه هریک از شما در دیگری باشید یعنی بی آنکه ترا آیینه در تو باشد و از برای این معنی
غیر از این مثل مثالها بسیار است که جاهل را در آنها دیگر سخنی نیست و لله المثل الاعلی و مر خدا را است صفت بلندی یعنی
وجوب و اقوی و عطای مطلق بعد از آن آنحضرت ملتفت بمامون شده فرمودند وقت نماز است عمران گفت ای سید
من مسئله مرا قطع مکن بدرستی که دل من دوش شد آنحضرت گفتند وقت نماز است نماز میکنیم و بر میگردیم باز
بر سر سخن می آئیم برخاستند مامون نیز برخاست و با آنحضرت بدرون حجرهٔ خاص رفته نماز گذاردند و مردمان
در بیرون در عقب محمد ابن جعفر بنماز قیام نمودند بعد از آنکه از نماز فارغ شدند آنحضرت بیرون آمد بجای
خود عود کرد و عمران را طلبید گفتند ای عمران بپرس آنچه میخواهی عمران گفت ای سید من خبر بده مرا از خود حق
عزت جل شانه که بحقیقت یافته میشود یا بوصف ظاهر میگردد آنحضرت گفتند بدرستی که خدای تعالی نور است
و پیدا کننده زمین و آسمانست و موجود و یکتا و واحد است و هم چنین هیچ چیزی با او مانند نیست و مثل گفته
که او معلوم است و نه مجهول و نه چیزیست که ... چیزی از چیزهای غیر او برای واقع شود از او و قیوم بوده
و نه تا وقتی خواهد بود و نه چیزی نامی او است و نه چیزی بپا دارد و آنها هیچ بیش از آفریدن او بوده کاشت
در هنگامی که هیچ چیز غیر از ذات اقدس او نبوده و هر چه از اشیا او واقع شده از اثر او باشد پس آن صفات

بوده بیان

بوده بیان بدرستی که ابداع و مشیت و ارادت هر سه یک معنی دارد و اسامی ایشان جدا است و بدانکه اول ابداع
و نخستین است مشیت و ارادت او حروف است که اینها را اصل هر چیزی و دلیل هر درک کننده و فصل دهنده هر مشکل
گردانیده است و بابعض و فروع کرده میشود اسم هر چیزی که باشد از حق و یا باطل یا فعل یا معقول یا معنی یا غیر معنی
و تمامی امور کارها بدان حروف گرد آمده است و در ابتدای پیدایش این حروف و ابداع اینها غیر از معنی نفس خود
معنی دیگر که منتهی گردد و وجودی نداشته باشد برای اینها معینی نکرده اند زیرا که مبدع اند بابداع بخشیدن در این موضع
اول فعل خدای تعالی است که الله نور السموات و الارض یعنی خدای آسمانها و زمینها است و نور تمامیست از نامهای
حق سبحانه و تعالی و حروف مفعول است با الفعل و آن حروفیست که مدار لفظ که گفته اند بر اینها است و همه عبارات
آنحضرت عزت که تعلیم او بی کاری خود کرده است و با ایشان آموخته و آن سی و سه حرف است از ابجد بیست و هشت
حرف را دلالت بر لغات عربیست و از جمله بیست و هشت حرف بیست و دو حرف دلالت بر لغات سریانی و عبرانی میکند
و از بیست و دو حرف پنج حرفست که در لغات عجم و سایر اقلیم دیگر منتشر شده است و تمامی حروف سی و سه حرف است
و اما ذکر این پنج حرف عطا مختلف زیاده بر آنچه ذکر کردیم عجم است یعنی گفتن این جا بزینت بر انجام حضرت
بعد از شماره و احکام آنها فعل خود گردانید کقوله عز و جل کن فیکون یعنی خدای تعالی میافریند آنچه میخواهد
و چون حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم او است بباش پس میباشد و لفظ کن احتیاج راسع
از صفت تکوین اشیا تکوین او یعنی هست کردن خلق و پیدا نمودن اشیا بر او دشوار نیست و کن از وصف است
و او نیز هست کردن و پیدایش باید مصنوع باشد پس خلقت اول از خدای تعالی خلقت ابداع است که آنرا نه حرکت
و نه رنگ و نه حس است و خلقت ثانی خلقت حروف است که اینها نه درست و نه رنگی آنها و همه مسموعند
و موصوف و منظور در عین نیایند و خلقت ثالثه از انواع اند آنها بتمامی محسوس و ملموسند و ذایقه دارند
و منظور در عین آیند و بر حضرت عزت بر ابداع و پیدایش نیست زیرا که نه پیش از او و نه با او جل شانه چیزی
بوده و ابداع بر خلقت حروف سابقست و حروف هیچ بر معنی نفس خود دلالت نمیکند آنحضرت فرمودند از برای
آن دلالت نمیکند که حضرت عزت آنها را هرگاه غیر معنی جمع نمیگردانند پس چون چهار حروف یا پنج حروف یا شش
حروف یا بیشتر یا کمتر از آنها را جمع آرد از برای غیر معنی فراهم نیاورده مگر که نخواهد بود مگر از برای معنی محدث یعنی

نو پیدا شده باشد و بیش از آن چیزی نباشد عمران گفت ما چگونه از ابد اینم و معرفت باینها بهم رسانیم که اینها
بر غیر معنی نفس خود میکنند آنحضرت گفت بیان آن اینست که هر گاه تو غیر معنی نفس اینها را چیزی دیگر اراده مکن و جمع هم
که اینها را ذکر کنی فرداً فرداً خواهی گفت ا ب ت ث ج ح تا آخر هیچ معنی دیگر غیر از معنی نفس اینها نخواهی یافت و هرگاه
حروف چند از اینها را باهم جمع کنی و از آن اسمی یا صفتی بجهة معنی که خواهی و چیزی اراده نمائی بکو دارم دلیل باشند بر معانی که
اراده کرده و موصوفی که بآن قصد نموده ایا فهمیدی ای عمران گفت فهمیدم آنحضرت گفتند بدان بدرستی که هیچ
صفتی از برای غیر موصوف و هیچ اسمی از برای غیر معنی و هیچ حدی از برای غیر محدود نمیباشد همه صفات و اسماء دلالت
بر کمال و وجود میکنند و دلالت بر احاطه نمیکنند هم چنانکه دلالت بر وجود کردن تربیع و تثلیث و تسدیس است نمی کنند
زیرا که معرفت حضرت عزت بصفات و اسما ادراک کرده شود و بتحدید بطول و عرض و قلت و کثرت و وزن و آنچه
بدینها ماند در یافت نمیشود و هیچ چیز از اینها بر حضرت عزت اینست تا آنکه آفریدگار او بمرفقی که بنفس خود دانی
و بسبب صفتی که ذکر کرده ایم او را دانی و معرفت باو بهم رسانی و لیکن دلالت میکند بر خدای هم و صفات
او را در می یابند اسماء و استدلال کرده میشود بر آفریدگار او تا آنکه طالب تو دین باب مقید بچشم و شنیدن
بگوش و بسودن بکف و بفکر ... محتاج نگردد و اگر چنانچه صفات او جل شانه دلالت بر او نمیکرد و اسماء
او او را نمیخواندند و دانستن خلق در یافت معنی او نمیبود عبادت خلق از برای اسما و صفات او میبود دون معنی
او پس اگر این نه چنان بود میبود یکتا غیر از خدا میبود زیرا که صفات و اسماء او غیر اوست ایا فهمیدی ای عمران
گفت ای سید من فهمیدم زیاده کن آنحضرت فرمودند زینهار برحذر باش از قول جهال و اهل عمی و ضلال و آنانی
که گمان دارند که حضرت عزت از برای حساب کردن و ثواب بخشیدن و عقاب نمودن موجود خواهد شد و در دنیا
بواسطه طاعت دیدن و امید وار ساختن موجود نیست و اگر در وجود حضرت عزت نقصی و کسالی میبود
هرگز در آخرت موجود نمیشد و لیکن این قوم گمراه شدند و از راه راست کور گشتند دیده از شنیدن
حق ببستند بحیثیتی که نمیدانند و آن قول اوست جل شانه که من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
و اضل سبیلا یعنی و هر که هست در این دنیا کنایه از آنکه دل او راه صواب نبیند و حقایق موجود را
مشاهده نکند پس او در آخرت نابینا بود کنایه از آنکه طریق نجات نیابد و راه خلاصی نه بیند

هر که در

هر که در دنیا همان زشت بعقبی خیزد کور از خواب بحالت که بخفت خیزد و بدرستی که صاحبان عقل دانسته اند که استدلال
بر آنچه آنجاست نمیباشد مگر بآنچه اینجاست یعنی هم چنانکه اینجا بثبوت رسیده است که حضرت عزت مرئی نمیشود
و آنجا نیز همین دلیل قایمست که بدیده دیده نمیشود ... جل من لا اله الا هو و هر که علم از برای خود بکسب وجود او
ادراک او را از پیش خود طلب کند دور غیر از اینها زیاده نمیشود او را از آن علم مگر دوری زیرا که خدای تعالی علم آنرا
مخصوص جماعتی کردانیده است که عقل دارند و میدانند و میفهمند عمران گفت ای سید من ایا خبر نمیدهی مرا از
ابداع که آن از جمله خلقتست یا غیر خلقت آنحضرت فرمودند که آن خلقتی ساکن که بسکون درک کرده نمیشود
و از اینجهت در جمله مخلوقات در آمده است که آن چیزیست که حادث شده است و هرچه حادث شده باشد
مخلوق بود خدای تعالی احداث آن کرده است پس ادنی و مخلوقات او کردید و اوست پروردگار و خالق و با
مخلوقات او نیند نه در میان خالق و مخلوق و غیر ایشان ثالثیست و آنچه خدای تعالی آفریده است به تعقل در نمی اید
چه مخلوقات اگر از جنس ... و آفریدگار او برچند نوعند ساکن و متحرک مختلف و موتلف و معلوم
و متشابه بدانکه هرچه بحواس یافت شود پس آن معنی باشد که بحواس مدرک شود و دریافته گردد و هر حاسه
دلالت میکند بر آنچه خدای تعالی بیان آن مقرر کردانیده است از ادراک و دریافتن آن و فهمیدن آن دلست آن
که همه را من حیث الوجوه المجموع میفهمد و میداند بدان بدرستی واحدی که قایمست یعنی تقدیر و تحدید
او بیع است خلق را بتحدید و تقدیر و آنچه آفریده است در خلقت تقدیر و معدود هیچ کدام از این دو
نه رنگست و نه وزن و نه ذایقه و هر کدام از اینها با دیگری درک کرده میشود یعنی بمقدر و تحدید درک
کرده میشود و تقدیر و معدود یافت میگردد و هر یک را ... نفس خود گردانید و هیچ چیز را از صفتی
که قایم بنفس باشد بیافرید دون غیر آنچه خواست و اراده کرد از دلالت نمودن بر نفس او و اثبات وجود
او جل شانه پس حضرت حق سبحانه و تعالی فرد است و واحد نیست که با او ثانی نیست که او را قایم دارد و ...
او بنماید یا بکند و غایت او رسد و آفریدگار باذن و مشیت پروردگار دست بهم میزنند و بیکدیگر
تمسک مینمایند و بدرستی که مردمان در این باب اختلاف کردند تا آنکه گمراه گشتند و متحیر شدند و خلاصی
از ظلمت را بظلمت طلب نمودند در آنکه خدای تعالی را بصفت خود وصف کردند و متصف بصفات نفوس خود

دانستند پس زیاده کرد دوری ایشان از خدای تعالی و اگر چنانچه خدا را بصفات خود متصف ساختند
و مخلوقات را بصفات ایشان اتصاف مینمودند هر اینه بدانستکی و فهمیدکی وصف میکردند کمراه میکشتند چون
دران اختلاف کردند و ازانچه دران متحیر شدند طلب خلاص خود کردند از مقصود دور افتادند و بعضی از ایشان
از مطلب دور شدند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی خدا راه مینماید هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن
براه راست و درست که طریق مقصود و مطلوب است عمران گفت ای سید من گواهی میدهم بتحقیق که او همچنانست
که تو وصف کردی ولیکن مرا یک مسئله مانده است آنحضرت گفتند بپرس هر انچه خواهی گفت از معنی حکیم
میپرسم که او جل شانه در چه چیز حکیم است آیا چیزی احاطه او میکند و او را فرا میگیرد یا از چیزی بچیزی تحول
مینماید یا او بچیزی حاجت هست آنحضرت فرمودند خبر میدهم ترا از انچه پرسیدی پس آنرا تفهم کن بدرستی
که از غوامض انچه بر مخلوقات وارد میاید در مسایل ایشان این مسئله است و کسیکه عقل او متفاوت باشد
وهم او نیست و نشسته باشد آنرا نمیفهمد و دانستن آنرا عاجز نمی اید صاحب عقل در بعضی مصنفان در علم
و دانش بی پایان بودند اما اول آنکه حضرت عزت اگر آفریدگار اشیا از برای حاجتی که بایشان داشت می‌آفرید
هر اینه جایز میبود که بگوییم که آفریدگار بخویل کرد بسوی انچه آفریده است بواسطه حاجتی که بایشان
دارد ولیکن او جل شانه آفریدگار اشیا را نه از برای نیازی آفرید که بایشان محتاج بود و هم چنان همیشه نه در چیزی
و نه بر چیزی ثابت و پاینده است مگر آنکه آفریدگار آن دست بهم میزند و بیکدیگر متمسک مینماید و هم در
دیگری می‌آیند و از یکی بدیگر بیرون می‌آیند حضرت عزت تبارک و تعالی همه انها را بیکدیگر بقدرت خود دارد
و نگاه میدارد نمیخواهد که در چیزی در میاید و نه از چیزی بیرون می‌اید و نه او را نگاه داشتن ایشان درد و رنج
می‌اندازد و نه بر او گران می‌آید و نه از ضبط ایشان عاجز میشود از آفریدگان این سر نامیده است که حکم
مگر خدای تعالی و هر کسی که او بر آن مطلع کرده است از رسولان که نگاه دارندگان اسرار و خازنان
او امر و برپای دارندگان شریعت اند و بدرستیکه امر او همچو بر هم زدن چشمیست یا ازان نزدیکتر و هرگاه
که خواهد چیزی کند و کاری احداث نماید او را گوید باش پس باشد بمشیت و اراده او چیزی از آفریدگان
او باو نزدیکتر از چیزی دیگر نیست و هیچ چیز دورتر از چیزی نیست ای عمران گفت امر ای سید من فهمیدم

وگواهی میدهم بتحقیق که حضرت عزت همچنانست که تو وصف کردی و بدرستی که محمد بنده اوست که فرستاده
شده بدرستی دین حق بعد ازان رو بقبله کرده سجده نمود و مسلمان شد حسن ابن محمد نوفلی گفت چون
متکلمان کلام عمران صابی را شنیدند و بحث کرده او را دیدند چه او مردی بود جدل و مجادله کن که هیچ کس در بحث
او را منقطع نمیساخت با وجود آن ملزم کردید و دیگر هیچ کس از ایشان جرات بحث با آنحضرت نکردند و چیزی
از و نپرسیدند پس چون شب در آمد ماءمون و آنحضرت برخاستند و بمجلس خاص در آمدند با مردمان
من و اصحاب خود نشسته بودیم که محمد ابن جعفر کسی بطلب من فرستاد چون بنزد او رفتم بمن گفت ای نوفلی دیدی که
دوست تو بر این قوم که با او بحث میکردند چه آورد بخدا قسم که گمان ندارم علی ابن موسی الرضا هرگز در چیزی از اینها
که مذکور شد خوض کرده باشد و نمیدانم که در مدینه سخن از این مطالب گفته باشد یا هرگز اصحاب کلام برای
گرد آمده باشند گفتم مردم حاج بخدمت او می‌آمدند و از مسایل حلال و حرام از و میپرسیدند و او جواب ایشان
میداد و بسا بود که کسی که حاجت خود را بنزد او میبرد با او حجت مینمود گفتم که اصحاب کلام برای گرد آمده باشند
یا او از مطالب ایشان گفتگو میکرده باشد بعد ازان محمد ابن جعفر گفت ای ابا محمد من میترسم که مبادا این مرد
یعنی مامون برو حسد برد و او را زهر دهد یا آزاری باو رساند تو او را اشاره کن که خود را از این قسم
چیزها نگاه دارد و در این طور امور جرات ننماید گفتم او از من این سخن را قبول نخواهد کرد خدا میداند که مامون را
نبود مگر امتحان و آزمایش او که آیا چیزی از علوم پدران خود بیاد دارد در علم پایه پس ازان بمن گفت از زبان من
باو بگو که عموت این را نه پسندید که تو در این باب تحریک کنی و دوست دارد که برای مطالب بسیاری که در ضمن از همه
خود را از این چیزها باز داری بعد ازان چون بخدمت آنحضرت رفتم انچه میان من و عمو او محمد ابن جعفر
گذشته بود و بمن گفته بود که او را ازان خبر کنم بعرض رسانیدم آنحضرت تبسم نمود و فرمودند خدای تعالی عمم
را نگاه دارد و از انچه مرا ازان آگاه کردانید و دانست بس که در حق من و در حق خاطر اش آزرده است
چرا این را نه پسندید و بعد ازان همانجا رو بغلامی کرده گفتند برو و عمران صابی را بنزد من آر گفتم
بلا گردان تو شوم منزل او را میدانم او در منزل بعضی از برادران شیعه ما است آنحضرت فرمودند
مرکوبی برای او ببرید و او را بیارید پس من بنزد عمران رفتم و او را آوردم چون بر آنحضرت در آمد و سلام

کرد آنحضرت او را تعظیم و تکریم نمودند بعد از آن دستی خلعت باو و ده هزار درهم و مرکوبی باو بخشیدند و ثنا
بسیار نمودند گفتم جان من فدای تو باد نقل جد خود امیر المؤمنین ع را با من کردی فرمودند ای مامون ما هم چنین
دوست داریم بعد از آن بر سر سفره رفتند و مرا جانب دست راست و عمران را بطرف دست چپ جای دادند و به تغذیه
مشغول شدند چون از آن فارغ گشتند عمران را گفتند برو بدوستی و مصاحبت منصور شو بجای خود برو و فردا
صبح بر ما در آی تا ترا از طعام مدینه بچشانیم القصه عمران از برکت آنحضرت محبت علما و متکلمان شد و هم وارد اصحاب
مقالات بر او گرد می آمدند و با او بحث کرده ملزم میشدند و او ابطال مسایل معتقدات ایشان میکرد تا حتی که ایشان
از و اجتناب مینمودند و مامون ترتیب ده هزار درهم باو داده و فضل هم مال بسیاری باو بخشید و آنحضرت صدقات او را بر
و موقوفات وقف و لات شهر بلخ مستولی گردانید و از آنها نفع بسیاری باو عاید شد مصنف او گوید آنکس که امامست
بتوان دید

باب دهم

در ذکر مجلس امام رضا ع با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مامون در مراتب توحید

روایت کرد بما ابو جعفر ابن علی ابن احمد فقیه رض که گفت روایت کرد بمن ابو محمد ابن عمر ابن محمد ابن عمرو بن
العزیز که گفت روایت کرد بما کسی از حسن ابن محمد نوفلی شنیده بود که او میگفت که سلیمان مروزی که از اصحاب
کلام و متکلم خراسان بود چون بر مامون وارد شد او را اعزاز و اکرام نموده گفت این ابو الحسن علی ابن موسی
الرضا ع از حجاز آمده است و او کلام و علم اصحاب را دوست میدارد پس بر تو دشوار نخواهد بود از آنکه روز
ترویه نزد ما بیایی تا با او مناظره نمایی سلیمان گفت ای امیر مؤمنان خوش ندارم که مثل او را در مجلس تو در حضور
جمعی از بنی هاشم سؤال کنم پس هرگاه من با او بحث کنم او ملزم شود و این سبب کسر شان او گردد و روا نباشد
که او را در نزد قوم خفیف گردانم مامون گفت از برای اینکه او را منقطع سازی ترا طلب نکردم که معرفت بقوت تو دارم و مراد من
نه اینست که او را بعینه یک حجت ملزم سازی بلکه حجتها او را بگیری و از اهتمامش بدهی سلیمان گفت کافی است
تا آنکه مرا با او در اندازی و گفتگوی ما را گوش داری پس مامون کس نزد آنحضرت فرستاد و پیغام داد که مردی
از اهل مرو نزد ما وارد شده است و او یکی از اصحاب کلام و بزرگ اهل خراسان است اگر چنانچه بر شما دشوار نباشد
از امروز قدم رنجه فرمائی و تشریف ارزانی داری چون این پیغام بآنحضرت رسید بر خاستند وضو ساختند
و بمن گفتند شما پیش باشید و عمران صابی با شما باشد پس ما پیش افتادیم و بخانه مامون رفتیم با سر و خالی

دست مرا گرفته

دست مرا گرفته بر مامون در آوردند چون سلام کردیم جواب باز داد و گفت برادر من ابو الحسن ع کجاست گفتم در خانه
گذاشتم وضو میساخت متعاقب میرسد بعد از آن گفتم ای امیر مؤمنان بنده تو عمران بر در است و بر در ایستاده
گفت کدام عمران گفتم عمران صابی گفت رخصتش دهید تا در آید چون عمران بر مامون در آمد مامون گفت ای عمران
مردی آنگاه از بنی هاشم شدی عمران گفت سپاس خدای را که مرا بشما مشرف گردانید ای امیر مؤمنان دیگر مامون
گفت ای عمران این سلیمان مروزیست عمران گفت ای امیر مؤمنان او را گمان اینست که در علوم نظر ثابت ندارد بلکه مثل او
خراسانست با این حال مامون گفت پس چرا با او مناظره نمیکنی عمران گفت اگر او مناظره میکند مرا هم مضایقه
نیست در این اثنا امام رضا ع در آمدند و بعد رسم ستر لزوم مجلس را منور ساختند و بر زبان معجز بیان
فرمودند در چه گفتگو بودید عمران گفت ای سید من این سلیمان مروزیست و در باب بدا گفتگو میکند پس سلیمان
عمران گفت در باب بدا آنچه ابو الحسن بقول او معتنی که آنچه او بگوید عمران گفت راضیم بقول او که تو در اثبات
از برای من حجتی بیاری که من بدان حجت گیرم پس مامون بآنحضرت گفت ای ابو الحسن چه میفرمایید در آنچه
ایشان مناظره مینمایند آنحضرت رو بسلیمان کرده فرمودند چه چیز از بدا انکار میکنی و حال آنکه حضرت عزت
در کلام مجید خود میفرماید که اولم یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا یا سلیمان و باز میگوید
و نمی‌اندیشی ای سلیمان که من شما را بیافریدم پیش از این و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود کنایه از آنکه
باید تفکر کند این معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است از جمیع مواد بعد از تفرق آن و میفرماید که و هو
الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده یعنی او است آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنکه بمیراند و باز او را زنده
گرداند و اعاده آسانست بر خدای تعالی هم چنانکه بدا فرموده پس چون ابدا و ایجاد را داند اعاده را چرا منکر باشد
و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکیست بیت
چون قدرت او منزه از نقصانست
او دون خلق و بردنش یکسانست
نسبت بوی هر چه دشوار بود
در قدرت بر کمال او آسانست
و میفرماید که بدیع السموات و الارض
یعنی از قوت بدید آرنده آسمانها و زمینها است و دیگر میگوید که یزید فی الخلق ما یشاء یعنی زیاده میکند
در آفرینش خود آنچه میخواهد و این زیادتی در اینها ما یعقلیه است چون علم و کرم با جسمانیه است چون حسن
صورت و ملاحت خلقت و هم چنین تواضع یا در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در فقرا و صبر در ...

وبشوق داد مجتبان منفرمایند که بداء خلق الانسان من طین یعنی اغاز کرد افرینش ادم عم را از کل و میکوید تعالی
شانه واخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم یعنی دیگران از مخالفان که جهت همراهی
امدن بجنگ تبوک تخلف ورزیدند تاخیر شد کار ایشان و باز داشتگان برای فرمان خدای در باره ایشان عذاب
کند خدای و دیگر میفرماید که وما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب مبین یعنی زندگانی داده نشود
بهیچ زندگانی عمری و کم کرده نشود از عمر معمر دیگر مراد از این است که هیچ زیادتی عمر و نقصان مکر در لوح محفوظ
یعنی دانای و کوتاهی عمر مقرر شده بدرستی که طول و قصر عمر بر خدای تعالی اسانست سلیمان کفت ایا در باب ماهیچ
حیث ازین دانی که از تو میتوان رسید است کفتند اری روایت دارم از پدر خود امام جعفر صادق عم که فهو
بدرستی که حضرت عزت را دو علم علیمست و مخزون مکنون که انرا نمیداند مکر او جل شانه و بدا ازانجا است
و علم دیگر انست که فرشتکان و پیغمبران خود را تعلیم داده است و این علم را علما از اهل بیت پیغمبر ما صلوات
اموزند سلیمان کفت دوست دارم که انرا از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ بیرون اری از برای من انحضرت
فرمودند که حضرت عزت مر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را کفته فتول عنهم فما انت بملوم یعنی روی بکردان
از مکافات کرده نافرمان برداران وارحم کن فرشتکان تا وقتی که ما میرسی بقتال ایشان پس نیستی
تو ملامت زده نزد خدای تعالی بسبب اعراض از ایشان حضرت عزت جل شانه اول اراده هلاک ایشان
کرد بعد از ان به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله الخ فرمود که وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
یعنی پند ده و تذکیر و موعظه فرو مکذار بدرستی که پند دادن سود میرساند مؤمنان را یعنی بعد از
کافران و تجوید ایشان دست از ترهیب مؤمنان باز مدار و هم چنان ترغیب کن خود تا بب باش که وعظ را فواید
بسیار و منافع بیشمار است سلیمان کفت جان من فدای تو باد دیکر بکوی انحضرت فرمودند خبر ده مرا از پدر
من ... عالیشان خود که حضرت رسالت پناهی صلعم کفتند که حضرت عزت بر پیغمبری از پیغمبران خود وحی فرستاد
که فلان پادشاه را خبر کن که من او را در فلان وقت میمیرانم ان پیغمبر بفرموده خدای اکبر ملک را اگاه
کردانید چون ان پادشاه خبر مرگ خود شنید در وقت بدرگاه پادشاه علی الاطلاق او روده چندان نالید
که از بالای تخت خود بزیر افتاده جبین بر خاک نهاده کفت پروردگارا مرا مهلت ده تا زمانی که طفل من جوان

شود

شود و قاصی امر من کردد انکاه امر را قضا کن یعنی پیامبران حضرت عزت دعای او را بعز اجابت در اورده
وحی بان پیغمبر فرستاد که برو و بهمان پادشاه را مژده ده که من اجل او را محو کردانیدم و پانزده سال بر عمر
او افزودم ان پیغمبر کفت ای پروردکار من تو دانی که من هرکز دروغ نکفته ام انحضرت بسلیمان کفتند بر هیچ
شبهه که درین باب شما هست که بر یهودان سلیمان کفت پناه میبرم بخدای از تشبیه در باب یهودان که چه کفته اند
انحضرت فرمودند که یهودان کفتند که ید الله مغلولة یعنی دست خدای بسته است و از این عبارت این معنی را
قصد کرده اند که خدای تعالی بتحقیق از کار و بار فارغ است یعنی انچه بودنی بوده کرده است و الحال احداث
چیزی نمیکند و حضرت عزت مر ایشان را کفته که غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا یعنی بسته باد دستهای ایشان
و رانده شوند از رحمت الهی بکفتن این سخن و اهی بدرستی که شنیدم که پدر موسی ابن جعفر
پرسیدند از پدر پدرم در جواب ایشان کفتند چه چیز ازین از مردمان منکرند و حال انکه بان میدارد خدای
تعالی قومی را که امید میکردانند ایشان را از برای امر خود سلیمان کفت ایا خبر میدهی مرا از انا و اهی هدایه
انا انزلناه که در چه چیز نازل شده است فرمودند ای سلیمان شب قدر شبی است که حضرت عزت امور را
که در تمام ان سال واقع میشود از حیات و موت و خیر و شر و از رزق بندگان و غیر ان در ان شب مقدر
مقرر کرده است و انچه مقرر کرده در ان شب از انجمله علم مخزونست که دیگر تغییر و تبدیل در ان راه نیست
سلیمان کفت بیان مرا زیاده کن انحضرت کفتند ای سلیمان که از امور امور دیگر چیزی هستند که موقوف
در نزد پروردکار انچه از ان میخواهد مقدم میدارد و انچه میخواهد موخر میدارد ای سلیمان بدرستیکه حضرت
علی ابن ابی طالب عم میفرمودند که علم الهی دو علم است یکی ان را بفرشتکان و پیغمبران خود اموخته و ان علم
البته شدنیست و بخلاف او و خود را و فرشتکان و پیغمبران خود را دروغکوی نمیکرداند و علمی دیگر در نزد
او مخزونست هیچ احدی از خلق خود را بران مطلع نکردانید انچه از ان میخواهد مقدم میدارد و انچه میخواهد
موخر میکرداند و انچه میخواهد محو میکند و انچه ثابت میدارد پس سلیمان رو بمامون اورده کفت ای امیر مؤمنان
از امروز دیگر انکار بدا نمیکنم و تکذیب بدا نمینمایم انشاء الله تعالی مامون کفت ای سلیمان از ابو الحسن انچه خواهی
بپرس بر تو باد که نیکو بشنوی و انصاف بدهی سلیمان رو بحضرت کرده کفت ای سید من رخصت میدهی که از ان

سئوال کنم انحضرت فرمودند بپرس از انچه میخواهی وجواب از ایشنو گفت چه میگوئی در باب کسی که اراده را
اسم وصفت او گردانیده باشد واز امثال حی وسمیع وبصیر وقدیر اسم وصفت او داند انحضرت گفتند بدرستی که شما
میگوئید اشیا حادث شد ومختلف گردید زیرا که او خواست واراده نمود ونمیگوئید که چیزها حادث شد ومختلف
گردید زیرا که او خواست واراده نمود ومیگوئید که چیزها حادث شد ومختلف گردید از برای انکه او سمیع
وبصیر است واین دلیل است بر اینکه اراده مثل بصیر ومثل سمیع نیست سلیمان گفت پس او همیشه مرید باشد
انحضرت فرمودند پس اراده وغیر او گفتند اری گفت ثابت کردی با او چیزی را که غیر او باشد سلیمان
گفت اثبات غیر نکردم انحضرت فرمودند چه میگوئی در اراده که ان محدث است یا نه سلیمان گفت اراده محدث
نیست مامون بانگ بر او زد وگفت عیب میکنی یا مکابره مینمائی برتو باد که خود انصاف دهی ایا نمی بینی که گرد ترا از اهل
نظارگیان نشسته اند بعد از ان رو بانحضرت اورده گفت سخن گوئید ای ابو الحسن با سلیمان که او متکلم خراسان است
پس انحضرت این مسئله را بر او برگردانیده گفتند ای سلیمان بدانکه اراده محدث است چه هرگاه شئی ازلی نباشد محدث
خواهد بود هرگاه محدث نباشد ازلی خواهد بود سلیمان گفت اراده او ازلی باشد همچنانکه سمع او وبصر او وعلم
او از وست انحضرت گفتند پس اراده او نفس او باشد گفت نه فرمودند ایا نه مرید مثل سمیع وبصیر است سلیمان
گفت نفس او اراده کرد همچنان باشد که نفس او شنید ونفس او دید ونفس او فهمید که هر معنی در شنیدن
ودیدن ودانستن نفس او قصد حکیم واراده نفس او نیز همان معنی قصد میتمایم انحضرت فرمودند چه فرقست
درمیان معنی انکه نفس او اراده کرد که چیزی باشد با معنی انکه نفس او اراده کرد که چیزی باشد یا معنی
انکه نفس او اراده کرد که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر بوده باشد سلیمان گفت اری بیکمعنی دارند انحضرت
فرمودند که با اراده او بوده است که حی وسمیع وبصیر وقدیر بودن با اراده او باشد یا با اراده او نبوده
سلیمان گفت با اراده او نبوده انحضرت گفتند پس لازم اید از قول تو که اراده کرد که حی وسمیع وبصیر
باشد معنی نداشته باشد هرگاه حی وسمیع وبصیر بودن با اراده او نباشد سلیمان گفت بلی اینها با اراده
او باشد پس از این سخن مامون وهمگی حاضران بخنده افتادند وانحضرت نیز خندیدند وبحاضران مجلس
فرمودند بمتکلم خراسان مدارا کنید واستهزا مکنید بعد از ان گفتند ای سلیمان بلا صمغ که تو نزد

تما العیب

تما العیب که حضرت عزت از حالی بحالی بشود ومتغیر گردید واین چیزیست که خدای تعالی متصف بان نمیشود واورا
بدین صفت وصف نمیتوان کرد پس سلیمان خاموش گشت وجواب نداد بعد از ان انحضرت فرمودند ای سلیمان
مسئله از تو میپرسم گفت بپرس جان من فدای تو باد فرمودند خبر ده مرا از خود واصحاب خود که انچه میفهمید
ومیدانید بمردمان میگوئید یا انچه نمیفهمید ونمیدانید بایشان میگوئید گفت انچه میفهمیم ومیدانیم بایشان
میگوئیم انحضرت گفتند پس انچه مردمان میدانند اینست که مرید غیر اراده است وقبل از اراده است وبدرستی که فاعل
پیش از مفعولست واینکه مردمان میگویند قول شما را که اراده ومرید یکچیز است باطل میسازد گفت جان
من فدای تو باد اراده حضرت عزت از قبیل این اراده نیست که مردمان میدانند ومیفهمند انحضرت گفتند
پس شما ادعای علم میکنید بی معرفت ومیگوئید که اراده مثل سمیع وبصیر است کاهی که ان نزد شما باین معنی باشد
که نمیدانند ونمیفهمند وتعقل نمیکنند سلیمان از جواب عاجز ماند بعد از ان انحضرت فرمودند ای سلیمان ایا حضرت
عزت میداند انچه در بهشت ودوزخست وعلم بان دارد یا نه گفت اری میداند که در بهشت ودوزخ چیست
انحضرت گفتند پس انچه حضرت عزت دانسته است که از اهل بهشت ودوزخ باشد بتحقیق که خواهد بود تا انکه
هیچ چیز از ان نماند که نباشد ایا افزا بر ایشان زیاده میکند یا از ایشان باز میدارد سلیمان گفت بلکه بر ایشان
می افزاید انحضرت فرمودند از این قول تو لازم می اید که حضرت عزت زیاده کرد بر ایشان انچه در علم او نبود
ونمیدانست که ان خواهد بود سلیمان گفت جان من فدای تو باد مرید را غایتی ونهایتی نمیباشد انحضرت گفتند
پس در نزد شما اینست که علم او بانچه در بهشت ودوزخ خواهد بود احاطه نمیکند کاهی که غایت ونهایت این را
نمیداند وهرگاه که علم او بانچه در اینها باشد احاطه نکند انچه در اینها خواهد بود پیش از انکه باشد نداند وعلم بان
نداشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت از این جهت من این را گفتم که او جل شانه علم بان
ندارد زیرا که غایتی ونهایتی از برای این نیست چه حضرت عزت بهشت ودوزخ را بخلود وصف کرده است
ومکروه داشتیم که اینها را که خدای تعالی بخلود وصف کرده است ما بانقطاع وصف کنیم انحضرت فرمودند
که علم او جل شانه بان نه بر سبیل انقطاع است از ایشان زیرا که او افزاید وبعد از ان بر ایشان می افزاید
وهمچنان افزا از ایشان منقطع نمیسازد وهمچنین حضرت عزت در کتاب خود گفته که کلما نضجت جلودهم

بدلنا هم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرگاه پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان بدل کنیم برای ایشان
پوستهای غیر انکه سوخته شده و پخته گردیده است واین تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و تبدیل جلود بر سبیل
تحقیق است که احوال ازان بیرون رفته وحال اول باز ارند پس این تبدیل وضعیست نه تبدیل عینی وحکمت این حالت
جهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشان تازه میسازد تا چشش عذاب باز یابند و دایم باشند
ونیز حضرت عزت مر اهل بهشت عنبر سرشت را گفته که عطای غیر مجذوذ یعنی عطا دادیم ایشان را عطا دادنی
نا منقطع یعنی عطای ممتد الی غیر النهایه وقال عز وجل وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة یعنی و میوه های
بسیار نه بریده شده یعنی هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی دیگر منع
کرده شده یعنی از خوردن هیچ نوع باز نداریم چون میوه دنیا که بی بها نیست بیاید پس او جل شانه
از امید الله وعلم باین دارد زیاده کردن تا از ایشان منقطع نسازد وهم چنان بر ایشان می افزاید ایا هیچ
دیده انجه اهل بهشت از ان خورند و اشامند حضرت عزت بجای ان دیگری بیافریند سلیمان گفت اری بجای
انجه خورده میشود باز می افریند انحضرت فرمودند ایا باشد که انرا از ایشان قطع کنند وحال انکه بجای ان
بیافریند از ایشان چون قطع کند انحضرت گفتند وهم چنانست انجه در ان باشد هرگاه که بجای ان افریده باشد
از ایشان مقطوع نباشد و بریده نگردد سلیمان گفت اری و انرا از ایشان قطع کنند و بر ایشان زیاده نکند انحضرت
فرمودند پس در این هنگام انجه در ان باشد ابد الاباد نماند ای سلیمان این ابطال خلود و خلاف کتابست زیرا
که حضرت عزت اهل بهشت را میفرماید که لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید ومیگوید عطاء غیر مجذوذ
و میفرماید وما هم منها بمخرجین ومیگوید خالدین فیها ابدا ومیفرماید وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا
ممنوعة پس سلیمان از جواب درماند بعد از ان انحضرت فرمودند ای سلیمان ایا خبر نمیدهی از اراده که ان
فعلست یا غیر فعل گفت اری ان فعلست گفتند پس ان محدث باشد زیرا که افعال همه محدث اند گفت ان
فعل نیست انحضرت فرمودند پس اثبات غیر او کردی که همیشه با او باشد سلیمان گفت که اراده انشاست
گفتند ای سلیمان بر همین سخنست که عیب میکنید بر ضرار واصحاب او عیب میکنید که ایشان میگویند انچه حضرت عزت
در اسمان و زمین خلق کرد از سگ و خوک و میمون و ادمی و حیوانات دیگر از بهر اراده خدا و بدرستی

که اراده خدا

که اراده خداست که زنده میشود ومیمیرد وراه میرود ومیخورد ومی اشامد ومباشرت میکند ومیزاید وتقدید مینماید
وظلم مینماید و اعمال ناشایسته میکند و کافر میشود و شرک می ارد پس خدای تعالی ازان بری میگردد وبان از ان مبرا میشود
واین حد و نهایت ان است سلیمان گفت ان اراده مانند سمیع و علیم وبصیر است انحضرت فرمودند دیگر باره بر ان سخن باز
گشتی خبر ده مرا از سمیع و بصیر و علیم که ایا اینها مصنوع اند یا نه سلیمان گفت مصنوع نیستند انحضرت گفتند پس چگونه
نفی ان کردید و یکمرتبه گفتید اراده نکرده است و مرتبه دیگر گفتید که اراده کرده است واین مفعول او نیست سلیمان گفت
گفت این همچو قول ماست که یکمرتبه میگوییم دانستیم و مرتبه دیگر میگوییم ندانستیم انحضرت فرمودند این قول مانند ان
قول نیست و هر دو برابر نیستند زیرا که نفی معلوم نفی علم نیست و نفی مراد نفی اراده است از انکه باشد زیرا که هرگاه
چیزی را اراده نکند که باشد اراده نخواهد بود وگاه باشد که علم ثابت باشد واگرچه معلوم بمنزله بصر بینا شد
پس در این حالت انسان بصیر باشد واگرچه مبصر نباشد و علم ثابت باشد اگرچه معلوم نباشد سلیمان گفت اراده
مصنوع است انحضرت گفتند پس محدث باشد و مانند سمیع و بصیر نباشد زیرا که مصنوع نیستند و اراده مصنوع است
سلیمان گفت ان صفتیست از صفات او که همچنان با او همیشه باشد و از و زایل نشود انحضرت پس بایست
که انسان همیشه باشد و زایل نگردد زیرا که صفت او زایل نشود سلیمان گفت این را لازم ندارد زیرا که او انرا نکرده است
که از و زایل شود واین را کرده که انسان زایل گردد انحضرت فرمودند چه بسیار است غلط تو ای خراسانی ایا بودن
اشیا باراده و بمشیت اوست گفت باراده و قول او نیست گفتند پس هرگاه بودن اشیا نه باراده و نه بمشیت
و نه بامر وی بمباشرت او باشد اینها چگونه باشند تعالی الله عن ذلک سلیمان از جواب عاجز امد وخاموش شد
بعد از ان انحضرت فرمودند ایا خبر نمیدهی از قول خدای تعالی واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها
ففسقوا فیها یعنی و چون خواهیم انکه هلاک گردانیم اهل شهری را وده را امر کنیم جباران و سرکشان ان شهر را
بفرمان برداری بر زبان رسول که مبعوث بر ایشان است پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند
در ان شهر فسق میکنند یا انکه احداث اراده مینماید سلیمان گفت اری انحضرت گفتند پس هرگاه احداث اراده
کرده باشد بوده باشد قول تو که اراده خود اوست یا چیزی از اوست این خود باطلست زیرا که او خود را احداث
کند و حکم نه از حال خود برگردد و متغیر شود تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت اگر قصد نکرده باشد بالکه احداث

اراده کنی آنحضرت گفتند بر هر چه چیز بان قصد کرده است سلیمان گفت فعل شیء را بان قصد کرده و کردن آنچیز را
اراده نموده است آنحضرت فرمودند وای بر تو چند مرتبه این مسئله را بکردانی و بدرستی که ترا خبر دادم از آنکه اراده
محدث زیرا که فعل شیء محدث میباشد سلیمان گفت از معنی نباشد یعنی اراده سمیعی است آنحضرت گفتند پس
حضرت عزت نفس خود را وصف کرده باشد با اراده که از نزد شما معنی نباشد و هرگاه که از ذ معنی قدیم باشد
و نه معنی حدیث باطل شود قول شما که میگویید حضرت عزت همچنان همیشه مرید باشد سلیمان گفت که قصد کردم
بانکه ان فعلیست از خدای تعالی که هرگز از او زایل نشود و همیشه با او باشد آنحضرت فرمودند آیا نه دانسته که آنچه
زایل نشود و همیشه باشد در یک حالت مفعول و قدیم و حدیث نباشد پس او در جواب عاجز امد و خاموش کردید
آنحضرت گفتند باکی نیست مسئله خود را تمام کن سلیمان گفت میگویم که اراده از صفات او و جل شانه آنحضرت
فرمودند این را چند کردانی صفتیست از صفات او پس بگو که آیا صفت محدث یا آنکه از او زایل نمیشود و همیشه با او
میباشد سلیمان گفت محدث آنحضرت گفتند الله اکبر پس اراده محدث و اگر چه صفتی از صفات او بوده باشد
که از او زایل نشود پس او نتوانست که جواب دهد آنحضرت فرمودند بدرستی که آنچه زایل نشود مفعول نبود سلیمان
گفت چیزها که خواهد باشد یا آنکه چیزی که نخواهد باشد با اراده نباشد آنحضرت گفتند بوسوسه افتاده
و دو دله شدی ای سلیمان پس بحقیقی که کرد و پیا قریب آنچه زایل نمیشود او نبود او و کردن او از صفت کیست
که نداند که چه کرده است تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت که تو بتو ای سید من که اراده همچو سمیع و بصیر و علیم است
مامون از جای در آمد گفت وای بر تو ای سلیمان چند غلط کنی و تکرار این کلام نمائی ازین سخن بگذر و بغیر
سخنی دیگر بگو که تو قدرت بر غیر این رو داری آنحضرت فرمودند ای امیر او را بگذار و مسئله دیگر بر او قطع مکن
که از برای خود حجتی سازد بگو ای سلیمان گفت خبر دادم ترا که اراده مانند سمیع و بصیر و علم است آنحضرت گفتند
از این سخن باکی نیست تو خبر ده مرا که اراده آیا یک معنی دارد یا بر معانی مختلف است سلیمان گفت یک معنی دارد و معانی
مختلف نیست آنحضرت فرمودند پس معنی ارادت همه یک معنی باشد سلیمان گفت آری آنحضرت گفتند پس اگر معنی
آنها یکی باشد میباید که اراده قیام اراده قعود بوده باشد و همچنین اراده حیات از موده موت باشد هرگاه که اراده
او یکی بوده باشد که بعضی از آن بر بعضی دیگر مقدم نشود و برخی از آن بر برخی دیگر مخالفت نکند و یک چیز باشد

سلیمان گفت معانی آنها مختلف است آنحضرت فرمودند خبر ده مرا از مرید که آیا آن اراده است یا چیزی دیگر سلیمان
گفت آری مرید همان اراده است آنحضرت گفتند پس بنزد شما مرید مختلف هرگاه که آن اراده باشد سلیمان گفت اراده
مرید نیست ای سید من فرمودند پس اراده محدث باشد و اگر نه لازم آید که غیر او باشد بفهم و زیاده کن بر مسئله
خود سلیمان گفت بلکه مرید اسمیست از اسما او و جل شانه آنحضرت گفتند صفت او نفس او نیست که از مرید سمی بلکه خبر
میدهد از آنکه آن اراده اوست و از این خبر میدهد که اراده اسمیست از اسماء او سلیمان گفت زیرا که اراده او
علم اوست آنحضرت فرمودند ای جاهل چیزی را دانسته بحقیقی که از اراده کردن سلیمان گفت آری آنحضرت گفتند
و هرگاه اراده آن نکرد دانست سلیمان گفت آری اینچنین است آنحضرت فرمودند این را از کجا گفتی و چه دلیلست
بر آنکه ارادت او علم اوست و بتحقیق که میداند آنچه هرگز از اراده نکرده است و آن قول خدای تعالی است ولئن شئنا
لنذهبن بالذی اوحینا الیک یعنی و اگر ما خواهیم هر آینه ببریم آنچیزی را که از قران وحی کرده ایم بتو یعنی
از صدور و مصاحف محو کنیم پس او میداند که چگونه از امیبرد و محو میکند و از هرگز نمیبرد و محو نمیکند سلیمان
گفت بدرستی که او از امر فارغ شده است و دست از ان باز کشیده و هیچ در ان زیاد نمیکند آنحضرت گفتند
این قول یهود است که میگویی و هرگاه اینچنین باشد چگونه گفت ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید تا اجابت کنم از برای
شما سلیمان گفت با این کلام قصد کرده است یا آنکه او بران قادر است آنحضرت فرمودند آیا وعده میدهد
با نجز و وفا ان نمیکند پس چگونه گفت یزید فی الخلق ما یشاء یعنی زیاده میکند در آفرینش خود آنچه میخواهد
و قال عز و جل یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی محو میکند خدای آنچه میخواهد بحکم و اثبات میکند
آنچه میخواهد بحکمت در نزد اوست اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاهی نباشد الا که نوشته بود در وی پس
چون از امر فارغ شده است سلیمان از جواب عاجز امد آنحضرت گفتند ای سلیمان آیا میدانی بدرستی که انسان
خواهد که باشد و اراده نکند که امروز نمیرد هرگز انسان بیافریند انسان را و بدرستی که انسان خواهد که بود
که بمیرد و اراده نکند که امروز بمیرد سلیمان گفت آری آنحضرت فرمودند پس میداند آنکه خواهد باشد و اراده
کرده است که نباشد یا میداند که خواهد باشد و اراده نکرده است که باشد سلیمان گفت آری هر دو را میداند
که خواهد بود آنحضرت گفتند پس اینچنین باشد که او میداند که انسانی زنده است و مرده و زنده و ایستاده و نشسته

وگو دو بیناست در یک حالت واین محالست که این همه صورت در یک حالت واین محالست که این همه صورت در یک حالت
بیابند که انسانی هم زنده باشد وهم مرده وهم نشسته وهم ایستاده وهم کور وهم بینا گفت جان من فدای تو باد یکی
از این دو را میداند دون دیگری آنحضرت فرمودند باکی نیست از این سخن یکی کدام از این هر دو خواهد بود آنکه
اراده کرده است که باشد یا آنکه اراده نکرده است که باشد سلیمان گفت آنکه اراده کرده است که باشد خواهد
بود پس آنحضرت ومامون وهمگی اصحاب مقالات از قول او بخنده افتادند بعد از آن آنحضرت گفتند غلط کردی
ای سلیمان واز قول خود برگشتی که میگفتی که او میداند که انسانی میمیرد واراده میکند که امروز بمیرد ونمیرد
که میداند که خلقی می آفریند واراده نمیکند که بیافریند وهرگاه کرد دروغ تو ما اچنین باشد که لازم نیست که بداند
وعلم داشته باشد بانچه اراده نمیکند که باشد پس ثابت شد بدرستی که میداند وعلم با این دارد که خواهد بود
انچه اراده نکرده است که باشد سلیمان گفت که مراد از قول من اینست که اراده نه اوست ونه غیر اوست آنحضرت فرمود
ای جاهل هرگاه گفتی که اراده او نیست پس ثابت کردی که غیر اوست وهرگاه گفتی که غیر او نیست پس ثابت کردی که
سلیمان گفت پس او میداند که چگونه چیزی را می آفریند وصنعت او میکند آنحضرت گفتند آری میداند سلیمان
گفت پس او میداند که چگونه چیزی را می آفریند وصنعت او میکند آنحضرت گفتند آری میداند سلیمان گفت پس
این دانستن اثباتست از برای آن شیئی آنحضرت فرمودند آری زیرا که مرد بنا را خوب میکند اگرچه بنائی نکرده
باشد وخیاطی را خوب میداند واگرچه نکرده باشد واستادیست که چیزها را خوب میسازد واگرچه هرگز صنعتی
نکرده باشد بعد از آن فرمودند ای سلیمان آیا میدانی که او واحد است وچیزی با او نیست گفت آری آنحضرت
گفتند آیا این نه اثبات بوده باشد از برای شیئی سلیمان گفت او نمیداند وعلم با این ندارد که او واحدست وبا او
چیزی نیست آنحضرت فرمودند آیا میدانی که تو اینجائی گفت آری آنحضرت گفت پس تو ای سلیمان در این هنگام
داناتر از وی سلیمان گفت این مسئله محالست آنحضرت فرمودند پس در نزد تو ای سلیمان محالست که او واحد
وبا او چیزی نیست وبدرستی که او سمیع وبصیر وحکیم وقادرست وعلیم گفت آری آنحضرت گفتند پس
چگونه حضرت عزت خبر داد که او واحد وحی وسمیع وبصیر وحکیم وقادرست وعلیم وچیزی نیست
او نمیداند آنرا که هست واین قول رد انچه گفته است میکند وتکذیب باید نمود آنرا تعالی الله عن ذلک بعد از آن

آنحضرت

آنحضرت فرمود پس چگونه اراده پیدا میشود چیزی را میکند که صنعت او نمیداند ونمیداند که آن چیست وهرگاه که
نداند که چگونه چیزی را بیافریند پیش از آنکه آنرا بیافریند پس بتحقیق که او متحیر کار خود باشد تعالی الله علوا
کبیرا سلیمان گفت اراده همان قوت است آنحضرت گفتند که او جل شانه قوت دارد برانچه هرگز اراده آن نکند
یعنی ممکن نیست قوت بر ما لا یرید داشته باشد وناچارست او را که اراده کند تا قوت پیدا کند بعلت آنچه حضرت
عزت فرموده است ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک یعنی واگر خواهیم ما هر آینه البته بریم آنچه را
وحی کرده ایم بتو از صدور ومصاحف محو کنیم پس اگر اراده از قوت بوده باشد میبایست که از ادنی قوت خود
ببرد ومحو کند پس سلیمان از بحث خود منقطع شد وهمین که قطع کلام کرد مامون گفت ای سلیمان این داناترین
شیعیانست بعد از آن متفرق شدند ومجلس منقضی شد مصنف این کتاب رحمه الله گفت که پیوسته مامون
متکلمان هر فرقه وارباب اهوی مضله را جمع میکرد وبا امام رضا ع بحث میانداخت که شاید یکی از ایشان حضرت را
لازم دهد وحجتی بر او بگیرد بنا بر حسدی که بعلم ومنزلت آنحضرت داشت وهیچکس نبود که با آنحضرت بحث کرد
که اقرار بفضل او ننمود وملزم نگردیده باشد زیرا که حضرت عزت ابا میکند وراضی نمیشود مگر آنکه کلمه او بلند
کرده ونور او تمام شود حجت او ظاهر ویاری اید وغالب آید وهم چنین وعده داده است در کتاب خود وگفته
کما انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا یعنی بدرستی که ما یاری میدهیم پیغمبران خود را وانانرا
که گرویده اند در زندگانی دنیا کنایه از آنکه پیغمبران وامامان ع را هم در این هر راهی یاری میکنیم با
دشمنان ونجات ایشان با منابعان ویاری میدهیم در آن سرای بعضی روزی که قایم میشوند گواهان واقامت
شهادت نمایند بر مردمان وبتحقیق که خدای تعالی خلف وعده نکند انه صادق الوعد **باب یازدهم**
در مجلس دیگر امام رضا علیه التحیة والثنا در نزد مامون با اهل ملل وارباب مقالات وجوابهای آنحضرت
که بعلی ابن محمد الجهم در عصمت انبیا صلوات الله علیهم اجمعین داده اند روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن
جعفر همدانی رضی الله عنه وحسین ابن ابراهیم ابن احمد ابن هشام مکتب وعلی ابن عبد الله وراق رضی
که گفتند روایت کرد بما ابو الصلت هروی که گفت چون مامون اهل مقالات را از ارباب اسلام واصحاب دیانات
از یهود ونصاری ومجوس وصابیان وسایر اهل مقالات جمع کرد این نابا علی ابن موسی الرضا جهت تکلم

پس چون بمجلس بحث نشستند هیچ یک از ایشان اقامت حجتی ننمود مگر آنکه آنحضرت الزام او را بحجتی داد که گویا
سنگ بر دهن او زد که دیگر از حجت او در دهن بست پس علی بن محمد الجهم در مقام بحث در آمد گفت ای فرزند
رسول خدای آیا تو قایل بعصمت انبیائی فرمودند آری گفت پس چه میگوئی در قول حضرت عزت که وعصی ادم
ربه فغوی که ظاهرش منافات دارد بعصمت او گفت معنی آن آنکه خلاف کرد ادم امر پروردگار خود را در خوردن
گندم پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی خلود در بهشت عنبر سرشت و هم چنین در قول او جل شانه
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی و صاحب ماهی که یونس باشد وقتی که از قوم خود در غضب شد
که چرا ایمان باو نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی براو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس گمان
برد که ما قدرت براو نخواهیم یافت و در قول او عز و جل در باب یوسف که ولقد همت به وهم بها یعنی و بتحقیق دستی
که قصد کرد زلیخا مخالطه یوسف و قصد کرد یوسف مخالطه او و در قول او جل شانه در باب داود که وظن
داود انما فتناه یعنی و گمان برد داود آنکه ما امتحان کرده ایم او را باین حکومت تا متنبه کرده و در قول او عز و
جل در باب پیغمبر او محمد که وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه یعنی و پنهان میداری آنچه در نفس است آنچه را
که خدای تعالی آشکار کننده است مامون الفهیم تر ابی الحضرت در مقام جواب او در آمد و فرمودند وای بر تو
ای علی از خدای تعالی بترس و گناه را به پیغمبران خود نسبت مده و کلام ملک علام برای خود تاویل مکن
بدرستی که حضرت عزت میفرماید که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی و نمیداند تاویل
آخر متشابهات از قرآن مگر خدای که آنرا فرو فرستاده است و ثابت قدمان در دانش که ایشانرا در علم رسوخ
تمام بود اما قول او عز و جل در باب ادم که وعصی ادم ربه فغوی بدرستی که حضرت ادم را بحجتی در زمین
خود بیافرید و خلیفه بلاد خود گردانید و او را از برای بودن در بهشت عنبر سرشت نیافرید و این معصیت
از ادم در بهشت بظهور آمد و نه در زمین و واجبست که عصمت او در زمین باشد نه در بهشت تا مقادیر
امر پروردگار را باتمام رساند چون او را بزمین فرود آورد و حجت و خلیفه خود گردانید و بشرف
عصمت مشرف ساخت و در باب عصمت او فرموده که ان الله اصطفی ادم و نوحا وال ابراهیم وال عمران علی
العالمین یعنی بدرستی که خدای برگزید ادم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ادم از ملایکه و [illegible]

وانبیا

وانبیا واصفیا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وال ابراهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات
از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه وال عمران که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان
زمان ایشان و اما قول او عز و جل وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه بدرستی که ظن در این
ایه بمعنی استیقن استعمال یافته و ان لن نقدر علیه بمعنی ان لن نضیق علیه رزقه یعنی یقین دانست
که حضرت عزت تنگ نکرده اند براو روزی او را نشنیدی قول خدای تعالی را که واما اذا ما ابتلیه فقدر
علیه رزقه که بمعنی ضیق و تنگی استعمال یافته است و معنی ایه والی هذا به الله اعلم اینست که صاحب ماهی
یعنی یونس پیغمبر وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا دعوت او را قبول نکردند و باو ایمان نیاوردند قبل
از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را براو تنگ
نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد و گر
چنانچه بمعنی ظن و گمان باشد یعنی یونس گمان برد که خدای تعالی براو قدرت نخواهد یافت هر اینه یونس
کافر شده باشد پس این کافر در حق او چون گمان توان برد و اما قول او جل و علا در قصه یوسف که ولقد
همت به وهم بها پس بدرستی که زلیخا قصد کرد بمعصیت و یوسف قصد کرد بقتل زلیخا اگر او را بر معصیت
جبر کند بواسطه عظیم بودن آنچه زلیخا قصد کرده بود از بد آوردن او بمعصیت چه این کار بر یوسف بسیار
دشوار و عظیم بود و بر خاطرش گران آمد پس حضرت عزت زایل گردانید از دل یوسف قصد قتل او و زنا کاری
با او چنانکه میفرماید کذلک لنصرف عنه السوء که مراد از آن قصد قتل اوست والفحشاء که کنایه از زنا
با اوست و معنی ایه آنکه و همچنین یوسف را ثبات دادیم تا بگردانیم از و بدی را یعنی قصد قتل او را
و عمل زشت یعنی زنا با او و بدرستی که او از بندگان خالص ماست که پاک کرده شده است از هر ناشایست
و نابایست و اما در باب داود که در محراب خود بعبادت مشغول بود که ناگاه ابلیس پر تلبیس بصورت مرغی
با ایشان انس گرفته باشد بر ایشان متصور شد داود نماز را قطع از مصلا برخاست و بگرفتن مرغ
شتافت پس آن مرغ از حجره بصحن خانه پرواز نموده برخانه و [illegible] نشست و او از هر جا
نگاه میکرد که آن مرغ بکجا نشست که ناگاه نظرش بر زن اوریا که غسل میکرد افتاد و چون او را دید عاشق

اوشد و در تابوت او ریا را ببعضی از غزاها فرستاده بود پس داود بسردار خود نوشت که اوریا را بر تابوت
متعارف که در جنگها با خود میداشتند مقدم دارد باراده آنکه کشته گردد و چون اوریا را بر تابوت مقدم
داشتند او با مشرکان قتال نمود و ظفر یافت و اخبار آن در رسید بر داود باز دیگر بار نوشت که این مرتبه نیز
اوریا بر تابوت مقدم دارند و چون در دوم مرتبه اوریا را مقدم داشتند کشته گردید و چون خبر قتل او بداود
رسید زن او را خواستگاری نمود و بحباله نکاح خود در آورد راوی گوید چون این قصه را علی بن الجهم نقل کرد
آنحضرت دست مبارک بر پیشانی خود زده گفت انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه پیغمبری از پیغمبران خدا را
بتهاون بنماز نسبت دادند بعلتی که در اثر مرغی بیرون امد بعد از ان بزنا کاری و قتل نفس متهم ساختند
علی بن الجهم گفت ای جگر گوشه رسول خدا پس گناه داود چه بوده است آنحضرت فرمودند وای بر تو بدرستی
که چون داود گمان برد که حضرت عزت دانا تر از و کسی نیافریده است حضرت عزت دو فرشته که جبرئیل
و میکائیل باشند براو فرستاد تا در محراب عبادت بر او متصور شدند و گفتند خصمان بغی بعضنا علی بعض
فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة
فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب یعنی ما دو کس و هم خصم یکدیگر ستم کرده اند بر بعضی از ما بر بعضی دیگر پس حکم
کن میان ما براستی و جور مکن بر حکم خود و راهنمائی ما را براه میانه که عدل و راستیست داود فرمود سخن
گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت بدرستیکه این مرد برادر منست در دین و صحبت و مرا
نود و نه میش است و مرا یک میش پس گفت از نصیب من گردان و تملیکات من کن و غلبه کرد بر من در سخن گفتن
و نگذاشت که تعقل کنم در ان پس داود در سخن تعجیل نموده پیش تر الیه گفت لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی
نعاجه یعنی بتحقیق که ستم کرده است بر تو بخواستن میش تو و جمع کردن ان با میشهای خود و از مدعی بر آن
دعوی طلب بینه و گواه نکرد و گواه نکرد و بر مدعی الیه اقبال نموده با او نگفت تو چه میگوئی پس گناه این بوده
که در این حکم تعجیل نموده و این خطیه از و در حکم بعمل امده است نه انچه شما رفته اید و ناشایسته را به پیغمبر
خدا نسبت داده اید اما نشنیده اید که خدای تعالی میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب

شدید

شدید بما نسوا یوم الحساب یعنی ای داود ترا گردانیدیم خلیفه در زمین یعنی خلافت در روی زمین بتو
ارزانی داشتیم پس حکم کن میان مردمان براستی و پیروی مکن هوای نفس را و در هوای او را که گمراه گرداند هوا ترا
از راه خدای بدرستیکه انانکه گمراه میشوند و دور میمانند از راه خدای یعنی از دلایلی که برای حق نصب کرده است
مر ایشانراست عذابی سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند روز شمار را و برای این روزگار نساخته اند پس گفت ای فرزند
رسول خدای چگونه بوده است قصه داود با اوریا آنحضرت فرمودند که در عهد داود چنین بود که چون زنی
شوهرش میمرد یا کشته میشد بعد از ان شوهر دیگر نمیکرد و همچنان بیوه میماند پس اول کسی که حضرت عزت
نکاح کردن زنی را که شوهرش کشته شده مباح گردانید داود بود که زن اوریا را بحباله نکاح خود در آورد
وقتی که اوریا کشته شد و عده او از او بسر آمد اینست آنچه برین دم شاق و دشوار آمد از کشته شدن
اوریا اما درباب حضرت رسالت پناه محمد و قول حضرت عزت که با او خطاب نمود که وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی و نهان میداری انچه در نفس تست انچه را که خدای تعالی
اشکارا کننده است و میترسی از سرزنش مردمان که در حق تو گویند و خدای تعالی سزاوارتر است که از و
بترسی در انچه باید ترسید بدرستیکه چون حضرت عزت جل شانه نامهای زنان رسول خود را که در دنیا
و اخرت حلایل او خواهد بود باو گفته و انانرا باو شناسانیده بود و از اینکه ایشان مادران مومنان باشند
او را خبر داده بود از جمله انهای که نام ایشانرا باو گفته بود زینب بنت جحش بود که او در ان ایام در حباله
نکاح زید ابن حارثه بود حضرت رسالت انرا در خاطر مکنون ناظر خود مخفی داشتند و از ملاحظه آنکه
منافقان گویند زنی را که در خانه مردیست میگوید یکی از زنان منست و از جمله مادر مومنانست اظهار
نمودند و قول منافقانرا بر خود نپسندیدند پس حضرت عزت فرمود که وتخشی الناس والله احق ان تخشاه
یعنی تو ترسی بر نفس خود از مردمان و خدای سزاوارتر است که از و ترسی و بدرستیکه حضرت عزت متولی
تزویج هیچ یک از خلق خود نشده مگر تزویج حوا با ادم و زینب با رسول خود لقوله عز و جل فلما قضی
زید منها وطرا زوجناکها الایة یعنی پس چون زید مراد خود را ازو یافت کنایه از انکه طلاقش داده
و عده اش بسر امد ما او را بتو دادیم و فا طمه را بعلی راوی گفت پس علی ابن محمد ابن الجهم بگریه افتاد و گفت

ای فرزند رسول خدای بدرستی که من توبه کردم و بازگشت نمودم بسوی پروردگار که عزیز است و بزرگ است تا
بعد از امروز در حق پیغمبران خدای سخن نگویم مگر آنچه ذکر کردی و بیان نمودی باب دوازدهم در ذکر مجلسی
دیگر ثامن ائمه هدی حضرت امام رضا نزد مأمون در عصمت انبیا علیهم صلوات الله الملک الاعلی دوم
بما تمیم ابن عبد الله ابن تمیم قرشی رض که گفت روایت کرد بما پدرم از حمدان ابن سلیمان نیشابوری از علی ابن محمد ابن
الجهم که گفت بمجلس مأمون حاضر شدم و در نزد او امام رضا نشسته بود مأمون با آنحضرت گفت ای فرزند رسول
خدای آیا نه قول تست که همه پیغمبران معصومند فرمودند آری گفت پس چه چیز است معنی قول خدای تعالی که وعصی
آدم ربه فغوی آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت عزت از محض لطف و مرحمت خطاب با آدم کرده گفت
یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة یعنی ای آدم ساکن شو
تو و جفت تو حوا در بهشت و بخورید از بهشت یعنی از میوه های او و خوردنی بسیار از هر چه خواهید و نزدیک
نگردید این درخت را و اشاره کرد بسوی درخت گندم فتکونا من الظالمین یعنی اگر شما از این درخت نزدیک
شوید باشید شما از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی و نگفت مر ایشانرا که لا تاکلا من
الشجرة ولا مما کان من جنسها یعنی مخورید از این درخت و نه از درختی که از جنس آن باشد پس ایشان بدرخت
که اشاره بآن کرده بود نزدیکی نجستند و از آن درخت نخوردند و بدرستی که خوردند ایشان از غیر آن درخت
وقتی که شیطان لعین وسوسه ایشان کرد گفت که ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة یعنی باز نداشت و منع نکرد
شما را آفریدگار شما از خوردن همه این درخت و بدرستی که نهی کرده است شما را از خوردن از آن الا
ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین یعنی مگر آنکه بگردید شما دو فرشته
در علو مرتبه یا باشید شما از جاوید مانندگان در بهشت و سوگند خورد از برای ایشان و گفت بدرستی
که من شما را از نصیحت کنندگانم و پیش از آن آدم و حوا مشاهده نکرده بودند که کسی بدروغ قسم بپروردگار
خود خورد فدلیهما بغرور وکلا منها یعنی ابلیس پر تلبیس بدین سوگند ایشانرا تنزل داد و بفریب وسوسه
ایشانرا از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند پس بنابر وسوسه و اعتمادی که بر قسم او که بپروردگار خورده
خود بود دلیری نمودند و از آن درخت خوردند و این نافرمانی از آدم پیش از نبوت بوجود آمده بود و آن

کناه

گناه بزرگی نیست که بسبب آن مستحق عذاب گردد بلکه از جمله گناهان صغیره ایست که قبل از این که وحی بر انبیا
نازل شود بر ایشان جایز باشد و خدای تعالی این را بایشان بخشیده است پس چون حضرت عزت او را برگزید
و بشرف نبوت مشرف گردانید معصوم شد و دیگر هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از او بوجود نیامد قال الله
عز وجل وعصی آدم ربه فغوی ثم اجتبیه ربه فتاب علیه وهدی یعنی نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را
و بی بهره ماند از بهشت بعد از آن برگزید و برا خدای او و قبول کرد توبه او را و بتحقیق فرموده تبارک الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین که پیش از این معنی او مذکور شد پس مأمون
با آنحضرت گفت چه چیز است معنی قول تعالی که فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما یعنی آن هنگام
که عطا کرد خدای تعالی بایشان فرزندی صالح بجسم و تن درست گردانیدند برای خدای تعالی شریکی در آنچه
داد ایشانرا داد ایشانرا آنحضرت فرمودند بدرستی که حوا پانصد شکم از آدم بار گذاشت و در هر بطنی نری و ماده
چون حوا و آدم هر دو عهد کردند با خدای خود و بخواندند او را بجانی و شانه و گفتند خداوندا لئن آتیتنا صالحا
لنکونن من الشاکرین یعنی اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت هر آینه باشیم
ما از شکر گذارندگان و سپاس داران مر ترا بدان نعمتی که بر ما کرامت کرده پس چون حضرت عزت عطا کرد ایشانرا فرزندان
صالح الجسم درست خلقت و بری از آفات و عاهات و آنچه حق سبحانه بدیشان داده بود از اولاد صنفی از آن
نران بودند و صنفی از مادگان پس آن دو صنف گردانیدند از برای خدای شریکی یعنی اولاد آدم غیر ترا شریک حق
ساختند در عبادت چون پدر و مادر خود بشکر گذاری حضرت عزت باری قیام نمودند خدای تعالی فرمود که
فتعالی الله عما یشرکون پس بزرگ است خدای و پاک از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت پس مأمون روبا آنحضرت
کرده گفت راست که تو فرزند رسول خدای خبر ده مرا از قول حضرت عزت در باب ابراهیم که فلما جن علیه
اللیل رای کوکبا قال هذا ربی یعنی چون ابراهیم شب بسر دست آمد تاریک شد ستاره رخشانی دید گفت این
پروردگار منست آنحضرت فرمودند که حضرت ابراهیم از مادر بوجود آمد خلق بر دو صنف بودند صنفی کوکب
زهره را پروردگار خود دانسته بعبادت آن قیام مینمودند و صنفی ماه را پرستش میکردند و صنفی آفتاب را
سجده میکردند و این در وقتی بود که مادر ابراهیم او را از کودکی که پنهان کرده بود بیرون آورده بشهر برد

چون شب بسر رسید آمد ابراهیم زهره را دید گفت این پروردگار منست فلما افل قال لا احب الآفلین پس آن هنگام
که آن کوکب فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال از صفات محدثست نه از صفات
قدیم فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی پس چون ماه را دید برآینده و تابنده است از روی انکار و استخبار گفت
این پروردگار منست فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین باین معنی که لو لم یهدنی ربی لکنت
من القوم الضالین یعنی آن هنگام که ماه روی بغروب نهاد گفت اگر هدایت نمیکرد و راه نمینمود مرا پروردگار
من هر اینه میبودم از گمراهان فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر یعنی چون صبح را دریافت
و آفتاب را دید برآینده و جهان را بنور خود آرایند است از روی انکار و استخبار و نه از وجه اخبار و اقرار
گفت این پروردگار منست که جسم و روشنائی از زهره و ماه بزرگتر است فلما افلت قال پس چون نشان
زوال در آفتاب با لمتاب دیدم مر اصنام ثلاثه از غیره زهره و ماه و آفتاب گفت یا قوم انی بری مما تشرکون
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین یعنی ای قوم بدرستی که من بیزارم
از آنچه شما انبازی گرفته اید با خدای بدرستیکه من خالص کردم دین خود را بازوی دل خود را متوجه ساختم
از شرك
مر آنکسی که از نحص قدرت بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتیکه مایلم از ادیان همه بدین توحید و نیستم من
او رندکان و بدرستیکه مراد ابراهیم از این گفتگو آن بود که بطلان دین پرستندگان زهره و ماه و آفتاب را
بر ایشان ظاهر گرداند و بثبوت رساند که عبادت خالق آنها و خالق آسمانها و زمین هاست و این حجت که
بر قوم خود گرفت بالهام الهی بود چنانچه قوله تعالی وتلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه یعنی آنچه گذشت
از استدلال ابراهیم بافول کوکب تا اینجا حجت و برهان ما بود از روی درستی و دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گیرد
بدان بر قوم خود پس مأمون تشفی خاطر از جواب امام حاصل کرده لب بدعای آنحضرت بگشاده گفت لله
درك یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول ابراهیم که گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی
ولکن لیطمئن قلبی آنحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت وحی با ابراهیم فرستاده بود که من اتخاذ کنم از بندگان خود
خلیلی و دوستی خواهم گزید که اگر احیاء موتی را از من سؤال کند او را اجابت نمایم بعد از آن در خاطر
ابراهیم خطور کرد که این خلیل خود منم باشد پس از برای ظهور خلیل بودنش که خلیل اوست باید طلب
احیاء موتی

احیاء موتی نمود گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی ای پروردگار من
رهنمائی نمی قدرت کامله خود را که چگونه زنده میگردانی مردگان را گفت خدای آیا تو ایمان نداری که من مرده
زنده میکنم است بهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت گفت الهی ایمان دارم و بکمال
قدرت تو گرویده ام ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن گردد دل من بر خلت و دوستی قال فخذ اربعة
من الطیر فصرهن الیك ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یأتینك سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم یعنی حضرت
عزت گفت اگر مشاهده این حال آرزو داری پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی
بدست گیر و در اشکال و هیئتهای ایشان نیکو تأمل نمای و در قوام هیئت ایشان منظر تدقیق ما زنبین تا بعد از زنده
شدن بر تو مشتبه نگردد یا بجمع ساز اجزای ایشان را با یکدیگر یعنی از آنکه پاره پاره کرده باشی سرها ایشانرا
بدست خود نگاه دار پس وضع کن بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آن بوان نهاد جزمیت آنها بر جمیع
جبال متعذر است محاصل سخن آنکه بر کوهی که نزدیک تو باشد و تو ازین مرغان متفرق با یکدیگر آمیخته
پاره بر آن بنه پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و بدان از روی یقین
آنکه خدای تعالی غالب است و عاجز نیست از آنچه طالب وی القصه ابراهیم خلیل با مر ملك جلیل کرکسی و بطی
و طاوسی و خروسی بر گرفت و آنها را پاره پاره نموده با یکدیگر بیامیخت و منقسم ساخته بر هر کوهی از
کوههای که در حوالی و حواشی او بودند و آن ده کوه بود پاره از آنها نهاد و منقارهای آنها را در میان انگشتان
خود گرفته بنامهای آنها بخواند که ای کرکس و ای بط و ای خروس و ای طاوس بفرمان خدای تعالی بجانب من
خویش بیایید و بجهت طعمه آنها در نزد خود حبه و آب نهاده بود پس آن اجزای هر یك از دیگری بر می
ومنفصل شده با یکدیگر تا آنکه ابدان آنها درست شد و هر یکی بسوی سر و گردن خود آمد منضم شد
پس ابراهیم سرهای آنها را که در دست داشت واگذاشت تا بپرواز آمدند و بعد از آن بر زمین فرود آمدند
از آن دانه چیدند و آب آشامیدند و بزبان آمده گفتند ای پیغمبر خدای ما را زنده کردی خدای تعالی
زنده کاری
ترا زنده دارد پس ابراهیم علیه السلام گفت بلکه حضرت عزت زنده میگرداند مردگان را و میمیراند
و او بر همه چیزها از احیا و اموات تواناست پس مأمون در مقام دعای آنحضرت در آمد گفت بارك الله

فیک یا اباالحسن خبرده مرا از معنی قول خدای تعالی که فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان
آنحضرت گفت بدرستی که چون موسی ع دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها یعنی در آمد بمدینه از مداین فرعون
بر هنگام غفلتی که واقع بود از اهل آن یعنی میان شام وخفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول بودند
فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته وهذا من عدوه یعنی یافت در آن شهر دو مرد که خصومت میکردند
آن یکی از پیروان موسی ع بود یعنی از بنی اسرائیل ونام او سامری وگفته اند سبطی وآن یکی دیگر از دشمنان
او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی ع بر دفع قبطی پس حکم کرد موسی ع بر دشمن بحکم او وحکم بود در کار بقبطی
گفت که دست از سبطی بدار قبطی سخن موسی ع را چون رد کرد فوکزه فقضی علیه یعنی موسی ع او را مشتی زد
که آن قبطی بمرد چون او را بکشت قال هذا من عمل الشیطان یعنی موسی ع گفت که این جنگ وخصومتی که میانه
آن دو مرد واقع شد از عمل شیطانست که باغوای او خصومت میکردند نه آنکه امری موسی ع کرده بود در کشتن
آن قبطی از عمل شیطان بود انه عدو مضل مبین یعنی بدرستی که شیطان دشمنیست گمراه کننده وهویدا دشمنی
او مامون گفت پس چه چیز است معنی قول موسی ع گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی آنحضرت فرمودند که موسی ع
میگوید ای پروردگار من بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود که او را در معرض هلاک انداختم ودر غیر موضع
گذاشتم بدخول این شهر پس مستور دار مرا از دشمنان خود تا آنکه بر من ظفر نیابند ومرا بکشند چه الغفر
اینجا بمعنی الستر استعمال یافته است فغفر له انه هو الغفور الرحیم یعنی پنهان داشت خدای تعالی او را از دشمنان
بدرستی که او مستور دارنده است مر بندگان خاص خود را از چشم دشمنان ومهربانست بدیشان قال رب
بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین یعنی موسی ع بطریق مناجات گفت ای پروردگار من سوگند میخورم
بانچه انعام کرده بر من بقوتی که بمن بخشیده تا آنکه بمشتی مردی را بکشتم پس نباشم هرگز هم پشت ویار مرید
گناهکاران یعنی مظاهرت کسی نکنم که باغوای شیطان عمل کند بلکه مجاهده کنم در راه تو باین قوتی که بمن انعام
کرده تا آنکه از من راضی شوی فاصبح فی المدینة خائفا یترقب فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه قال
له موسی انک لغوی مبین یعنی پس بامداد کرد موسی ع در آن شهر ترسان وهراسان انتظار میبرد ومترصد
میبود که دم بدم کسی او را طلبد وقصاص خون بدو کند پس ناگاه دید آنکس را که دیروز از او طلب یاری ومدد کار

یکرد

میکرد امروز فریاد میکند ویاری میطلبید بر قبطی دیگر گفت مر آن بنی اسرائیل را موسی ع بدرستی که تو مردی گمراهی پیداست
گمراهی تو دیروز با مردی خصومت میکردی وامروز نیز با دیگری در جنگی هر آینه مرا در مقام آزار وایذای تو خواهم
شد فلما اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما یعنی پس چون موسی ع اراده کرد که بگیرد آنکس را که او دشمنست
موسی واسرائیلی را وبشتاب او را از سر او دفع کند سبطی که از پیروان او بود گمان برد که موسی مگر بر سر او میرود
تا او را بزند وبیازارد قال یا موسی اترید الا تکون جبارا فی الارض وما ترید ان تکون من المصلحین یعنی گفت
ای موسی آیا میخواهی بکشی مرا هم چنانکه بکشتی نفسی را دیروز نمیخواهی مگر آنکه باشی گردنکشی خونریزی در زمین
مصر ونمیخواهی آنکه باشی از اصلاح کنندگان عالمیان مر مان پس مامون در مقام دعای آنحضرت در آمد وگفت
جزاک الله عن انبیائه خیرا یعنی خیر دهاد خدای تعالی ترا از قبل پیغمبران خود یا ابا الحسن پس چه چیز است
معنی قول موسی ع مر فرعون را که فعلتها اذا وانا من الضالین آنحضرت فرمودند بدرستی که چون موسی ع بیامد بنزد
فرعون آمد فرعون باو گفت که وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین یعنی کردی آن کردنی که کردی
یعنی قاتون قبطی را بکشتی وتو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی چه قاتون خباز
فرعون بود قال فعلتها اذا وانا من الضالین یعنی موسی ع در جواب او گفت که کردم آن کردنی را وبودم من از راه
گم کردگان که بمدینه از مداین تو در آمدم ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین
یعنی پس بگریختم از شما آن هنگام که ترسیدم مرا بکشید بمدین رفتم پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع
از مدین علم وفهم ونبوت وگردانید مرا از جمله فرستادگان خود یعنی داخل گردانید در زمره پیغمبران
که بخلق فرستاده وبدرستی که حضرت عزت گفت مر پیغمبر خود یعنی محمد مصطفی ص را که الم یجدک یتیما فآوی
میفرماید که آیا نیافت پروردگار تو ترا در یتیم یکتای پس جای داد در کنف وپناه تو مردم را ووجدک ضالا
فهدی یعنی یافت ترا یعنی خدای در نزد قوم تو گمراه کرده پس هدایت کرد وراه نمود ایشان را بسوی معرفت وشناخت
تو ووجدک عائلا فاغنی یعنی یافت ترا درویش وعیالدار پس توانگر ساخت ترا بآنکه دعای تو را
مستجاب گردانید پس مامون در مقام دعای آنحضرت در آمد گفت بارک الله فیک یا ابن رسول الله ص پس
چه معنی دارد قول خدای تعالی که ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی

الا بود که چگونه روا باشد که موسی بن عمران که بمرتبهٔ کلیم اللهی فایز باشد نداند که رؤیت بر پروردگار روا نیست
و مشاهدهٔ جمال او ممکن نی که توهم رؤیت او کند با آنکه در مقام طلب او درآید و از پروردگار خود آن درخواهد پس
آنحضرت فرمودند بدرستی که موسی که مردی دانا و عالم بود با آنکه منزه است او جل شانه از آنکه بچشمها دیده شود
و مشاهدهٔ جمال او کرده آید ولیکن چون از جانب عزت بمرتبهٔ کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت
بجانب قوم خود باز گشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار خود درآمد ایشان را خبر داد از مرتبهٔ قرب الهی که باو کرامت
شده بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی او گشته پس قوم او در مقام انکار درآمده گفتند ایمان نمی آوریم
بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم تا آنکه خود کلام حق را بشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان ششصد هزار
مرد بودند پس موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان
هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرده بود هفتاد
کس ایشان را که بعد از امتیاز از نیابتی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمهٔ پروردگار حاضر شدند
و آنچه او شنیده بود بشنوند و چون برگزید و ببرد قوم اینک بر صدق قول او در نزد قوم گواهی دهند و پیران ایشان را
از میان قوم برآمده بجانب طور سینا که موعدگاه مکالمه و مناجات با پروردگار بود روان شد و چون آنجا رسید
آن جماعت را در دامن کوه گذاشت و خود بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبهٔ دیگر
با او سخن دارد و آن قوم او که همراه او بودند بشنوند تا بصدق آن عنایت که با او دارد نیز بخاطر ایشان
روشن شود و بعین الیقین مشاهدهٔ مرتبهٔ قرب او نموده باقی قوم را نیز از و خبر دهند پس حضرت عزت
تعالی ذکره دعای او را در معرض اجابت درآورده مرتبهٔ دیگر آثار مکالمهٔ خود را ظاهر ساخت و ایشان را
هم کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و پس بگوش ایشان
میرسید بواسطهٔ آنکه حضرت عزت جل شانه کلام مثل درخت در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود
و چون صدای آن از درخت نازل میشد نسیم قدرت هوای ملاحت از آن بهر جا منتشر میشد و از هر طرف
بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهدهٔ احوال بر انکار خود راسخ و در زید گفتند لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم با آنکه اینکه شنیدیم کلام الهی است تا آنکه

ما او را در وجه آشکارا نه بینیم و دیدهٔ ظاهر ما از مشاهدهٔ جمال او روشنی نگیرد پس چون آن کلمه این سخن بزرگ
از ایشان بظهور رسید و عتو ایشان ظاهر گردید دریای غضب الهی بجوش آمد و صاعقهٔ قهر او بر ایشان نازل
شد و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک در داد و موسی
چون مشاهدهٔ این حال نمود بمناجات درآمد گفت بار خدایا چگونه بجماعت بنی اسرائیل چون بجانب ایشان
برگردم و ایشان مرا در معرض عتاب و خطاب درآورده گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق
سخن خود را بر ایشان ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی بواسطهٔ آنکه در سخن خود که میگفتی
با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات و راز گوئی او را دریافته صادق نبودی و از آن ترسیدی که چون
رجوع نزد ما آئید تکذیب سخن تو کنند و تو را بر کذب و قول خود اعتراف باید نمود و بواسطهٔ رفع این تهمت
از خود بحیله توسل جستی کنایه از آنکه از ترس عقاب عاجل ایشان در کشتی و مرتبهٔ دیگر خلعت حیات در ایشان
پوشان تا من بسلامت تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق
نزد قوم فرستاد پس قوم با او گفتند بدرستی که اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید
تا بدیدهٔ ظاهر مشاهدهٔ جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبهٔ اجابت میافت و سعادت لقای او فایض میشدی
و ما را خبر میدادی از کیفیت ذات او و بما میگفتی که او بر چه کیفیت واقعست و چنانچه حق شناسائی اوست
ما را معرفت بحال او حاصل میشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیدهٔ ظاهر نمیتوان دید و ذات او را کیفیت
و چگونگی نیست که علم کسی بآن تواند برد و او را جل شانه بآیات و علامات میتوان شناخت و بدلایل و براهین
همین پی بشناخت میتوان برد نه بمشاهده و بعیان ایشان با این سخن تسلی نشده گفتند ایمان بتو نمی آریم و تصدیق
حرف تو نمیکنیم تا آنکه رؤیت او را از و درخواهی موسی چون از قبول نصیحت ایشان مایوس شد روی بدرگاه
الهی کرد و گفت پروردگارا تو شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا بچکار وا میدارند و تو بصلاح
کار ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سؤال که از من
آنچه ایشان از تو سؤال میکنند و بجواب آنچه از تو میخواهند که ترا بران مواخذه نیست و ما بر سرایر و عقاید همه
مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عتاب در نمی آوریم و بعلم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیکنیم پس از چون تو

مر آنکه موسی ع لب باین کلام گشود که رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف
ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین یعنی ای پروردگار
من بنمای خود را بمن تا نظاره جمال تو نمایم و سوال رؤیت خود متمکن سازی کلام الهی در جواب او باین وجه نازل شد
که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده‌ایم ولیکن نگاه کن بسوی این کوه در جای
خود قرار گیرد و تواند که تحمل تجلی ما نموده بود باشد که تو نیز ما را به بینی و در آن وقت طاقت مشاهده جمال من بخود
گمان برد و اگر بینی که کوه را توانای تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از فروغ شید لقای ما بران دیده
ریزه شود از هم پاشد تو نیز از تمنای آن درگذر و دل بر ظلمات هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی
بر آن کوه و چنانچه گفته اند بمقدار سوفار سوزنی پرتوی بر دو همی از نور خود بران کوه افکند بعد از آنکه حجابات
وعلم در آن افریده بود آن را دیده دیده گردانید و پاره پاره ساخته از هم فرو ریخت و چون موسی ع آن را مشاهده
نمود از هول و دهشتی که او را دست داد بر روی در افتاد و از هوش رفت و چون بهوش آمد در مقام تنزیه و تسبیح
پروردگار خود در آمد گفت پاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم و باز گشتم از جهل و ندیم
خود و به تنزیه ذات تو از امکان رؤیت و اموری که متضمن نقصانست بسوی معرفت و شناخت خود بانکه ترا
نمیتوان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده جمال تو نیست پس مأمون در معرض دعای امام ع در آمد گفت لله
درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف ع که فرموده ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان
ربه و دفع کن از خاطر من اشکال این را که چگونه تواند بود که یوسف ع صدیق با وجود مرتبه نبوت و عظمت قصد
مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او داشته وقوع یابد و حال آنکه فعل منکری دیگر او جایز بوده و لعزرت در مقام
تفصیل آن بر وجهی که دفع اشکال او در ضمن آن میشود در آمد فرمودند که معنی آیه اینست که زلیخا قصد
کرد مخالطت و صحبت یوسف و اگر نمیبود اینکه یوسف ع مشاهده برهان پروردگار خود که عبارت از نور عظمت
ولمعه عصمت و نبوت کرده بود و دامان عفت فایز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمیشد و از آلا
معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانکه او قصد کرده بود ولیکن یوسف ع بمرتبه عصمت فایز
بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمیشد و اینان گناه عمل نمی‌آید و بعد از نسخ که روایت کرده است

یعنی بود

بمن بعد تعالی قد رسیده از پدران بزرگوار خود امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند که زلیخا قصد کرد
وهمت بر آن گماشت که با یوسف ع مخالطت نماید و ابتدا بکار کند و یوسف ع قصد کرد بر خود جزم نمود که عزم صحبت
زلیخا نکند مأمون در مقام دعای آنحضرت در آمد گفت لله درک یا ابا الحسن ع خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی رفع کن از خاطر من اشکالی که از ملاحظه ظاهر آن دست
داده است چه ظاهر معنیش خبر میدهد که ذو النون پیغمبر ع وقتی که غضب بر او مستولی شده از میان قوم خود بیرون
رفت ظن کرد و گمان برد که ما نقدر ... و نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدا این قسم ظنی وقوع یابد و حال
آنکه بمذهب حق پیغمبران میبایند بمرتبه عصمت فایز باشند آنحضرت فرمودند مراد بذو النون یونس ابن متی است
که از قوم خود غضبناک شده از میان قوم بیرون رفت و ظن در این معنی در این آیه بمعنی الیقین استعمال یافته
وان لن نقدر علیه بمعنی ان نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه فاذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه که بمعنی
ضیق استعمال یافته است و معنی آیه اینست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر ع وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا
با او ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی با او نازل شد از میان ایشان بیرون رفت یقین دانست که ما روزی
او را بر او تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد
فنادی فی الظلمات ندا کرد یونس ع در ظلمات تاریکیها ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ندا کرد
نفس با آنکه من ملکی هستم بانکه نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست
و ترا از جمیع معایب و نقایص بری میدانم و بدرستی که من بودم از این از جمله ظالمان بودم مثل این عبادتی را
که الحال در شکم ماهی بان قیام دارم پس حضرت دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را شرف قبول داده گفت
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آنست یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان
بود و گفت لا اله الا انت هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی تا روزی که عالمیان برانگیخته شوند و لیکن به برکت
ذکر او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مأمون مرتبه دیگر بوظایف دعای آنحضرت قیام نمود و گفت یا ابا الحسن
خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا که ظاهر
معنی این آیه دلالت بر خلاف عصمت پیغمبران میکند چه معنی ظاهرش آنست که معاندان تو معروف

نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم تا انگاه که نومید شدند رسولان ایشان و گمان بردند رسولان آنکه ایشانرا
یعنی کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفتند آمد به پیغمبران یاری کردن ما آنحضرت فرمودند که حضرت عزت
به پیغمبر فرمایند که ای محمد میا بکه معاندان زمان تو بنا امیدی ایام حیات خود مغرور نشوند و بدولت تا باید
خود فریب نخورند که امم ماضیه را مهلت دادیم تا انگاه که نومید شدند رسولان ایشان و گمان بردند رسولان آنکه
ایشان یعنی کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان رسولان را و قوم ایشان نیز چنین کردند و گمان بردند قوم ایشان یا آنکه
رسولان در وعده و وعید با ایشان دروغ میگویند و آمد به پیغمبر یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود
آمد پس خاموش در مقام دعای آنحضرت در آمده گفت لله درک یا ابوالحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی که
بعد از فتح مکه بر حضرت مقدس نبوی نازل کرد ایه که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر نسبت
ذنب برسول خدا چون صحیح تواند بود و حال آنکه جمیع عصمت انبیا بطفیل عصمت اوست آنحضرت
فرمودند که مراد گناه و باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه هیچ کس
از گناه رسول خدا نبود بواسطهٔ آنکه ایشان همه بعبادت اصنام قیام داشتند و سیصد و شصت بت را
غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آنحضرت ایشان را دعوت کردند بر گفتن کلمهٔ
اخلاص یعنی کلمهٔ لا اله الا الله و ایشان را بتوحید خواندند بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند
بزرگ نمود این امر نزد ایشان و تکلیف بآن امر عظیم دانستند پس بزرگان و ارباب ستوه ایشان بمنزل ابو طالب
جمع شدند و گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق یعنی
آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه بدرستی که یکتائی و یگانگی خدای امریست بغایت عجیب
وچون دیدند که ابوطالب بفریاد ایشان نمیرسد از خانهٔ او بیرون روان شدند و در حال رفتن بیکدیگر
میگفتند که در بر همتی شتاب کنید وصبر و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که محمد
با ما به پیش آمده کار او حادثه ایست از حوادث و هر که اراده شد برای وقوع از چاره نیست
یا دعوی که محمد ما را میکند و اراده که کرده است امریست که مقرون بحقیقت و صواب باشد بلکه

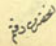
بواسطهٔ طمع بزرگ و ریاست خوب و عجب است این امر بیت که هر کس را اراده آن هست و مراد هر کسست علی
التفسیر ونشنیده ایم ما این را که ما را بر آن میدارد در ملت آخرین که پدران خود را دریافته ایم یا ملت عیسی
که آخرین ملل است زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی بر حق است نه بر توحید نیست این توحید
که او ما را بآن میخواند مگر فرا بافتن بر دروغی از نزد خود پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی بر پیغمبر خود
مکه را او را در معرض امتنان خود در آورده گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر یعنی بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتح ظاهر و روشن بر هر کس تا آمرزیده شود از جانب
خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد از این خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی
ایشان اعتقاد گناه از تو داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید و رد کردن دین
گذشته و آینده زیرا که مشرکان اهل مکه بعضی مسلمان شدند و بعضی از مکه بیرون رفتند و بعضی
که ماندند قدرت بر انکار توحید نداشتند هر گاه که ایشان را حضرت پیغمبر دعوت بتوحید میکردند پس
گناهان گذشته و آینده او را باعتقاد ایشان آمرزیده شد بظهور او بر ایشان و فتح مکه بر دست او مأمون
دیگر باره لب بدعای آنحضرت گشوده گفت لله درک یا ابوالحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که به پیغمبر
خود گفته عفا الله عنک لم اذنت لهم که ظاهر بی مودی عتاب مرتبهٔ آنحضرت و حال آنکه این تأویل
دور از افتراق حقیقت آنحضرت که نزول این آیه که بمیر از قبیل است که در بتو میگویم دیوار تو بشنو چه
عزت جل شانه به پیغمبر خود را بآن خطاب کرده است او را اراده نموده که بجهاد تبوک با او بیرون
نیامدند و عذرهای مکر آمیز گفتند خدای تعالی در حق ایشان فرموده که عفا الله عنک لم اذنت لهم
یعنی عفو کرد و در گذرانید خدای تعالی از تو کنایه از آنکه از آنکه تخلف محض او کردند و بجهاد بیرون
نیامدند و بدروغ اذن اقامت از او طلبیدند و در نزد او عذرهای دروغ گفتند و قسم یاد کردند
که سر از دست ری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای دروغ آمیز ایشانرا شنیدی کنایه از آنکه
بایستی که باجازت مبادرت ننمودی تا وقتی که ظاهر و روشن میشد ترا آنانکه در اعتذار راست گو بودند
و آنانکه دروغ میگفتند وهم چنین است قول خدای تعالی که لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من

الخاصرین یعنی ای محمد که مخاطب بخطاب ظاهر پیغمبر است و اراده حقیقت افراد مسلمانان امت اوست تا
هر یک را میفرماید اگر شرک اری هر اینه تباه میشود کردار تو که در وقت ایمان واقع شده و هر اینه باشی
از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا کردید و از این قبیلست ایه کریمه ولولا ان ثبتناک
لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر نه آنکه ما ترا ثابت کردانیدیم وعصمت ما ترا دریافت ومانع امد
از انکه نزدیک شوی بمیل بدرستی که در رسیده ان بودی که نزدیک شوی بمیل و ارزوی ایشان که مراد از ان
قریشند چه ایشان با نحضرت گفتند که ما ترا نمیگذاریم که استلام حجر کنی تا وقتی که بتان ما را نکسی و اگرچه
بسر انکشت باشد پس مامون گفت صدقت یا ابن رسول الله مرا خبر ده از معنی قول حضرت عزت جل شانه
که به پیغمبر خود میفرماید واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله
وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه که ظاهرش منافات بمرتبه عصمت ان
حضرت دارد انحضرت فرمودند بدرستی که حضرت رسالت در روزی از روزها کار جنابش روداده بود
متوجه خانه زید ابن شراحیل کلبی شدند وچون بمنزل او در امدند دیدند که زینب زن او غسل میکند پس
تنزیه حضرت عزت کشاده گفتند سبحان الله الذی خلقک یعنی پاک ومنزه است انخدای که ترا خلعت
خلقت پوشانیده است ومراد حضرت از این سخن که از دیدن زینب فرمودند تقدیس وتنزیه پروردکار
بود از قول جماعتی که کمان داشتند که فرشتکان دختران خدایند چنانکه حضرت عزت جمعی را از مشرکان را
که میکفتند الملائکة بنات الله در معرض عتاب وخطاب در اورده میفرماید افاصفیکم ربکم بالبنین
واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما یعنی ایا شما را بر گزید پروردکار شما به پسران وفرا
کرفت برای خود از فرشتکان دختران را این خلاف انست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننک میدارید و به پسران مینازید بدرستی که شما میکوئید سخن بزرک که اضافه ولد میکنید بحق
سبحانه ونفس خود را تفضیل مینهید براو که محبوب را بخود ومکروه را باو نسبت میدهید پس وقتی
که حضرت رسالت زن او را دید که غسل میکند در مقام تقدیس وتنزیه پروردکار در امد گفت
پاک ومنزه است انخدائی که ترا افریده است از انکه او را فرزندی فرا دیتوان داد که محتاج باشد باین

تطهیر

تطهیر وتغسیل پس چون زید بمنزل خود برکشت زن او از امدن پیغمبر وگفتن باو که سبحان الذی خلقک
او را خبر داد پس زید دانست که انحضرت از این سخن چه اراده کرده اند واز این تنزیه چه قصد نموده اند
وکمان برد که چون حسن وصباحت زینب را مشاهده کردند از روی تعجب این کلام را بزبان معجز بیان اوردند بعد از آن
زید بخدمت رسالت پناه امد وگفت ای رسول خدا بدرستی که زن من بسیار بدخوست و با من سازکاری
نمیکند میخواهم که او را طلاق دهم حضرت مقدس نبوی فرمودند امسک علیک واتق الله یعنی نکاه دار
از برای خود و بترس از خدای در کار او واز روی اضطرار طلاق مده وبدرستی که حضرت عزت جل شانه
حضرت رسالت را اکاه کردانیده بود از عدد زنان او وانکه زن زید از جمله انهاست پس حضرت رسالت
پنهان داشت انرا که خدا با او خبر داده بود که زینب از جمله زنان او خواهد بود در نفس خود ان را بزید اظهار
نکرد واز مردمان ترسید که بکویند محمد بنده خود را میکوید که زن تو نزدیک باشد که زن من شود
او را باین قول عیب کنند پس حضرت عزت این ایه را نازل کردانید واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت
علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه
یعنی ویاد کن ای محمد انرا که کفتی مر انکس را که انعام کرده است خدای بر او باسلام وتوفیق خدمت ومصاحبت
تو وتو انعام کرده باو بازاد کردن در بردن وفرزند خواندن یعنی کفتی زید را که مستغرق دریای نعمت
خدا ورسول است که نکاه دار برای خود زن خود زینب را وبترس از خدای در کار او واز روی اضطرار طلاقش
مده وپنهان میداری در نفس خود انچه خدای پیدا کننده انست یعنی انرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود
ومیترسی از سرزنش مردم که کویند زن بنده خود را خواست وخدای سزاوارتر است که از او بترسی در انچه
باید ترسید پس از ان که میان زید وزینب ناسازکاری پدید امد واو را طلاق داد وعدت صرف او بسر
امد حضرت عزت او را به پیغمبر خود تزویج فرمود ودران باب این ایه کریمه نازل کردانید که فلما قضی
زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان
امر الله مفعولا یعنی پس ان هنکام که برسید زید از زینب حاجتی که داشت چه مراد زید طلاق زینب بود
چون مراد رخصت خود را زو یافت یعنی طلاقش داد وعدتش بسر امد او را بتو دادیم تا نباشد بعد از تو بر

تنگی یا اثمی و وبالی در خواستن زنان پسر خوانده کان خود را چون پسند بعد از خود از ایشان کنایه از آنکه
طلاق دهند و عدت بگذرد و هست کاری که خدای خواهد بود بی شبهه چنانچه مهم زینب رض واقع شد
پس سید عالم صلعم بعد از نزول این آیه وافی هدایه بی دستوری بخانه امد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه
تشریف آوردی حضرت فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که خدای تعالی مرا
به پیغمبر خود تزویج کرده و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند و بغو لا افتخار بعد از آن حضرت عزت چون
میدانست که منافقان نزدیک باشند که پیغمبر را عیب کنند و سرزنش نمایند بسبب تزویج زینب که کرده بود این آیه
نازل کردید که ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له یعنی نیست بر پیغمبر هیچ وزری و وبالی در آنچه
فرض کرده است خدای تعالی برای او پس مامون گفت ای برادر که شفا دادی سینه مرا از رنجی که از این امور
دل او بهم رسیده بود ای فرزند رسول خدا و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت
از مجید انتم جزاک خیر و هادرا حضرت عزت جمت عطیانه از جانب انبیای خود که دفع توهم کنا و در ماده ایشان
از ما کردی و از جانب ملت اسلام که بدین تقریر خلل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی علی ابن محمد ابن
الجهم گفت پس مامون بهمان برخواست و دست محمد ابن جعفر ابن محمد را که عم حضرت بود گرفته راهی شد که در درون خانه
رود و منان کذارد و من در آن مجلس حاضر بودم بی ایشان رفتم شنیدم که مامون محمد ابن جعفر میگفت چون
دیدی پسر برادر خود را گفت او عالمست و در علم سر امد است با آنکه تا حال هرگز ندیدیم که نزد هیچ کس از اهل
علم تردد کرده باشد و چیزی از ایشان فرا میگرفته باشد مامون گفت پس برادر تو از اهل بیت نبوتست آنانی که
حضرت رسالت پناهی صلعم در حق ایشان گفته الا ان الابرار عترتی واطائب ارومتی احکم الناس صغارا واعلم
الناس کبارا فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم ولا یخرجونکم من باب هدی ولا یدخلونکم فی باب ضلال یعنی آگاه
باشید ای پسر که نیکوان عترت من و پاکان ذریت من حکیم ترین مردمانند در کوچکی و داناترین ایشانند
در بزرگی پس ایشانرا تعلیم مدهید که احتیاج بتعلیم کسی ندارند و از تعلیم مستغنی اند ای پسر که ایشان
داناترند از شما بیرون نمی آرند شما را از در هدایت و راستی و در نمی آرند شما را بدر ضلالت و بیچ
بعد از آن انحضرت برخاستند و بمنزل شریف خود تشریف بردند و چون روز دیگر شد صباحی بخدمت



انحضرت رفتم و سخنانی که میان مامون و عم او محمد ابن جعفر گذشته بود بعرض رسانیدم انحضرت تبسم فرمودند
گفتند ای ابن الجهم نزدیک هست ترا انچه از وی شنیدی ای پسر که او مرا بازنی خبر دهد و با من حسد میکند
و خدای تعالی انتقام مرا از و خواهد کشید مصنف این کتاب رحمه الله گفت این حدیث از طریق علی ابن الجهم
با کمال بغض و عداوتی که با اهل البیت ع داشته بسیار غریبست و نعم ما قیل الفضل ما شهدت به الاعداء

باب سیزدهم در ذکر آنچه از امام رضا ع در خبر اصحاب الرس و احوال اشقاوت مال ایشان بروایت رسیده است

روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر
خود که گفت روایت کرد بما ابوصلت عبد السلام ابن صالح هروی که گفت روایت کرد بما علی ابن موسی الرضا ع
از پدر بزرگوار خود موسی ابن جعفر ع از پدر بزرگوار خود جعفر ابن محمد از پدر رفیع مکان خود محمد ابن علی از پدر
عالی مقدار خود علی ابن الحسین ع از پدر بزرگوار خود حسین ابن علی علیه السلام که انحضرت فرمودند که سه
روز پیش از شهادت امام المشارق والمغارب علی ابن ابوطالب علیه الصلوة والسلام مردی از اشراف بنی تمیم
که او را عمرو مینامیدند بخدمت انحضرت ع امد و گفت ای امیر مومنان خبر ده مرا از اصحاب الرس که در کدام
عصر بوده اند و منزلهای ایشان در کجا بود و پادشاه ایشان که بوده است و حضرت عزت پیغمبری با ایشان فرستاده
یا نه و بچه هلاک شدند و چرا در معرض هلاک امدند بدرستی که من ذکر ایشان را در کتاب خدای تعالی می یابم
و نمی یابم هیچ اثری از خبر ایشان پس انحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند بدرستی که پرسیدی
از حدیثی که از هیچ کس پیش از تو از من نپرسیده بود و نخواهد گفت این حدیث را بعد از من مگر کسی که از من
شنیده باشد و نیست در کتاب حضرت عزت جل شانه هیچ آیه مگر آنکه تفسیر آن را میدانم و معرفت دارم
که آن در کجا فرود امده است بر کوه یا هامون و چه در وقت نازل شده است و در شب و یا روز و بدرستی
که در اینجا و اشاره کردند بدرج جواهر اسرار الهی و گنجینه نقود ضمایر حضرت رسالت پناهی صلعم یعنی سینه
خود هر اینه علم بسیار اندوخته و لیکن خواهان آن کم اند و نزدیک باشد که ندامت برند و پشیمانی
خورند چون مرا گم کنند ای اخا تمیم بدانکه قصه اصحاب الرس اینست که ایشان قومی بودند که درخت صنوبری را
معبود خود ساخته پرستش آن قیام مینمودند و آنرا شاه درخت مینامیدند و آنرا حیی بوده که یافث ابن نوح

بر لب چشمه آب که انرا دوشنا میگویند وبعد از طوفان از برای حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام روان شده نشانده
والقوم را ان برای ان اصحاب الرس نامیدند که پیغمبر خود را که فرستاده الهی بود در چاه کردند و سرش را بسنگ
چیدند واین قضیه بعد از سلیمان ابن داود علیه السلام واقع شد وایشانرا دوازده ده بر کنار نهری که معروف بنهر رس است
در شهری از شهرهای مشرق زمین واین نهری از ان پر برکت وخوشگوارتر در روی زمین نیست وهیچ دیهی
پربرکت ومعمورتر از ان دیهها نی یکی را ابان نام بود دویم را اذر سیم را دی وچهارم را بهمن پنجم را اسفندار وششم را
فروردین وهفتم را اردی بهشت هشتم را خرداد نهم را امرداد دهم را تیر ویازدهم مهر ودوازدهم را شهریور وبزرگتر
شهرهای ایشان اسفندار بود وپای تخت پادشاه ایشان که نامش ترکوز بن غابور ابن یارش ابن سازن ابن نمرود ابن کنعان
بود واو فرعون ابراهیم علیه السلام است وان چشمه بزرگ وان درخت صنوبر عالی درهمین شهر بود واز انوری که سبز
شده بود در هر دیهی شاخه از ان کاشته بودند بمرور ایام درختی عظیم شده بود وابها وچشمهها ونهرهای که اهل
بر لبان نشانده بودند بر خود وحیوانات خود حرام کرده بودند وهر که از انها میخورد اورا میکشتند ومیگفتند
این آب حیات پروردگار ان ماست وسزاوار نیست هیچ کس را که از حیات ایشان چیزی کم کند وایشان وحیوانات ایشان
اب از نهر رس که دیهات ایشان بر کنار ان بود می اشامیدند واز چشمههای دیگر اب بر داشتن واشامیدن حرام میدانستند
ودر ماهی از سال در هر دیهی عیدی وجشنی قرار داده بودند که چون روز عید ایشان میرسید مردمان ان دیه
همگی حاضر میشدند وپرده از حریر که بران اقسام صورتها کشیده بودند بران درخت میبستند وگاو وگوسفند
قربان میکردند ودر حوالی ان اتشکدهها بنا وهیزم جمع میکردند ودر ان اتشکدهها ودود قربان کردن سر شاخهای
نارسید وعظیم میشد چنانکه اسمان از چشم ایشان پوشیده میشد بپای ان درخت بسجده می افتادند وگریه وزاری
شروع میکردند تا ان درخت از ایشان راضی گردد وانار رضامندی خود بر ایشان ظاهر سازد پس شیطان می امد
وشاخهها را بجنبش می اورد واز ساق با واز باریک چون اواز کودکان با ایشان میگفت راضی شدم از شما
ای بندگان من دلخوش کنید وچشم روشن دارید وچون ایشان ان مژده میشنیدند سر از سجده بر داشته بعیش
وطرب مشغول میشدند وشراب میخوردند وعود وطنبور می نواختند ودستهای همدیگر گرفته رقص میکردند
واین قسم رقص را دست بند میگویند پس در همانجا یکشبانه روز بسر میبردند بعد از ان بجانهای خود بر میگشتند

وپارسیان

وپارسیان نام ماههای خود را با نام واذر ماه وغیر انها از اسامی ان دیهات اشتقاق کرده نامیده اند برای انکه
ایشان بهمدیگر میگفتند این عید فلان ماه وعید فلان دیه است تا انکه عید دیه بزرگ ایشان که پای تخت پادشاه
بود میرسید کوچک وبزرگ همه ان دیهها در انجا جمع میشدند وسراپرده از دیبای مصقور بانواع نقشها وپیکرها وازده
در داشته گرد بر گرد ان درخت وهر یکی از ان دوازده دیهها بر هر دری از ایشان مقرر کرده بودند که مردم ان دیه
از همان در در می امدند واز بیرون ان سراپرده سجده ان درخت میکردند وقربان بسیار از گاو وگوسفند
بند در می اوردند زیاده بر انچه از برای عیدهای دیگر می اوردند پس ابلیس بر تلبیس امده ان درخت را حرکت
عظیمی میداد از میان ان باواز باریک بکلام امده وعدهها بسیار ووعدهها بیشمار زیاده از وعدها عیدهای دیگر
بر ایشان میداد وایشانرا از راه میبرد وبضلالت می انداخت پس از شنیدن ان امیدها دلخوش شده سر از سجده
بر میداشتند وبفرح ونشاط تمام چنانکه مشغول بکار دیگر نشوند وباکمترین زنند بلهو ولعب وبازی وطرب
در امده بشرب خمر ونواختن ساز ونوا میپرداختند وبعد عیدها سال ایشان دوازده شبانه روز
بدان منوال بسر میبردند بعد از ان هنگامه را برهم زده بجانهای خود می امدند پس چون کفر وطغیان ایشان بحضرت
عزت جل شانه مدت کشید وسربسر ضلالت وعصیان ایشان بنهایت انجامید حضرت عزت پیغمبری از جماعت
بنی اسرائیل از فرزندان ابن یهودا ابن یعقوب علیه السلام بر ایشان فرستاد وان پیغمبر مدتها مدید وعهدی بعید در میان
ایشان بود وبعبادت پروردگار ومعرفت کردگار ایشانرا دعوت مینمود پس چون عنود وگمراهی ایشان در نهایت
بود متابعت او نکردند وبه پروردگار نگرویدند القصه چون ان پیغمبر شدت تمادی ایشانرا در ضلالت بانتها
الغایت دید وقبول نکردند انچه ایشانرا بدان میخواند ودلالت بهدایت معاینه نمود وایام عید عظیم ایشان رسید
بدرگاه پادشاه علی الاطلاق وبارگاه خداوند باستحقاق روی اورده گفت ای پروردگار من بندگان تو بجز کفر
بتو وتکذیب تو که انرا خود میدانند دیگر هیچ چیز را قبول ندارند ودعوت مرا اجابت نمیکنند ودرختی را که
که نه نفع از ان متصور است ونه ضرر میپرستند وبعبادت ان قیام مینمایند پس قدرت عامه خود ودرختان ایشانرا
که بپروردگاری برداشتند یکباره خشکان واثار قدرت وسلطنت خود را بر ایشان ظاهر گردان
حضرت عزت عمت عطایاه دعای ان پیغمبر را بمعرض استجابت در اورده تمامی درختان ایشانرا بخشکانید

وچون صبح برخاستند دیدند که درخت عظیم ایشان خشکیده و اثری از خضرت در آن نمانده ایشان را از این واقعه
هول عظیم دست روی داد و بر ایشان سخت دشوار نمود پس همگی بوسوسه افتادند و جمعی قوم بر دو فرقه شدند
فرقهٔ از ایشان بر آن رفتند که این مردی که دعوی پیغمبری خدای آسمان و زمین میکند که میگوید که فرستادهٔ خدا بسوی
بر شما خدایان شما را سحر و افسون کرده و در معرض تلف افکنده تا روی شما را از پروردگاران بگرداند و بسوی
پروردگار خود آورد و او بگویند فرقهٔ دیگر گفتند نه چنین است بلکه چون پروردگاران شما دیدند که این مرد
ایشان را عیب میکند و شما را بعبادت پروردگار دیگر غیر از ایشان میخواند در غضب شده حسن و بهای خود را از شما
محجوب داشتند و شما را از دولت خود نا امید ساختند تا آنکه شما بر او غضب کنید و نصرت از پروردگاران خود مخصوص
در دفع او کوشید القصه ارشنیدن این سخن همگی رای خود را بر کشتن آن پیغمبر قرار داده در مقام کشتن او شده در پی
تدبیر آن رفتند و چند انبوبهٔ دراز گشاده دهن از ارزیز ریختند و آنها را بهم وصل کرده در قعر چشمه فرستادند
و بنای بر آن از بیرون انبوبها خالی کردند تا زمین قعر چشمهٔ نمایان شد آنگاه چاه عمیق سر تنگی در آنجا کندند و پیغمبر
خود را در آن چاه کرده سنگ عظیمی بر سر آن گذاشتند بعد از آن انبوبها را از آب بیرون آوردند تا سر آن را فرو گرفت
وچون پیغمبر خود را در آن چاه کردند و از کار خود پرداختند گفتند حال امید واریم که پروردگاران ما از ما راضی
شوند چون ببینند کسی را که عیب ایشان میکرد و ما را از عبادت ایشان باز میداشت در چاه انداختیم و او را کشتیم بیکبار
تشفی خاطر یافته نور و نضرت خود را چنانکه سابق بود بر ما ظاهر گردانند و بها و خضرت خود را بر ما جلوه دهند
القصه همچنان بیرون ناله و انین پیغمبر خود را از قعر چاه میشنیدند که میگفت ای پروردگار من و ای سید من بدیدی
که تنگی جا و شدت و محنت مرا میبینی و ضعف و بیچارگی و کلاه علاجی من رحم کن و در قبض روح من تعجیل نما
و اجابت دعوت مرا بتاخیر میندازد تا آنکه اجابت حق نمودند و روح او باعلا علیین پیوست بعد از آن
حضرت عزت جل شانه بجبرئیل خطاب کرد که ای جبرئیل آیا چه گمان برده اند این بندگان من که مغرور بحلم و برد
باری من شده اند و از جزای من ایمن گشته اند و بغیر من عبادت کرده اند و پیغمبر مرا بقتل رسانیده اند آیا آنکه
با غضب من مقاومت نمایند و از سلطنت من بیرون روند چگونه توانند بود و حال آنکه من انتقام میکشم
از آنکه عصیان من کنند و از عقاب و عذاب من نترسند و بدرستی که من قسم یاد کرده ام بعزت و جلال خود

هر اینه

هر اینه ایشان را عبرت عالمیان نمایم پس دست از رعایت ایشان برداشت و ایشان در هنگامهٔ عید خود
بودند که ناگاه دریای غضب الهی متلاطم در آمد حکم بهلاک ایشان شد و باد تند بادی سرخی بر تندی تمام در وزیدن
آمد و چون ایشان آن حال را مشاهده نمودند بحیرت افتادند و ترس عظیم در دل ایشان در آمد و بهم دیگر چسبیدند
بعد از آن زمین در زیر پای ایشان سنگ کبریت شده با فروختن در آمد و ابر سیاه تاریکی بر ایشان سایه انداخته
چون گنبدی و ایشان را در میان ایشان فرا گرفت و بر تف و تاب در آمد همچنان که ارزیز در آتش گداخته میشد
بدنهای ایشان گداخته شد فنعوذ بالله تعالی ذکره من غضبه و نزول نقمته ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم باب ۱۴ در آنچه روایت شده است از امام رضا ع در تفسیر قول خدای تعالی که وفدیناه بذبح
عظیم روایت کرد بما عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در شهر نیشابور در ماه شعبان سنه
سیصد و پنجاه و دو که گفت روایت کرد بما محمد بن علی بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از امام
رضا ع میفرمودند حضرت عزت جل شانه ابراهیم را امر کرده که در عوض پسر خود اسمعیل گوسفندی را که از برای او
از بهشت فرستاده اند قربان کند و در دل ابراهیم این آرزو در آمد و در خاطر مبارکش خطور نمود که چه میبود
اگر حضرت عزت امر میفرمود که فرزند را بدست خود ذبح کنم و منع میفرمود از آنکه گوسفند را در عوض او بکشم
تا آن درد و المی که در دل پدری که عزیزترین فرزندان خود را بدست خود کشته باشد در می آید در دل من
در آید بسبب آن مصیبت بزرگترین درجات اهل ثواب که در مصایب یافته اند بیابم و مستحق آن درجهٔ عالیه
و مرتبهٔ کامله بگردم پس ملک جلیل وحی با براهیم خلیل فرستاد که ای ابراهیم از جملهٔ خلقان که او دوستتر میداری
گفت ای پروردگار من هیچ آفریده نیافریدی که او در نزد من دوستتر از حبیب تو محمد باشد خطاب آمد که آیا
او را دوستتر میداری یا خود را گفت بلکه او در نزد من دوستتر است از نفس من باز فرمان رسید که فرزندان
او را دوستتر میداری یا خود را گفت بلکه او در نزد من دوستتر است از نفس من باز فرمان رسید گفت بلکه
فرزندان او در نزد من دوستتراند از فرزندان من باز وحی بر او آمد که کشته شدن فرزند او بظلم و عدوان
بدست دشمنان او درد او دلت را بیشتر می‌آزارد یا ذبح کردن تو بدست خود در طاعت من گفت ای پروردگار
من بلکه کشته شدن فرزند او بر دست دشمنان او درد او بیشتر است دل مرا انگشتی فرزند خود بدست

خود حضرت عزت گفت ای ابراهیم بدرستی که طایفه که گمان ایشان اینست که از امت محمد اند زود باشد که فرزند
او حسین را بعد از او از روی ظلم و عدوان هم چنانکه گوسفند را میکشند بکشند و بسبب این گناه عظیم که از ایشان
در وجود خواهد آمد مستوجب سخط و عقاب من گردند ابراهیم از شنیدن این قضیه که نتیجه اش بعد از آن بظهور
خواهد رسید اندوهگین شد بگریه افتاد حضرت عزت وحی باو فرستاد که ای ابراهیم بتحقیق که اندوه و گریه
ترا بر پسر خود اسمعیل اگر بدست خود او را ذبح میکردی با اندوه و گریه تو که بر قتل حسین کردی قبول نمودم و
و بلندترین درجات اهل ثواب بر مصایب از برای تو واجب گردانیدم قول الله عز و جل و فدیناه بذبح عظیم

باب ۱۰ در آنچه از ائمه هدی حضرت امام رضا در معنی قول حضرت مقدس نبوی که فرموده اند
انا ابن الذبیحین روایت شده است **روایت** کرد بما احمد بن حسن قطان که گفت خبر داد بما احمد بن محمد بن سعید
کوفی که گفت روایت کرد بما حسن بن علی بن فضال از پدر خود که گفت پرسیدم از ابا الحسن علی بن موسی الرضا ع
از معنی قول پیغمبر که گفته اند انا ابن الذبیحین چه معنی دارد آنحضرت فرمود که مراد از ذبیحین اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله و عبدالله بن عبدالمطلب است رضی الله عنهما اما اسمعیل و او پسریست بردبار که حضرت عزت
خلیل خود را باو مژده داده است که فبشرناه بغلام حلیم یعنی پس مژده دادیم او را بفرزندی بردبار کنایه از آنکه
چون ببلوغ رسید حلیم بود پس چون ابراهیم با پسر خود اسمعیل بموضع سعی که میان صفا و مروه است رسید که فلما
بلغ معه السعی گفت مر پسر خود را که یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری یعنی ای پسرک من بتحقیق
از روی شفقت است بدرستی که من می بینم پیوسته در خواب آنکه ترا ذبح میکنم کنایه از آنکه بیا چه در خواب
می بینم که فرزند را ذبح کن پس در نگر تا در این کار چه می بینی رای تو چه اقتضا میکند اسمعیل گفت یا ابت افعل
ما تؤمر یعنی ای پدر من بکن آنچه فرموده شده بدان و مگو که مکن آنچه دیدی چه آنچه بخواب دیدی امر بخلاف
آنچه ابراهیم دیده بود نشد ستجدنی ان شاء الله من الصابرین یعنی زود باشد که بیابی مرا ان شاء الله اگر خدا خواهد
خدای از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضای پدر و اگر بعد از این گویند که ابراهیم خلیل برای فرمان حق پسر را
در باخت این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای او سر را درباخت **بیت حافظ** مرا سر نیست که فدای پای تو کردم
قبول کن که جز این مایه دستگاه ندارم ۞ پس چون پدر و پسر هر دو حکم خدای را گردن نهادند یعنی ابراهیم

بفدای

بفدای پسر و اسمعیل بفدای پسر راضی شد حضرت عزت عطایا نه فدا داد اسمعیل را بذبح عظیم یعنی قربانی
بزرگ و آن گوسفندی بود سیاه رنگ که در سیاهی میچریده کنایه از آنکه در صحرای عدم که در علم الهی موجود بوده
میچریده و چون بوجود آمد چهل سال در ریاض بهشت عنبر سرشت میگردید از رحم ماده بیرون نیامده بلکه بلفظ کن موجود
محض از برای آنکه بفدای اسمعیل دهند و او در وی ابراهیم خلیل خود را پدر و از او نمانست که هر چه در معنی قربانی کنند
قربان اسمعیل بود تا روز قیامت بفدای او محسوب شود پس او یکی از دو ذبیح باشد اما ذبیح دیگر عبدالله است جد او
عبدالمطلب دست بحلقه در کعبه زده از حضرت عزت درخواست نمود او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که چون
او را ده پسر بوجود آیند یکی از ایشان را بجهت شکرانه اجابت دعای خود بدست خویش قربان نماید بعد از آنکه حضرت
عزت دعای او را در معرض اجابت در آورده و پسر با وعطا فرمود او هم بخاطر گذرانید که چون حضرت عزت
آنچه من خواستم وفا کرد من نیز آنچه نذر کرده ام وفا نمود پس همه فرزندان را بکعبه در آورد و میان ایشان قرعه زد
قرعه بنام عبدالله پدر پیغمبر که او سید ابرار افتاد و چون او دوست ترین فرزندان او بود مرتبه دیگر قرعه زد
باز بنام او افتاد سیم بار نیز بنام او افتاد پس این مرتبه عبدالله را گرفته بر زمین انداخت و جزم کرد که او را
ذبح کند مردان قریش برو او گرد آمده از آن کار منع کردند و زنان ایشان جمعیت کرده بشور و گریه افتادند عبدالمطلب
در میان ایشان متردد میبود ناگاه عاتکه دختر او بالهام و بفرمان الهی گفت ای پدر [illegible] میان تو و پسر
انگشت پسر خود عذر بیاد گفت ای دختر من چگونه [illegible] عذر آورم و از معذرت [illegible]
که تو طیبه مبارکه گفت ای پدر شتران را که در صحرا داری حاضر گردان و میان بعضی از آنها و عبدالله قرعه بینداز
و همچنین زیاده میکن و قرعه میانداز تا وقتی که حضرت عزت از فرزند تو بمال راضی گردد و قرعه بنام اشتران افتد
و آنها را در راه خدای قربان کن عبدالمطلب چون این سخن را شنید و بر پسندید و شتران خود را حاضر کرده بعدد
ده نفر شتر و نام عبدالله قرعه زد بنام عبدالله افتاد و همچنان ده نفر شتر میافزود و بنام عبدالله قرعه میزد
تا صد نفر شتر که رسید قرعه بر عدد شتران افتاد پس قریش یکبار تکبیر گفتند چنانکه کوههای
حوالی تهامه بلرزش در آمد عبدالمطلب گفت بیکمرتبه اکتفا نمیکنم تا سه مرتبه قرعه بر عدد شتران نیفتد
دست از عبدالله بر نمیدارم پس چون دو مرتبه دیگر قرعه زد بر عدد شتران افتاد زبیر و ابوطالب و خواهران

او بر جبین عبد الله افتاد از زیر دست و پای عبد المطلب که برای کشتن گرفته بود خالص کرده دست بر سقف زده بودند
و در بغلش گرفته بکنار میبوسیدند و خاک از روی او بر می‌چیدند و جبین خراشیده شده بود و پاک میکردند و بخجالت
او شادی مینمودند القصه عبد المطلب امر کرد تا شتران را در موضع حزوره نحر کنند و هیچ کس را از بردن گوشت آن
قربانی منع نکنند و عبد المطلب پنج سنت بود که حضرت عزت آنها را در اسلام جاری داشت زنان پدران را بر پسران
حرام میدانست و دیت قتل آدمی را صد شتر مقرر کرده بود و هفت شوط طواف خانه کعبه بجای آورد و آن گنج
که یافته خمس آن را بیرون آورده بمردم قسمت نمود و وقتی که چاه زمزم را کند سقایة الحاج نام نهاد اکثر عمل عبد المطلب
حجت بود و عزم کردن او بر ذبح پسر خود عبد الله شبیه بعزم ابراهیم بود بر ذبح نمودن پسر خود اسمعیل حضرت
رسالت پناهی به نسبت دادن نسب خود با ایشان افتخار میکرد که مراد از ذبیحین در قول آن که انا ابن الذبیحین
در قول آن ایشانند و سببی که حضرت عزت برای آن ذبح را از اسمعیل بر داشت و بفدا مبدل ساخت آنها سببی است
که بران ذبح را از عبد الله بر داشت و آن بودن پیغمبر و ائمه بوده است که در صلب ایشان بوده اند و بسبب
از ایشان بهم رسند پس برکت موجود آمدن پیغمبر و ائمه حضرت عزت ذبح را از ایشان بر داشت و باین
عطیه عظمی ایشان را نواخت بعد از آن سبب کشتن فرزندان از میان مردمان بر داشته شد و دیگر در میان ایشان سنت
جاری نشد و اگر آنچنان میشد هر آینه واجب میبود بر مردمان که در روز قربان که بقتل فرزندان خود بحضرت
عزت تقرب جویند و بجای گوسفندان فرزندان خود را قربان کنند پس هر چه از قربانی که مردمان در راه
خدا قربان کنند و بان تقرب بحضرت عزت جویند تا روز قیامت بفدای اسمعیل محسوب باشد مصنف این
کتاب رحمه الله گفت در آنکه ذبیح اسمعیل بود یا اسحق روایت مختلف است بعضی بر آن رفته اند که ذبیح اسحق است
و بعضی گفته اند که اسمعیل است و راهی بسوی رد کردن اخبار بسیار که از طرق اهل عصمت رسیده باشد
که ذبیح اسمعیل بوده و لیکن چون بعد از واقعه اسمعیل اسحق بوجود آمد و آرزو کرد و بخاطر گذرانید
که چه میبود اگر این ذبیح خود میبود و حضرت عزت پدر او را بکشتن او امر مینمود هم چنانکه برادرش صبر کرد
و سر خود را در راه خدا فدا مینمود او نیز بامر الهی صبر و شکیبائی پیش میگرفت و در قربانگاه محبت از سر
میگذشت و باین وسیله درجه ثواب او را در می‌یافت پس حضرت عزت او را در ملکوت آسمانها ذبیح خواند

بجهت آن آرزوئی که در دل او در آمده بود و این روایت را بسندهای بسیار آورده در کتاب نبوت ذکر کردیم

باب ۱۰ در آنچه از امام رضا در علامات امام روایت شده است روایت کرد بما محمد بن ابراهیم بن
اسحق طالقانی رضی الله که گفت خبر داد بما احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی که گفت روایت کرد بما علی بن حسن بن
علی بن فضال از پدر خود از ابو الحسن علی بن موسی الرضا که آنحضرت فرمودند که امام را علامات چند است
که بدان نشانها از جانب الهی سرافراز است و از سایر مردم ممتاز و آن اینست که امام اعلم و احکم و اتقی و احلم
و اشجع و اسخی و اعبد مردمان باشد و ختنه کرده شده متولد شود و از خون نفاس و غیره طاهر و پاک از مادر
بوجود آید و همچنانکه از پیش خود میبیند از عقب خود نیز می‌بیند و سایه او بر زمین نمی‌افتد و چون از شکم
مادر بر زمین آید بر دستهای خود آید و آواز بلند بشهادتین گوید و هرگز محتلم نشود و چشمش بخواب رود اما
دلش بیدار بود و محدث باشد یعنی آواز حدیث ملائکه بشنود و بدون آنکه در نظر او بتجلی در آیند و مفهم شود
و زره حضرت رسول بر بدن او راست آید و بول و غایط او دیده نشود چه حق سبحانه و تعالی زمین را موکل ساخته
که آنچه از وی بیرون آید فرو برد و بوی بدن او خوشبوی تر از مشک بود باید که بهترین مردمان باشد از ایشان
بنفسهای ایشان و مهربانتر از پدران و مادران ایشان باشد بر ایشان متواضع ترین مردمان بود و تواضع او
لله باشد و پرهیزکارترین مردمان باشد اجتناب میکند ایشان را بان و باز دارنده ترین مردمان بود از آنچه
نهی مینماید ایشان را از آن و دعای او مستجاب باشد تا آنکه اگر بر سنگی دعا کند که شکافته شود هر آینه دو نیم
گردد و سلاح حضرت رسالت پناهی در نزد او باشد و شمشیر او ذو الفقار بود و در نزد او دو صحیفه باشد
که در یکی نامهای شیعیان و پیروان او نوشته باشند تا هنگام قیامت و در دیگری نامهای دشمنان و معاندان
او باشد تا روز قیامت و جامعه در نزد او باشد و آن صحیفه ایست که طولش هفتاد ذرع است و تمامی آنچه
فرزندان آدم بآن احتیاج دارند در آن صحیفه مرقوم است و جفر اکبر و جفر اصغر که از پوست میش و گوسفند
ترتیب داده اند در نزد او یافت شود و در آنها جمیع علوم مندرج است تا آنکه دیه خراشیده شدن بشره
و خراشیدگی پوست و نصف پوست و ثلث پوست در آنجا مثبت است و مصحف فاطمه در نزد او باشد و بسند حدیثی
دیگر که هم از آنحضرت روایت شده است مذکور است بسند حسن که امام مؤید بروح القدس است یعنی بوی

کردانیده و قوت داده شده است بجان پاکیزه و میان او و حضرت عزت جل شانه عمودی از نور باشد که تمامی
اعمال بندکان را در آن می بیند و هر چیزی که او را بآن احتیاج میشود از برای دلالت در او و تمامیه کی در آنجا
مشاهده میکند و اطلاع بهم میرساند بر چیزها چون آن نور بجهت او منبسط و پهن شود بداند و معلوم کند و چون آن نور
بر او منقبض و کرفته شود نداند و معلوم او نکردد امام چون سایر انام متولد میشود و از و متولد میکردند یعنی او
از پدر و مادر بوجود می آید و از و فرزندان بهم میرسند و صحیح و سالم میباشد و بیمار میشود و طعام میخورد و آب
می آشامد بول و غایط میکند و مباشرت مینماید و بخواب میرود و سهو و نسیان از و بوقوع می آید و فرح و حزن
او را دست میدهد و خنده و کریه بر او عارض میشود و میمیرد و میمیرند و بقبرش میسپارند و زیارتش میکنند
و محشور میکردد و در موقف باز می ایستد و در معرض لقای الهی در می آید و پرسیده میشود از ثواب و کرامت
میابد و بخشیده میکردد و دلالت او در دو خصلت است در علم او و استجابت دعوت اوست و هر چه از خبر
دهد از حوادثی که حادث خواهد شد و آن بعهدیست که از حضرت رسول ص باو معهود شده است و از پدران
او بمیراث باو رسیده و این است که جبرئیل از علام الغیوب جل و عز نواله بحضرت رسالت ص عهد کرده اند
و باو خبر داده و یازده امام هم از بعد پیغمبر ص بقتل رسیده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی و امام حسین ع
مرتبه شهادت یافته اند و باقی ائمه دیکر بزهر و هر یک از ایشان را طاغوت زمان او شهید کرده و این
کشته شدن ایشان نه از آن بابتست که طایفهٔ غلات و مفوضه لعنهم الله بر آن رفته اند و میکویند ایشان
بحسب حقیقت و نفس الامر کشته نشده اند بلکه امر ایشان بر مردم مشتبه شده و بر ایشان انچنان نموده که کشته
شده اند پس بغضب الهی کرفتار شوند که بر ایشان دروغ بسته و کشته شدن ایشان را بر عوام مشتبه ساخته
بدرستی که امر هیچ پیغمبری از پیغمبران خدا و هیچ حجتی از حجتهای او که عبارت از ائمه اند بر مردم مشتبه
نشد زیرا که حضرت عزت عیسی ع را زنده از روی زمین برداشت و میان زمین و آسمان قبض روح
او کرد بعد از آن نعش او را باسمان بردند و روح او را باو بر کردانیدند چنانکه حضرت عزت میفرماید
که اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی یعنی یاد کن آنرا که کفت خدا ای عیسی من میرانندهٔ توام
و بر دارندهٔ تو بسوی خود یعنی بمقر جلال بلکه و حضرت عزت قول عیسی ع را که در روز قیامت خواهد

کفت

در سبیل حکایت میفرماید که وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی
کل شیء شهید یعنی و بودم بر افعال و اقوال ایشان یعنی بر امت خود کواه یا نکاهبان مادام که بودم در میان
ایشان پس آن هنکام که بمیرانیدی مرا تو بودی نکاهبان ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و تو بر همه چیز
کواهی و بر آن مطلعی و بباید دانست آنانی که در امر ائمه ع از حد در کذشته حرفها میزنند و میکویند هرکاه عیسی ع
که او بی پدر متولد شده است جایز باشد که مشتبه شود پس چرا روا نباشد که امر ائمه نیز مشتبه کردد و انچه
لازمست که در جواب ایشان کفته شود اینست که چنانچه عیسی ع بی پدر بوجود آمده است چرا جایز نباشد
که ائمه نیز بی پدران متولد شده باشند چه ایشان در این باب و در اظهار مذهب خود هرکاه جسارت نمیتوانند کرد و
جایز باشد که جمعی پیغمبران و رسولان و امامان خدا بعد از حضرت آدم ع از پدران و مادران بوجود آمده
باشند و از میان ایشان همین عیسی ع بی پدر متولد شده باشد روا باشد که امر او را بر مردم مشتبه کردانند
دون امر غیر او از انبیا و ائمه دیکر ع هم چنانکه روا باشد که بی پدر بوجود آید دون ایشان و بدرستی
که حضرت عزت جل شانه اراده نمود که امر عیسی ع را آیتی و علامتی بکرداند پس او را بی پدر آفرید تا بر عالمیان
دانسته شود که او بر همه چیزها قادر و تواناست باب ۳۰ در آنچه از نص ارباب صدق و صفا امام رضا ع
در صفت امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام روایت شده است روایت کرد بما ابو العباس محمد بن ابراهیم
بن اسحق طالقانی رض که کفت روایت کرد بما ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی که کفت روایت کرد بمن
ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم رقام که کفت روایت کرد بمن قاسم بن مسلم از برادر
خود عبد العزیز بن مسلم که کفت در ابتدای قدوم ما بشهر مرو در ایامی که امام رضا ع در آنجا تشریف داشتند
روز جمعه با جمعی از مردم در مسجد جامع نشسته بودیم که سخن از امر امامت بمیان آوردند و کثرت اختلاف
مردم را در آن باب خوض کرده بودند با حضرت اعلام نمودم آنحضرت تبسم فرموده کفتند ای عبد العزیز
بدرستی که مردم در باب امامت جهل ورزیده اند و از ادیان خود بازی خورده بتحقیق که حضرت عزت پیغمبر خود
از دنیا بیرون نبرد تا آنکاه که دین را از برای او کامل کردانید و قرآن را بر او فرستاد و در آن تفصیل همه چیزها
و جمیع انچه مردم باو احتیاج دارند از حلال و حرام و حدود و احکام بالتمام و الکمال در آن مبین کرده چنانکه

فرموده است که ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی فرو نگذاشتیم در قرآن هیچ چیز را بلکه او مشتمل بر دلایل
و دقایق امور علوی و سفلی و در حجة الوداع آنحضرت که آخر عمر شریف او بود این آیه در باب هدایه فرود آمد که الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را که تعیین
امامت شد و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دین پاکتر از همه دینها و امر امامت
از اکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین است و پیغمبر از دنیا بیرون نرفت تا وقتی که معالم دین خود را از برای
امت عالی همت خود بیان نمود و راه و روش خود را بواسطه ایشان واضح ساخت و ایشان را بر قصد حق واداشت
و بر طریق راستی گذاشت و امیر المؤمنین علی را بجهة ایشان بامامت نصب نمود و او را در میان ایشان علم کردانید
و هیچ چیز را که محتاج الیه ایشان باشد ترک نفرمود مگر آنکه از بیان نمود و برای ایشان ظاهر ساخت پس
کسی که گمان برد که حضرت عزت دین پیغمبر خود را کامل نکردانیده بدرستی که رد کتاب خدای کند کافر باشد
آیا ایشان قدر و منزلت امامت و محل و منزلت امامت میدانند تا ایشان را جایز باشد اختیار در امامت
که هر کرا ایشان اختیار کنند امام باشد بدرستی که قدر و منزلت امامت بزرگتر و شانش عظیمتر و مکانش
و جایش منیعتر و غورش دورتر از آنست که مردمان بعقلهای خود بآن رسند یا برای و هوای خود دریابند آن مرتبه
نمایند و باختیار خود امامی برپا دارند بدرستی که امامت مرتبه ایست رفیع که ملک جلیل جل شانه ابراهیم
خلیل را بعد از آنکه بمرتبه نبوت و خلت رسانید سیم مرتبه او را بامامت مخصوص کردانید و فضیلت منیع
کرد او را بآن فضیلت مشرف ساخت و در کلام خود بآن اشاره نموده که انی جاعلک للناس اماما یعنی گفت
خدای ابراهیم را که چون متابعت فرمان کردی بدرستی که من کردانیدم ترا برای مردمان پیشوا در دین
که همگان بعد از تو بتو اقتدا کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را امر فرمود که اتبع ملة ابراهیم حنیفا
پس چون ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود از روی فرح و سرور دید که بآن کرامت سرافراز گشته
بود گفت ومن ذریتی یعنی از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان بکن حضرت عزت در جواب او گفت
که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد من که کنایه از امامت است بستمکاران پس این
آیه و این هدایه امامت هر ظالم و ستمکاری تا روز قیامت باطل کردید و مخصوص طبقه برگزیدکان شد

بعد از

بعد از ان حضرت عزت بمحض عطیات امامت را در ذریه برگزیدکان و پاکان او کردانید و بمرتبه عالیه این
کرامتش رسانید چنانکه میفرماید ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا واوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین یعنی و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره
که دختر عم او بود پسری اسحق نام او بود و دادیم او را یعقوب زیاده بر سؤال او که کنایه از آنکه از ما پسری طلبیده
بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره و هر چهار را کردانیدیم نیکان و شایستگان و ساختیم ایشان را امامان و پیشوایان
که خلق را راه نمایند بفرمان ما و وحی کردیم بسوی ایشان کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب
نمایند و بپای داشتن نماز و دادن زکوة و تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است و بودند ما را پرستندکان
باخلاص پس همچنان امامت در ذریه ابراهیم میبود و بعضی از بعضی میراث میبرد و قرن بقرن میگرفتند
تا آنکه به پیغمبر وارث آن شد و بمیراث بآنحضرت رسید حضرت جل شانه فرمود که ان اولی الناس بابراهیم
للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین یعنی بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم
هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و آنانکه ایمان آورده اند
بدین پیغمبر کنایه از آنکه سزاوارترین مردمان بدین حضرت ابراهیم پیغمبر و اهل بیت اویند خدای دوست
مؤمنانست و سازنده کار ایشان پس امامت خاصه آنحضرت شد و چون مخصوص او کردید بامر پروردگار
آنرا بحضرت امیر المؤمنین علی مقرر داشت و بدستوری که حضرت عزت فرض کرده بود او را امام و پیشوای
اهل اسلام ساخت پس این کرامت اختصاص بذریه برگزیده آنحضرت یافت آنانکه حضرت عزت علم و ایمان
بایشان ارزانی داشته چنانکه میفرماید وقال الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث
یعنی و گفتند آنانکه داده اند ایشان را دانش و ایمان بکافرانی که سوگند میخوردند در عدم لبث در دنیا بعد
که درنگ کردید در دنیا تا روز برانگیختن پس این امامت مخصوص فرزندان امیر المؤمنین علی شد و تا
قیامت در ذریه او و اوصیاء خواص بود زیرا که بعد از پیغمبر پیغمبری نیست پس از کجا این جاهلان
از پیش و اختیار امام میکنند و بدرستی که امامت منزله انبیا و میراث اوصیا و خلافت الهی و حضرت
رسالت پناهی است و مقام حضرت امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین است و بتحقیق که امامت

و علم دین و نظام مسلمانانست صلاح دنیا و عزّ مؤمنان بدرستی که امام اساس و پایهٔ اسلام رفیع است و بوجود بلجود
امام اتمام نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و توفیر غنایم و صدقات و امضاء حدود و احکام و امتناع عساکر
اطراف و اکناف عالم بحصول می‌پیوندد و این امور بکمال صورت میگیرند و امام حلال خدای تعالی را حلال
میکرداند و حرام او را حرام میدارد و حدود الهی را برپای میدارد و ممنوعات را از دین خدا منع مینماید یعنی نگاه
باز دین خدا میکند و بندگان را بحکمت و موعظهٔ نیکو و حجت بالغه بدین میخواند امام همچو آفتاب است
برآینده از برای عالم که در افق باشد بحیثیتی که دست هیچ کسی باو نتواند رسید و چشم هیچ بیننده او را نتواند
دید امام ماهیست تابنده و چراغیست روشنی دهنده و نوریست گسترده و ستاره ایست درخشنده در شبهای تاری
و شهرهای غبار و لجتهای بیهای امام آب خوشگوار است بر تشنگان و دلالت کننده ایست براه راست و هدی
و نجات دهنده ایست از بدی و ردی امام سر دست بر اهل همه بقعها و گرمیست از برای کسی که خود را در آتش
غضب را انداخته و پناه دهنده آفتاب زدگان صحرای ضلالت و راه نمایندهٔ گم گشتگان بادیه هلاک هر که
از او مفارقت کند هر آینه در معرض هلاکت در آید و هر کس از او مهاجرت کند بیفتد در ورطهٔ ضلالت
امام ابریست بارنده و بارانیست ریزنده و آفتابیست تابنده و زمینیست فراخ و کشیده و چشمه ایست
بسیار جوشنده و غدیریست پر از آب خوشگوار و باغیست مملو از انواع اشجار و اثمار و امام امینیست رفیق
و پدریست شفیق و کرین کاه بندگانست از مکر و حیله و پناه ایشانست از بلایا و حیله امام امین خداست
در زمین او و حجت اوست بر بندگان او و خلیفهٔ اوست در بلاد او و دعوت کنندهٔ مردمانست بسوی پروردگار
و باز دارندهٔ ایشانست از حرام‌ها کرده کار امام مطهر و پاکست از ذنوب و بری و دور است از عیوب
مخصوص است بعلم و موصوفست بحلم نظام دین و عز مسلمانانست و خشم منافقان و هلاکت کافرانست
امام یکتا و یگانه دهر خود است که هیچ کس باو نمیرسد و هیچ دانائی برابری باو نمیکند و او را بدلی یافت
نشود و مثل و نظیری نبود مخصوص است بهمگی فضل و دانش بی آنکه از کسی طلب کرده باشد یا کسب نموده
بلکه اختصاصیست که از فضل وهاب جل شانه یافته و بی طلب و کسب جمیع مراتب علوم را باو ارزانی داشته
پس کیست که معرفت امام را دریابد و او را اختیار کردن او ممکن باشد هم دور است و چه دور است

وجه دور است

وجه دور است و چه دور است عقلها گمراه گشتند و دانشها سرگردان شدند و خردها حیران ماندند و چشمها
تیره شدند و بزرگان کوچک گردیدند و حکیمان بحیرت افتادند و بردباران مقصر آمدند و خطیبان بماندند
و عاقلان هیچ مدان برآمدند و شعرا کال گشتند و ادبا عاجز آمدند و بلغا برنج افتادند از ذکر وصف مرتبهٔ
از مراتب او و بیان فضیلتی از فضائل او بعجز و قصور اعتراف نمودند پس چگونه او را وصف توان نمود یا کنه
نعت او توان رسید یا چیزی از امر او را توان فهمید یا کسی که قایم مقام و جانشین او تواند بود و نه و چگونه
ابادی
او را توان کشید یافت کرد و توان بهم رساند نیست و چگونه باشد و بدرستی که او چون ستاره ایست کران
یافتن
کیرندگان و وصف صفت کنندگان دور است پس کجاست اختیار کردن این قسم مردی و کجاست عقلها از دریافتن
این صفت تشخصی و کجا یافت شود مثل او و با ایشان گمان برده اند که او یافت شود در غیر آل رسول محمد صلعم
که نفسهای ایشان ایشان را دروغ گوی کردانید و باطل بر ایشان منت نهاد پس بالا رفتند بر بلندی صعبی و دست
زدند بجای لغزنده مشکلی که قدمهای ایشان بلغزید در آمدن به پستی افتادند و از آنجا بحضیض فرود آمدند
مایل شدند بنصب نمودن و برپا داشتن امامی از پیش خود با عقلهای حیران و ویران ناقص و آرای معطل مهمل
مضل پس زیاده نشد ایشان را مگر بعد دوری و حاصل نیامد ایشان را مگر فرقت و مهجوری قاتلهم الله
انّی یؤفکون یعنی لعنت کند خدای بر ایشان چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجب است بدرستی که بکار صعب میل کردند و بر خدا و رسول او بهتان بستند و دروغ گفتند
و خود را در معرض ضلالت دور انداختند و در حیرت افتادند چون با وجود بصیرت ترک امام کردند
و با آنکه میدانستند از امام گذشتند وزیّن لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل وکانوا مستبصرین
یعنی و بیاراست برای ایشان شیطان رجیم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب پس باز داشت ایشان را
از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه
بی نیز بصیرت امّا دیدن اشتغال نکردند باز نیک و بد باز نبودند بکار خود سخن پیغمبر را تا معقول
نداشتند و از اختیار خدا و رسول او سوی اختیار خود رغبت نمودند با آنکه قرآن بر ایشان
منادی میکرد و باواز بلند با ایشان میگفت در بیان عیوب ایشان و ربّک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة

سبحان الله وتعالی عما یشرکون یعنی پروردگار می فرماید انچه میخواهد بیافریند و مانعی و برمیگزیند هر کرا
میخواهد برای رسالت و امامت چنانچه حضرت مصطفی و مرتضی را برگزید نیست و نباشد هرگز مر ایشان را
اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد و نشود که برای نبوت و امامت کسی را برگزینند چه زمام اختیار
در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هرکرا خواهد برگزیند و هرکه را خواهد رد کند پاکی مر خدایرا از انکه
کسی را بالای اختیار او اختیار بودی و برتر است خدای از انچه شرک می ارند بت پرستان و شریک میگیرند
وقال الله عز وجل وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی
ونرسد ونشاید هیچ مرد گرونده را و نه هیچ زن ایمان اورنده را چون حکم کند خدای او رسول او کاری
انکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی برگزینند از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار
خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند قال عز وجل ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم
فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم
شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین یعنی چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید بتسویت یا به تفضیل اهل
شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد آیا مر شما راست نوشته نازل شده از اسمان که شما
دران کتاب میخوانید این را که کفار در جزا و ثواب مثل مسلمانان باشند بدرستی که شما راست در ان انچه
خواهید که برگزینید و از روی بی بار شما راست و عهدها و پیمانها موکد سوگند برما که خدا و علیم رسید
بنهایت تاکید و ثابت شده است تا روز رستخیز انکه مر شما راست در ان عهد انچه حکم میکنند برای خود
از خیر وکرامت ای پرس ای محمد مشرکان را کدام از ایشان با این حکم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون
اید تا ایشان را انبازانند در این قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک می سازند پس گو بیایند بشرکای
خود یعنی ایشان را امید خود بیارند اگر هستند راست گویان در انکه جنات نعیم بر ایشان خواهد رسید
وقال عز وجل افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها یعنی ایا چرا تفکر نمیکنند گروه مفسدان
و ازحق برگشتگان در قران و در مواعظ و زواجر ان تا از ضلالت بگذرند بلکه بر دلهای ایشانست
قفلها ان چنین یعنی غلظت کرد دلها را بمنزله قفلها باشد مر درها را و ان ختم وطبع الهی است

بیت

بیت در کسی اثر نبود صبا :. هیچ کاینش نتواند کشاد :. قفل که او بر در دلها زند :. کیست که بردارد و
در واکند :. تا انکه طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون یعنی مهر نهاده است حضرت عزت بر دلهای ایشان
نمیدانند حقیقت ایمان را با انکه گفتند منافقان سمعنا وهم لا یسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین
لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون یعنی شنیدیم و حال انکه ایشان نمیشنوند
شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا نمیشنوند سعدی نکر که میشنوم هرچه گفته سعدی :. چه سود گر میشنوی
چون سخن نمیشنوی :. بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای یعنی در حکم او کرانند از شنو
حق و گنگانند از گفتن حق تا انکه در معنی با بنده حق و بدترین بهایم اند جهة انکه از چیزی سبب تفضیل انسان
بر سایر حیوانات است روی برتافته اند بجانب صنایع نفس وطبع شتافته و اگر دانستی خدای در ایشان نیکوی
که انتفاع است بایات قران هر اینه بشنوانیدی ایشان را یعنی شنیدن نفع دادی و اگر بشنوانیدی ایشان را
او نصیب کردندی هر اینه برگشتندی از ایمان و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق وگفتند سمعنا
وعصینا یعنی شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا و حقیقتش انست که زبان مقال ایشان سمعنا وعصینا
میگفت و لسان حال ایشان بر عصینا ناطق بود و هر گاه اختیار امامت بدین قدرت قادر مختار باشد میتوان
بفضل وکرم او بود که بهرکه خواهد دهد چنانکه می فرماید وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم یعنی وان فضل وکرم خداست او میدهد بعنایت خود هر کرا میخواهد وخدا
خداوند بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق وهم در اخرت بمغفرت و رضوان پس چگونه ایشان را
رسد که اختیار امام کنند واز پیش خود امامی بر پا دارند بدرستی که امام دانائیست که در هیچ چیز جاهل
نبود و با سیاستی که بهیچ وجه غافل نشود معدن تقدس و طهارت و طاعت و کان زهد و علم
و عبادت مخصوص بدعوت رسول باشد و از نسل پاک بتول بوده در نسب و رفعت باشد یعنی
در نسب پنهان باشد و نه هیچ صاحب حسبی با برسد و از خانواده از قریش و در رفعت از هاشم و در عترت
از آل رسول در رضا از حضرت عزت یعنی رضای او موقوف بر رضای خداست در شرف شرافت و در فروع
از آل عبد مناف در علم تمام است و در حلم کامل توانا و دلیر و داناست بامور امامت عالم و داناست بسیاست

طاعتش بر عالمیان واجب و لایق است بار پروردگار نصیحت کنندهٔ بندگان خداست حافظ و نگاهبان دین الهی
بدرستی که حضرت عزت جل شانه پیغمبران و امامان را موفق میگرداند بهمگی توفیقات و آنچه از مخزونات
و مکنونات و حکمت خود است بدیشان میدهد و غیر ایشان نمیدهد پس علم و حکمت اهل زمان ایشان بوده باشند
چنانکه میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا هر کرا
راه نماید بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود از آنکس که راه نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را
کنایه از آنکه برابر بود او را آنکه نماید یا کسی که تو او را راه نمائی پس چیست وجه بوده است شما را حکم چنین میکنید
که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که بشما محتاج است و قوله عز و جل که و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا و هر کرا حکمت دادند بدرستی که دادند او را نیکوئی بسیار و قوله عز و جل در باب
طالوت که ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع
علیم یعنی بدرستی که خدای او را برگزید بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش یعنی در علم
خوب گویند که او با مور سپاهیگری و تدبیر ممالک دانا بود و دیگر بیفزود او را در جسم او و ده انی که طالوت
مرد تمام قامت بود و با جمال بود و بیش از کسی و کوهت از اهل زمان خود بلندتر مینمود و خدای که مالک الملک علی
الاطلاق است میدهد ملک خود را هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست و خدای
بسیار فضلست در دادن زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار هر که خواهد داناست باستحقاق کسی که او را میکند
و فرمود تبارک و تعالی هر پیغمبر خود را که و کان فضل الله علیک عظیما یعنی هست فضل خدای بر تو بزرگ
بزرگ چه هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که تر است نیست و گفت عز و جل در باب ائمه از اهل بیت و عترت
و ذریت او که ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم
ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا یعنی بلکه حسد میبرند مردمان یعنی قبایل
عرب بدانچه خدای بدیشان داده است از فضل خود بدرستی که عطا کرده ایم آل ابراهیم که حضرت محمد و اهل بیت
اوست کتاب و حکمت را که مراد از آن قرآن و شرایع اوست و دادیم ایشان را با وجود نبوت پادشاهی بزرگ که عبا
از دوام شریعت او تا قیام قیامت پس از یهودان کسی که بود که ایمان او رد عبث محمد و از ایشان کسی هست

که اعراض

که اعراض کرد از خبر انبیا در باب انبیا و تصدیق نکرد آنرا تا روی از متابعت پیغمبر گردانید و بس است دوزخ را که
افروخته برای عذاب کافران و بدرستی که هر گاه حضرت عزت عمت عطیاته بنده را از برای امور بندگان خود
برگزیند سینهٔ او را بجهة گنجایش مناجات حق دعوت خلق و غم امت گشاده گرداند که هر چه از اسرار وحی
بر او وارد شود در او گنجد و قبول تواند کرد و چشمهای حکمت در دل او ودیعه گذارد و علم و الهامی با او الهام
کند که بعد از آن هر گز بجواب درماند و از صواب متحیر نگردد و او معصوم و نبی و مسدد و موفق و استوار است
و بتحقیق که او از خطا و زلل و عثرات محفوظ و ایمن است و حضرت عزت او را بآن کرامتها مخصوص میگرداند تا بر
بندگان حجت بوده باشد و بر ایشان گواه باشد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم یعنی
و آن فضل و کرم خداست میدهد بعنایت خود هر کرا میخواهد و خدای خداوند صاحب فضل بزرگست پس آیا
ایشان قدرت و توانائی دارند بر مثل این امر که اختیار آن کنند یا آنکه مختار و برگزیدهٔ ایشان متصف باین
صفات باشد که او را مقدم دارند و امام خود دانند در گذشتند از راستی و حال آنکه کتاب خدای تعالی موجود است
و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون یعنی و بیفکندند کتاب خدای را که عبارتست از قرآن
پس پشت خود گویا نمیدانند که الکلام خداست و در کتاب الهی راستی و شفای دلهاست پس از آن افکندند
و پیروی هواها نفس خود کردند پس حضرت عزت ایشان را مذمت کرده بعذاب و عقاب ترسانید و گفت که و من
اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی و کیست گمراه تر از آنکس که پیروی
کند هوای خود را بی راه نمونی و بیان و بصیرت از نزد پاک خدای بدرستی که خدای راه نمینماید و بمنزل
نمیرساند گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند و قال عز و جل فتعسا لهم و اضل اعمالهم یعنی ابتا
نگون باد و نگون سار باد آری و هلاک باد و ره و رشتی و نا امیدی مر ایشانراست و کم و نابود سازد
خدای عملهای ایشانرا و قال عز و جل کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار
یعنی در صفت اهل ارتیاب میگوید که بزرگست جدال ایشان از جهت بغض نزدیک خدای و نزد پاک آنانی
که گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و مؤمنان نیز دشمن آنانند و همچنین مهر
مینهد خدای بر هر دل شخص متکبری که سرکشی از قبول برداری و خود کام که خود را از دیگران برتر داند و دارد

وابن حدیث را روایت کرد بمن محمد ابن عصام کلینی علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق و علی ابن عبد الله وراق
و حسن ابن احمد مؤدب و حسین ابن ابراهیم ابن احمد ابن هشام مؤدب رضی الله عنهم که گفت روایت کرد بما محمد ابن
یعقوب کلینی که گفت روایت کرد بما ابو محمد قاسم ابن العلا که گفت روایت کرد قاسم ابن مسلم از برادر خود
عبد العزیز ابن مسلم از امام رضا ع باب ۱۰ در آنچه از امام رضا علیه السلام در باب تزویج حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بروایت رسیده است روایت کرد بما ابو الحسین محمد ابن علی ابن شاه در شهر
مرو رود که گفت روایت کرد بما ابو العباس احمد ابن مظفر ابن حسین که گفت روایت کرد بما ابو عبد الله محمد ابن
زکریا بصری که گفت روایت کرد بمن پدر من از جعفر ابن محمد از پدر خود از جد خود ع که آنحضرت گفتند که امام
المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة من الله الملک الغالب فرمودند بدرستی که چون بتزویج
قصد کردم و از آنکه حیا مانع من بود مقصود خود را عند حضرت رسالت ص عرض نمودم و این مقدمه شب
و روز در خاطرم مختلج تا آنکه روزی از روزها بر رسول خدا ص در آمدم آنحضرت بمن گفتند ای علی گفتم لبیک
یا رسول الله فرمودند آیا ترا هیچ اراده تزویج هست گفتم رسول خدا ص داناتر است و چون دانستم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله در خاطر مکنونه ناظر اینست که بعضی از زنان اشراف قریش را بجهة من خواستگاری
کند و من اراده خواستگاری فاطمه ع بود از ترس آنکه مبادا حضرت فاطمه ع را بمن ندهد و زنی از زنان
عرب را از برای من بخواهد هیچ نگفتم بعد از آن روزی از روزها آنحضرت در خانه ام سلمه رض تشریف
ارزانی داشتند مرا طلب نمودند چون بر آنحضرت در آمدم چشم مبارک آنجناب بمن افتاد گشاده
روئی فرموده تبسم کردند تا آنکه سفیدی دندانهای مبارک آنحضرت را مشاهده نمودم که برق میزد گفتند
ای علی بشارت ترا که حضرت عزت کفایت کرد مرا آنچه در خاطرم میگذشت و مرا دلتنگ داشت از امر
تزویج تو گفتم چگونه بود ای رسول خدا ص فرمودند که جبرئیل امین از نزد رب العالمین نازل شد
و قدری از سنبل و قرنفل بهشت عنبر سرشت با خود آورد پس چون بمن داد از او فرستادم و بوئیدم گفتم
ای جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چیست گفت حضرت عزت امر کرد سکان جنان را از ملائکه
و حوران و غلمان که بهشت را بیارایند و همه معادن و انهار و اثمار و اشجار و قصور او را بحلی و حلل

بادور

بادور کردانند و حور العین را آراسته و پیراسته کردانند و فرمان شد باد را که بفواح انواع عطریات و روایح
اقسام معطر آنجا بوزد و حور العین را امر شد که سوره طه و طس و حمعسق بخوانند و حکم شد که منادی ندا
کند ای فرشتگان و ای ساکنان جنان من گواه باشید بر آنکه تزویج دادم فاطمه دختر محمد ص را برضا و رغبت ایشان
بیکدیگر و براحیل که یکی از ملائکه حجاب بارگاه ربوبیت است امر آلهی رسید که بر منبر بالا رود و خطبه خواند
و در میان همه ملائکه شیرین کلام تر از وی ملکی نیست پس راحیل خطبه فصیحی بلیغی بخواند که هیچ احدی از اهل
شنکان
آسمان و زمین مثل آن خطبه نخوانده و نشنیده باشند بعد از آن وحی آلهی شد که منادی ندا کند آگاه باشید ای فرشتگان
رک
و ساکنان جنان من مبارک باد که بر علی ابن ابی طالب ع حبیب محمد و دختر محمد ص را بدرستی که من ایشانرا با
یاد کفتم پس راحیل گفت ای پروردگار من رحمت تو بر ایشان زیاده بر آنچه در بهشت و دار کرامت تو دیدیم هم
خواهد بود حضرت عزت عمت عطایاه گفت ای راحیل از جمله برکتهای بر ایشان اینست که ایشانرا بر محبت خود
جمع کردانم و بر خلق خود حجت سازم قسم بعزت و جلال من که از ایشان بیافرینم از ایشان خلقی بوجود آرم از ایشان
ذریه که بواسطه اجرای احکام خود ایشانرا و خازنان گنجهای و معادن خود گردانم و بعد از پیغمبران و رسولان
با ایشان بر آفریدگان خود احتجاج قایم و حجت کنم پس بشارت باد ترا ای علی بدرستی که تزویج دادم ترا دختر
خود فاطمه بر صورتی که تزویج داد ماست ترا پروردگار بخشنده و بتحقیق که راضی شدم برای او آنچه راضی شد
از جهت او از برای کار امر زنان پس نزدیک کن با هل و عیال خود بدرستی که تو سزاوارتری بردن او از نکاح داشتن
من و بتحقیق که پیک رب جلیل یعنی جبرئیل مرا خبر داده است که بهشت و ساکنان آن انتقال و مشتاق وصال
بهجت مال شما اند اگر نه آن بودی که اراده خواهش پروردگار بان تعلق گرفته است که از شما ذریه برگزیند
تا ایشانرا بر خلق خود حجتی و برهانی روشن گرداند هر آینه اجابت میکرد خواهش فرشتگانرا بهر دن شما بسوی
بهشت و ساکنان آن پس برادری و دامادی تو و زهی مصاحب و یاری تو و همین بس ترا که خدا برضای تو
راضیست و ترا در همه ابواب رضای او کافیست امیر المؤمنین علی ع از بشارت بهجت فزای حضرت رسالت ص
در مقام شکر آلهی در آمده فرمودند رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی یعنی ای پروردگار من
مرا الهام ده باینکه شکر کنم آن نعمت ترا که بمحض کرم انعام کردی بر من پس حضرت مقدس نبوی ص در معرض

طلب اجابت دعوت امیر در امدم گفتند امین یعنی چنین باد و نیز این حدیث را هم چنین بی زیاده و کم روایت
کرده بن علی ابن احمد ابن عمران دقاق رضه که گفتند روایت کرد بما احمد ابن زکریا قطان که گفت روایت کرد
بما ابو محمد بکر ابن عبد الله ابن حبیب که گفت روایت کرد بما احمد ابن حارث که گفت روایت کرد بما ابو معمر
از عمش از جعفر ابن محمد از پدر بزرگوارش خود از پدر عالیقدر خود علی ابن ابو طالب که انحضرت فرمودند من
اراده خواستگاری فاطمه داشتم اما جرات نمیکردم که از انحضرت حضرت اظهار نمایم تا اخر حدیث و این حدیث را
طریق دیگر نیز هست که از این بیرون اورده در کتاب مدینة العلم ذکر کرده ام روایت کرد بما ابو محمد جعفر ابن
محمد شاذانی رضه که گفت روایت کرد بما احمد ابن ادریس که گفت روایت کرد بما ابراهیم ابن هاشم از علی ابن
معبد از حسین ابن خالد از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا از پدر عالیقدر خود از پدران رفیع مکان خود از امام
المشارق والمغارب علی ابن ابو طالب که انحضرت فرمودند که رسول خدا با من گفتند ای علی مرد بسی که عظمی
از مردان قریش در امر فاطمه مرا عتاب کردند و گفتند مرد بسی که ما او را خواستگاری کردیم و تو بما ندادی و
دادی بمن با ایشان گفتم بخدا قسم که من او را از شما باز نداشتم و خود بتزویج او اقدام ننمودم بلکه حضرت عزت
بر شما او را ده خود او را از شما باز داشت و بتزویج او پرداخت بعد از ان جبرئیل بر من فرود امد و گفت ای محمد
حق سبحانه و تعالی میفرماید اگر انکه علی را خلق نمیکردم هر ایند بجهت فاطمه دختر تو کفو و همتای بر روی زمین
نمیبود از ادم گرفته تا بپایش تر و این حدیث را بهمین دستور روایت کرد بما احمد ابن جعفر همدانی رضه که گفت
روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود علی ابن معبد از حسین ابن خالد از امام رضا از پدران
عالیشان خود از اسد الله الغالب علی ابن ابو طالب که انحضرت فرمودند که حضرت رسول گفتند تا اخر حدیث
و عینه در این معنی روایت کرده ام در کتاب مولد فاطمه و فضایل او ذکر نموده ام باب ۱۹ در ذکر انچه
از امام رضا در باب ایمان و اینکه ایمان معرفت بجنان و اقرار بزبان و عمل بارکانست روایت شده است روایت
کرد بما احمد ابن محمد ابن عبد الرحمن قرشی حاکم که گفت روایت کرد بما ابو بکر محمد ابن خالد ابن حسین مطوعی بخاری
که گفت روایت کرد بما ابو بکر ابن ابی داود در شهر بغداد که گفت روایت کرد بما علی ابن حرب ملائی که گفت روایت
کرد بما ابو صلت هروی که گفت روایت کرد بما علی ابن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود موسی ابن جعفر از پدر

خود جعفر ابن محمد

خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود امام الثقلین امام حسین از پدر
عالیقدر خود اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب که انحضرت گفتند که رسول خدا فرمودند که ایمان معرفت
بدل و اقرار بزبان و عمل بارکانست روایت کرد بما ابو محمد ابن جعفر محمد در بلده فرغانه که گفت روایت
کرد بما ابو العباس محمد ابن جمهور حمادی که گفت روایت کرد بما محمد ابن عمر ابن منصور بلخی که در شهر مکه معظمه
که گفت روایت کرد بما ابو یونس احمد ابن محمد ابن یزید ابن عبد الله جمحی که گفت روایت کرد بما عبد السلام ابن صالح
از علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین
از پدر خود حسین ابن علی از پدر عالیقدر خود مظهر العجایب علی ابن ابی طالب که گفت گفت رسول خدا ای امت من ایمان عبارت
از دانستن بجنان و اقرار کردن بزبان و عمل نمودن بارکان روایت کرد بما حسین ابن احمد ابن محمد ابن ولید رضه که گفت
روایت کرد بما محمد ابن حسن صفار از احمد ابن محمد ابن عیسی از بکر ابن صالح رازی از ابی صلت هروی که گفت پرسیدم
از امام رضا از ایمان که چه معنی دارد انحضرت فرمودند که ایمان عهد بستن بدل و تلفظ نمودن بزبان و عمل
کردن بجوارح است و نمیباشد ایمان مگر اینچنین روایت کرد بما سلیمان ابن احمد ابن ایوب لخمی در ضمن کتابی
که از اصفهان بمن نوشته بود که گفت روایت کرد بمن علی ابن عبد العزیز و معاذ ابن مثنی که گفتند روایت
کرد بما عبد السلام ابن صالح هروی که گفت روایت کرد علی ابن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود موسی ابن جعفر
از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود اسد الله الغالب
علی ابن ابو طالب که انحضرت گفتند که رسول خدا فرمودند که ایمان عبارتست از معرفت بدل و اقرار
بزبان و عمل بارکان روایت کرد بما حمزه ابن محمد ابن احمد ابن جعفر ابن محمد ابن زید ابن علی ابن الحسین ابن علی
ابی طالب در بلده قم در ماه رجب سال سیصد و سی و نه که گفت روایت کرد بمن ابو الحسن علی ابن محمد که گفت
روایت کرد بما ابو احمد ابن داود ابن سلیمان قاری که گفت روایت کرد بمن علی ابن موسی الرضا که انحضرت فرمودند
که روایت کرد بمن پدر بزرگوار من موسی ابن جعفر که گفت روایت کرد بمن علی ابن پدر من جعفر ابن محمد
که فرمودند روایت کرد بمن پدر من محمد ابن علی الباقر که گفتند روایت کرد بمن پدر من علی ابن الحسین
که فرمودند روایت کرد بمن پدر من حسین ابن علی که گفتند روایت کرد بمن پدر عالیقدر من امام المشارق

و المغارب امیر المؤمنین علی ابن ابو طالب ع که گفت گفت رسول خدای ص ایمان اقرار بزبان و معرفت بجنان و عمل
بارکان است حمزة ابن محمد علوی رض که گفت شنیدم که عبد الرحمن ابن ابی حاتم میگفت که من از پدر خود شنیدم که می گفت
روایت شده است این حدیث از ابی الصلت هروی از عبد السلام ابن صالح هروی از علی ابن موسی الرضا عم
باسناد خود مثل آن ابو حاتم گفت اگر این اسناد را که مذکور شد بر دیوانه بخوانند هر اینه بهبود یابد و عاقل
گردد روایت کرد بمن پدرم رحمه الله که گفت روایت کرد بما محمد ابن معقل قرمیسینی از محمد ابن عبد الله
طاهر که گفت من در خدمت پدر خود ایستاده بودم و در نزد او ابو صلت هروی و اسحق ابن راهویه و احمد ابن
محمد ابن حنبل نشسته بودند که پدرم با ایشان گفت هر یک از شما حدیثی روایت کنید ابو صلت هروی گفت
روایت کرد بمن علی ابن موسی الرضا ع و بخدا قسم که او رضا بود همچنانکه بآن نامیده شده بود از پدر
بزرگوار خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین ع
از پدر خود حسین ابن علی از پدر عالیقدر خود اسد الله الغالب علی ابن ابو طالب ع که گفت گفت رسول خدا ص
که ایمان عبارتست از قول و عمل یعنی اقرار بزبان و عمل بارکان است پس چون رفتند روایت کرد احمد ابن محمد
خلیل گفت این اسناد چه اسناد است کنایه از آنکه این اسناد بسیار نیکست پس پدرم بمن گفت هذا سعوط
المجانین اذا سعط به المجنون افاق یعنی این اسناد سعوط دیوانگانست که چون دیوانه را بآن سعوط کنند
بهبود یابد و از بیهوشی آید و عاقل گردد باب ۲۳ در ذکر مجلس امام رضا ع با مامون در بیان آنکه میان
عترت و امت چه فرقست روایت کرد بما علی ابن حسین ابن شاذویه مؤدب و جعفر ابن محمد ابن مسرور رض
که گفتند روایت کرد بما محمد ابن عبد الله حمیری از پدر خود از ریان ابن صلت که گفت روزی از روزها
حضرت امام رضا ع در شهر مرو بمجلس مامون در آمدند و در آن جماعتی از علمای اهل عراق و خراسان
حاضر بودند پس مامون رو بعلما کرده گفت خبر دهید مرا از معنی این آیه کریمه که ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا یعنی بعد از آنکه ما کتابهای متقدمه را بانبیای سالفه فرستادیم پس میراث دادیم
قرآن را یعنی تأخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم آنرا بکسانی که برگزیدیم از بندگان چه معنی دارد و اهل قرآن
کرامت علما گفتند حضرت عزت باین آیه تمامی امت پیغمبر ص را اراده کرده است و اختصاص ببعضی

دون بعضی ندارد بعد از آن مامون رو بحضرت امام رضا ع آورده گفت شما در این باب چه میفرمائید ای ابو الحسن
آنحضرت گفتند همچنانکه ایشان بشما گفتند من نمیگویم و لیکن میگویم حضرت عزت از این آیه عترت طاهره را
اراده کرده مامون گفت چگونه عترت را دون امت مخصوص نموده آنحضرت فرمودند اگر اراده امت کرده باشد
هر اینه باید که همه در بهشت باشند و حال آنکه نه چنین است بنابر قول او جل شانه که فمنهم ظالم لنفسه
و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر یعنی پس بعضی از این بندگان ستمکارند
بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و برخی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات
و برخی از ایشان پیشی گیرنده اند بنیکوییها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بدستوری خدای و بتوفیق
و فرمان او این توریث و اصطفا بخشایش بزرگست بعد از آن حضرت عزت همگی ایشان را در بهشت جمع گردانید
و گفت جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر یعنی بوستانهای
اقامت در آیند ایشان در آن پیرایه بسته شوند در آن بهشتها از دستوانها که از زر خالص باشد و از مروارید
صافی و پوشش ایشان در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کرم خود پس وراثت مخصوص
بعترت طاهره شد نه بغیر ایشان مامون گفت عترت طاهره کیانند آنحضرت فرمودند عترت طاهره آنانند
که حضرت عزت در کتاب خود وصف ایشان کرده و گفته انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی جز این نیست که میخواهد خدای تا ببرد از شما گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را از معاصی
پاک کردانیدنی را تا آنکه حضرت مقدس نبوی در حق ایشان فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس
لا تعلموهم فانهم اعلم منکم خلاصه کلام معجز نظام آنکه بدرستی که من گذارنده ام در میان شما امانتی نفیس را
کنایه از کتاب پروردگار و عترت اطهار من که اهل بیت من اند نزدیک باشد که این هر دو از هم جدا نشوند
تا وقتی که بحوض بر من وارد گردند پس ببینید که چگونه سلوک در رعایت ایشان خواهید کرد کنایه از آنکه
بهبینید و احتیاط کنید که با این دو امر عظیم چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها چه کیفیت بجا خواهید
آورد ای گروه مردم تعلیم ندهید بایشان چیزی را بدرستی که ایشان در جمیع مراتب و کمالات از شما داناترند

پس از آن علما گفتند خبر ده ما را ای ابوالحسن از عترت که آیا ایشان آلند یا غیر آل آنحضرت فرمودند که عترت همان
آلند علما گفتند صحیح است اینکه رسول خدا صلعم فرموده‌اند که امت من آل منند و اینها که اصحاب او میگویند بخبر
مستفاضی که رفع آن ممکن نیست که آل محمد صلعم امت اویند آنحضرت فرمودند خبر دهید مرا که آیا صدقه بر آل حرام است
یا نه گفتند آری صدقه بر ایشان حرامست آنحضرت فرمودند آیا بر امت نیز صدقه حرام است یا نه گفتند بر ایشان نیز حرام نیست
آنحضرت فرمودند پس فرق میان امت و آل که صدقه بر امت حلال است و بر آل حرام وای بر شما کجا رفته‌اید از دست
آیا باز زده‌اید یعنی باز میدارید خود را از قرآن باز داشتنی یا آنکه شما هستید که در حد سرکشی از دین گذشته‌اید یعنی از قرآن
اعراض میکنید و نگذ بیان مینمایید آیا ندانسته‌اید که وراثت و طهارت مخصوص برگزیدگان و هدایت کنندگانست
دون سایر ایشان گفتند ای از کجا که وراثت و طهارت مخصوص ایشان و مخصوص برگزیدگانست ای اباالحسن آنحضرت
فرمودند از قول خدای تعالی بثبوت میرسد که وراثت و طهارت مخصوص در ایشانست و آن اینست که میفرماید
ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون یعنی و بتحقیق
که ما فرستادیم نوح نبی را به نبی‌ای قابیل و ابراهیم خلیل را بجمیع و دیان و ودیعت نهادیم در فرزندان ایشان پیغمبری
و وحی کردیم بر ایشان کتابی را که نا نزد ایشان بود پس بعضی از ایشان راه یافتگانند یعنی ایمان آورده‌اند بکتاب و بعضی
و بسیاری از ایشان پس رفتگانند از طریق حق و راستی یعنی بکتب و رسل نگرویدند پس وراثت نبوت
و کتاب مخصوص گردیده در هدایت کنندگان دون فاسقان چه ایشان را بهره از وراثت نباشد آیا ندانسته‌اید که نوح وقتی
که از پروردگار خود سؤال نمود گفت رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین یعنی ای پروردگار
من پسری که پسر من کنعان است از من بود و تو فرموده که اهل ترا نجات دهم او را هلاک شد و پسری که وعده
تو راست است و تو حکم کننده‌ای زبر حکم کنندگان حکمت در این چیست و نوح این سؤال را از آن کرد که حضرت عزت
با او وعده داده بود که او را و اهل او را نجات دهد و مستغرق طوفان غضب خود نگرداند پس حضرت عزت در جواب
فرمود که یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین
یعنی نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو بدرستی که او خداوند عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس از من
آنچه نیست ترا بآن چیزی دانستگی یعنی چیزی که ترا علم بآن نیست چون گفت پس تو از من سؤال مکن بدرستی که من

پند میدهم

پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان بسؤال غیر جایز پس مأمون گفت آیا حضرت عزت هیچ جا نیز
در محکم کتاب خود عترت را بر سایر مردمان تفضیل داده و فضل و مرتبه ایشان را ذکر کرده آنحضرت فرمودند آری ایشان را
بر سایر مردمان تفضیل داده است مأمون گفت این تفضیل در کجای از کتاب خدای تعالی مذکور است آنحضرت
فرمودند آنجا که میفرماید ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
یعنی بدرستی که خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و بسجود ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوح را
بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و بنای کعبه
و آل او را بامامت عالمیان و آل عمران را که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان زمان ایشان و هم
برگزید فرزندان و پیغمبران برخی از ایشان از برخی زاده شده که مراد او کلا دانسته بودند از آبا برگزیده
در جای دیگر از کتاب خود فرموده که ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی و با اهل بیت بآنچه خدای داده
آنچه خدای بایشان داده است از فضل خود که آن بعثت پیغمبر است بدرستی که عطا کردیم آل ابراهیم را که
محمد است کتاب و حکمت که مراد از آن قرآن و نبوتست و دادیم ایشان را با وجود نبوت ملک عظیم یعنی پادشاهی
بزرگ که دوام شریعت تا روز قیامت است پس از آن حضرت عزت خطاب خود را بر آن نگردانید بسوی
سایر مؤمنان و فرموده که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی ای آنکسانی که
آورده‌اند ایمان فرمان برید خدا را در آنچه حکم کرده و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید و اطاعت کنید
خداوندان امر را از شما که مراد از آن امامانند و پیشوایان دین اند بیت هر که خواهد که بمنزل مقصود
رسد :: باید مرین پی وی راه نما گردد :: و ایشان اند که حضرت عزت مقارن داشته است ایشان را بکتاب
و حکمت و بر مردمان بر ایشان حسد بردند و مراد از آتیناهم ملکا عظیما اطاعت کردنست مر برگزیدگان
پاک را چه ملک در اینجا یعنی اطاعت مر ایشان را علما گفتند خبر ده ما را که آیا حضرت عزت اصطفا را
در کتاب خود تفسیر نموده است که چه معنی دارد آنحضرت گفتند اصطفا را بظاهر سوای باطن در دوازده جا
تفسیر کرده اول قول اوست جل شأنه که وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک المخلصین یعنی و بترسان

از عذاب خدای خویشان نزدیک خود را و قرابتان پاک کرده شده از اوثان شرک و شرک و این آیه وافی هدایه
در قراءة ابی ابن کعب هم المخلصین است که مذکور شد و در مصحف عبد الله ابن مسعود نیز ثابت است که و رهطک
المخلصین و این منقبتیست بس بلند و فضیلتی بس بزرگ و مرتبه ایست منیع و منزلتی که حضرت عزت
اراده نمود و اراده نمود و قصد کرد که خویشان آنحضرت را بیم دهد و ایشان را از شرک و شرک بترساند بحضرت
پیغمبر فرمود تا ایشان را از شرک بیم دهد و از شرک بترساند پس از جمله دوازده موضع مذکور اول این بود
که گفته شد دوم در باب اصطفا قول اوست جل شانه که در انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا یعنی جز این نیست که خدای میخواهد که ببرد از شما رجس را ای اهل البیت و پاکیزه گرداند شما را پاکیزه
گردانیدنی و این فضیلت است که هیچ کس اصلا منکر آن نمیشوند مگر کسی که از روی عناد انکار آن کند زیرا
که این فضیلت بعد از آنکه ایشان را از ارجاس و ادناس پاک و مطهر گردانیده است با ایشان کرامت نموده
چنانکه از آیه شریفه ظاهر میگردد پس این دو بمیمنت این آیه سیم وقتی که حضرت عزت پاکان از خلق خود را
ممیز گردانید و ایشان را از غیر کار خود تمیز داد و پیغمبر خود را امر کرد که در آیه ابتهال که با نصاری
مباهله کند و ایشان را در مباهله شریک با خود گرداند پس خطاب بمحمد صلعم کرده فرمود که فمن حاجک
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس هر که خصومت کند و با تو مجادله نماید در باب عیسی پس از آنکه آمد
بتو از دانستن عیسی که رسول و بنده است پس بگو ایشان را که بیائید از برای مباهله تا بخوانیم فرزندان خود را
و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را پس هر کدام مردم خود را حاضر
سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را بر دروغ گویان و ارباب بطلان
نمائیم تا ظاهر شود که کدام یک از ما بر حقیم پس حضرت رسالت امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را
بواسطه این کار اختیار کرده دیگری را شریک خود نساخت و نفوس نفیسه ایشان را با نفس مقدس خود قرین
گردانید پس آنحضرت بعلما گفته که آیا شما هیچ میدانید که معنی قول انفسنا و انفسکم چیست علما گفتند نفس
خود را باین اراده نموده است آنحضرت فرمودند شما غلط نمودید بدرستی که از انفسنا علی ابن ابی طالب را

اراده کرده

اراده کرده و آنحضرت را قصد نموده است و آنچه بر آن دلالت دارد قول حضرت مقدس نبوی است صلعم وقتی
که جماعت بنی ولیعه را سخن گفتند که آگاه گردانند و ایشان را بترسانند فرمودند لینتهن بنی ولیعة او لابعثن
الیهم رجلا کنفسی یعنی باید که آگاه باشند و متنبه گردند و از خواب غفلت بیدار گردند جماعت بنی ولیعه
یا آنکه بفرستم بر ایشان مردی را همچو نفس من یعنی علی ابن ابی طالب و این صریحست در آنکه مراد از انفسنا علی ابن
ابو طالب است علیه السلام و بابناءنا حسن و حسین را قصد نموده و نساءنا فاطمه را اراده کرده و الحق در این خصوصیت هیچ احد
بر ایشان تقدیم ننموده و هیچ بشری در این فضیلت با ایشان نرسیده و هیچ آفریده کاری باین شرف بر ایشان سبقت
نگرفته است از آنکه نفس علی را همچو نفس خود گردانیده است و او را خود داشته بیت علی را تو پیغمبر شناس که هر کس
خویش را بهتر شناسد :. پس این سیمست و اما چهارم بیرون کردن پیغمبر است مردم را از مسجد غیر از عترت طاهره
که ایشان را بیرون نکرد تا آنکه اکثر از مردمان و عباس که عم آنحضرت بود در آن باب گفتگو کردند و گفتند
یا رسول الله علی را در مسجد نگاه داشتی و ما را بیرون کردی آنحضرت فرمودند من او را نگاه نداشتم و شما را بیرون
نکردم و لیکن حضرت عزت او را نگاه داشت و شما را بیرون کرده است و در این مقدمه قول سید ابرار مر
حیدر کرار را که فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی ظاهر
میشود علما گفتند در کجا است از قرآن آنحضرت گفتند در این باب آیه قرآنی از برای شما بیارم و بر شما عرض نمایم
گفتند بیار فرمودند قول خدای تعالی است که فرموده و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا
واجعلوا بیوتکم قبلة یعنی و وحی کردیم بموسی و برادر او آنکه فراگیرید جای باز گشت برای قوم خود در شهر
مصر خانهای که رجوع کنند بآن بجهة پرستش خدای تعالی و ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین
قبله آن متعلق است بهر دو قوم خود چه در آن محل امام ایشان موسی و هرون بودند و دیگر حکم کردیم که تبدیل نمائید
شما هر دو قوم شما خانهای خود را که گویند این مسجد ها متوجه قبله یعنی کعبه موسی بما زجانب کعبه
گذاردی پس از این آیه وافی هدایه منزله هرون از موسی بثبوت میپیوندد و در ضمن آن منزله امیر المؤمنین علی
از رسول خدای صلی الله علیه و آله دلیلیست ظاهر و حجتی باهر وقتی که فرمودند آگاه باشید بدرستی که داخل
نشود در این مسجد حلال نیست کسی را که جنب باشد مگر محمد و آل او را علما گفتند ای ابا الحسن اینکه

شرح در این قسم بیان یافت نمیشود مگر در نزد شما ای معشر اهل بیت رسول خدای صلعم آنحضرت فرمودند که کیست
که انکار علم و دانائی ما کند و حال آنکه رسول خدای صلعم میفرمایند انا مدینة العلم وعلی بابها ومن اراد المدینة
فلیأتها من بابها یعنی من شهر علم و علی در آنست و هر که خواهد که بشهر در آید باید که از در در آید بیت
چو شهر علم دین پیغمبر آمد ٭ در آن شهر بجز حیدر نیامد ٭ بعد از آن گفتند آنچه از فضل و شرف و مرتبت و تقدیم
و اصطفا و طهارت شرح نمودیم و واضح ساختیم چیزی است که انکار آن نتوان کرد مگر معاندی و نسیان من
که معاندان با آن انکار و جاحدان نیز و بیکاران نیست بیت معاندان کجا باور کنند ٭ که در انکار فضل
مانند ٭ پس این چهارمینست و امّا پنجم قول حضرت عزّت که فرموده و آت ذا القربی حقّه یعنی و بده خدای
خویشی را حقّ اوست از نفقه و حسن معیشت چه مراد از ذا القربی اقارب حضرتند و حقّ ایشان اعطاء خمس
بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرّر فرموده و این خصوصیتی است که حضرت عزّت ایشان را بآن اختصاص نموده
و بر سایر امّت برگزیده پس چون آیهٔ و آت ذا القربی حقّه بر حضرت رسول فرود آمد گفت تا فاطمه را بخوانند
چون آن خاتون مخدّرهٔ عصمت حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند ای فاطمه گفت لبیک
یا رسول الله فرمودند که این باغستان فدک که از جملهٔ آنهاست که هیچ سپاهی زمینش را نعل نزده
کنایه از آنکه بکشیدن سپاه و جنگ بدست نیامده و آن خاصهٔ منست و هیچ مسلمانی را بهیچوجه در آن
شرکتی و حقی نیست و بتو دادم و تملیک تو کردم همچنانکه پروردگار من مرا بآن امر کرده است پس بگیر این
که این حق و ملک تو و فرزندان تست و این پنجمینست و امّا آیه ششم قول خدای تعالی که میفرماید قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودّة فی القربی یعنی بگو ای محمّد نمیخواهم از شما بر رسانیدن پیغام مزدی و هیچ
پیغمبر از امّت برای دعوت مزدی نخواسته مگر و سی میطلبم در خویشی یعنی باید که قرابت مرا دوست
دارید و تخم محبّت ایشان در زمین دل خود کارید و این خصوصیتی است که پیغمبر و آل او صلعم دون غیر ایشان
تا روز قیامت بآن مخصوص‌اند و آن اینست که حضرت عزّت حکایت کرد از نوح علی نبیّنا و علیه السلام در کتاب مجید
خود فرموده که یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما انا بطارد الذین آمنوا انّهم ملاقوا
ربّهم ولکنّی اریکم قوما تجهلون یعنی ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی و خواسته که مزد

من باشد

من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا من بخت بود اگر با شما نیست مزد من مگر بر خدای او و رده اند که
قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب میفرمود نیستم من
راننده آنها که گرویده اند بلکه رسیدنی که ایشان ملاقات کنند با منعم جزای پروردگار خود را و تقرب او دریابند
پس چگونه برانم ایشان را ولیکن می بینم شما را گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را و حکایت نمود از هود علیه السلام
که بقوم خود گفت یا قوم لا اسئلکم اجرا ان اجری الا علی الّذی فطرنی افلا تعقلون یعنی ای قوم من نمیخواهم
از شما بر تبلیغ رسالت مزدی چه مقرّر است که مجموع رسل قوم خود را از جانب خود خبر داده اند جهت اداء
نعمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه اثر نماید و فایده سازد که بمطامع فاسده الوده
نباشد لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواهند چنانچه هود علیه السلام فرموده نیست اجر من مگر بر آنکس که بیافرید
مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا حق را از مبطل و مبطل را از محق و حق را از باطل و
از حق تمیز کنید و بحضرت پیغمبر خود صلعم گفت بگوی ای محمّد قوم خود را که لا اسئلکم علیه اجرا الا المودّة فی القربی
یعنی که سابق گذشت و حضرت عزّت مودّت ایشان را بر همگنان واجب گردانید مگر آنکه دانسته است که ایشان
هرگز از دین بر نمیگردند و هرگز بسوی ضلالت نمیگرایند و دیگر آنکه چون مردی مردی را دوست دارد
و بعضی از اهل بیت او را دشمن باشند و دل او مرد بر ایشان از وامین نباشد پس از این جهت حضرت عزّت
خواست که خاطر ملکوت ناظر پیغمبر صلعم مطمئن باشد و چیزی از مؤمنان در دل آنسرور رنجش نباشد مودّت
و دوستی ذو القربی را بر ایشان واجب گردانید تا هیچ دغدغه بخاطر عاطر آنحضرت راه نیابد و حقیقت شده
از مؤمنان بر دل آنجناب نماند چه هر که مودّت ایشان را فرا گیرد و حضرت رسول و اهل بیت او را صلعم دوست
دارد پیغمبر صلعم نتواند که او را دشمن دارد و بر او غضب نماید و هر کس که مودّت ایشان را ترک کند و آن را فرا
نگیرد و اهل بیت او را دشمن دارد بر پیغمبر لازم شود که او را دشمن دارد و بر او غضب فرماید زیرا که ترک
واجبی از واجبات الهی نموده است و در وقع کلام فضیلت نزدیکی بیان میکند و کلام شرف پیشتر بیان میکرد پس
حضرت عزّت تعالی وعده العزیز این آیه و آت ذا القربی که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودّة فی القربی بر پیغمبر
خود صلعم فرستاده و چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناهی صلعم از یاران اصحاب خود بر پا خاستند و حمد و

المعجای اورده رو باصحاب کرده گفتند ای گروه مردمان بدرستیکه حضرت عزت واجبی ازبرای من بر شما واجب
گردانیده است آیا شما ادای آن خواهید کرد ودر مقام تادیهٔ آن درخواهید آمد هیچکس جواب آنحضرت نداد دیگرباره
فرمودند ای گروه مردمان بدانید که آن مفروض نه طلا است ونه نقره ونه خوردنی ونه آشامیدنی پس ایشان در جواب
گفتند هرگاه چنین است بفرمائید تا از عهدهٔ تادیهٔ آن برآییم حضرت مقدس نبوی صلعم این آیهٔ کریمه را بر ایشان
تلاوت نمودند وچون شنیدند همه گفتند این را قبول داریم وبجا می آریم بعد از آن اکثر از ایشان با آنچه قبول
کردند وفا ننمودند ودر مقام تادیهٔ آن واجب درنیامدند حضرت عزت هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آنکه وحی
بر او نازل گردانید که بر تبلیغ رسالت از امت خود اجر نطلبد ومزد نخواهد زیرا که حضرت عزت اجر انبیا را
با کرامت میفرماید وحضرت عزت جل شانه طاعت حضرت پیغمبر صلعم را ومودت قرابتان اورا بر امت او واجب
گردانیده است وبایشان امر نموده که مزد خود را در امت خود یکی دانند یعنی بر ایشان واجب کرده اند تا ایشان را دوست
مودی سازند بسبب معرفت وفضل ومرتبتی که حضرت عزت از برای قرابتان واجب گردانیده است هم مودت بقدر
دانستن فضل واندازه شناختن مرتبت میباشد وچون حضرت عزت مودت ایشانرا بر همگنان واجب کرده
بواسطهٔ گرانی وجوب طاعت ایشان بر ایشان ثقیل وگران آمد پس قومی که حضرت عزت میثاق وپیمان مودت
ایشانرا بر وفای ایشان گرفته بود تمسک بآن نمودند وداد مودت را دادند کوشیدند وجماعتی که از اهل شقاق
ونفاق بودند درادای آن عناد ورزیدند ودر این معنی دست بهم داده بدیگر روی از آن ارشد وهدایت خود
که حضرت عزت مقرر نموده بود درگذرانیدند وگفتند مراد از قرابتان نه همین آنکسند بلکه تمامی عربان
قرابتند وهمگی ایشان اهل دعوت اومیند وبر تقدیر تسلیم هر کدام از این دو حالت که مراد از قرابت
آل یا امت بوده باشد بتحقیق دانستیم که مودت از برای قرابت وهرگاه که مودت از برای قرابت باشد
پس هر کدام از ایشان که بر پیغمبر صلعم اقرب باشند بمودت اولی واحقند وهر چیز که قرابتی قریب گردد
مودت بر قدر نزدیکی وقرب آن باشد وبالجمله انصاف نورزیدند در نگاهبانی وصیت پیغمبر صلعم
مر ایشانرا در آنچه حضرت عزت منت نهاده است برآن او با وجودی که از ادای شکر آن امتنا عاجز
ودر تمامی مراتب آن قاصر این مودت را در ذریهٔ طاهره واهل بیت طیبه او داکتند ودر مقام تادیهٔ حق

ایشان

ایشان در نیابند وایشانرا در مهالک محنت وچشم از سر نگردانند بنا بر حفظ رعایت وپاس محبت پیغمبر صلعم ایشانرا
پس چگونه بود وحال آنکه قرآن بآن ناطق است وبدان سو میخوانند واخبار روایان ناطق است واز آن خبر میدهد
که اهل مودت وسزاوار محبت آنانند که حضرت عزت محبت ودوستی ایشانرا بر عالمیان واجب گردانیده
بر مودت وعدهٔ ایشان جزا داده پس هیچکس از ایشان آنرا فرا نگرفت وبآن وفا ننمود واین مودتیست که نتیجه
بآن هیچ احد درحالتی که مؤمن ومخلص باشد بآن مگر آنکه مستوجب بهشت گردد بنا بر قول حضرت عزت جل شانه
که در این آیه وافی هدایه فرموده که والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند
ربهم ذلک هو الفضل الکبیر یعنی وآنانی که گرویدند وعملها ستوده کردند در مرغزارهای بهشتند بهترین
خوشترین بقعهاء ایشانرا است در بهشت آنچه خواهند وآرزو برآماده ومقرر هست نزد پروردگار آنچه مذکور
شد از کرامت بهشتیان است فضل بزرگ که حق سبحانه بر آن بندگان تفضیل داده وآیه کریمه ذلک الذی یبشر الله
عباده الذین آمنوا وعملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی که متصلست بآیهٔ سابقه مفسر
ومبین است ومعنی آنکه ثواب که بواسطهٔ بهشتیان خبر داد آنست که مژده میدهد خدای بدان بندگان خود را
آنانکه ایمان آورده اند وکارهای شایسته کرده بگوی ای محمد بدیشان که نمیخواهم از شما بر رسانیدن پیغام مزدی
وهیچ پیغمبری از امت برای دعوت مزدی نخواسته مگر آنکه دوستی عظیم درخویشی یعنی باید قرابتان مرا دوست
دارید ومحبت ایشانرا وسیلهٔ دخول بهشت دانید نقل از آن آنحضرت فرمودند که روایت کرده عمر بن ابی [illegible] که او
من از جنت عالی قدر خود از بهر دان رفیع مکان خود از حسین ابن علی ابن ابی طالب که آنحضرت گفت چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بمدینهٔ طیبه آمدند اکابر مهاجر وانصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو
دین رهبر مائی ودر ارشاد ما بخدا پرستی پیشوائی می بینیم که اخراجات خاصه تو ووارد بر تو بسیار است
ومداخل کم واینست مالهای ما وخانهای ما اگر فرمائی قدری از اموال خود بطیب نفس وانشراح صدر جمع
کرده بیاریم وبخرج بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوائج صرف کنند وبهر که خواهند دهند وازهر که بخواهند
منع نمایند وخاطر از آن اندیشه فارغ دست دهد فرمودند در این اثنا روح الامین از نزد رب العالمین
بر حضرت سید المرسلین نازل شد وگفت ای محمد پروردگار میفرماید در جواب ایشان بگوی لا اسئلکم علیه

اجراً الا المودة فی القربی پس چون حضرت رسالت بموجب فرموده حضرت عزت طلب مودت قرابان خود از ایشان
نمودند و ایشان قبول کرده از خدمت آنحضرت بیرون آمدند آنانکه منافقان بودند بهمدیگر گفتند هیچ چیزی بجز
آن نداشت از قبول نمودن آنچه بر وی عرض کردیم مگر آنکه رغبت گرداند ما را بر دوستی قرابان خود تا بعد از وی فرمان
ایشان بریم و اطاعت از ایشان نمائیم و این نیست مگر چیزی که محمد صلعم از خود در مجلس بر خود بسته است و افترا نموده
چون این سخن از اقوال مفتریه عظیمه ایشان بود حضرت عزت این آیه را نازل گردانید که ام یقولون افترى على الله
کذبا وان یشاء الله یختم على قلبك ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور یعنی بلکه
میگویند منافقان بودند که بر بافت و بر بست محمد بر خدای دروغی بر وجوب مودت قرابان خود اگر خواهد
خدای مهر مینهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا هم مینهد بر دل تو صبر و شکیبائی تا آزار
و جفای ایشان متاثر نگردی و محو کند خدا کجی و ناراستی را و آشکارا میگرداند حق را بسخنان خود یعنی بوحی
یا بحکم قضا که هیچ کس مانع آن نتواند شد بدرستی که خدای تعالی داناست بهر چه در دلهاست و نیز این آیه کریمه
فرو فرستاد که ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفى به
شهیدا بینی وبینکم وهو الغفور الرحیم یعنی بلکه میگویند منافقان که برابسته است محمد قرآن را بر خدای و از خود
گفته بگوی اگر بر بافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبت متفرع شود پس شما
و غیر شما مالک نتوانید بود برای من از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای مرا
خواسته باشد پس من چگونه جرات کنم و با استظهار کدام مددکار این کار سازم خدای داناتر است بآنچه شما خوض
میکنید در آن یعنی طعن مینهید بر قرآن و سحر و مفتری میگوئید بس است خدای میان من و شما بکذب و عناد
و انکار و افساد و او آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند و مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد پس چون این
آیه نازل شد و جبرئیل آنحضرت را از ضمایر آن جمع خبر داد حضرت رسالت صلعم کس بسوی ایشان فرستاد
چون حاضر شدند روی بدیشان آورده فرمودند هل من حدث یعنی هیچ حادثه بوقوع آمده آنگفتند آری
بخدا قسم ای رسول خدای بعضی از ما سخنی گفتند و آن بسیار بدی نمودند که بغایت مکروه طبع ما افتاده
حضرت مقدس نبوی صلعم بعد از استماع کلام معذرت انجام ایشان آیه مذکوره را بر ایشان تلاوت نمودند چون

این

این آیه را شنیدند از اندیشه خود پشیمان گشته بگریه افتادند و بسیار گریستند و گفتند یا رسول الله
ما از این اندیشه خود توبه کردیم و بخدای خود بازگشت نمودیم پس حضرت عزت جل شانه و عم احسانه بواسطه تسکین
خاطر ایشان این آیه وافی هدایه را نازل گردانید که وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات ویعلم
ما یفعلون یعنی و اوست آنکسی که بمحض کرم قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی چون بد و بیان کردند و از گناهان
ندامت ورزیدند بازگشت را در می پذیرد و در میگذارد از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان در گذارد
و میداند آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی یعنی خدای میداند آنچه کنند بعد از آن از خیر و شر پس این شش آیت
و اما آیه هفتم قول خدای تعالی است که ان الله وملائکته یصلون على النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا
تسلیما یعنی بدرستی که خدای درود میگوید و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای کسانی که بخدا و رسول
او گرویده اید صلوات فرستید بر او و سلام کنید بر وی سلام کردنی پس چون معاذ بن انتی ولی این آیه وافی
هدایه آگاهی یافتند بخدمت حضرت رسالت پناهی شتافتند گفتند یا رسول الله بدرستی که سلام کردن بر تو
دانسته ایم که بچه کیفیت است اما صلوات فرستادن بر تو ندانیم چگونه است آنحضرت فرمودند چنین بگوئید که اللهم
صل على محمد وآل محمد کما صلیت على ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید آنحضرت رو بما کرده گفتند ای گروه
مؤمنان آیا در این خبر میان شما هیچ خلافی هست گفتند نه مامون نیز گفت این چنین نیست که اصلا در این باب کسی
خلاف نکرده است و اجماع امت نیز بر آن شده بنابرین چون بر مقصود ما حضرات روشن میتوان کرد چیزی
دیگر از قرآن مجید در باب آل نیز دریافت شود که واضح تر روشن تر از این باشد بگوی آنحضرت گفتند آری
واضح تر از این آنکه چنین هدید مرا از قول حضرت عزت که میفرماید یس والقرآن الحکیم انك لمن المرسلین على
صراط مستقیم یعنی ای محمد بحق قرآن مجید محکم که تو بی شک و شبهه از فرستادگانی که بسوی خلق از آن
فرستادگان که بوده اند براه راست که عبارت از توحید است با تو فرستاده شده و بر طریق باستقامت کرده هست
موصل بمقصود مراد از یس در قول خود کرام فضل کرده است همه علما گفتند مراد از یس محمد صلى الله علیه وآله
و هیچ کس را در این شک و شبهه نیست آنحضرت فرمودند که حضرت عزت جل شانه حضرت رسول و آل خجسته
مآل او را صلعم از جمله انبیا فضل و مرتبه عطا نموده است و تفوق و برتری و کرامت فرموده که هیچ کس را کنه

وصف او نتواند رسید و هیچ احدی را پای سیر ان تعریف ان نتواند کردید مگر کسی که حضرت عزت او را دانای بخشد و اکاهی دهد تا بکنه ان فضل رسد و عقول از رتبه نماید مصرع اینکا رد ولت است کنون تا کرا رسد ؛ وان انیست که حضرت عزت تعالی وجده العزیز بر هیچ کس از مخلوقات خود سلام نکرده است مگر بر انبیا صلی الله علیه واله فرموده که سلام علی نوح فی العالمین وسلام علی ابراهیم وسلام علی موسی وهرون ونگفت سلام علی آل نوح وسلام علی آل ابراهیم وسلام علی آل موسی وهرون واما بر آل پیغمبر ما سلام کرده وگفته است سلام علی آل یس یعنی سلام علی آل محمد صلی الله علیه واله بعد از ان مامون گفت بحقیقت دانستم و یقین من شد که این قسم شرح و بیان نمیباید مگر در معدن رسالت و کان فتوت پس گفت آیه هفتم است و اما آیه هشتم قول خدای تعالی است که فرموده واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت کیرید از کافران بقهر از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد پس بدرستی مر خدای راست پنج یک آن و مر رسول را و مر خویشان رسول پس مقارن ساخت سهم و نصیب ذی القربی را با سهم خود و سهم رسول خود صلی الله علیه واله و این نیز فرقست میان آل و امت زیرا که حضرت عزت ایشان را در حیزی و مکانی کردانید و مردمان را در حیزی دون آن حیز تعیین نمود و آنچه از برای نفس خود پسندید و ایشان را و ران منزلت کردانید پس ابتدا بنفس خود نمود و بعد از آن برسول خود و بعد از آن بذی القربی پس آنچه از فی که عبارتست از خراج ملک و غنایم دار الحرب و غیر ذالک بود با شی حضرت عزت از برای نفس خود پسندید و هر چیزی که بواسطه خود سهم مقرر نمود از برای ایشان نیز تعیین فرمود چنانکه در قران یاد کرده و فرموده او حقست که واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسه ولذی القربی و این تاکیدیست موکد و اثریست موبد که تا روز قیامت از برای ایشان در کتاب خدای تعالی باقی است آن کتابیست ناطق که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید یعنی نیاید بدان کتاب هیچ باطلی نه از پیش روی و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بروی متطرق نشود با زیاده و نقصان بدو راه نیابد یاد راخبار او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود او فرستاده شده است از خدا و ندی دانای ستوده و اما قول او جل شانه والیتامی والمساکین پس بدرستی که هرگاه یتیم از یتیمی منقطع کردد و مسکین کاهی که از مسکنت برآید از غنایم محروم شوند و دیگر ایشان را از آن نصیبی نباشد و گرفتن آن

بر ایشان حلال نبود و سهم ذالقربی باقیست در میان ایشان تا روز قیامت خواه توانگر باشند و خواه درویش زیرا که هیچ کس توانگر تر از حضرت عزت جل شانه و حضرت رسالت نیست با وجود آن غنا سهمی از غنایم برای نفس خود و نصیبی از برای رسول خود مقرر نموده و آنچه از برای نفس خود و نفس پیغمبر خود پسندید از برای ایشان بپسندید و بعضی بواسطه ایشان تعیین نمود و هم چنین آنچه از خراج ملکها برای نفس خود و نفس رسول خود پسندید و راضی بان شد بجهت ذالقربی نیز پسندید و راضی بان کردید و هم چنانکه سهم ایشان را در غنایم جاری ساخت پس ابتدا بنفس خود کرد و بعد از آن برسول خود پس از آن با ایشان و سهم ایشان را بسهم خود و سهم رسول خود مقارن ساخت و هم چنین در طاعت فرموده که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی ای گروه کرویدکان فرمان برید خدای را در فرایضها و فرمان برداری کنید رسول را در سنتهای وی و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما که امامانند مراد از ان امامان هدایت و مرشدان راه طریقت اند که نتیجه عالم اشتغال میفرمایند و بمقصد میرسانند و عالمیان را فرمان برداری ایشان لازم و اطاعت امر ایشان متحتم است بیت هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد ؛ کی میسر شودش روی براه آوردن ؛ هر که خواهد که بمنزل مقصود رسد ؛ باید پیروی راه نمایان کردن ؛ پس در اطاعت ابتدا بنفس خود کرد و بعد از آن بنفس رسول خود و بعد از آن با اهل بیت و هم چنین در آیه کریمه ولایت فرموده که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا یعنی جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست و رسول او و آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی آل پیغمبر پس طاعت ایشان را با طاعت رسول مقرون بطاعت خود کردانید و هم چنین ولایت ایشان را با ولایت رسول مقرون بولایت خود ساخت هم چنانکه سهم ایشان را از غنایم اخراج ملکها با سهم رسول مقرون بسهم خود داشت تبارک الله وتعالی چه بزرگ و عظیم کردانید نعمت خود را بر این خانواده بعد از آن چون قصه صدقه در میان آمد نفس خود را و نفس رسول خود را و اهل بیت او را از آن منزه کردانید و فرمود که انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم یعنی جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مر درویشانراست و بیچارکان و دیگر عمل کنندگان بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان کنایه از آنکه اسلام

آورده اند اما مؤلفة قلوبهم ایشان منافقانند که خالص نیست نیت ایشان پس بجهة تالیف ایشان با اسلام ایشان را محفوظ باید داشت
و دیگر زکوة برای صرف کردن در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد از آن بنده ایست که خود را
از خواجه خود باز خریده از زکوة میدهند باید کرد و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند
و در غیر معصیت صرف کرده و دیگر صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان تا باسلاح شوند
از برای مجاهدان و صرف نمودن بجهة پل و رباط و دیگر برای رهگذاران که از مال خود دور مانده باشند
حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فرض کردنی ثابت از نزد یک خدای و خدای داناست
بمستحقان حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید آیا هیچ در این آیه می یابی که حضرت حق تعالی از آن
برای نفس خود یا نفس رسول خود یا برای ذوی القربی نامیده باشد زیرا که چون نفس خود را از صدقه منزه ساخت
نفس رسول خود و اهل بیت او را نیز از آن باز داشت چرا که صدقه بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله
حرامست چه صدقه در حقیقت اوساخ و چرکینهای ایادی مردمانست پس بر ایشان حلال نباشد بواسطه
آنکه حضرت عزت ایشان را از جمیع ادناس و ارجاس مطهر و پاک گردانیده است و چون ایشان را از تمامی اوساخ
و باطنی پاک ساخته است بر همگی مخلوقات برگزید آنچه برای خود پسندیده از برای ایشان نیز پسندید و از برای
ایشان نیز نپسندید جل آلائه و عم نعمائه بهای این آیه هشتمینست و اما آیه نهم آنکه ما اهل ذکریم از اهل
ذکری که حضرت عزت جل ذکره در قرآن مجید و فرقان حمید ذکر ایشان کرده فرموده که فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون یعنی میپرسید این سخن را که ایشان بوده اند یا ملک از اهل ذکر که آل محمد باشند که ایشان
باخبار انبیاء آیا یا مینا آگه هستند که عینه اند که رسول بشر یا نبی و اعتقاد کرده این که پیغمبر را چگونه خود
و جواب شاید پس آن اهل ذکری که حضرت عزت در کتاب خود ذکر کرده است ماییم پس بپرسید از ما اگر
که نمیدانید علما گفتند که حضرت عزت از اهل ذکر یهود و نصاری قصد کرده است آنحضرت فرمودند
سبحان الله آیا جایز باشد که یهود و نصاری ما را بسوی دین خود بخوانند و گویند دین ما افضل از دین
اسلامست مامون گفت یا ابالحسن هیچ شرحی و بیانی بخلاف آنچه علما میگویند در نزد تو هست فرمودند
آری هست ذکر رسول خداست و ما اهل بیت اوییم و حضرت عزت آن را در کتاب مجید ظاهر و مبین ساخته

انجا

انجا که در سوره طلاق میفرماید که فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
یتلوا علیکم آیات الله مبینات یعنی پس بترسید از عذاب خدای ای خداوندان عقل آنانکه گرویده اند بتحقیق
که فرستاده است خدای بشما ذکر را یعنی رسولی را که بعینه ذکرست میخواند بر شما آیتهای قرآن که روشن
کرده شده یا روشن کننده پس مراد از ذکر رسول خداست صلی الله علیه و آله و ما اهل اوییم این آیه نهمینست و اما آیه دهم قول
خدای تعالی است در آیه تحریم که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الایه یعنی حرام کرده شده است بر شما نکاح
مادران شما و خواهران شما و دختران الی آخر الایه خبر دهید مرا از آنکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حیات میبود
بر او جایز میبود که دختر مرا یا دختر پسر مرا یا هر که از صلب من بهم رسند بحباله نکاح خود در آورد علما
گفتند بر او جایز نیست فرمودند خبر دهید مرا از آنکه اگر رسول صلی الله زنده میبود جایز بود که دختر یکی از شما را
نکاح کند یا نه گفتند آری جایز است آنحضرت فرمودند خبر دهید مرا از آنکه اگر رسول صلی الله علیه و آله
زنده میبود جایز بود که دختر یکی از شما را نکاح کند یا نه گفتند آری جایز است آنحضرت فرمودند در این
معنی تامل بباید و اینکه من از آل اوییم و شما از آل او نیستید چه اگر شما از آل او میبودید دختران شما بر او حرام
میبودند هم چنانکه دختران من بر او حرام اند زیرا که من از آل اوییم و شما از امتان اویید و فرق میان آل
و امت همین است که آل از او بند و امت گاهی که از آل نباشند از او نباشند و این دهمینست و اما آیه یازدهم
قول حضرت عزت در سوره مؤمن آنجا که حکایت از قول مرد مؤمن از آل فرعون میکند که و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا
فعلیه کذبه و ان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب یعنی و گفت مرد گرویده
از آل فرعون که حزقیل با سمعان باشد و پسر عم فرعون بود که بر طریق حضرت موسی میشد و فرعون و اتباع او که میدید
خود را گفته اند که صد سال بود که ایمان داشت و میپوشید چون قصد فرعون بموسی شنید گفت آیا میکشید
مردی را برای آنکه میگوید آفریننده کار من خداست و حال آنکه او آورده است بشما معجزات روشن و نشانها
هویدا از پروردگار شما اگر باشد دروغگوی پس بر وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد و اگر باشد
راستگوی برسد شما را بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب و آخرت شما خواهد رسید

پس اگر جهاد مشقت بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد بیشتر رسد بدرستی که خدای راه نمینماید یعنی توفیق
راه یافتن نمیدهد کسی را که از راه درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه دروغ گوینده است در دعوی
خدای پس آن مؤمن پسر خالوی فرعون بوده که حضرت عزت او را به نسب فرعون نسبت داده و او را باین
فرعون اضافه نکرده هم چنانکه ما نیز بآل رسول اختصاص یافته ایم چون از آل او صلی الله علیه وآله بودیم بسبب
نسبت ولادت ما از او صلی الله علیه وآله و در دین ما سایر مردمان در تحت عمومیم و این فرقست میان آل و امت
و این آیه یازدهمست و اما آیه دوازدهم قوله تعالی وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها یعنی و امر کن ای محمد
خویشان خود را ایمان و صبر کن بر آن کنایه از آنکه مداومت نمای بر آن پس حضرت عزت ما را باین خصوصیت
مخصوص گردانید وقتی که امر کرد ما را باقامت نماز و برپای داشتن آن ما مت و بعد از آن ما را بدون امت
مخصوص گردانید چه پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول این آیه و اول هذه الآیه نه ماه هر روز در هر پنج وقت
نماز بدر خانه امیرالمؤمنین علی و فاطمه می آمد و میفرمود الصلوة رحمکم الله و حضرت عزت جل شانه
مانند این کرامتی که با کرام نموده است هیچ یک از ذریات پیغمبران را کرامت نفرموده و از جمیع اهل بیت ایشان
همین ما را بدین شرف و ترتیب مخصوص ساخته است و قامت باستقامت ما را بآن خلعت و الا جاه آراسته
پس مأمون و تمامی علما در مقام ثنای آنحضرت درآمده گفتند جزاکم خیرا و نیکوئی دهاد خدای تعالی از قبل
امت پیغمبر شما ای اهل بیت نبوت و خانوادهٔ رسالت بدرستی که شرح و بیان آنچه بر ما مشتبه میشود
نمیابیم که در نزد شما و نعم ما قیل الفضل ما شهدت به الاعداء باب در ذکر آنچه از امام رضا علیه السلام
بثبوت پیوسته است از خبرهای شامی و آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه پرسید روایت
کرد ما را ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله بصری با ایلاق که گفت روایت کرد ما را عبد الله محمد بن احمد بن
جبله واعظ که گفت روایت کرد ما را ابوالقاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی که گفت روایت کرد بمن پدرم
که گفت روایت کرد بمن پدرم موسی بن جعفر که گفت روایت کرد بمن پدرم جعفر بن محمد که گفت
روایت کرد بمن پدرم محمد بن علی که گفت روایت کرد بمن پدرم علی بن الحسین که گفت روایت کرد
بمن پدرم حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله الملک الغالب که گفت روزی از روزها حضرت امیرالمؤمنین علیه

در مسجد

در مسجد جامع کوفه نشسته بودند که مردی از اهل شام برپای خواست و گفت ای امیرالمؤمنان میخواهم چیزی
چند از تو بپرسم حضرت فرمودند بپرس از برای دانستن و فهمیدن نه برای خطا گرفتن و آزمودن پس همگی
مردمان چشم بر ایشان دوختند و متوجه این شدند که آن مرد چه خواهد پرسید و حضرت امیر چه جواب خواهد داد
و گفت خبر ده مرا از اول چیزی که حضرت عزت از آن ابتدا نمود و خلعت خلقت در او پوشانید و آنحضرت در مقام
جواب او درآمده فرمودند نخستین چیزی که از ظلمات عدم روشن کرده نور بود گفت آسمانها از چه چیز آفریده
شدند گفت از بخارات آب گفت زمینها از چه چیز بهم رسیدند فرمودند از کف آب گفت کوهها از چه
چیز پیدا شدند گفتند از موجهای آب گفت مکه چرا ام القری نامیده شده فرمودند از برای آنکه حضرت
عزت زمین را از زیر آن بقعه گسترانید گفت آسمان دنیا یعنی آسمانی که بما نزدیکست از چه چیز بوجود آمده
گفتند از موج کف دار گفت طول و عرض جرم شمس و قمر چند است فرمودند نهصد فرسخ در نهصد فرسخ
طول و عرض کوکب چه مقدار است گفتند دوازده فرسخ در دوازده فرسخ گفت آسمانهای هفتگانه چه رنگ
دارند و نامهای آنها چیست فرمودند نام آسمان دنیا رقیع است و آن از آب و دود آفریده شده و نام آسمان
دوم فیدوم و آن برنگ مس است و نام آسمان سیم ماروم و آن برنگ شبه است و نام آسمان چهارم ارفلون
و آن برنگ نقره است و نام آسمان پنجم هیعون و آن برنگ طلاست و نام آسمان ششم عروس و آن یاقوت
سبز و نام آسمان هفتم مجما و آن در سفید سؤال کرد از آنکه گاو مدام چشم بر زمین دوخته و سر بر نمی
افراشته دارد و بسوی آسمان بر نمی دارد فرمودند از شرمندگی که از خدای تعالی دارد چون قوم موسی گوساله
پرستی کردند سر بزیر انداخت و از شرمندگی دیگر بالا بر نمی افراشت پرسید از مد و جزر دریا که چه چیز است
گفتند ملکیست رومان نام که بر دریاها موکلست چون قدمهای خود را در دریا گذارد مد کشد و چون برون
آرد جزر کند سؤال نمود از نام پدر جن فرمودند نام او شومان است و او از آتش بی دود آفریده شده است
پرسید که حضرت عزت هیچ پیغمبری بر جنیان فرستاده است یا نه گفتند پیغمبری یوسف نام بر ایشان فرستاد
چون ایشان را دعوت نموده بخدا خواند در مقام هلاک او درآمده او را بقتل رسانیدند سؤال کرد
نام ابلیس در آسمان چه بوده فرمودند نام او حارث بوده پرسید آدم را چرا آدم نامیدند گفتند از این جهت

که او از ادم زمین افزون شد سؤال کرد چرا میراث مرد برابر میراث زن مقرر شده است فرمودند از قبل آنکه
گندم چهار دانه خوشه که حوا چید سه دانه گندم بود یک دانه را خود خورد و دو دانه را بخورد آدم داد پس از آن رو
که مرد وارث دو برابر میراث زن شد که للذکر مثل حظ الانثیین پرسیدند که حضرت عزت جل شانه چند تن
از پیغمبران اختیار کرده بیافرید بعضی محققان ارباب در عوالم کردانید گفتند دوازده تن آدم و پس او شیث
و ادریس و نوح و پسر او سام و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه واله
گفت عمر آدم چه مقدار بود فرمودند نهصد و سی سال پرسیدند اول کسی که شعر گفت که بود گفتند آدم بود
گفت شعر او چه بوده و برای چه گفته فرمودند که چون آدم را از آسمان بر زمین آوردند و در دنیا جا داد و تنگی
و وسعت جا و عفونت آب و هوای زمین را مشاهده نمود بعد از چندی که قابیل هابیل برادر خود را کشت آدم
در مرثیه او این ابیات گفت **نظم** تغیرت البلاد و من علیها ۞ فوجه الارض مغبر قبیح ۞ تغیر کل ذی لون و طعم ۞ و قل
بشاشة الوجه الملیح ۞ قتل قابیل هابیل اخاه ۞ فوا اسفا علی الوجه الصبیح ۞ پس ابلیس جواب او گفت **نظم**
تنح عن البلاد و ساکنیها ۞ فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح ۞ وکنت بها و زوجک فی قرار ۞ و قلبک من اذی الدنیا
مریح ۞ فلم تنفک من کیدی و مکری ۞ الی ان فاتک الثمن الربیح ۞ فلولا رحمة الجبار اضحی ۞ بکفک من جنان الخلد ریح ۞
پرسید که آدم بر جبل بعد هبوط چه مقدار گریست و چه مقدار اشک از چشمهای او فرو ریخت گفتند صد و سی
صد سال گریست و از چشم راست او برابر دجله بغداد و از چشم چپ برابر نهر فرات آب روان شد سؤال کرد
که آدم چند حج گذارد فرمودند هفتاد حج بجای آورد همه پیاده بود و اول مرتبه که حج گذارد جبرئیل با او بود
و در راه هر جا که پا می نهاد آبادانی میشد و رهنمونی آدم کرد و از بهشت با او بیرون آمد و از آنست که بیرون کرده شد
از خوردن گوشت صرد و خطاف پرسید که چرا خطاف را نمیزنند فرمودند از برای آنکه از نوحه کنندگان
بیت المقدس است چه بعد از خرابی آن چهل سال بر گرد آن طواف میکرد و نوحه گری میشود و هم چون
با آدم نیز در گریستن رفاقت کرد و از آنجاست که همیشه ساکن خانها میشود و در خانها آشیانه میکند و معلوم
از آنکه از کتاب خدای تعالی با او بعضی از آیتها که آدم در بهشت تلاوت مینمود و آن آیتها تا روز قیامت
معالم نشان او خواهد بود و آن سه آیه است از اول سوره کهف و سه از سبحان الذی اسری و سه از سوره یس

برسید

پرسید از اول کسی که کافر شد و حیات کفر کرد که بود گفتند ابلیس علیه اللعنه بود که منکر سجده آدم شد
سر از سجده آدم تافت صلوات تهمت ساید پای بند لعنت ابدی گردید **سؤال** کرد از اسم نوح که چه بود فرمودند که
او سکن است و از آن نوح او را نوح نامیدند که هزار و پانصد و پنجاه سال بعد از استیصال قوم خود بر ایشان نوحه
میکرد و میگریست **پرسید** از عرض و طول و ارتفاع سفینه نوح چه مقدار بوده گفتند طول آن هشتصد ارش
و عرض آن پانصد ارش بود و بلندی آن هشتاد ارش بود پس امر دیگر بنشست **دیگری** بر پای خواست و گفت ای امیر
مؤمنان خبر ده ما را **از اول** درختی که بر زمین کاشته شد فرمودند درخت عوسج بود عصای موسی از آن درخت
بود **پرسید** از اول عبادتی که از زمین رست گفتند کدو بود **پرسید** از اول کسی که از اهل آسمان حج گذارد گفتند
جبرئیل بود **پرسید** از اول بقعه که بعد از طوفان نوح از زمین گسترده شد فرمودند موضع کعبه بود و آن
از زبرجد سبز بود **پرسید** از بهترین وادیها که بر روی زمین است گفتند وادیست که آن را سرندیب گویند و چون آدم را
از آسمان فرود آمد بدان موضع افتاد **پرسید** سؤال کرد از بدترین وادیها که بر روی زمین است فرمودند وادیست
در یمن که آن را برهوت خوانند و آن جمله وادیها جهنمست **پرسید** از زندانی که با صاحبش سیر میکرد کدام است گفتند
ماهی که با یونس بن متی سیر کرد **سؤال** نمود از شش چیزی که در رحم مادران نجسته اند کنایه از آنکه از پشت
پدر و شکم مادر بهم نرسیده الله فرمودند آدم و حوا و گوسفند قربانی اسمعیل و عصای موسی و ناقه صالح و پرنده
که حضرت عیسی آن را از گل ساخت و باذن پروردگار پروان نمود **پرسید** از چیزی که دروغ بود و نه از انس
و بر او دروغ بستند چه بود گفتند گرگ بود که آلوده بیوسف نمودند که برادران بخوردن یوسف بر او
تهمت کردند **پرسید** از چیزی که نه از جن بود و نه از انس حق سبحانه و تعالی وحی بر او فرستاد فرمودند
که آن مگس عسل است که خدای تعالی وحی بر ایشان نازل کردانید **پرسید** از موضعی که از ابتدا و پیدایش آن
بجز ساعتی از روز که آفتاب بر آن تابیده است و دیگر هرگز نخواهد تابید گفتند آن قعر دریاییست که حضرت
عزت برای گذشتن موسی و بنی اسرائیل بعصای او شکافت و هم در آن دم آفتاب بر او تابید و دیگر آب آن را
فرا گرفت و آفتاب را ندید و نخواهد دید **پرسید** از چیزی که بیاشامید و نخورد و او مرده بود
آن عصای موسی بود **پرسید** از بیم دهنده که قوم خود را بیم داد و ایشان را ترسانید و او نه از جنیان بود

و نداز دعیا گفتند از موجب بود که قوم خود را نفرین داد پرسید از اول کسی که ارختنه کردن نمود که بود فرمودند
ابراهیم سوال کرد از اول زنی که او را حفض کردند گفتند مادر اسمعیل را ساره زوجه ابراهیم حفض کرد
تا از عهده قسمی که در باب او خورده بود بیرون اید پرسید از اول زنی که دامن خود را کشید فرمودند هاجر
بود وقتی که از پیش ساره میگریخت دامن از دست او کشید پرسید از اول مردی که دامن خود را کشید گفتند قارون
بود پرسید از بهترین مردمان در نسب و کرامت بین ایشان در جواب فرمودند صدیق الله یوسف ابن یعقوب اسرائیل الله
ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله صلوات پرسید از اول کسی که نعلین در پای کرد فرمودند ابراهیم بود پرسید
از شش تن پیغمبران که ایشان بدو نام موسوم‌اند کیانند گفت یوشع ابن نون و او ذو الکفل است و یعقوب که
اسرائیل الله نیز اوست و خضر و او بیعت و یونس و او ذو النون نیز خوانند و عیسی و او را مسیح نیز نامند
و محمد را و خود احمد است پرسید از چیزی که نفس میزند و او را خون و گوشت نباشد گفتند از صبح که او
نفس میزند سوال کرد از پنج تن از پیغمبران که بزبان عرب تکلم کردند فرمودند هود شعیب و صالح و اسمعیل و
و محمد صلی الله علیه و آله پس امیر دید چون بعد از شنیدن جوابهای با صواب خود قطع سوال نمود و بدو زانوی
ادب در امن بجای خویش نشست بعد از آن مرد دیگر در مقام سوال در آمد برپای خواست و از روی
نعت گفت خبر ده مرا ای امیر مومنان از قول حضرت عزت جل شانه لعاکه میفرماید یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه یعنی روزی که بگریزد مرد از برادر خود و مادر و پدر و زن و فرزند
خود از همی که بدیشان رسیده است کیانند حضرت گفتند قابیل برادر خود هابیل گریزد و موسی از مادر
خود و ابراهیم از پدر خود آذر که پدر مربی او باشد نه پدر حقیقی و لوط از زن خود و نوح از پسر خود
کنعان پرسید از اول کسی که بر تخت سوار شد فرمودند که داود بود که در روز چهارشنبه بر سر منبر خود بود پرسید
روح او ستد پرسید از چهار چیز سیر نشوند گفتند زمین از باران و زنان از مرد و چشم از دیدن و دانا
از علم آموختن سیری ندارند پرسید از اول کسی که احداث سکه زدن بر زر کرد و سکه بر دینار و درهم
زد فرمودند نمرود ابن کنعان ابن نوح بود پرسید از اول کسی که عمل قوم لوط کرد گفتند ابلیس بود که اول
ما بر مردی بر خود کشید و این عمل شنیع را باو تعلیم داد تا آنکه در میان آن قوم شایع گردید و رسید بایشان

اگر پرسید

اگر پرسید پرسید از معنی حدیث کبوتر مرد را نعم او ان کبوتر باکه در هدیه خود چه میگوید گفتند طنبور
چیبان و بس با نیا و عود نوا زانها نفرین میکنند سوال از کنیت او ابا هلال است پرسید تبع را چرا تبع نامیدند
گفتند برای آنکه تبع غلامی بود از جمله کاتبان پادشاهی و چون کتابت برای آن پادشاه نوشتی ازو معنی
بسم الله الذی خلق صبحا و ریحا داشتی و چون پادشاه گفتی هم کتابت باو نویسی ابتدا باسم ملک رعد
کن تبع گفتی در نوشتن ابتدا نمیکنیم مگر بنام پروردگار خود و بعد از آن قلم را بجا در مطالب تو معطوف
میدارم و ما و رب تو دار بزبان میگذارم پس چون بسبب این گفتار بستن دین و کردار حمیده حضرت عزت جل شانه
او را شکر گفت تمامی ملک مملکت آن ملک را به تبع کرامت نمود و همگی مردمان تابعت او کردند مسمی
به تبع گردید پرسید چرا آدم مبتلا بنیس بهیمه و کجبت و همیشه مکشوف العوره گفتند برای آنکه نافرمانی
نوح کردم وقتی که سخنوا امر بسفینه در آورد و یمن اهل و نوح ابر و در سفینه امر انداخت و در افتادن دهشت یک
و کوسفندی بدان سبب مستور العوره ام و دمش ستر عورت او کرده که نافرمانی نوح نکرد و بر ایستاده کی سفینه
در دامن نوح از روی شفقت دست مبارک بر کفل و دم گشنی عقیقش بر نیز پوشیده گردید پرسید از کلام
اهل بهشت که بکدام زبان تکلم میکنند فرمودند بزبان عرب جحف میگویند پرسید از کلام اهل دوزخ که بکدام
زبان گفتگو مینمایند گفتند ایشان بزبان مجوسی میزنند پرسید از خواب کردن که برچند وجه است
فرمودند خواب کردن بر چهار قسمت انبیا بر پشت رو با سما خواب کنند و چشمشان بخواب نرود متوقع
وحی الهی باشند و مومنان بر جانب راست رو بقبله بخواب روند و پادشاهان و ابنای ایشان بر جانب چپ
استراحت نمایند تا مستعمر باشند و باغچه مخفی نه و شیطان و اخوان و اعوان او و دیوانگان و بیماران
بر روی خفتند که از سعود عام و مرکب نیز پس از آن امیر دید نشست و مردی دیگر بر پای خواست و گفت ای امیر
مومنان خبر ده مرا از روز چهارشنبه و سبب دوری نمودن و احتیاط کردن مال از آن روز و گران بودن
از روز برما و آن کدام چهارشنبه است گفتند چهارشنبه آخر هر ماه که عبارت از آن روز است و در آن روز
بود که قابیل برادر خود هابیل را بقتل رسانید و نمرود دیان ابراهیم را در آتش انداختند و نیز در آن روز
او را در منجنیق نشانده بیفکندند و حضرت عزت فرعون را غرق کرد و عذاب بر قوم لوط نازل کرد این

و بعضی ایشان را بر ایشان نیز کردانید چنانکه از آن خبر داده که فجعلنا عالیها سافلها باد را بر هلاک قوم عاد
فرمان داد و در ان روز بلا بر باغها مردی از صلحا که میوه از ایشان بود و ایشان منع میکردند بعد از مردن او بسوی
پسران او تاول کردید چنانکه پیغمبر فرمود فاصبحت کالصریم و پشه را بر نمرود مسلط کردانید تا بهلاک کشت روز شنبه
و در آن روز فرعون موسی را طلبید تا بقتل رساند در آن روز سقف خانه بر سر کفار مکه که کنکاش پیغمبر
میکردند افتاد و بنای ایشان هلاک کشتند چنانکه از آن خبر میدهد که فخر علیهم السقف من فوقهم
و در آن روز فرعون امر بکشتن اطفال و زنان باردار نمود و بیت المقدس خراب شد و مسجد سلیمان ابن
داود را در اصطخر که یکی از دیهای فارس است سوختند و یحیی ابن ذکریا را بقتل رسانیدند و در آن روز قوم
فرعون را اول مرتبه عذاب فرو کرفت و بر ایشان سایه انداخت و قارون در آن روز بزمین فرو رفت و ایوب
ببلای باختن زن و فرزند و مال و منال مبتلا شد و یوسف را بزندان بردند و نه تن از مشرکان که قصد
کشتن صالح پیغمبر داشتند بهلاکت رسیدند چنانکه از آن خبر میدهد که انا دمرناهم وقومهم اجمعین و سنک
و سنک بر اصحاب فیل بارید و عذاب بر قوم ثمود نازل کردید چنانکه پیغمبر فرماید فاخذتهم الصاعقة و در آن روز
ناقه صالح را پی کردند و در جنک احد دندان مبارک حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله شکستند و عمامه
تابوت را کرفتند سؤال کرد از ایام هفته و آنچه از اعمال در آن روزها بجا توان آورد کفتند روز شنبه
روز مکر و حیله است و یکشنبه درخت نشاندن و بنا نهادن را نیکست و دوشنبه روز سفر و طلب حاجت
و سه‌شنبه روز جنک و خون ریزی است و چهارشنبه روز بسیار شوم است باید که از آن کناره کیرند و در ... خطا
احتراز نمایند و روز پنجشنبه دیدن امرا و قضای حاجات را نیکست و جمعه روز نکاح کردن و رفتن نمود
روایت کرد بما محمد ابن موسی المتوکل که کفت روایت کرد بمن عبدالله ابن جعفر حمیری از ابراهیم ابن هاشم
از احمد ابن عمران طائی که کفت شنیدم از ابا الحسن علی ابن موسی الرضا که آنحضرت میکفتند روز چهارشنبه
روز نحس مستمر است کنایه از آنکه نحوست او استمرار دارد هر که در آن روز حجامت کند و خون بکیرد بیم آن
باشد که موضع حجامت او سبز کردد و یا حلال و رنک بشره او شود هرکس که در آن روز خضاب نماید بیم آن
باشد که بجذام و برص مبتلا شود نعوذ بالله منه باب در ذکر آنچه از امام رضا در حق زید ابن علی

روایت شده است روایت کرد بما احمد ابن یحیی مکتب که کفت خبر داد بما محمد ابن یحیی صولی که کفت روایت کرد
بما محمد ابن یزید نحوی که کفت روایت کرد بمن ابن ابی عبدون از پدر خود که کفت چون زید ابن موسی ابن جعفر را
کرفته نزد مامون بردند و چنین کرد که در بصره خروج کرد و خانهای فرزندان بنی العباس را سوخت مامون کناه
او را از روی برادر او امام رضا بخشید و از سر تقصیر او در کذشت و بآنحضرت کفت یا ابا الحسن اکر چه
برادر تو بود که خروج کرد و کاری چنین بجای رسانید که انجه خواست کرد و پیش از زید ابن علی خروج کرد و بقتل
رسید و اکر نه جای تو انجا بودی و روی تو را در میان دیدی هر آینه او را میکشتم چرا که آنچه او کرده است
سهل نیست آنحضرت فرمودند ای امیر مؤمنان قیاس برادر من زید را قیاس بر زید ابن علی مکن زید بدرستی که او
از علمای آل محمد بود بجهة تعصب امر الهی با دشمنان خدا جهاد کرد تا وقتی که در راه خدا کشته کردید و بمطلب خود
رسید و بتحقیق روایت کرد بمن پدر من موسی ابن جعفر که کفت شنیدم از پدر خود جعفر ابن محمد که میفرمود
خدای تعالی بیامرزد عمو من زید را بدرستی که او مردم را بسوی رضا و خشنودی آل محمد دعوت کرد اکر چنانچه
ظفر میبافت وفا میکرد و بجای آورد انچه مردم را بان دعوت میکرد و ایشان را بسوی او میخواندند و بر خروج
کردن با من مشورت نمود با او کفتم ای عمو بنی کوار اکر کشته شدن را بر خود قرار داده و در کناسه بر دار
شدن را رضا شده رضا باشد و چون متولی امر خروج کردید و بدعوت مردم کوشید جعفر ابن محمد کفت
وای بر کسی که دعوت زید را شنود و اجابت دعوت او نکند مامون کفت ای ابو الحسن ایا نه در حق کسی
که بغیر حق دعوی امامت کند امر آمده است انچه امده آنحضرت کفتند زید ابن علی در انچه او را در ان هیچ
حقی نبود دعوی نکرد او پرهیزکارتر از ان بود که دعوی ناحق کند و خود را در معرض سخط الهی
اندازد چرا او با اهل دعوت میکفت شما را بسوی رضا و خشنودی از آل محمد صلی الله علیه و آله میخوانم دیکر انکه
بودن از ایشان دعوت میکنم بدرستی انچه امده است در حق کسی امده است که خود را امام داند و دعوی
کند که حضرت عزت بر او نص نموده و منصب امامت را با و عطا فرموده و بعد از ان مردمان را بی علم بغیر دین
خدای دعوت کند و ایشان را از طریق حق براه ضلالت خواند و بخدا سوکند زید ابن علی از انانیست که حضرت
عزت ایشان را باین ایه وافی هو اجتباکم خطاب کرده و در کتاب کریم خود یاد فرموده که وجاهدوا فی الله حق

حق جهاده وهو اجتباكم یعنی و جهاد کنید در راه خدای و برای خدای چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی
بدل صافی و نیت خالص و او که خدا و بنده است برگزید شما را برای نصرت دین خود مصنف این کتاب مستطاب محمد ابن
علی رحمة الله گفت چون برای زید ابن علی فضایل بسیار و خبرها از آنچه حضرت امام رضا ع ذکر کرد از ائمه ذکر
نیز روایت شده است در دست داشتم که بعضی از آن روایتها را متعاقب این حدیث شریف ایراد کنم تا کسی که نظر
در این کتاب کند اعتقاد امامیه را انار الله براهینهم الجلیه در حق زید ابن علی بداند و مقتصد ایشان
در باب او ظاهر شود روایت کرد مرا احمد ابن هرون فامی رض در مسجد کوفه در سال سیصد و پنجاه و چهار که
روایت کرد مرا محمد ابن عبد الله ابن جعفر حمیری از پدر خود از محمد ابن ابی الخطاب از جابر ابن یزید جعفی
از ابی جعفر محمد ابن علی الباقر از پدران بزرگوار خود از اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع که آنحضرت
گفتند که رسول خدای با امام حسین ع ای حسین از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید خوانند و او با اصحاب خود
در روز قیامت بر سر و گردن مردمان گام زنند تا آنکه بحساب و کتاب به بهشت روند در حالتی که از انوار روی
آلهی بتابانی و چهار دست و پای ایشان سفید باشد روایت کرد مرا احمد ابن محمد رض که گفت
روایت کرد مرا عباد ابن یعقوب اسدی که گفت روایت کرد مرا حبیب ابن ارطاة از محمد ابن ذکوان از عمرو ابن
خالد که گفت روایت کرد مرا زید ابن علی ع و او موی خود را بدست گرفته بود که گفت روایت کرد مرا امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب ع و او موی خود را بدست داشت و از رسول خدای صلی الله علیه و آله که آنحضرت موی خود را
بدست گرفته فرمودند که هرکه موی از موی مرا آسیب رساند بدرستی که مرا بیازرده باشد و هرکه مرا بیازارد
بدرستی که خدای را بیازرده باشد و هرکه خدای را بیازارد مستحق است که اسمانها و زمینها او را لعنت کنند
روایت کرد مرا علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رض که گفت روایت کرد مرا حسین ابن علی تاجر رض که گفت
روایت کرد مرا احمد ابن رشید از عموی خود ابی معمر از سعید ابن خثیم از برادر خود معمر که گفت در خدمت امام
بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق ع نشسته بودیم که زید ابن علی ابن الحسین ع در آمد و تکیه بر عضادتین در کرده
باستاد آنحضرت رو باو کرده فرمودند ای عمو ترا پناه خدای می دهم از آنکه در کناسه بر دار باشی چون
مادر زید این سخن بشنید با آنحضرت گفت بخدا قسم که هیچ چیز ترا براین سخن نمیدارد و غیر از حسد که ترا

بر پسر عمت آنحضرت سه مرتبه فرمودند ای کاش حسد بودی چه روایت کرده است مرا پدرم از جدم که آنحضرت
فرمودند مردی از فرزندان من بوجود اید که او را زید خوانند و در کوفه کشته گردد و در کناسه بر دار
کشند و در روز قیامت وقتی که مردگان سر از گور بر دارند او بیرون اید برای استقبال روح او درهای
درهای اسمانها و زمین بدین قیامت و وقتی که مردگان سر از گور بر دارند او بیرون اید او مسرور
و شادان گردند و روح او را در حوصله مرغ سبزی نهند تا در بهشت عنبر سرشت هرجا که خواهد پرواز
کند و هر طرف که خواهد بال افشانی نماید روایت کرد مرا حسن ابن عبد الله سعید عسکری که گفت روایت
کرد مرا عبد العزیز ابن یحیی که گفت روایت کرد مرا اشعث ابن محمد ابن حبیب که گفت روایت کرد مرا شعیب ابن
عمرو از پدر خود از جابر جعفی که گفت در آمدم بر امام الباطن والظاهر امام محمد باقر ع در نزد او زید برادر
او نشسته بود که معروف ابن خربوذ مکی بر آنحضرت داخل شد و چون بنشست آنحضرت باو گفتند ای معروف
از ظرایف اشعاری که بیاد داری چند بیتی بخوان تا بشنوم و این اشعار را بسمع مبارک آنحضرت رسانید
نظم لعمرك ما ان ابو مالك :. بوان ولا بضعيف قواه :. ولا بالذي قال في قوله :. يعادي الحكيم اذا اما
نهاه :. ولكنه سيد بارع :. كريم الطبايع حلو ثناه :. اذا سدته سدت مطواعه :. ومهما وكلت اليه كفاه
چون آنحضرت دست مبارک خود را بر شانهای برادر خود زید ابن علی ع زدند و گفتند مضمون این
اشعار صفت تست یا ابا الحسن روایت کرد مرا حسن ابن قطان که گفت روایت کرد مرا حسن ابن علی سکری که گفت
روایت کرد مرا محمد ابن ذکریا جوهری از جعفر ابن محمد عماره از پدر خود از عمرو ابن خالد که گفت روایت
کرد مرا عبد الله ابن سیابه که گفت ما هفت نفر از کوفه قاصد مدینه شدیم و چون بمدینه طیبه
رسیدیم بر امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع در آمدیم آنحضرت رو بما کرده فرمودند آیا هیچ خبری
از عمو من زید دارید گفتیم خروج کرده خواهد بود یا نزدیک است که خروج کند فرمودند که اگر از جنگ
بشما برسد مرا خبر کنید بعد از آن بچند گاه قاصد بسام صیرفی آمد و کتابی برای ما آورد
باین مضمون که زید ابن علی ع در روز چهارشنبه غرة ماه صفر خروج کرد و در روز چهارشنبه و پنجشنبه
بسر برد و روز جمعه شهید شد و فلان و فلان با او بقتل رسیدند بعد از آنکه بر مضمون اطلاع یافتیم

کتابت را برداشته بخدمت آنحضرت و مکتوب را بدست مبارک او دادیم چون سراپای مکتوب را خواند بگریه افتاد
و کلمهٔ استرجاع بر زبان معجز بیان گذرانید و گفت رنج و محنت عم من بنزد پروردگار محسوب گردید بدرستی
که عم من بهترین عم بود و او مردی بود هم بکار دنیای ما و هم بکار آخرت ما بخدا قسم که عم من بدنیا شهید
رفت مانند شهدائی که در رکاب ظفر انتساب پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام و امام
حسن و امام حسین بدرجهٔ شهادت فایز شدند و ادراک امویه نمودند روایت کرد ما را محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید
که گفت روایت کرد ما را محمد ابن حسن صفار از احمد ابن ابی عبد الله برقی از پدر خود از محمد ابن حسن ابن شمون از
عبد الله ابن سنان از فضیل ابن یسار که گفت صباح روزی که زید ابن علی در کوفه خروج کرده بود رسیدم
شنیدم که میگفت کیست از شما که مددکاری من کند بر جدال و قتال طوایف اهل شام قسم بآن خدائی که محمد را
برسالت بخلق فرستاد تا ایشان را بجوی بشارت دهد معاونت نکند مرا کسی از شما بر قتال ایشان مگر آنکه
در روز قیامت دست او را بگیرم و بفرمان پروردگار به بهشتش در آورم و چون زید بمرتبهٔ شهادت فایز
گردید چاروائی کرایه گرفته متوجه مدینه شدم و چون بمدینه رسیدم بخدمت امام جعفر صادق ع
رفتم و بخاطر گذرانیدم که اگر آنحضرت را از قتل زید ابن علی خبر دهم بگریه خواهند افتاد و حزن خواهند
نمود بنابراین هیچ نگفتم چون بآنحضرت در آمدم روی بمن کرده گفتند عم من زید چه کرد و عاقبت کار او بکجا
رسید مرا از استفسار آنحضرت گریه گلوگیر شد پس چون آنحضرت مضمون بیت دلم آسمان و خوش برلبم مزن
انگشت که همچو شیشه پر از گریه در گلو دارم از صفحهٔ احوال من مشاهده کردند خود در مقام جواب او در آمده
گفتند او را کشتند گفتم آری بخدا قسم او را کشتند باز فرمودند او را بر دار کشیدند گفتم بلی بخدا قسم او را بر دار
کشیدند بعد از آن بگریه در آمدند و چون دانه‌های مروارید اشک از دیده بر چهرهٔ مبارک فرو ریختند
و فرمودند ای فضیل قتل عم من زید را با اهل شام مشاهده کردی و بمعاونت او با ایشان کوشیدی گفتم
آری گفتند چند کس از ایشان را کشتی و از تیر کب خوابیت برحال منکر آمد گفتم شش تن از ایشان را
بقتل رسانیدم فرمودند گویا در خون ایشان شک داری که مبادا آن خون ریخته باشی گفتم اگر
در خون ایشان شک میداشتم بکشتن ایشان اقدام نمینمودم شنیدم که آنحضرت میگفتند خدای تعالی مرا در

ثواب

خون ایشان شریک گرداناد بخدا قسم که عم من زید و اصحاب او از دنیا شهید رفتند و در زمرهٔ شهدا در آمدند همچنانکه
امیر المؤمنین علی ع و اصحاب او از این جهان شهید رفتند و با علی علیه السلام پیوستند و این حدیث طویل الذیلست
که ما از آنجا بقدر حاجت انتخاب نمودیم و در این کتاب ذکر کردیم باب در ذکر آنچه از ثامن ائمهٔ هدی
امام رضا علیه من التحیات اشملها و من التسلیمات اکملها بروایت رسیده است از اخبار نادره که در فنون پراکنده
واقع شده است روایت کرد ما را پدر من رض که گفت روایت کرد ما را سعید ابن عبد الله که گفت روایت کرد ما را محمد ابن
عیسی از عباس مولای امام رضا ع که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند که در وقت شنیدن اذان صبح خواندن
این کلمات کثیر البرکات تبرک جوید که اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک
و اصوات دعائک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم و همچنین در حالت شنیدن اذان مغرب بقرائت این دعا توسل
جوید پس اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد تایب مرده باشد کنایه از آنکه بی گناه از دنیا بیرون رود مانند
بندگان توبه کار خوشدل و امیدوار بخدمت مولای حقیقی بشتابد روایت کرد ما را علی ابن عیسی مجاور مسجد
در مسجد کوفه که گفت روایت کرد ما را اسمعیل ابن علی ابن رزین برادرزادهٔ دعبل ابن علی خزاعی که گفت روایت کرد
ما را دعبل ابن علی که گفت روایت کرد ما را حضرت امام رضا ع از پدر عالیقدر خود از پدران رفیع مکان خود
از اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع که گفت رسول خدا ص چهار کس را در روز باز خواست
بمنزلت شفاعت کنم و ایشان را در پناه عاطفت خود در آرم کسی که ذریهٔ مرا بعد از من اکرام نماید و کسی
که حاجات و مطالب ایشان را باتمام رساند و کسی که در وقت اضطرار ایشان سعی نماید در امور و مهمات ایشان و کسی
که ایشان را بدل و زبان دوست دارد روایت کرد ما را طالب مظفر ابن جعفر ابن علوی سمرقندی رض که گفت روایت
کرد ما را جعفر ابن محمد ابن مسعود از پدر خود از ابی نصر محمد عیاشی که گفت روایت کرد ما را جعفر ابن احمد
که گفت روایت کرد حسن محمد ابن علی ابن شجاع از محمد ابن عثمان از حمید ابن محمد از احمد ابن حسن ابن صالح
از پدر خود از فتح ابن یزید جرجانی که او رقعه بخدمت امام رضا ع نوشت که از آنحضرت سؤال کند از کفارهٔ
مردی که در ماه رمضان خواه بحلال و خواه بحرام در یکروز ده مرتبه بزنی نزدیکی کرده باشد آنحضرت
در جواب او نوشتند و برادر کفاره واجب است از برای هر مرتبه کفاره و اگر چیزی خورده یا آشامیده باشد

کفاره گناهان روزه داشتن هرچند اکل و شرب مکرر واقع شده باشد روایت کرده با محمد ابی القاسم مفسر معروف
با ابی الحسن جرجانی رض که گفت روایت کرده با یوسف ابن محمد ابن زیاد از پدر خود جعفر از حسن ابن علی از پدر
خود علی ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود
جعفر ابن محمد الصادق از پدر خود محمد ابن علی الباقر از پدر خود زین العابدین علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن
علی از پدر بزرگوار خود اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که آنحضرت فرمودند که چون جعفر ابن
ابی طالب از حبشه برگردید بخدمت حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت از مجلس شریف خود
برخاستند و دوازده گام باستقبال او پیش رفتند و او را در بغل گرفته میان چشمهاش بوسیدند و گریستند
و فرمودند نمیدانم بکدام یک از اینها خوشحالتر باشم یا بآمدن جعفر یا بفتحی که حضرت عزت
بر دست برادرت ظاهر کرده است از فتح خیبر بعد از آن از ذوق و شادی بسیار او گریستند روایت
کرده با پدر من رضی الله عنه که گفت روایت کرده محمد ابن جعفر حمیری از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن علی
وشا از ابی الحسن الرضا از پدر خود از پدران رفیع شان خود از مظهر العجایب علی ابن ابی طالب که آنحضرت
گفتند که حضرت مقدسه نبوی فرمودند چون مرا باسمان بردند دیدم که در بهشت بر پایه عرش زده بود
و از چه دیگر شکایت [illegible] گفتم شما چند بهم میرسید گفت ما چهل شب بهم دیگر میرسیم
روایت کرده با مظفر ابن جعفر ابن مظفر علوی سمرقندی رض که گفت روایت کرده با جعفر ابن محمد ابن
مسعود از پدر خود که گفت روایت کرده با علی ابن حسن ابن علی ابن فضال که گفت روایت کرده با محمد ابن ولید
از عباس جلال که گفت شنیدم از امام رضا که میفرمودند هر که یک روز از ماه شعبان محض از برای رضای الله تعالی
روزه دارد بیگمان ببهشت عنبر سرشت در آید و هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار از خدای استغفار
کند حضرت عزت او را در زمره رسول خود برانگیزاند و مستحق وجوب کرامت خود گرداند و هر که در ماه شعبان
تصدق کند و اگرچه بیک دانه خرما باشد حضرت عزت جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد و هر که سه روز
از ماه شعبان روزه دارد و آن روزه بروزه ماه رمضان متصل سازد حضرت عزت در نامه اعمال او ثواب
دو ماه پیاپی بنویسد روایت کرده با پدر من رض که گفت روایت کرده با محمد ابن یحیی عطار و احمد ابن ادریس

جمیعا

جمیعا از محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران اشعری که گفت روایت کرده بمن حسین ابن عبید الله از آدم ابن عبد الله
اشعری از ذکریا ابن آدم از امام رضا که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند نماز واجب چهار هزار درست
از مقدمات و شرایط و احکام و متممات و وظایف و ارکان و مرتبات و مشکلات روایت کرده با محمد ابن علی ابن
بشار رض که گفت روایت کرده با ابو الفرج مظفر ابن احمد ابن حسن قزوینی که گفت خبر داد با ابو الفضل عباس ابن
محمد ابن قاسم ابن حمزه ابن موسی ابن جعفر که گفت روایت کرده با حسن ابن سهل قمی از محمد ابن حامد از ابی هاشم
جعفری از امام رضا که گفت پرسیدم از آنحضرت از نماز گذاردن بر مصلوب که عبارت از دار کشیده
باشد چگونه است گفتند آیا ندانسته که جدم حضرت بر عمو من چگونه نماز گذاردند گفتم نمیدانم و لیکن بتفصیل
و تبیین نفهمیده ام آنحضرت فرمودند برای تو بیان کنم اگر روی مصلوب بسوی قبله باشد تو بجانب راست
او بایست و نماز گذار و اگر پشت او بجانب قبله باشد تو بجانب چپ بایست بدرستی که میان مشرق و مغرب
قبله است و اگر جانب چپ او بجانب قبله باشد تو بر جانب راست او بایست و اگر جانب راست او بسمت قبله
باشد تو بر جانب چپ او بایست بهر کیفیتی که مصلوب منحرف باشد تو جوانب او را از دست مده و جانب او بایست
و باید که روی تو جانب مشرق و مغرب نبوده باشد و بهیچ جهة استقبال و استدبار او مکن ابو هاشم گفت
بعد از آن آنحضرت بیان نماز ذکر دند من گفتند انشاء الله تعالی مصنف این کتاب مستطاب گفت این حدیث
غریب و نادر که در هیچ یک از اصول و مصنفات ما یافت نشده است و این حدیث را بغیر از این سند نمیدانم
که از اسنادی دیگر بوده باشد روایت روایت کرده با پدر من رض که گفت روایت کرده بمن احمد ابن ادریس
که گفت روایت کرده با محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران اشعری که گفت روایت کرده بمن سهل ابن زیاد از حماد
ابن دلهاث مولای امام رضا که گفت شنیدم که آنحضرت میگفتند مؤمن مؤمن نبود تا آنکه سه خصلت در او
یافت نشود سنتی از پروردگار خود و سنتی از پیغمبر خود و سنتی از ولی خود پس سنت پروردگار پنهان
داشتن اسرار است چه حضرت عزت جل شانه فرمود که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول یعنی اوست داننده پوشیده پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند بر غیب که مخصوص بعلم او است

مگر آنکه ببیند از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزهٔ وی باشد بیت در پی افشای
سر کس مکوش ؛ تا توانی سر پرده‌اش می‌پوش ؛ همچو سلمان باش و در ایمان بکوش ؛ می‌نیوش و سر این اسرار مپوش ؛ و سنت
پیغمبر مدارات با مردم است بدرستی که حضرت عزت امر کرده است پیغمبر خود را بمدارات با مردم چنانکه فرموده است
خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين یعنی فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری
که شاق باشد بر ایشان و بگیر صفت عفو را و از سرکینه کاران درگذر و بفرمای دیگران را در نیکویی در اقوال
و افعال عفو هر صفتیست که آن را عقل پسندد و شرع قبول کند و روی بگردان از جاهلان و نادانان و سفیهان
و ستیزه مکن با ایشان و این آیه جامع مکارم اخلاقست و نعم ما قیل حافظ آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ؛
با دوستان مروت با دشمنان مدارا ؛ و سنت ولی صبر کردن در حال سختی و تنگیست چنانکه فرموده است والصابرين
في البأساء والضراء یعنی و ثناکنندگان شکیبایی در فقر و فاقه و در رنج و سختی بیت اهل همت
عالم بر تو ایشان ؛ صابران از اوج کردون مکذرند ؛ هر که کار ز تخم صبر اندر جهان ؛ بدرود محصول عیش جاودان ؛
روایت کرد ما را محمد بن علی بن ماجیلویه ره که گفت روایت کرد مرا عموی من محمد بن ابی القاسم از احمد بن
عبدالله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفری از امام رضا ع از پدران عالیشان خود
از مظهر العجائب والغرائب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم الصلوة من الله الملك الغالب که آنحضرت
فرمودند که حضرت مقدسه نبوی گفتند از کلاغ سه خصلت بیاموزید و آن را بکار دارید در خفیه و نهانی
با ماده جفت شدن و برای طلب روزی سحرخیزی کردن و همیشه هشیار و خبردار بودن روایت کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره که گفت روایت کرد ما را سعید بن عبدالله از احمد بن حمزه اشعری که گفت روایت کرد
مرا یاسر خادم که گفت شنیدم از امام رضا ع که آنحضرت میفرمودند بدرستی که وحشت‌انگیزترین حالتها
که این خلایق را میباشد و بر ایشان وحشت می‌افزاید روزیست که اینکس متولد میشود و از ظلمات شکم مادر
بیرون میآید و روشنی دنیا را مشاهده میکند و روزیست که میمیرد از روشنی دنیا بتاریکی قبر میرود
و آخرت و اهل آن را میبیند و روزیست که بر انگیخته میشود در عرصهٔ قیامت احکامی که آن در دار دنیا ندیده

ملاحظه

ملاحظه مینماید و بدرستی که حضرت عزت یحیی ع را در این هر سه موضع بسلامت داشته و از وحشت ایمن کردانیده
چنانکه فرموده است که وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا یعنی و سلام از ما بر یحیی ع روزی
که متولد شود کنایه از سلامتی یحیی ع است از غمز شیطان و روزی که میمیرد از عذاب قبر و روزی که بر انگیخته
شود زنده گردد از عذاب دوزخ و از هول رستخیز و عیسی بن مریم ع طلب سلامتی و ایمنی نموده است در این سه موضع
و گفته السلام علي يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث روایت کرد ما را پدر من ره که گفت روایت کرد ما را احمد بن
ادریس از محمد بن یحیی بن عمران اشعری از سلمة بن خطاب از احمد بن علی از حسین بن علی دیلمی مولای امام رضا ع
که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند هر که با سه کس از مؤمنین حج گذارد و ادای مناسک آن بجای آورد یعنی
متکفل خرج راه ایشان شود و برفاقت ایشان حج گذارد بتحقیق که نفس خود را از حضرت عزت ثمت عطیاته
بقیمت خریده باشد و در روز حشر و کتاب از و نپرسد که مال خود را از کجا کسب کرده است از حلال یا حرام
مصنف این کتاب رحمة الله میفرماید مراد از آنکه آنحضرت فرموده اند که خدای تعالی از کسب مال او نخواهد
پرسید و سؤال و سیر کرد مال او خواهد بود نخواهد طلبید آنست که او جل شانه در عیان او را عوض
راضی خواهد ساخت و از باز خواست او خواهد پرداخت روایت کرد ما را پدر من ره از احمد بن ابی عبدالله
برقی از هارون بن ابی مسلم از پدر خود از امام رضا ع که آنحضرت فرمودند که حضرت عزت به سه چیز امر کرده
و آن سه چیز دیگر مقرون گردانیده امر بنماز کرده و زکوة را بآن مقارن نموده پس کسی که نماز گذارد و زکوة
ندهد نماز او مقبول درگاه الهی نشود و امر بشکر نمودن کرده و شکر گذاردن پدر و مادر را بآن مقرون ساخته
پس کسی که شکر پدر و مادر بجای نیاورد و شکر الهی نکند و امر به پرهیزکاری و ترسیدن از خدا کرده
و ترسیدن از قطع صلهٔ رحم را با آن مقرون داشته پس هر که صلهٔ رحم را منظور ندارد و از قطع آن
نهراسد از خوف سبحانه و تعالی نترسد و از سخط او نیز نپرهیزد روایت کرد ما را پدر من ره که گفت روایت
کرد ما را علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمندانی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت که حضرت امام رضا ع
فرمودند از علامات فقیه وی آنست که بردبار بوده و علم او و خاموشی گزیدن
بدرستی که صمت و سکوت دریست از درهای حکمت و دریست از درهای معرفت و بدرستی که صمت کسب

که محبت میکنی وجلب مودت مینمایی وبتحقیق که آن دلیل نیکوییها و رسانندهٔ چیزهاست مثنوی همت عالی
کن که از یک گفتنک: معشوق زنا داین تحت الحنک: کوش یکسال لب فرو بند از مقال: هفته هفته ماه ماه و سال سال
خامشی را افتیار کن ورد جان: پس فرا موش شود نطق و بیان روایت کرد مرا ابو منصور ابن ابراهیم جوهری که گفت
روایت کرد مرا یزید ابن محمد بغدادی که گفت روایت کرد مرا ابو القاسم عبد الله ابن محمد طائی در شهر بصره که گفت
روایت کرد مرا پدرم که گفت روایت کرد مرا علی ابن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود از پدران عالیشان خود از مظهر
العجایب والغرایب علی ابن ابو طالب علیه الصلاة والسلام که روزی مردی آنحضرت را بخانه خود خواند وگفت
حافظ همای اوج سعادت بدام ما افتد: اگر ترا گذری در مقام ما افتد: آنحضرت باو گفتند اگر بر ضامن سه چیز شوی
برای من ضامن میشوی اجابت دعوت تو مینمایم امرد گفت آنها کدامند ای امیر مؤمنان فرمود که چیزی از بیرون
بخانه میاور وآنچه در خانه حاضر است اکتفا کن وآنچه در خانه است از خانه دخیره مکن و آنچه داری از
دریغ مدار و بر عیال زحمت و مشقت مپسند امرد گفت چنان کنم که فرمودید پس آنحضرت اجابت دعوت او فرمود
بعد ومصرعه لمؤمن خود کلیه او را ... روایت کرد مرا عبد الله ابن عبد الوهاب
که گفت روایت کرد مرا ابو نصر منصور ابن عبد الله ابن ابراهیم اصفهانی که گفت روایت کرد مرا علی ابن عبد الله
که گفت روایت کرد مرا علی ابن داود ابن سلیمان از علی ابن موسی الرضا از پدر خود از پدران خود از امیر المؤمنین
علی علیه السلام که آنحضرت گفتند که حضرت مقدسه نبوی فرمودند چهار کس را در روز قیامت شفاعت کنم
وامروز ایشان را از خدای خود درخواهم اگرچه گناهان تمامی اهل زمین بر دوش ایشان باشد کسی که معاونت وامداد
ذریه من کند وکسی که قضای حاجات ومهمات ایشان نماید وقتی که بیچاره شده باشند وکسی که ایشان را
بدل و زبان دوست دارد وکسی که بدست خود مکروهات را از ایشان دفع کند و بدی را باز دارد روایت
کرد مرا پدرم سعد ابن عبد الله از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن علی ابن فضال از امام رضا که آنحضرت فرمودند
چون چندگاه جرم ماه بر بنی اسرائیل محتجب گردید و بر ایشان پنهان شد حضرت عزت بموسی ع فرستاد تا استخوا
حضرت یوسف ع را بیاورد و از مصر بیرون برد و باو وعده داد که هرگاه استخوانهای او را بیرون آورد ماه برآید
وبر ایشان نورافشانی نماید حضرت موسی ع در مقام استفسار موضع دفن او شد واز هر کس که می پرسید تا آنکه

باو خبر دادند

باو خبر دادند که درانجا پیره زالیست کور و از رفتار افتاده و در نهایت ضعف وناتوانیست اطلاع بران دارد
موسی ع کس بطلب او فرستاد چون او را حاضر ساختند باو گفت موضع قبر یوسف ع را میدانی گفت بلی میدانم
در کجاست موسی ع گفت آن موضع را بمن بنما گفت آنگاه بتو بنمایم که چهار چیز بمن دهی اولا پاهای مرا که از حرکت
افتاده است رفتار دهی ومرا جوان کنی وچشم مرا بینا گردانی ومرا با خود به بهشت بری پس چون مطالب او بر موسی
بزرگ بود وگران آمد وبفکر افتاد که وحی براو فرود آمد که ای موسی هرچه آن پیر زال میخواهد بده که آنچه
بدو میدهی از خود نمیدهی بلکه از من میدهی وان بر منست که بده هر پس موسی ع نیز هر چه آن پیره زال از او
خواسته بود باو داد او نیز موضع قبر یوسف ع را نمود القصه چون موسی ع استخوانهای یوسف را که در صندوقی
از سنگ مرمر بود با آن صندوق از آنجا بیرون آورد ماه برآمد وعالم را منور ساخت بعد از آن استخوانها را
با خود بشهر شام بردند ودر آنجا بخاک سپاردند روایت کرد مرا محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی که گفت روایت
کرد مرا احمد ابن محمد ابن سعید مولای بنی هاشم از علی ابن حسین ابن علی ابن فضال از پدر خود که گفت پرسیدم
از حضرت امام رضا ع از معنی بسم الله آنحضرت فرمودند که کسی که بسم الله میگوید این معنی را قصد میکند که داغ نهم نفسی
بسمة من سمات الله وهی العبودیة یعنی نشان میکنم نفس خود را بنشانی از نشانهای پروردگار که آن عبودیت
و بندگیست راوی گوید گفتم سمه چه چیز است گفتند سمه عبارت از علامت است روایت کرد مرا عبد الله ابن
محمد ابن عبد الوهاب که گفت خبر داد مرا ابو نصر منصور ابن عبد الله که گفت روایت کرد مرا منذر ابن محمد که
روایت کرد مرا حسین ابن محمد که گفت روایت کرد مرا سلیمان ابن جعفر از امام رضا که گفت روایت کرد مرا پدر
من از پدران عالیشان خود از اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که بر هر هدهدی که حق
تعالی آفریده است بر بالهای او بخط سریانی نوشته شده است که آل محمد خیر البریه یعنی آل محمد بهترین
خلق اند روایت کرد مرا عبد الله ابن محمد ابن عبد الوهاب که گفت خبر داد مرا ابو نصر منصور ابن عبد الله ابن
ابراهیم اصفهانی که گفت روایت کرد مرا علی ابن عبد الله اسکندرانی که گفت روایت کرد مرا ابو علی
احمد ابن علی ابن مهدی رقی که گفت روایت کرد مرا ابو موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود
محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن علی از پدر خود علی ابن ابی طالب علیه السلام

که آنحضرت گفتند که حضرت مقدس نبوی به زبان معجز بیان فرمودند ای علی خوشا کسی که ترا دوست دارد
و ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و ترا تکذیب نماید و محبان و دوستان تو در هفتم طبقهٔ
زمین و بالایین طبقات معروف و مشهورند و ایشان اهل دین و پارسائی و نیکوئی اند تواضع کنند برای
رضای خدا و خوابانیده باشند دیدهای خود را از شرم و حیا و ترسیده باشند دلهای ایشان از شنیدن
ذکر حضرت عزت بدرستی که حق ولایت ترا دانسته‌اند و همواره زبانهای ایشان بفضل و کرامت تو ناطق
و گویا باشند و پیوسته از روی ترحم چشمهای مرحمت بر ایمه از فرزندان تو مثل دین تو بود با حضرت عزت
در کتاب کریم خود امر فرموده است بعضی قربت قیام مینمایند و بانچه از سنن پیغمبر محبت و برهان ثابت شده
عمل میکنند و هرچه اولو الامر از ایشان امر میکنند بتقدیم میرسانند حق دین با ایشان می‌پیوندند در عقب
برید بی و ایشان را دوست میدارند اینها چند شبه درستی که فرشتگان بر ایشان صلوات میفرستند و دعا
و حاجات ایشان آمین میگویند و برای گناهکاران ایشان استغفار و آمرزش میطلبند و برای هر یک از ایشان
گواهی میدهند چون بعرض لقای الهی در می‌آیند و برای او اند و هناک میکرده‌اند چون از دنیا بدر میروند
تا روز قیامت روایت کرد با حسن ابن محمد ابن سعید هاشمی کوفی در شهر کوفه سنه سیصد و چهار که گفت روایت
کرد با فرات ابن ابراهیم ابن فرات کوفی که گفت روایت کرد با عبد السلام ابن صالح هروی از علی ابن موسی الرضا
از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود
حسین ابن علی از پدر عالیقدر خود اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب که آنحضرت گفتند که حضرت رسالت پناه
محمدی فرمودند که حضرت عزت تعالی وجه العزیز هیچ آفریده فاضلتر و گرامی‌تر از من نیافریده است
حضرت امیر فرمودند که من با آنحضرت گفتم یا رسول الله تو فاضلتری یا جبرئیل گفتند ای علی بدرستی
که حضرت عزت انبیای مرسلین را بر فرشتگان مقربین تفضیل داده و مرا بر همهٔ پیغمبران و فرستادگان فضیلت
بخشیده و این فضیلت و مرتبه بعد از من تو راست و بعد از تو ائمه را و بدرستی که فرشتگان خادمان
ما و خادمان محبان ما اند ای علی آنانی که عرش مجید را بر میدارند و آنهائی که گرداگرد عرش طواف میکنند
و تسبیح میگویند تسبیح مقرون بحمد و ستایش پروردگار ایشان میکنند و آمرزش میخواهند

برای انانی

برای انانی که بولایت ما ایمان آورده‌اند و بمحبت ما گرویده‌اند چنانکه میفرماید که الذین یحملون العرش
ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ای بولایتنا ای علی اگر نه محض ایجاد ما اراده
بود حضرت عزت نه آدم و نه حوا و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین میافرید بیت گر نبودی ذات پاکش
آفرینش را سبب :: تا ابد خواستی بودی و آدم عزب :: پس چگونه ما افضل از فرشتگان نباشیم و حال آنکه ما معرفت
بپروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس کردگار جل شانه و عظم برهانه بر ایشان سبقت کرده‌ایم و در جمیع این مراتب
پیشی گرفته‌ایم زیرا که اول چیزی که حضرت عزت بیافرید و خلعت خلقت در پوشانید ارواح طاهرهٔ ما بود
چون ایشان را محض از برای لطف و رحمت ایجاد نمود بتوحید و تمجید خود گویا گردانید بعد از آن فرشتگان را بوجود
آورد و چون ایشان ارواح ما را مشاهده نمودند و چون دیدند که نور واحد است امر ما بنظر ایشان
عظیم در آمد و بزرگ نمود و ایشان را حیرت بر حیرت افزود حضرت عزت ما را بتسبیح خود امر نمود تا فرشتگان
بدانند که ما خلقیم مخلوق و بدرستی که خالق ما جل شانه از صفات ما منزه است پس چون ما لب بتسبیح
گشادیم ایشان نیز بتسبیح ما در مقام تسبیح آمدند و او را از صفات ما منزه گردانیدند و چون بزرگی شان
ما را مشاهده نمودند ما را حکم بر تهلیل خود فرمود تا بر فرشتگان ظاهر شود که نیست خداوندی و او را شریک
مگر پروردگار و بدرستی که ما بندگان اوئیم و پروردگار نیستیم که با او باید که او جل شانه عبادت کرده
شویم و واجب باشد که پرستش کرده ایم پس ایشان نیز بتهلیل ما در مقام تهلیل آمده گفتند لا اله الا الله
و چون محل رفعت و منزل عظمت ما منیع و رفیع گردید ما را امر بتکبیر نمود تا بر فرشتگان معلوم گردد
که حضرت عزت تعالی وجه العزیز بزرگتر از آنست که بزرگی بمحل تکریم او یافت شود پس چون ایشان عزت
و قوتی که حضرت برای ما مقرر گردانیده است مشاهده کردند ما در مقام عظمت عزت و قوت او در آمده
گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا آنکه فرشتگان بدانند که نیست ما را توانائی از معصیت
و قوتی بطاعت مگر بحول و قوت پروردگار و چون آنچه حضرت عزت بما انعام کرده است از فرض طاعت
ما فرشتگان مشاهده کردند در معرض حمد و ستایش او در آمده گفتیم الحمد لله تا بر ایشان ظاهر گردد

که چنین بر ما واجبست از حمد و ستایش او بر نعمتهای که بما انعام کرده است و ما را سزاوار است که در مقابل کرامتها
که بما اکرام نموده بتقدیم رسانیم پس ایشان نیز در مقام حمد او درآمدند الحمد لله گفتند و بالجمله ایشان بمعرفت
کردگار و توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید کردگار بما هدایت یافتند و تمام این را از ما فرا گرفتند بعد از آن
حضرت عزت آدم را بیافرید و ما را در صلب او ودیعت نهاد و بامانت سپرد و برای تعظیم و تکریم ما تمامی فرشتگان را
بسجده او امر فرمود و سجود ایشان برای حضرت عزت از روی عبودیت و بندگی او بوده و برای آدم بواسطه
اکرام و طاعت و سرافکندگی آن بوده که ما در صلب او بوده ایم پس چگونه ما افضل از فرشتگان نباشیم و حال آنکه
همگی فرشتگان برای آدم سجده کردند بجهة تحیت و تعظیم ما و چون مرا بسوی آسمان بردند و عروج بمعراج واقع شد
جبرئیل امین دو مرتبه اذان گفت و دو مرتبه دو مرتبه اقامت بعد از آن بمن گفت ای محمد پیش بایست من گفتم
ای جبرئیل بر تو تقدیم نمایم گفت آری زیرا که حضرت عزت پیغمبران خود را بر فرشتگان خود تفضیل داده و افضلیت
بر آن تو طایفه را مخصوص تو گردانیده و ترا بر همه گزیده و بهتری بخشیده پس آنحضرت فرمودند که پیش ایستادم
و بامامت قیام نمودم و تمامی فرشتگان در پس من نماز گذاردند و مرا این فخری نیست بعد از آن با جبرئیل روانه
شدیم تا بحجابهای نور رسیدیم جبرئیل گفت پیش رو ای محمد و مرا گذارد من گفتم ای جبرئیل در این قسم جایی
از من مفارقت میکنی و مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت ای محمد حضرت عزت تا اینجا مرا رخصت آمدن داده
و اگر از این مکان یکقدم پیش گذارم بسبب درگذشتن از حد خود که مقرر پروردگار است آتش غضب الهی پرهام
را بسوزد و بر خاکستر مذلت نشاند بیت مشی بر نشست از فلک درگذشت ؛ بتمکین و جاه از ملک درگذشت ؛
چنان گرم در تیه قربت براند ؛ که در سدره جبرئیل از وی بازماند ؛ بدو گفت سالار بیت الحرام ؛ که ای حامل
وحی برتر خرام ؛ چو در دوستی مخلصم یافتی ؛ عنانم ز صحبت چرا تافتی ؛ بگفتا فراتر مجالم نماند ؛ بماندم که نیروی
بالم نماند ؛ اگر یکسر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛ آنگاه چون از آنجا گذشتم پیش نهادم مرا یکبار دیگر در دریای
نور انداختند و مستغرق انوار الهی شدم تا برترین جای و بلندترین مکانی که خدا خواست رسیدیم و چون بآن
موضع عالیمکان متعالی برآمدم ندای الهی بمن رسید که یا محمد در جواب لبیک ربی و سعدیک تبارکت

وتعالیت

وتعالیت دیگر بار ندا آمد که یا محمد انت عبدی و انا ربک فایای فاعبد و علی فتوکل فانک نوری فی عبادی
و رسولی الی خلقی و حجتی علی بریتی لک و لمن اتبعک خلقت جنتی و لمن خالفک خلقت ناری و لاوصیائک اوجبت
کرامتی و لشیعتهم اوجبت ثوابی یعنی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس همین مرا عبادت کن و بر من
توکل نمای بدرستی که تو نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی آفریدگان من و حجت منی بر همه
مخلوقات من بهشت رحمت خود را برای تو و متابعان تو بیافریدم و دوزخ قهر خود را برای مخالفان تو برافروختم
و کرامت خود را برای جانشینان تو واجب گردانیدم و ثواب خود را برای شیعیان و پیروان اوصیای تو فرض نمودم
پس من گفتم ای پروردگار من اوصیای من کیانند و ایشان کیستند ندا رسید ای محمد اوصیای تو آنانند که نامهای
ایشان بر ساق عرش مکتوب است همان وقت که من در معرض لقای پروردگار و مقام حضور و قرب کردگار
تعالی وحده العزیز مستغرق انوار بودم نظر بر ساق عرش انداختم دوازده نور دیدم در هر نوری از آنها
سطری بود بخط سبز که نام یکی از اوصیای من بر آن نوشته اول ایشان علی ابن ابی طالب و آخر ایشان مهدی
امت من گفتم ای پروردگار من ایشان اوصیای منند بعد از من ندا آمد که یا محمد ایشان اوصیا و حجتها و خلفا
و جانشینان و براهین منند بعد از تو بر بندگان و آفریدگان من و اوصیا و خلفا و جانشینان تو اینند و
بهترین آفریدگان منند بعد از تو قسم بعزت و جلال و قدرت و جمال من که هر آینه دین خود را بایشان
ظاهر کنم و کلمه خود را بایشان بلند سازم و بر دست آخر ایشان تمامی روی زمین را از دشمنان خود
پاک گردانم و تمامی آن از مشرق گرفته تا مغرب بتصرف او درآورم و همان باد جهنده بید تسخیر او سپارم
و زمام ابر درنده را در کف تصرف او واگذارم و آنها را ذلیل و خوار او گردانم و او را بر جمیع اسباب
بلندی و هم و اسباه خود یاری نمایم و بفرشتگان خود مددکاری او فرمایم تا آنکه دعوت مرا ظاهر سازد
و تمامی خلایق را بر توحید من جمع آرد و همگی فرق را بر وحدانیت من قرار نماید بعد از آن ملک او
دوام دهم و پادشاهی او را برقرار دارم و تا روز قیامت روزها را در میان اولیای خود متداول
گردانم و بهمان سندی که گذشت گفت که حضرت امام رضا فرمودند که حیا و ادزم از ایمانست کنایه از آنکه
هر که را نیست حیا ایمان نیست روایت کرد بما محمد ابن زیاد از ابی جعفر همدانی رض که گفت روایت کرد

بما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا عم
از پدر خود جعفر بن محمد الصادق عم که آنحضرت فرمودند روزی از روزها سلیمان بن داود علی نبینا و عم
با اصحاب خود گفت بدرستی که حضرت عزت مرا پادشاهی بخشیده که هیچکس را بعد از من نرسد و نشاید مسخر
شدند و باد در قبضه اختیار من گذاشته و آدمیان و دیوان و پرندگان و چرندگان و درندگان را مسخر من
ساخته و گفتار مرغان بمن آموخته و از هر چیزی که بایست بمن ارزانی داشته و قصر رفعت مرا تا فلک
برافراشته و با وجود اینها همه که بمن عطا کردند و آنچه خواستم بمن دادند روزی تا شب بسر نبرده ام
و فردا اراده آن دارم که بقصر خود درآیم و بر بلندترین غرفه اش برآیم و نظر بر ممالک خود اندازم کسی را
نگذارید که بر من درآید تا مبادا روز مرا بر من تباه گرداند و عیش مرا منغص سازد **بیت** نگفتنی که
ای شاه جهانگیر ؛ شکوهت چون کواکب آسمانگیر ؛ بقصر خود نشین دور از ددان ؛ که کس بادی نیاید در حضورت
پس چون روز دیگر شد سلیمان عم عصای خود بدست گرفته بر بلندترین غرفه قصر خود برآمد و تکیه بر عصا زده
ممالک محروسه خود را مشاهده میکرد و بآنچه حضرت عزت باو بخشیده بود شادی و بهجت مینمود که ناگاه
چشم او بر جوانی خوب صورت پاکیزه لباس افتاد که از بعضی زوایای قصر بیرون آمد چون سلیمان او را
دید گفت ترا در این قصر که درآورده است و اراده من آن بود که امروز را بخلوت بسر برم و زحمت تردد
کسی نبرم نمیدانم تو برخصت که درآمدی جوان گفت مرا در این قصر خداوند آن درآورده است و برخصت
او درآمده ام سلیمان گفت خداوند آن بآن سزاوارتر است از من گفت بگو تو کیستی و چه کسی گفت من ملک
الموتم گفت بچکار آمدی گفت از برای قبض روح تو آمده ام گفت بیخ ای و بآنچه مامور شده اقدام
نمای که امروز روز سرور منست و خدای تعالی نخواست تا به مسرت عیش از غیر حضرت در یابد لقای او پس
پس او هم چنان بر عصای خود تکیه داشت که قابض ارواح روح پر فتوح او را قبض نموده بعالم اعلی
شتافت و او بر همان حالت بر عصا تکیه زده مرده بود تا وقتی که خدا خواست و مردم او را میدیدند و گمان
میبردند که او زنده است و نمرده القصه اختلاف در میان مردمان پدید آمد بعضی از ایشان گفتند
سلیمان روزگاریست تکیه بر عصا زده مانده نمیشود و خواب نمیکند و طعام نمیخورد و آب نمی آشامد

بدرستی

بدرستی که او پروردگار ماست و بر ما واجب است که پرستش او کنیم و عبادت او نماییم و برخی گفتند سلیمان
ساحر است و بسحر چشم ما را بسته خود را در نظر ما چنان نموده که او بر عصا تکیه دارد و مانده نمیشود و در واقع
چنان نیست که ما می بینیم و باین حالتش مشاهده میکنیم و قوم مؤمنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیغمبر او
خدای تعالی امر خود را با آنچه میخواهد تدبیر میکند و چون اختلاف مردمان در این امر بسیار شد و بجای های
بدین سبب حضرت عزت ارضه را فرستاد تا در عصای او جا کند و اندرون آن را بخورد پس چون ارضه جوف عصا را خالی
کرد عصا بشکست و سلیمان عم از بالای قصر خود بر روی درافتاد و چون دیوان دیدند که سلیمان بیفتاد ارضه را
شکر کردند بر صنعتی که از ایشان بوقوع آمد و بواسطه آنست که هیچ جا یافت نشود ارضه مگر آنکه نزد او آب
و گل بوده باشد و حضرت عزت در کتاب کریم خود خبر از این قصه میدهد که فلما قضینا علیه الموت ما دلهم
علی موته الا دابة الارض تاکل منسأته فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین
معنی ظاهرش آنکه پس آن هنگام که قضا کردیم مرگ را او را مرده بر عصا تکیه دادیم دلالت نکرد دیوان را بر مرگ
او مگر ارضه که از زمین برآمد میخورد عصای او را پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان دانستند دیوان آنکه
اگر بودندی که دانستندی غیب را گمان چنان بود که غیب میدانند بوده در چنین ظاهر میکردند حق سبحانه
میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی درنگ نمیکردند در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که
ایشان در عمل عمارت بیت المقدس بود نقل است از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق عم گفتند
قسم بخدا و بخدا قسم که این آیه اینچنین نازل شده است و بتحقیق که اینچنین فرود آمده که فلما خر تبینت الانس ان
الجن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین خلاصه کلام ملک علام آنکه پس آن هنگام که بیفتاد
سلیمان دانستند آدمیان که اگر دیوان غیب دانستندی در عذاب مهین درنگ نکردندی **باب**
در ذکر آنچه از حضرت امام رضا در حق هاروت و ماروت بروایت رسیده است **روایت**
کرد بما محمد ابن قاسم مفسر المعروف بابی الحسن جرجانی که گفت روایت کرد بما یوسف ابن محمد ابن زیاد و علی ابن
سیار از پدران خود از حسن ابن علی از پدر خود از علی ابن محمد از پدر خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود
موسی ابن جعفر از پدر خود امام بحق ناطق جعفر محمد الصادق عم در معنی قول خدای تعالی که واتبعوا ما تتلوا

الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان پس آنحضرت فرمودند که این یهودی پیروی کردند چیزی را که
میخواندند کفره دیوان از سحر و نیرنگهای کهانت بر صحیفه در زمان پادشاهی سلیمان و آنچنان بود که دیوان در عهد
سلیمان سحرها و نیرنگها و کهانت بر صحیفه نوشته بودند در دنیا از زن و جهال شایع شده بود
و گمان داشتند که سلیمان باین سحرها پادشاهی میکند و ما نیز این عجایب ظاهر کرده ایم تا مردمان اعتقاد و مطیع ما شوند
و سلیمان را بکفر و سحر نسبت میدادند و میگفتند که سلیمان بسحر مالک ملک شده است و قدرت بر امثال این پادشاهی
بهم رسانیده پس حضرت عزت ابرای ذمه او میفرماید و ما کفر سلیمان یعنی و هرگز کافر نشد سلیمان و جادوی
نکرد و هم چنانکه این کافران میگویند ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر یعنی ولیکن دیوان زمان
او کافر شدند در می آموختند مردمان را جادوی که نسبت بسلیمان میدادند و الی ما انزل علی الملکین ببابل
هاروت و ماروت یعنی و نسبت میدادند بانچیزی که فرو فرستاده شده است از سحر بدو فرشته که در شهر
بابل بودند و نام ایشان هاروت و ماروت و سبب نزول سحر برایشان آن بود که چون بعد از نوح سحر و کهانت
بسیار شد و بسحر دعوای نبوت کردند حضرت عزت این دو فرشته را به پیغمبر آن زمان فرستاد تا او را این
علم در آموزند و بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع گردانند تا او جمیع مردمان را تعلیم دهد که ایشان کیفیت و حقیقت
آن را دانسته معارضه مدعیان نبوت کردند و ابطال سحر ایشان نمایند و ایشان را که آموخته بود منع کرد از آنکه
مردمان را سحر کنند و این علم را بکار دارند و این بدان مانند که کسی را دلالت بر زهر کنند که آن خوردنش سبب
و هم چنین بر چیزی که زهر را بآن دفع توان کرد و از این لازم نیاید که او زهر را میبایید بکار دارد و بخورد
مردم دهد بعد از آن حضرت عزت فرمود که و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی
چون پیغمبر آن زمان آن دو فرشته را امر کرد که ایشان بصورت آدمیان شوند و حق را بر مردم ظاهر کنند
و از آنچه خدای تعالی بایشان آموخته است بمردمان تعلیم دهند حضرت عزت فرمود که و ما یعلمان من احد
یعنی و نیاموزند این دو فرشته هیچ کس را آن جادو و ابطال آن حتی یقولا انما نحن فتنة تا بگویند آنکسی را
که می آموزند چنین است که ما از برای آزمایش خلقیم از جانب خدای تا آنکه اطاعت و فرمانبرداری حضرت عزت
کنند در آنچه یاد میگیرند از سحر و جادوی که این مکر ساحران را باطل کنند نه آنکه ایشان سحر نمایند

فلا تکفر

فلا تکفر پس تو کافر مشو باستعمال این سحر و ضرر رسانیدن بان و دعا کردن بر مردمان تا آنکه منقاد تو شوند
و اعتقاد بتو نمایند که تو بان زنده میکنی و میمیرانی چه این همه غیر از خدای تعالی هیچ کس قدرت بدان ندارد و
ضرر رسانی بدیشان بسبب آن کفر است قال الله تعالی که فیتعلمون منهما یعنی پس می آموزند طالبان سحر از ایشان
آنچه دیوان در عهد سلیمان نوشته بودند از نیرنگها و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و از آنچه
فرو فرستاده شده است از سحر بدو فرشته که در شهر بابل بودند و هاروت و ماروت نام داشتند یتعلمون
ما یفرقون به بین المرء و زوجه یعنی یاد میگیرند از این دو صنف که دیوان و فرشتگان باشند آن چیزی که جدائی
بدان میان مرد و زن او و این از آن چیزهائیست که تعلیم آن ضرر بمردمان میرساند از آموختن سحر ایشان
گردانیدن و شیفته و عاشق خود ساختن و دفنیر نمودن و اعمال دیگر از دوست گردانیدن زنان بمردان
و بر عکس و جدائی انداختن میان ایشان پس از آن حضرت فرمود که و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله
یعنی و نیستند آن جادوان که بجهت ابطال سحر و معارضه کردن با جادوان یاد گرفته اند ضرر رساننده بسحر
هیچ کس را مگر باذن پروردگار یعنی بعلم و قضا و قدر پروردگار و بدرستیکه اگر میخواست سحر تو را ایشان را
از آن باز میداشت بعد از آن فرمود که و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم یعنی و می آموزند آنچه ایشان را زیان
ضرر رسانند و سود نکند زیرا که آن سحر را آموخته باشند که مردمان را بدان سحر کنند و ضرر بایشان رسانند
پس بدرستیکه آموختند چیزی را که بدین ایشان ضرر میرساند و در اسباب سود نداده و نفع ایشان
نکند بلکه از دین خدای بیرون میآید بجهت یاد گرفتن ایشان بقصد اراده و ضرر بمردمان و لقد علموا
لمن اشتریه و هر آینه بتحقیق دانستند ایشان که سحر یاد میگیرند که هر که سحر را بخرد کنایه از آنکه بیاموزد
و کار بندد بدین خود آن دین که بیرون میآید از آن بیاد گرفتن و کار بستن آن ماله فی الآخرة من خلاق
یعنی نیست مر او را در آن سرای بهره از نیکوئی یعنی نصیبی از ثواب بهشت عنبر سرشت بعد از آن فرمود
که و لبئس ما شروا به انفسهم یعنی و بد چیزیست آنکه فروختند بآن چیز نفسهای خود را کنایه از آنکه
سحر را اختیار کردند و نفسهای خود را در کفر و عذاب گذاشتند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که میدانند
زیان این سود را که ایشان آخرت خود را فروختند و بهره خود را از بهشت وا گذاشتند نیز که آموختند

این سحر اعتقاد دارند نه خدا بلکه و نه پیغمبری و نه حشری و نه نشری پس حضرت عزت حال ایشانرا فرمود
که ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق یعنی که ایشانرا اعتقاد داشت که اخرتی نیست پس
هرگاه ایشان اعتقاد دارند که اخرتی نخواهد بود ایشانرا بهره از نیکوئی نیست در آن سرای پس آن حضرت
عزت فرمود که ولبئس ما شروا به انفسهم و بد چیزیست آنکه فروختند با آن چیز نفسهای خود را یعنی آخرت
را بها فروختند و نفسهای خود را بعذاب مدام درگرو انداختند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند
که فروخته را بعذاب ولکن نمیدانند از جهت کفری که دارند و راه باطلی که پیش گرفته اند چون ترک
کردند دیدند محنتهای پروردگار را تا آنکه زیان این سودا دانند و عمل بر او را بر اعتقاد باطله که در انکار
حقیت آخرت دارند و هم چنین یوسف ابن محمد ابن زیاد و علی ابن محمد ابن سیار گفتند از پدران خود که ایشان
گفتند که ما با امام باطن و ظاهری امام حسن عسکری گفتیم که طایفه را گمان آنست که هاروت و ماروت دو فرشته اند
که حضرت عزت ایشانرا از جمله فرشتگان خود برگزید و وقتی که عصیان بنی آدم بسیار شد و ایشان با دمیان
گناه کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند اگر شما را نیز همان حالت که ایشانرا
هست میبود صدور معصیتها بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشت ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه
نفس بشری را بدیشان داده با فرشته دیگر که سیمی ایشان باشد برای حکومت خلق بزمین فرستاد ایشان بزنی
زهره نام عاشق شدند و کفر فنا را کشتند و قصد زنا کردند و بسبب شرب خمر بقتل ناحق و سجده صنم
اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان در این جهان مقرر شد و حالا
در چاه بابل بموی سر او یخته معذبند و ساحران از ایشان جادوئی یاد میگیرند و حضرت عزت آن
زن را باین کوکب زهره که الحال بر آسمانست مسخ کرد و این همان زهره است آنحضرت در مقام جواب ایراد
فرمودند معاذ الله من ذلک پناه میبریم بخدای از این سخنان که در حق فرشتگان میگویند بدرستی
که فرشتگان خدای بالطاف پروردگار از جمیع گناهان معصومند و از کفر و قبایح محفوظند چنانکه حضرت
عزت در باب برائت رفعت ایشان فرمود که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون یعنی فرشتگان
نافرمانی نکنند خدا را در انچه ایشانرا فرماید و بدانچه مامور میشوند میکنند و نیز گفته که وله من فی السموات

والارض

والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون یعنی و مر او راست
هر که در آسمانهاست و هر که در زمینست از جسمانیات همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی اند و کسانیکه
که نزدیک اویند از فرشتگان و افراد ایشان از اهل آسمان بجهة تعظیم است کنایه از آنکه فرشتگانی که مقربان
درگاه الوهیت اند و شما ایشانرا میپرستید سرکشی نمیکنند از پرستش او و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت
انقطاع نمیورزند تنزیه میکنند حق را یا ایمان میکنند او را یا ستایش میکنند شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم
او رجوع میکنند و اندک سست و ضعیف نمیشوند و نیز در باب فرشتگان خود فرموده که بل عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون
یعنی بلکه ایشان که مراد از ان ملائکه اند بندگان اند گرامی داشتگان و نواختگان پیشی نمیگیرند بر خدا
بسخن گفتن کنایه از آنکه پیوسته دری وی سخن نگویند مراد از این قطع طمع کافر انست از شفاعت ملائکه
یعنی ایشان بی اذن خدای کار نمیکنند شفاعت نتوانند کرد و ایشان بفرمان خدای کار میکنند میداند
خدای انچه پیش از این کرده اند و انچه پس از این کنند در خواست نمیکنند مگر کسیرا که خدای پسندد
شفاعت یا کسی را که بسبب آنکه حق اقرار کند و فرشتگان از ترس عذاب و عقوبت الهی حق سبحانه لرزان
یا از مهابت و عظمت او ترسانند بعد از آن آنحضرت فرمودند بر تقدیر تسلیم قول ایشان که این دو فرشته را
حکام روی زمین میکنند پس این دو فرشته را خدای تعالی خلفای روی زمین گردانیده باشد و در دنیا
مانند انبیا و ائمه هدی بوده باشند ایا میخواهم که بدانم قتل نفس و زنا از انبیا و ائمه هدی بعمل می آید
و از ایشان این افعال واقع میشود و این یعنی بجا نیست آن ندا را که بر وقوع این میشود و این کار در حق
ایشان و فرشتگان نتواند بود بعد از آن آنحضرت فرمودند که ایا ندانسته اید که حضرت عزت هرگز دنیا را
از پیغمبری یا امامی که از جنس بشر بوده باشد خالی نداشته و تا دنیا برقرار دارد پیغمبری یا امامی در آن
بدارد ایا نه خدای تعالی در کتاب کریم خود میفرماید وما ارسلنا قبلک من رسول الا رجالا نوحی
الیهم من اهل القری یعنی و فرستادیم ما پیش از تو برسالت هیچ رسولی را بر خلق مگر مردانی که وحی
فرستاده ایم ما بسوی ایشان از اهل شهرها و دیهها حق سبحانه و تعالی هرگز پیغمبری بغیر از فرشتگان

از اهل بادیه و دیوان و نه از فرشتگان و نه از زنان چنانچه حضرت عزت خبر از آن داد که هیچ فرشته را
بحکومت زمین نفرستاده است و ایشان را ائمه و حکام نگردانیده بلکه ایشان را بسوی زمین فرستاده بر پیغمبران
خود فرستاده است ایشان گفتند ما با آنحضرت گفتیم بنا بر این حکم صحیح لازم می آید که ابلیس نیز از جمله
فرشتگان نباشد آنحضرت فرمودند آری او از جمله فرشتگان نیست بلکه از شما جن است آیا نشنیده اید
شما قول حضرت عزت را که میفرماید واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن
یعنی و یاد آرید آنرا که گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود
پس حضرت عزت خبر از آن داد که او از جن است که خدای تعالی خبر از او میدهد که والجان خلقناه
من قبل من نار السموم یعنی و جان که پدر دیوانست بیافریدیم او را پیش از آفریدن انسان از آتش
بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن منشق میگردد ایشان گفتند آنحضرت فرمودند که روایت
کرد بمن پدرم از جدم از امام رضا از پدران خود از علی بن ابی طالب که آنحضرت فرمودند که حضرت
مقدسه نبویه گفتند بدرستی که حضرت عزت تبارک و تعالی ما را که معاشر آل محمد و مظاهر اهل بیت
احمدیم برگزید و بعد از آن پیغمبران و پس از آن فرشتگان را که مقربان بارگاه عز و علا و نزدیکان ملأ
اعلا اند و ایشان را برنگزید مگر بعلم که بر ایشان داشت که ایشان بچیزی در نمی آیند تا از ولایت او جل
شانه بدر نروند و از عصمت او بیرون نیایند و باستحقاق عذاب و سخط او نسبت یابند پس ایشان گفتند
ما با آنحضرت گفتیم که بما روایت رسیده است که چون حضرت رسالت پناه بر امامت حضرت علی ابن ابی طالب
نص کردند گفتند او بعد از من امام مؤمنانست و مقتدای مردمانست حضرت عزت جل شانه ولایت
او را در آسمانها بر جماعتی از آدمیان و فرشتگان عرض کرد تا بر آن پایدار باشند پس چون ایشان
ابا کردند و قبول ولایت آنحضرت ننموده سر از اطاعت پیچیدند حضرت عزت صورت ایشان را مسخ کرد و بشکل
غوکان گردانید آنحضرت چون این روایت را از ما شنیدند فرمودند معاذ الله اینها بر ما دروغ بسته اند
و افترا نموده بدرستیکه فرشتگان فرستادگان خدایند و ایشان مانند سایر پیغمبران و رسولان او اند
که بر خلق فرستاده شده اند آیا از پیغمبران میتواند بود که کفر بظهور رساند و از ایشان عصیان واقع شود

کفتیم

گفتیم نه ایشان چون تواند بود که معصیت کنند و دامن عصمت بآلودن کفر بیالایند آنحضرت فرمودند
فرشتگان نیز مانند ایشان اند که کفر از ایشان بظهور نمی آید و معصیت نمیکنند بدرستی که شأن
و رتبهٔ فرشتگان عظیمست و کار و بار ایشان بزرگ روایت روایت کرد ابراهیم بن عبدالله بن تمیم قرشی
که گفت روایت کرد بمن پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد جهم که گفت شنیدم از مامون که از امام رضا
پرسید از آنچه مردمان روایت میکنند از امر زهره که او زنی بود و هاروت و ماروت بر او عاشق شدند
و آنچه روایت میکنند و در باب سهیل که او مردی بود در یمن و عشارچیگری میکرد و از زنان مال عشوه میگرفت
آنحضرت در مقام جواب در آمده فرمودند که آنچه اینها میگویند که اینها دو کوکبند دروغست و بدرستی
که اینها دو حیوان بوده اند از حیوانات دریا و ایشان گمان برده اند که اینها دو کوکبند و این حکایت محض غلطست
و هرگز نبوده که حضرت عزت خود را با اعدای مغضوبه مسخ کند و بعد از آن انوار بقا و دوام دهد که تا انجم فضا
و زینتهای بام سبز آسمان باشند و تحقیق که مسوخات زیاده بر سه روز زنده نماندند و در سه روز
سر دو زمانی آنها مردند و از ایشان هیچ نسلی باقی نماند و امروز از آن مسوخات هیچ بر روی زمین
نیست و اینها که الحال باسم مسوخ معروفند مثل میمون و خنزیر و خرس و اشباه اینها مانند آنچه
حضرت عزت مسخ کرده و بر صورت آن قومند که حضرت عزت بر ایشان غضب نمود و لعنت فرستاد و مسخ
صورت ایشان کرد بسبب انکار و تکذیبی که در وحدانیت خدای تعالی و فرستادگان او جل شانه میکردند
و بیکتای او و فرستادگان او جل شانه میکردند و رسولان او تعالی الله وعده العزیز اعتقاد نمینمودند
و اما هاروت و ماروت ایشان دو فرشته بودند که مردمان را سحر آموختند تا ایشان بدانستن آن از سحر
ساحران احتراز نمایند و مکر جادو را ابطال سازند و آن فرشتگان از سحر خود هیچ کس را
(ما یشی) چیزی نیاموختند مگر آنکه با آنکس که می آموختند گفتند که انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی بدرستیکه ما آن
خلقیم از جانب خالق بی نقش باستعمال آن در ضرر مردمان بعد از آن جماعتی باستعمال آن کافر شدند
چه سحر خود را در چیزهای که مامور با احتراز از آن بودند بکار داشتند در مقام جدائی افکندن
میان زنان و مردان و غیر آن شدند قال الله تعالی که و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله

یعنی و بعیتنی ان جا دو که صنن بسیار شنند سحر هیچ کس را مکر یاد ان یعنی معلم بود و دکان باب در ذکر احادیث متفرقه که از امام رضا ع روایت رسیده است روایت کرد بما بعد من رض که کفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از احمد ابن محمد ابن عیسی و علی ابن اسمعیل ابن عیسی از عباس ابن معروف از علی ابن مهزیار از محمد ابن هیثم از محمد ابن فضیل از ابی الحسن الرضا ع که کفت کفتم با انحضرت میشود اینکه زمین باشد و امامی در او نباشد یعنی کجا میشود کان این دارد که زمان از امام خالی باشد انحضرت در مقام جواب او در امدند فرمودند که امکان ندارد مکر ان هنکام که زمین با ساکنانش منخسف میکردد روایت کرد بما بعد من رض که کفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از عباد ابن سلیمان از سعد ابن سعد اشعری از احمد ابن عمر از ابی الحسن الرضا ع که کفت کفتم بان حضرت که ایا زمین بی امام باقی میماند فرمودند که نمیشود که زمین بی امام باشد کفتم با انحضرت ما روایت داریم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که انحضرت فرموده اند که زمین بی امام باقی نمیماند مکر انوقت که خدای تعالی بر بندکان غضب نماید انحضرت کفتند که زمین باقی نماند ان هنکام که منخسف کردد روایت کرد بما جعفر ابن محمد ابن مسرور رض که کفت روایت کرد بما حسین ابن محمد ابن عامر از معلی ابن محمد بصری از علی و شا که کفت کفتم با بی الحسن الرضا ع ایا زمین بی امام باقی میماند فرمودند نمیشود که زمین بی امام باقی نماند مکر انکه حضرت عزت بر بنده کان خود غضب فرماید که انحضرت کفتند که زمین بی امام باقی نماند انهنکام که منخسف کردد روایت کرد بما بعد من رض که کفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از حسن ابن علی زیتونی و محمد ابن علی ابن ابی فتاده از احمد ابن هلال از سعید ابن سلیمان از سلیمان ابن جعفر الجعفری که کفت شنیدم از امام رضا ع هیچ زمانی زمین از حجتی خالی نمیباشد یعنی هیچ ایامی در او نباشد انحضرت فرمودند اکر زمین یک چشم زدن از حجتی خالی باشد هر اینه زمین با ساکنانش منخسف کردد روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر الهمدانی رض که کفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود عبد السلام ابن صالح هروی که کفت کفتم با بی الحسن الرضا ع ای فرزند رسول خدای چه میفرمائی در باب حدیثی که امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع روایت شده است که انحضرت فرموده اند که هرکاه قایم ع خروج کند و ان یرده غیب ظهور نماید ذریتهای کشندکان امام حسین ع را بسبب کردار پدران ایشان را

بعض

بقتل رسانند پس انحضرت فرمودند اینچنین است راوی کوید من کفتم پس این ایه که میکوید چه معنی دارد که حضرت عزت فرموده ولا تزر وازرة وزر اخری یعنی و بر ندارد نفس کناهکار بار کناه نفس دیکر را انحضرت کفتند حضرت عزت در جمیع اقوال خود راست کفته ولیکن چون ذریتهای کشندکان امام حسین ع راضی و مفتخر بکردار پدران خود خواهند بود قایم کاهی که بیرون اید بدان سبب ایشان را خواهد کشت چه در حقیقت هر که بچیزی راضی باشد کویا ان چیز را خود کرده و اکر مردی در مشرق کشته کردد و مردی در مغرب راضی بقتل او راضی شود بسبب رضا بیشک او در نزد خدای تعالی شریک ان قاتل خواهد بود راوی کفت با انحضرت کفتم هرکاه قایم از شما ظهور کند اول مرتبه بچه چیز ابتدا خواهد کرد و بکه خواهد پرداخت فرمودند ابتدا بقوم بنی شیبه خواهد کرد و دستهای ایشان را خواهد برید برای انکه ایشان دزدان خانه خدا اند روایت کرد بما محمد ابن ابراهیم ابن اسحق که کفت روایت کرد بما علی ابن حسن ابن علی ابن فضال از پدر خود از ابی الحسن الرضا ع که انحضرت فرمودند کویا من در بینا شیعه رام مشاهده میکنم که ایشان ثالث از فرزندان مرا که عبارت از قایم م است کم کرده اند و او را میجویند و نمی یابند کفتم یا ابن رسول الله چرا مفقود خواهد شد فرمودند برای انکه امام ایشان از میان ایشان غایب کردد و از نظرها کمان مخفی شود کفتم امام از میان ما چرا غیبت کزیند کفتند تا انکه چون بیعت هیچ کس بر کردن او نبوده باشد ان هنکامی که با شمشیر ظهور کند و بان مردان را روایت کرد بما بعد من رض که کفت روایت کرد با علی ابن موسی ابن ابی جعفر کمیدانی از احمد ابن محمد ابن عیسی ابن عبد العزیز ابن المهدی از امام رضا ع که انحضرت فرمودند که باید بعد از طعام خوردن بیرون دهن را باشنان شویند و در وقت با ان شستن در کار دینت چو اکه درون دهن قبول مرکه یعنی دسومت و عبارت از چربیست نیکند روایت کرد با حسین ابن احمد ابن ادریس رض که کفت روایت کرد بمن پدرم محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران اشعری از ابراهیم ابن هاشم و غیر او از صفوان ابن یحیی از ابی الحسن الرضا که ان حضرت فرمودند نفی کرده است حضرت مقدسه نبوی ع انکه تحقیق در حالت تنکی کسی را حوایج دهد با بکی بحون کوید انکاه که فارغ شود روایت کرد بما محمد ابن قاسم معنز المعروف با بی الحسن جرجانی رض

که گفت روایت کرد بما احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدر خود از محمد بن علی از پدر بزرگوار خود موسی ابن جعفر

که آنحضرت فرمودند جمعی از اصحاب با امام بحق ناطق امام جعفر صادق گفتند ای فرزند رسول خدا صفت مرگ را

برای ما بیان فرما آنحضرت در مقام جواب ایشان در آمده گفتند که مرگ از برای مؤمن مانند بوی خوشست

که چون بمشام او رسد مایل او شود تمامی رنج و الم او از او منقطع گردد و برای کافر همچو گزیدن مارها

و زدن عقربها بلکه زیاده از آن باشد با آنحضرت گفتند قومی میگویند که آزار و شدت مرگ دشوارتر و دردش

حتی از پاره پاره شدن بارها و بریدن گوشتها بمقراضها و کوبیدن سرها بسنگها و گردانیدن میل آسیاها بر

حدقهاست گفتند آری همچنانست بر بعضی از کافران و فاجران آیا نمی بینید از ایشان کسی را که آن شدتها

و محنتها معاینه مشاهده میکند و آنچه نمی بینید صعبتر و باشدتر است از این عذاب مگر از عذاب آخرت

که از محنت و دشواری تر از عذاب دنیاست با آنحضرت گفتند پس چونست که ما می بینیم کافری را که در غایت آسانی

و سهولت جان میسپارد و سخن گویان و خندان خاموش میشود و مؤمنی را هم چنین میبینیم که مؤمنی

جان باسانی میدهد و سخن میگوید و در بعضی از مؤمنان و کافران نیز میبینیم که بر عکس آن در غایت دشواری

جان میدهند و در وقت سکرات موت دشواریها و سختیها میکشند آنحضرت فرمودند که چنانچه از

مؤمن را در این عالم راحتی و آسودگی هست این سختیها که در وقت مرگ میکشد تعجیل و ثواب اوست یعنی

ابتدای ثواب است که خدای تعالی باو میدهد و اگر او را در این عالم شدت و سختی هست این سختیهای وقت مرگ

برای پاک شدن اوست از گناهها که باقی مانده بسختیها پاک میشوند تا در آخرت پاک و پاکیزه و مستحق ثواب

ابدی در آید و بی مانع از آلودگیها وارد بهشت عنبر سرشت گردد و هم چنین اگر آن کافر را در این عالم

سهولت و آسانی هست این سختیهای وقت مرگ برای آنست که اجر حسنات او را که در این عالم میبایست باو

بدهند در همین عالم میدهد تا چون در آخرت در آید از ثواب پاک باشد و بجز عذاب خدای مستحق هیچ

چیزی از ثواب نبود و اگر او را در این عالم شدت و سختی هست این سختیهای وقت جان کندن ابتدای عذاب است

که خدای تعالی باو میکند چه حضرت عزت جل ذکره عادلست هرگز ظلم نکند و جور ننماید با آنحضرت

گفتند خبر ده ما را از طاعون که آن عذاب خداست یا رحمت اوست آنحضرت فرمودند بودی قومی عذاب خداست

وجهه

وبجهة بعضی رحمت اوست پرسیدند از آنحضرت که چگونه تواند بود که رحمت عذاب باشد آنحضرت فرمودند

آیا نفهمیده اید که آتش دوزخ بر کافران عذابست و بر خازنان دوزخ که همراه با ایشانند در آن میباشند

رحمت روایت کرد بما علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش و محمد بن موسی برقی و محمد بن

علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از احمد بن محمد سیاری که گفت روایت کرد بما علی بن اسباط که گفت گفتم

بامام رضا که گاهی که مرا امری از امور دین حادث شود ناچار باشم از دانستن او و در شهری که من میباشم هیچ کس

از موالیان و شیعیان تو نباشد که فتوی از ایشان حاصل کنم در آن وقت مرا چه باید کرد و بچه چیز عمل باید

آنحضرت فرمودند چون چنین کاری ترا پیش آید بنزد مفتی آن شهر برو و از امری که ترا حادث شده است

فتوی بخواه پس چون ترا فتوی بچیزی دهد تو برخلاف فتوای او عمل کن بدرستی که حق در خلاف آن چیزیست

که تو بعمل میآوری روایت کرد بما پدرم که گفت روایت کرد بما سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد

بما احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان جعفری از امام رضا از پدران

عالیشان خود از اسد الله الغالب علی بن ابی طالب که آنحضرت گفتند که حضرت رسالت پناه فرمودند

که سفیدی موی در پیش سر علامت میمنت است و در عارض نشان سخاوت و در گیسوها نشانه

شجاعت و در قفا دلیل شآمت روایت کرد بما ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی که گفت روایت کرد

بما پدرم که گفت خبر داد بمن ابو علی بن احمد انصاری که گفت روایت کرد بما ابو الصلت عبد السلام بن

صالح هروی که گفت شنیدم از علی بن موسی الرضا که آنحضرت میفرمودند که حضرت عزت بپیغمبری از پیغمبران

خود وحی فرستاد که چون صبح را دریابی از خانه برای متوجه صحرا شو و اول چیزی که پیش تو آید بخور

و دومی را پنهان کن و سیمی را قبول نما و چهارمی را ناامید مگردان و از پنجمی بگریز

چون آن پیغمبر صبح را دریافت از خانه بیرون آمد راه صحرا پیش گرفت تا ببیند چه پیش می آید پاره

راه رفت کوه سیاه بزرگی دید بایستاد و متحیر ماند با خود گفت پروردگار مرا امر کرده است با آنکه

اول چیزی که پیش تو آید بخور و حال این محال بیش است که من چون توانم خورد باز فکر کردم که پروردگار

مرا امر کرده است امر نمیکند مگر بچیزی که طاقت من باشد پس ناچار بسوی کوه روان شد تا آن را بخورد

چون نزدیک او رسید کوه بان عظمت مقدار لقمه شد از بر داشت و بهمان گذاشت از آن بهترین لقمها یافت از انجا روان شد وقتی دید که طی مسافت نمود طشتی دید از طلا پر زر و بر زمین افتاده است گفت کبر [کار] و رد [در] بمن امر نموده که این را پنهان سازم کودی کند و از را انجا نهاد و خاک بر ان ریخت وچون چند قدم رفت و بازنگرست دید که طشت از زمین بر امده است گفتهر چه خدا گفته بود بجا آوردم و دیگر برایان کار ی بنت و بر او افتاد [اندر] راهی که رفت جانوری دید که باید بر بازی تعقب او میشاقت نموده ان جانور بپناه باو برد گفت پروردگار مرا امر نموده که این تو چیز کنم و انتبال نمایم استین خود را کشاد تا ان جانور باستین او در امد و ان چنکال او را دست باز بعزیمان الهی بربان امد گفت که صیدی من اکور د و دی بسیار و حپند روز است در پی کرفتن او بوده ام از من دستان [بیکی] و مرا اند و رنی خود محروم ساختی بخاطر کذرانید که پروردگار مرا امر کرده که این را نا امید نکنم پاره گوشتی از ران خود بر یده بپیش باز انداخت او روان شد چون قدری راه رفت دید گوشت میته کندیده وان کرم برسر راه افتاده است گفت که پروردگار بمن فرموده که از این بکریزم پس دوری گزیده و رده بجا نه خود باز گشت شبانه در خواب دید که گویا باو میگویند انجه بتو فرموده بودیم بجا آوردی ایا هیچ دانستی که سران چه بود همان در عالم خواب جواب داد که من از ان نادانستم باو گفتند ان کوه بسیار که مشاهده کردی نمونه غضب است که چون بنده در غضب اید خود را نه بیند و از بزرگی و عظیم و بزرگی غضب جاهل بمرتبه خود گردد چون در ان وقت نفس خود را ضبط نماید و قدر خود را بداند و خشم خود را فرو نشاند عاقبت او مانند ان لقمه طیبه باشد که تناول نمودی و اما ان طشت نشانه عمل صالحست که هرچند بنده از انرا پنهان دارد و مخفی سازد خدا نخواهد که پنهان باشد و انرا اشکار گرداند تا انچه برای او از ثواب اخرت ذخیره میدارد او بنماید و اما ان جانور کنایه از مردیست که ترا به نصیحت بپیش اید و چون تو را کسی نصیحت نکند و پند دهد بر تو لازم شود که باو اعتنا کنی و نصیحت او را بشنوی و اما ان باز اشاره است از مردی که از تو حاجتی خواهد پس او را نا امید مگردان و اما ان گوشت گندیده اشاره غیبت است که از تو نفرت کند باید که بجنت ای عزیز غیبت کردن فساد دین است ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا اشاره باینست بیت من از غیبت هیچ کس بر این [برنیایم] که طاعت زغیبت [ذخم] فتد در زیان ٭ بغیبتی طاعتی کم شود ٭ زغیبت کری کار دردم شود روایت کرد با محمد ابن هارون زنجانی

اکنون

که گفت روایت کرد با محمد ابن جعفر رزاز که گفت روایت کرد با محمد ابن علی ابن محبوب از محمد ابن اسمعیل ابن بزیع که گفت شنیدم از امام رضا که انحضرت میگفتند دین و مال دنیا جمع نمایند مکر به پنج خصلت که در این کس باشد [علم] بسیار و عمل دادن و حرص غالب و قطع صله رحم و ایثار دنیا بر اخرت روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد ابن عبد الله از احمد ابن ابو عبد الله از علی ابن محمد قاشانی از ابو ایوب مدنی از سلیمان ابن جعفر الجعفری از امام رضا از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علی ابن ابو طالب علیهم الصلوة الله الملک الغالب که انحضرت گفتند نهی کرده است رسول خدا از کشتن پنج جانور صرد و صوام دهد هد و مورچه و غوک که از او وزغ نیز گویند وامر کرده است بکشتن پنج جانور کلاغ و غلیواز که از او موش گیر نیز میگویند و کژدم و مار و سگ عقور مصنف این کتاب مستطا گفته این نهی نهی تنزیهی است که محمول بر کراهیت نه نهی تحریمی و این امر نیز امر اطلاق و رخصت نه امر وجوب و فرضی روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با احمد ابن ادریس از محمد احمد ابن یحیی ابن عمران اشعری از ابراهیم ابن حمویه از محمد ابن عیسی یقطینی که گفت حضرت امام رضا فرموده اند در حق ورس سفید پنج خصلت از خصال پیغمبر است و در استکی اوقات نمازها و غیرت و سخاوت و شجاعت و کثرت طروقه که عبارت از بسیاری اسفاد است روایت کرد با حسین ابن ابراهیم ابن تاتانه و حسین ابن ابراهیم ابن هاشم مکتب و احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی و علی ابن عبد الله وراق رضی الله عنهم که گفتند روایت کرد با علی ابن هاشم از پدر خود از یاسر خادم که گفت روایت کرد با علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود از امیر المؤمنین علی ابن ابو طالب که انحضرت گفتند که حضرت مقدسه نبوی فرمودند ای علی پنج خصلت از برای تو از واهب العطایا [عطا] خواستم نمودم و ان هر پنج خصلت را حضرت عزت بمن کرامت فرمود اول انکه درخواست نمودم که چون زمین شکافته [منشق] شود من سر از خاک بر ارم و خاک از سر بیفکنم و ببینم تو با من باشی دوم انکه درخواست نمودم که در وقت وزن کردن اعمال بنده گان چون سر از پنج میزان وا دارند تو با من باشی سیم انکه سؤال کردم از پروردگار خود که ترا عامل لوای من گرداند و ان لوای خدای اکبر است و بر ان نوشته شده است که المفلحون الفائزون بالجنة یعنی رستگاران فایزانند ببهشت چهارم انکه درخواست نمودم که امت مرا از حوض من [سراب]

دهی و ساقی ایشان تو باشی بجهت آنکه سؤال کردم که تو آقای و رهبر منی من کو دانی تا ایشان از تو بهشت
عنبر سرشت پس انچه خواستم بمن داد و بقبول آن کو استها بر من منت نهاد فالحمد لله الذی من علی به شکر و سپاس
مر خدای را که بر من منت نهاد بانچه خواستم از و روایت کرد بابویه رض که گفت روایت کرد بمن سعد ابن عبد الله
از محمد ابن عیسی ابن عبید از قاسم ابن یحیی از جد خود از یعقوب جعفری که گفت شنیدم از ابا الحسن علیه التحیة
والثنا که گفت شنیدم که آنحضرت میگفتی که باکی نیست از غسل کردن میت که کنایه از نیست و نه از ختن
است از شستن زن از زن و ان آگاهی که تو آیند نیز برا و یقین باشد و ان زن صالحه ای که از زنا دیدن افتاده
باشد و از زن زبان دراز و از زن محتاج و از زنی که فرزند خود را شیر نداده و انکه مصنف این کتاب
رحمة الله فرموده مستوای بود که مراد از ابو الحسن که در این حدیث مذکور است امام موسی ع باشد
و مستوای بود که امام رضا ع زیرا که یعقوب جعفری است از خدمت آن هر دو امام ذکر کرده و بسعادت
صحبت ایشان مشرف گشته روایت کرد بابویه رض که گفت روایت کرد بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم
از پدر خود ابراهیم ابن هاشم از احمد ابن عبد الله خلنجی از ابو علی حسن ابن راشد که گفت پرسیدم از ابی الحسن
الرضا که تکبیر افتتاحیه نماز چند است آنحضرت فرمودند هفت تکبیر است راوی گوید گفتم از پیغمبر ص
روایت شده است که آنحضرت در نماز بر تکبیر گفتند الله آنحضرت فرمود پیغمبر ص بر تکبیر را بلند میگفتند
و شش تکبیر دیگر را آهسته میگفتند اند روایت کرد بما محمد ابن قاسم استرابادی رض که گفت روایت کرد بمن
یوسف ابن محمد ابن زیاد از پدر خود از علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدران خود از امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند چون خبر مرگ نجاشی پادشاه حبشه بحضرت رسول ص
اورد آنحضرت بسوی نماز برآمد گریستند و بحاضران مجلس عالی گفتند برادر شما اصحمه مرد و بجانب
سپرد بعد از آن بقبرستان بقیع بیرون آمدند و هفت تکبیر گفتند و حضرت عزت هر بلندی که بود
از پیش کرد ایشان تا حضرت رسالت ص جنازه او را که در حبشه بود مشاهده کردند روایت کرد بما پدرم رض
و محمد ابن حسن ابن ولید که گفت روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار و احمد ابن ادریس جمیعا از محمد ابن احمد ابن
یحیی ابن عمران اشعری که گفت روایت کرد بما احمد ابن محمد ابن خالد از پدر خود از بکر ابن صالح از جعفر

گفت

که گفت شنیدم از ابا الحسن الرضا ع که آنحضرت میفرمودند روز سه شنبه ناخن بچینید و روز چهارشنبه بحمام بروید
و روز پنجشنبه حجامت کنید بعضی خون بگیرید و روز جمعه به بهترین خوشبوها خود را معطر سازید روایت
کرد بما احمد ابن یحیی عطار رض که گفت روایت کرد بما پدرم رض از احمد ابن محمد ابن یحیی ابن عمران اشعری که گفت
روایت کرد احمد ابن محمد ابن خالد از معویه ابن حکیم از معمر ابن خلاد از ابی الحسن الرضا ع که آنحضرت فرمودند سزاوار
نیست مرد را که در هر روزی ترک بکار داشتن بوی خوش کند یعنی باید که هر روز بوی خوش بکار دارد
واگر قدرت بر آن نداشته باشد یکی روز در میان واگر بر آن هم قادر نباشد هر جمعه خود را معطر سازد و آنرا
ترک ننماید روایت کرد بما ابو حسن علی ابن عیسی مجاور در مسجد کوفه که گفت روایت کرد بما اسمعیل ابن
علی ابن رزین برادرزاده علی ابن دعبل خزاعی از پدر خود که گفت روایت کرد بمن پدر بزرگوارم امام علی ابن موسی الرضا ع
که گفت روایت کرد بمن پدر بزرگوارم موسی ابن جعفر که گفت روایت کرد بمن پدرم ...
از پدر و اولاد طاهرین خود صلوات الله علیهم از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع که آنحضرت گفتی که حضرت پیغمبر ص
تلاوت این آیه و اقرا این آیه را و بیان معنی آن جاری کرد این آیه که لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة
هم الفائزون یعنی برابر نیست نزد خدای یاران دوزخ که بغض و عداوت امیر المؤمنین علی ع اختیار
نموده خود را مستحق نار ساخته اند و اهل بهشت که در اطاعت او کوشیده اهلیت جنت حاصل کرده اند
یاران بهشت که کنایه از ساکنان اند ایشان رستگارانند یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم
پیوسته اند بعد از آن حضرت رسالت ص فرمودند هر که اطاعت من کند و بعد از من سر تسلیم بر خط فرمان
امیر المؤمنین ع گذارد و اقرار بولایت او نماید از اصحاب جنت باشد و هر که ولایت او را نقض نماید و بیعت
خود را بشکند و بعد از من با او جنگ کند از اصحاب نار باشد روایت کرد بما پدرم رض که گفت بمن روایت
کرد سعد ابن عبد الله از محمد ابن عیسی ابن عبید از سلیمان ابن حفص مروزی که گفت که حضرت ابو الحسن ع
بمن نوشتند که در سجده شکر صد بار بگو شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا بر زبان آر
مصنف این کتاب رح میگوید که سلیمان ابن حفص بخدمت امام موسی و امام رضا ع مشرف گشته و سعادت
صحبت آن هر دو امام را دریافته است نمیدانم که این حدیث را از کدام امام ع روایت کرده چه کنیت امام موسی ع و امام رضا ع

هرو و ابو الحسن است روایت کرد پدرم رض که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از یعقوب ابن یزید از حسن ابن
علی وشا که گفت شنیدم از امام رضا که آنحضرت میفرمودند که گاهی که بنده در اثنای سجده بخواب رود حضرت
عزت از روی شفقت بدو نگرد و گوید که روح بندهٔ خود را قبض کردم و او در طاعت و عبادت منست روایت
کرد بما علی ابن عبد الله وراق رض که گفت روایت کرد بما علی ابن مهرویه قزوینی که گفت روایت کرد بما داود ابن
سلیمان قاری از ابا الحسن علی ابن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود از پدران عالیشان خود از امیر المؤمنین علی ابن
ابو طالب که آنحضرت فرمودند تمامی دنیا جهل است مگر مواضع علم و همگی علم حجت است مگر آنچه بآن عمل کرده شود
و تمامی عمل زیاد شهرت است مگر آنچه باخلاص بعمل آمده باشد و همگی اخلاص در میان خوف و رجاست تا گاهی که
ببیند بچه چیز او ختم کرده شود یعنی تا وقتی که مآل حال خود را مشاهده نماید که چگونه است امید که مآل هم
کتاب بخیر و خوبی باد روایت کرد بما محمد ابن عمر حافظ بغدادی که گفت روایت کرد بما ابو محمد حسن ابن علی
ممتنع که گفت روایت کرد بما حمدان ابن مختار که گفت روایت کرد بما محمد ابن خالد برقی که گفت روایت کرد
بمن سید من ابو جعفر محمد ابن علی از پدر بزرگوار خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر که گفت روایت
کرد بمن احنج کندی از ابن بریده از پدر او که حضرت رسالت پناه محمد فرمودند که علی امام هر مؤمنست
بعد از من روایت کرد بما محمد ابن اسحق ابن ابراهیم طالقانی که روایت کرد بما احمد ابن محمد ابن سعید کوفی
که گفت روایت کرد بما علی ابن حسن ابن علی ابن فضال از پدر بزرگوار خود از ابی الحسن الرضا که آنحضرت گفتند که سجده
که بعد از نماز واجبی بجای آورده میشود برای شکر حضرت بر توفیقی که در ادای فرض یعنی به بندهٔ خود
داده و اقل آنچه جایز است که در سجدهٔ شکر گفته شود اینست که سه مرتبه شکراً لله چه معنی دارد فرمودند
راوی گوید گفتم شکراً لله چه معنی دارد فرمودند قایل آن چون این کلمه را بر زبان میراند قصد آن
میکند که این سجده که از من بعمل می آید برای شکر پروردگار است بر توفیقی که مرا بقیام خدمت خود بخشید
و استعانتی که در ادای واجبی خود کرامت نموده و شکر منعم حقیقی در حقیقت موجب زیادتی ثوابست
پس اگر در نماز واجبی تقصیری بوقوع آمده باشد که با ادای نمازهای سنتی مرتبهٔ اتمام نپذیرد و بآن سجده
مرتبهٔ اتمام پذیرد و جبران آن تقصیر نماید روایت کرد بما پدرم رض که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله

از یعقوب ابن

از یعقوب ابن یزید از اسمعیل ابن موسی از برادر خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود از جد خود که آنحضرت
فرمودند از امام الثقلین علی ابن الحسین پرسیدند که چون است که آنان که در شب خیزند روی ایشان نیکوتر است
فرمودند برای آنکه ایشان با خدای خود خلوت میکنند و از این است که حضرت عزت ایشان را از نور خود
خلعت می پوشانید و باین کرامت فایز گردانیده بیت از آنکه نشان صبح هشیاریست بر چهرهٔ او چو نور بیدار
روایت کرد بما پدرم رض که گفت روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار از محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب از علی ابن
ابی اسباط از محمد ابن علی ابن ابی عبد الله از ابی الحسن الرضا در معنی قول خدای تعالی که فرموده و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله آنحضرت فرمودند مراد از این آیه و این هدایه نماز شب است
و معنی ظاهر آیه آنست که آنگروه ایشان پیدا کردند طریق رهبانیت را و از پیش خود بود در آوردند آنرا
با فرض نکرده بودیم آن بر ایشان و آنجماعت بودند که بعضی امت عیسی علی نبینا و ع بعد از رفع وی با سما
دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر همان دین ماندند از میان ایشان بکوهها بیرون
رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بعبادت
و ریاضات شاقه پرداختند و بر ایشان فرض نبود لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند
روایت کرد بما محمد ابن قاسم استرابادی مفسر رض که گفت روایت کرد بمن یوسف ابن محمد ابن زیاد و علی ابن
محمد سیار از پدران خود از حسن ابن علی ابن محمد ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن
ابو طالب از پدر خود از جد خود که گفت مردی بخدمت امام رضا آمد و گفت ای فرزند رسول خدای خبر ده
مرا از قول خدای تعالی که فرموده الحمد لله رب العالمین تفسیر آن چیست آنحضرت در مقام جواب او در آمده
فرمودند که پدرم روایت کرد بمن پدر از جد من از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر از سید
الساجدین امام زین العابدین از پدر بزرگوار خود امام الثقلین امام حسین که آنحضرت گفتند که
مردی بخدمت امیر المؤمنین علی آمد و گفت خبر ده مرا از تفسیر الحمد لله رب العالمین آنحضرت فرمودند
تفسیر الحمد لله اینست که حضرت عزت عظم آلائه و عز نعمائه بعضی از نعمتهای خود را که به بندگان خود
عطا فرموده است اجمالا با ایشان شناسانیده چرا که ایشان را قدرت وجه بیان نیست که تمامی نعم او تفصیل بدانند

وهمگی نعمتهای که بخیر شمار و قیاس ما بحیطهٔ شمر و شناس در آید بپیر پروردگار خود فرمود تا بگویند الحمد
لله کنایه از آنکه حمد و سپاس مر خدای را بر آنچه انعام کرده و اکرام نموده است بر ما خدائی که آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و نگاهدارنده و سازندهٔ کار همه عالمیانست و ایشان جماعت از هر فرقه کاند از جمادات و حیوانات
اما سبزوات اما حیوانات را در دایرهٔ قدرت خود داشته بهر نوعی که میخواهد ایشان را بر میگرداند و از روزی
بی پایان خود بدیشان غذا میرساند و در پناه خود جای میدهد و هر یک از ایشان را بمصلحتی نیز بسر میکند
و بموجب مصلحت کار همه را بصلاح میدارد و اما جمادات را بید قدرت خود نگاه داشته در حراست آنها
میباشد که آنچه بآن متصلست از آن جدا نشود و آنچه از آن جدا شده است باز بآن نپیوندد و آسمانها را از افتادن
نگاهدارد و زمین را از منخسف شدن و درهم نوردیدن محافظت مینماید مگر آن زمان که او خواهد و حفاظت
او بآن تعلق گیرد که منخسف شود بدرستی که او جل شانه بر بندگان خود مهربان و بخشاینده است که ابواب
منافع بر ایشان گشاده و انواع مضار از ایشان باز داشته بعد از آن آنحضرت گفتند معنی رب العالمین
آنکه آفریننده و تربیت کننده و رسانندهٔ روزی ایشانست بدیشان خواه از جائی که دانند و گمان آن داشته
باشند و خواه از جائی که ندانند و گمان آن نیز نداشته باشند و روزی در میان ایشان قسمت یافته شده
و آن مقسوم را خواهی نخواهی به بنی آدم میرساند در هر جا از دنیا که باشد و بر پرهیزکاری هیچ پرهیز
کاری از آنچه افزاید و بدکاری هیچ بدکاری کم نمیکند و میان روزی و روزی خوار حجاب پرده حایل نیست
و همواره روزی در طلب روزی خوار خود است و اگر کسی از شما از روزی خوار خود بگریزد هر آینه
روزی مقسوم او در طلب او باشد چنانکه مرگ در طلب او میگردد و بهر جا که رود او میرسد و نمیتواند

بیت — هرچه نصیب است نه کم میدهند : گر نستانی بستم میدهند

پس حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بایشان
گفت که بگوئید الحمد لله کنایه از آنکه همگی سپاس و ثنای ستایش مر خدای را بر آنچه بما انعام کرده است و ما را
در کتابهای پیشینیان یاد نموده پیش از آنکه ما موجود شویم و بوجود آئیم و در این مقدمه اشاره است بوجوب
شکر او جل شانه بر محمد و آل محمد ص و شیعیان و پیروان ایشان بواسطهٔ فضل و موهبتی که بایشان
کرامت نموده است و طبقه ایشان را بر تمامی طبقات مخلوقات از گذشته و آینده برگزیده و آن بلست که سیدهم

بزبان

بزبان معجز بیان فرموده اند که چون حضرت عزت موسی ابن عمران را به پیغمبری بر خلق مبعوث کردانید و او را
بدرگاه قرب مرتبهٔ نزدیکی بخشید و بر آن کوه بکلمی خود برگزید و دریا را برای او بشکافت و قوم بنی اسرائیل را
بطفیل او نجات داد و توریت و الواح را باو کرامت نمود و او مرتبهٔ خود را در نزد پروردگار بلند یافت گفت
ای پروردگار من بدرستی که مرا بکرامتی مکرم گردانیدی که پیش از من هیچ کس را آن کرامت نبخشیدی حضرت
عزت فرمود ای موسی آیا ندانستی که محمد ص در نزد من افضل از جمیع فرشتگان و همه آفریدگان منست موسی
گفت ای پروردگار من اگر محمد در نزد تو گرامی ترین آفریدگانست آیا در آل پیغمبران هیچ آلی گرامی تر از آل من
هستند حضرت عزت گفت ای موسی آیا ندانسته که فضل و مرتبهٔ آل محمد بر جمیع آل پیغمبران همچو فضل محمد
است بر جمیع رسولان و فرستادگان موسی گفت ای پروردگار من اگر آل محمد چنان باشند آیا در امم
پیغمبران افضل از امت من در نزد تو امتی هستند و حال آنکه تو ابر فرمودی تا بر ایشان سایه انداخت
و من و سلوی بر ایشان فرستادی و برای خلاصی ایشان از دست فراعنه دریا را شکافتی حضرت عزت
فرمود ای موسی آیا ندانسته که فضل امت عالی نعمت محمد بر تمامی امم پیغمبران همچو فضل اوست بر همگی آفریدگان
من موسی گفت ای پروردگار کاش ایشان را من میدیدم حضرت عزت وحی باو فرستاد که ای موسی تو ایشان را
نه بینی و این زمان ظهور ایشان نیست و لیکن نزدیک باشد که ایشان را در بهشت برین در خدمت خاتم
النبیین به بینی که در نعیم آن متکی دیده باشند و در میان خیرات آن جای گرفته باشند آیا دوست داری که
کلام ایشان را بتو بشنوانم گفت آری میخواهم بشنوانی و سخنان ایشان را بمن بشنوانی حضرت عزت جل
جلاله و عم نواله باو گفت تا کمر خدمت بر میان بندد و چون بندگان ذلیل در حضور ملک جلیل بایستد
موسی چنان کرد که فرمود حضرت عزت ندا در داد که ای امت محمد ایشان از اصلاب پدران و ارحام مادران
جواب دادند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک
پس آن جواب را حضرت عزت شعار اهل حاج گردانید تا ایشان در وقت حج گذاردن بآن جواب و سؤال
استجابت دعوت خود نمایند بعد از آن حق سبحانه و تعالی خواست تا ایشان را بتحفهٔ گرامی باز گرداند دیگر
بار ندا در داد که ای امت محمد بدرستی که قضا و حکم من بر شما اینست که رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است

وعفو من بر عفاب من سبقت یافته بیت گر گناه تو از ریگ و بیش است ۞ سبقت رحمتی از آن بیش است ۞ چه عجب
گر عفا بنمایی ۞ بر کنه بیشکار بخشایی ۞ بدرستی که اجابت نمودم دعوت شما را قبل از آنکه مرا بخوانید و عطا دادم
بشما هر که از شما با شهادت وحدانیت من و پیغمبری محمد بنده من مراد یابد و باقرار آنکه علی ابن ابو طالب برادر
اوست و بعد از او وصی و جانشین اوست و طاعت وی و پیروی او هم چو طاعت و پیروی او لازم و محتم است
و باعتراف آنکه اولیای او که برگزیدگان و پاکان و پاکیزگان و طاهر شدگانند با عجایب آیات پروردگار
و دلایل حجج کردگار بعد از وصی او اولیا و اوصیا اویند بمعرض لقای من در آید و در اقوال و افعال خود را
در رحمت بود هر اینه او را ببهشت خود در آرم و اگر چه گناهان او بمانند کف دریا بوده باشد حافظ نصیب ماست
بهشت ای خدا شناس برو ۞ که مستحق کرامت گناه کارانند ۞ زهی مرتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان
بحضرت رسالت و قرآن برینوجه مژده یافته اند بیت حق لطف کرد با همه بی سر ایشان ۞ و این بهتر از همه است
که او بیش از آن ماست ۞ و چون این تشریف مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت است لاجرم بعد از آنکه تبلیغ
رسالت بر خلق مبعوث کرد بید حضرت عزت او را گفت وما کنت بجانب الطور اذ نادینا ۞ یعنی نبودی طور سینا
حاضر نبودی و ندیدی که امت ترا خواندیم و ایشان را بشارت مشرف کردانیدیم پس از آن حضرت رسالت گفتند تا بگوید
الحمد لله رب العالمین حمد و سپاس مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر آنچه از این فضیلت مخصوص کرد
و اختصاص این بمن کرامت فرموده و بان امت آنرا امر نمود تا بگویند الحمد لله رب العالمین بر آنچه از این فضایل
و فواضل مخصوص ما گردانید و آن کرامت را بما بخشید روایت کرد بما محمد ابن بکران نقاش و احمد ابن حسن
قطان ابراهیم معاذی و محمد ابن ابراهیم ابن اسحق مکتب رحمهم الله گفتند روایت کرد بما ابو عباس احمد ابن علی ابن فضال
از پدر خود از امام هشتم و قبلهٔ هفتم ابی الحسن علی ابن موسی الرضا از پدر خود امام بحق عالم امام موسی الکاظم
از پدر بزرگوار خود امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق از پدر عالم مقدار خود امام الباطن والظاهر امام
محمد باقر علیه من التحیات اقسط الوافی از پدر عبادت آثار خود سید العابدین امام زین العابدین از پدر
عالی گهر خیبر گیر خود امام الثقلین امام حسین از پدر ولایت شجر امامت ثمر خود امیر المؤمنین و یعسوب الدین
امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب علیه شرایف الصلوة والسلام من الله الملک الغالب که آنحضرت

فرمودند که روزی از روزها رسول خدا خطبه بر ما خواند و در اثنای خطبه فرمودند ای گروه مردم
بدرستی که رو آورده و نزدیک شده است بشما مقرون ببرکت و رحمت بی نهایت و مغفرت گناهان و آمرزش
ماهی که نزد پروردگار شما بهترین ماهها و ایام آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین
ساعات ماهیست که پروردگار شما شما را در آن بمهمانی حق دعوت نموده است و شما را در آن از اهل کرامت خود
گردانیده هر نفسی که از شما در این ماه بیرون می آید تسبیح است و خواب که در آن میکنید عبادت و هر عملی
که از شما در آن بوقوع می آید از اعمال الخیر در درگاه احدیت مقبول است و هر دعائی که در آن میکنید مستجاب
پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت
و طاعت او را در این ماه مبارک از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کردن کلام الله و امثال آن بدرستی
که شقی و بی سعادت کسیست که در این ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش کردگار محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی
و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیر و مسکینان خود را و گرامی دارید در این ماه پیران
از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم کنید بر خوردان و ضعیفان خود و صلهٔ رحم با خویشان
خود بجای آرید و زبان خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزها
که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشها خود را از شنیدن آن بر شما روا نیست و مهربانی و شفقت کنید
بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت و مهربانی با سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید
از گناهان خود و بردارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه
آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت نظر لطف و رحمت خود را در آن وقت بر بندگان
میگمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشانرا جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون
دعا کنند دعای ایشانرا مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در گرو عملهای شماست
پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از گرو بر آرید و پشتهای شما گرانبار گناهان شماست
پس آنرا گران کنید بسجده های خود در نماز و ثقل آنرا از خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل
ذکره قسم یاد کرده است بعزت و کبریای خود که عذاب نکند روز قیامت نماز گذاران و جمعی را که سجده

اما از روی اخلاص میکنند و بترسانید ایشانرا از آتش دوزخ روزی که مردم در موقف برهنه‌اند و در عین امید
ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید روزهٔ مؤمنی را در این ماه هر آینه خواهد بود او را نزد
خدای تعالی ثواب کسی که بنده در راه خدای از قید بندگی رهانیده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد
شد از جمیع گناهان گذشتهٔ او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا تمامی ما را همه قدرت بر این نیست
و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت پیغمبر فرمودند پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش
دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد
پرهیز کنید از آتش دوزخ اگرچه به یک آب باشد کنایه از آنکه کسی که روزهٔ مؤمنی را در این ماه بگشاید
اگر همه بنصف خرما یا بیک دم آب باشد ثواب مذکور را در می‌یابد ای معاشر مردم هر که از شما در این ماه نیکو
گرداند اخلاق خود را خواهد بود او را از پل صراط گذشتن با آسانی روزی که قدمهای گناهکاران
بلغزیدن در می‌آید و کسی که در این ماه از گرفتاران در ربقهٔ بندگی خود که او کاری دارد بردارد و تکلیفی
از تکلیفات خود را از او رفع کند خدای تعالی در روز قیامت حساب او را بسبکی و آسانی بکند و کسی
که در این ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را از او باز دارد روزی که در معرض
خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد در این ماه یتیمی را حضرت عزت عزیز و گرامی دارد او را روزی
که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صلهٔ رحم در این ماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود
نیکوئی نماید حضرت عزت رحمت خود را با او ارزانی دارد روزی که او را در معرض لقای خود در آورد
و کسی که در این ماه که قطع رحم کند و خود را از خویشان ببرد و بخویشان و نزدیکان خود بدی نماید و قطع کند
حضرت عزت رحمت بی‌نهایت خود را از او دور دارد و هر کس که در این ماه یک نماز سنتی بجای آورد
بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نماید و هر کس ادا کند
واجبی را از واجباتی که بر او فرض شده است در این ماه در می‌یابد ثواب کسی که هفتاد واجب مثل آن را
در غیر این ماه ادا کرده باشد و هر که در این ماه بر من صلوة بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت
ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی اعمال بندگان را سبک میکنند و کسی که تلاوت کند آیهٔ از قرآن

در این ماه

در این ماه آن چنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای گروه مردم درهای
بهشت در این ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سؤال کنید دیگر بر روی شما نبندد و درهای
دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشاید و شیاطین که شما را بمعاصی میدارند در این ماه
در حبس‌اند دعا کنید که ایشان را بر شما تسلط ندهند امیر المؤمنین فرمودند برخاستم و گفتم ای رسول خدای در این
ماه کدام عمل بهترین اعمال است حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه باز داشتن خود است
از آنچه خدا بر بندگان حرام کرده است بعد از آن بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریهٔ شما شده است
ای رسول خدا فرمودند ای علی میگریم برای امری که نسبت بتو صادر و واقع در این ماه جمعی بر خود حلال
خواهند ساخت و چنان می‌بینم که در آن وقت من با تو نخواهم بود و تو بنماز مشغول خواهی بود از برای عبادت
پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد کسی که بدبخت‌ترین و شقی‌ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی
که ناقهٔ ثمود یعنی ناقهٔ صالح پیغمبر را پی کرد و باعث وقوع آن بلیهٔ عظیمی بر ثمود گردید پس ضربتی بر جای
سر تو خواهد زد و محاسن مبارک تو را از خون سر تو رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن
حین دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت فرمودند بلی دین تو بسلامت
خواهد بود و در ایمان تو خللی راه نخواهد یافت و ایمان تو ایمانی است که خلل و فتوری بدان راه تواند
یافت بعد از آن فرمودند ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد
بتحقیق که مرا دشمن داشته است و کسی که سب تو کند بدرستی که سب من کرده است چرا که تو از من بمنزلهٔ نفس منی روح
تو از روح منست و طینت تو از طینت منست و بدرستی که حضرت عزت مرا و ترا با هم آفریده است و با هم برگزیده
مرا برای نبوت و ترا برای امامت و هر که انکار امامت تو کند بدرستی که انکار نبوت من کرده است ای علی تو وصی
منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی بر امت من در حال حیات من و بعد از ممات من بدرستی که امر تو
امر منست و نهی تو نهی منست قسم میخورم بآن خدائی که مرا برانگیخته بنبوت فرستاده و بهترین خلق گردانیده
رسالت ام فرموده که بتحقیق تو حجت و برهان پروردگاری بر خلق او و امین او بر اسرار او و خلیفهٔ اوئی
بر بندگان او روایت کرده‌اند محمد بن قاسم مفسر ره که گفت روایت کرد مرا احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی ع

از پدر خود علی ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود امام رضا علی ابن موسی از پدر خود موسی ابن جعفر
از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن علی که آنحضرت
گفتند که امیر المؤمنین علی فرمودند ای بسا غافل باشد که جامه برای پوشیدن خود بباقد و آن کفن او گردد
و خانه بواسطه بودن خود بنا کند و آن موضع قبر او شود و بهمین اسناد که مذکور شد آنحضرت فرمودند که با امیر المؤمنین علی
گفتند که استعداد برای مرگ چه چیز است فرمودند ادای واجبات و اجتناب از محرمات و اشتمال بر مکارم اخلاق و استعداد
مرگ و چون این مراتب را بجا آورده باشد او را باکی و پروایی نباشد از آنکه او بر مرگ وارد شود یا مرگ
بر او در آید و بخدا قسم پسر ابو طالب پروا ندارد از آنکه او بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او در آید بیت
مرگ اگر مرد است گو پیش من آی :. تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ :. من از او عمری ستانم جاودان :. او ز من دلقی ستاند رنگ
رنگ و بهمین اسناد که گذشت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابی طالب علیه صلوات الله
الملک الغالب در بعضی از خطبهای خود گفتند ای گروه مردمان آگاه باشید که دنیا سرای فنا و گذشتن است
و آخرت سرای بقا ~~و گذشتن است و آخرت سرای~~ بقا و قرار گرفتن پس فرا گیرید از محل گذشتن خود که دنیا
باشد توشه از برای قرارگاه خود که آخرت باشد بیت زاد قوتی خود از این دار ببر اینجا بود زاد کین زاد هست
که هر دو زان توان آمد و رفت :. و مدرید پردهای خود را باشکارا کردن گناهان نزد کسی که اسرار و نهانهای
شما بر او پوشیده و پنهان نیست و بیرون برید از دنیا دلهای خود را باعراض نمودن از متاع آن پیش از آنکه بیرون
برده شود بدنهای شما یعنی همگی همت خود را مصروف بر حطام دنیا مسازید بلکه در او بامر آخرت بپردازید
و توشه برای آن راه آماده و مهیا سازید و عمر گرانمایه را بغفلت در مبازید بدرستی که در دنیا زنده شده اید
و برای آخرت آفریده گشته اید پس عمل برای آن کنید و تخم اعمال صالحه در این مزرعه بپاشید تا در آن
جهان حاصل آن را بردارید چه دنیا مزرعه آخرت و دار عمل بود و عقبی دار جزاست هر آنچه اینجا
کاشته اید آنجا میدروید بیت تو تخمی بیفشان که چون بدروی :. بمحصول خود شاد و خرم شوی :. و بگذری
که دنیا مانند رهیست که مخفی در آن کسی که مینالد از او و بدرستی که بنده چون مرد فرشتگان گویند چه از پیش
فرستاده و آن را بسوی آخرت چه برداشته و مردمان گویند چه از او ماند و چه گذاشت پس از بعض فرستید

بعضی را

بعضی را از اموال بعنوان صدقات و خمس و زکوة نه همه را تا ورثه نیز محروم نمانند تا باشد بر شما
منت چه حضرت عزت آن اضعافا مضاعفه بشما رد میکند هم در دنیا و هم در آخرت و اینچنین که دیدی همه
مال را با اهمال ادای زکوة و صدقات تا باشد بر شما و زر و وبال در هر جهات بد و بسبب که محروم و جا
کسب که حرام کرده اند مال خود را یعنی از آن بهره برندارد و منقطع نشود و معتوب و خاطی جمع کسبت
که بصدقات و خیرات ثواب خود را کو اطلاق دارید و بآن جای خود را در بهشت عنبر سرشت نیکو سازد
و بآن میروید که گذر کردن خود را بر پل صراط آسان کرداند روایت کرده ما محمد ابن قاسم مفسر استرآبادی رضی الله
عنه که گفت روایت کرده ما یوسف ابن محمد ابن زیاد و علی ابن محمد سیار از پدران خود از حسن ابن علی از پدر
خود علی ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدران
عالیشان خود از امیر المؤمنین و سید الوصیین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب که آنحضرت گفتند که حضرت
رسالت پناهی فرمودند که حضرت عزت تعالی و جل العزیز فرموده که سوره فاتحة الکتاب را میان خود و میان
بنده خود قسمت کرده ام پس نصف این سوره از نعت و صفت دیگر از بنده من و مراو راست هر چه از من سؤال کند
و از کرم من درخواهد هر گاه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم حضرت عزت فرماید بنده من ابتدا بنام من
کرد بر بعث اینکه کارهای او را باتمام رسانم و همگی احوال او را مبارک کردانم و چون بنده گوید الحمد لله
رب العالمین حضرت عزت فرماید بنده من حمد و ستایش مرا گفته و دانسته که نعمتی که دارد از نزد منست که با و رسیده است
و بلاهائی که از و باز گردانیده ام بسبب تفضل و عنایت منست که از وی باز داشته شده است گواه میگیرم شما را
ای فرشتگان من با آنکه او را نعمتهای آخرت مضافه کنم بآن نعمتهای دنیوی که باو رسیده و گاه او را
و بلای آخرت را از و دفع دانم هم چنانکه بلاهای دنیا را از او دفع نمودم و هر گاه بنده گوید الرحمن الرحیم حضرت
عزت فرماید گواهی داد بنده من با آنکه من بخشنده و بخشاینده و مهربانم و امرزنده ام گواه میگیرم شما را بر آنکه
رحمت خود را بر او فراوان گردانم و نصیب او را از عطایای خود بسیار کنم و هر گاه بنده گوید مالک یوم الدین
حضرت عزت فرماید گواه میگیرم شما را بر آنکه هم چنانکه اعتراف نموده است بنده من که مالک روز جزا منم
هر آینه روز حساب حساب او را بسهولت و آسانی گذرانم و از گناهان او در گذرم و او را بکرم خود بپذیرم

وچون بنده گوید ایاک نعبد حضرت عزت فرماید راست گفت بنده من که مرا عبادت میکند گواه میگیرم شما را ای ملائکه
من ثبت گردانم بر عبادت او ثوابی که حسد برد هر که مخالفت او کرده باشد در عبادتی که او برای من کرده باشد
وچون بنده گوید وایاک نستعین حضرت عزت فرماید بنده من استعانت بمن جسته است وپناه بمن آورده گواه
میگیرم شما را که کارهای او را براورم واو را وبا نجاح مقرون سازم وبر دشواریهای او اعانت نمایم
وشدید او را آسان گردانم ودر روز سختیها دست او بگیرم وهرگاه که بنده گوید اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین حضرت عزت جل شانه میفرماید این برای بنده منست
ومر او راست آنچه از من سوال کند وهرچه خواهد طلب نماید بدرستی که دعوت بنده خود را اجابت
نمودم وامیدوار براورم واو را از آنچه میترسد ایمن گردانیدم فرمودند که حضار مجلس با میر المؤمنین ع
گفتند ای امیر مؤمنان خبر ده ما را از بسم الله الرحمن الرحیم که از آیتست از فاتحة الکتاب یا نه آنحضرت
فرمودند آری حضرت رسول ص این سوره را میخواندند واو را آیه این سوره میشمردند ومیگفتند فاتحة الکتاب
سبع المثانیست یعنی این سوره مبارکه مشتملست بر هفت آیه روایت کرد با محمد ابن قاسم المعروف با بی الحسن
جرجانی رح که گفت روایت کرد مرا یوسف ابن محمد ابن زیاد وعلی ابن محمد سیار از پدران خود از حسن ابن علی ع
از پدر خود علی ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن موسی الرضا ع از پدر خود موسی ابن جعفر
از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر او که حسین ابن علی ع
که آنحضرت گفتند که امیر المؤمنین وسید الوصیین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب فرمودند که حضرت
رسالت پناهی ص گفتند بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم آیتست از فاتحة الکتاب وآن هفت آیتست با بسم الله الرحمن الرحیم
که بآن تمام میشود وبدون آن تمام نیست پس آنحضرت فرمودند شنیدم از رسول خدا ص که آنحضرت میگفتند
که حضرت عزت تعالی وجل العزیز مرا گفت ای محمد ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
یعنی وبدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه از مثانی که مراد هفت آیه فاتحه است ودیگری دادیم ترا قرآن عظیم
که نزد ما قدر او بزرگ وثواب قرائت او بسیار است پس حضرت عزت بعطای سوره فاتحة الکتاب بر من منت
نهاد ودر این امتنان مرا منفرد ساخت وآنرا بازای قرآن گردانید وبدرستی که فاتحه اشرف چیزهائیست

که در کتابها

که در گنجهای عرش الهی است وبدرستی که حضرت عزت پیغمبر ص را باین سوره مبارکه مخصوص گردانیده
واو را باختصاص این شرف ساخته وهیچ از انبیای خود را در این سعادت با او مشارکت نداده ودر این کرامت
شریک او نگردانید مگر سلیمان ع را که فی الجمله از آن بهره دارد چنانکه حکایت از بلقیس میکند وقتی که نامه
سلیمان ع باو رسید او بود نای خود گفت که انی القی الی کتاب کریم وانه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم
یعنی ای گروه اشراف بدرستی که افکنده شد امد بسوی من نامه بزرگ بدرستی که این نامه از نزد
سلیمانست وبدرستی که مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم آگاه باشید وبدانید که هر که این سوره را
بخواند ومحبت واولاد ودوستی محمد وآل طاهرین او ع معتقد باشد وبامر او مطیع ومنقاد باشد بظاهر
وباطن ایشان ایمان آورده وگرویده باشد حضرت عزت [illegible] عطیاته بهر حرفی از این سوره حسنه
باو دهد که هر حسنه از آن بهتر از اصناف اموال واضعاف خیرات ونیکوئیهای دنیا وما فیها باشد وهر که
بقاری این سوره گوش انداز نموده باشد [illegible] ثواب خواننده [illegible] که شما طلب بسیاری
ثواب کنید از این خیری که بر شما عارض شده است بدرستی که این خیر غنیمتی است از غنایم الهی پس باید
که در اغتنام کردن او ودر آن غنیمت باشید مبادا که وقت تحصیل آن بگذرد وحسرت وندامت آن در دلهای شما
باقی ماند وآنگاه سودی ندهد روایت کرد با محمد ابن موسی المتوکل که گفت روایت کرد با علی ابن ابراهیم
ابن هاشم از پدر خود از [illegible] ابن صلت از امام رضا علی ابن موسی الرضا ع از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر
خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین ع از پدر خود حسین ابن علی ع که آنحضرت
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین وسید الوصیین علیه صلوات المصلین مردی از شیعیان خود را بعد از مدتی
مدید وعهدی بعید دیدند عمر او بالا رفته وپیری در او اثر کرده بود با وجود آن در راه رفتن تندی میکرد
وچالاکی مینمود آنحضرت باو گفتند ای مرد سن تو بالا رفته است وپیر شده گفت ای امیر مؤمنان در طاعت
تو عمر گذشته است باز آنحضرت فرمودند هنوز در تو بقیه از آن میبینم که آیه از آنکه هنوز از عمر وقوت
اندکی در تو مشاهده میکنم گفت ای امیر مؤمنان آن نیز تراست یعنی آن بقیه نیز در طاعت تو خواهد
گذشت روایت کرد با محمد ابن ابراهیم ابن اسحق مودب رض که گفت روایت کرد مرا احمد ابن محمد ابن سعید

که گفت روایت کرد ما را علی ابن الحسن ابن علی ابن فضال از پدر خود از ابی الحسن ابن موسی الرضا ع از پدر خود موسی ابن
جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین ع از پدر خود حسین ابن علی که آنحضرت
گفتند چون امام الحسن والعلی امام حسن ع را اوان وفات رسید بگریه افتادند و بسیار گریستند بعضی از حاضران
مجلس عالی گفتند ای فرزند رسول خدای شما گریه میکنید و حال آنکه مرتبه و مکان شما از رسول خدا ص آن مرتبه
و مکانیست که شما دران مرتبه و مکان مقام دارید و بدرستی که حضرت رسول ص در حق شما گفته است آنچه گفته
که بنا بر شهرت احتیاج به بیان ندارد و بیست حج پیاده گذارده اید و سه مرتبه تمامی اموال خود را در راه خدا
قسمت کرده اید حتی النعل بالنعل آنحضرت فرمودند من برای دو خصلت میگریم برای بیم روز و امور بعضی
و اطلاع بر اهوال آن روز و مثل این ابعاد برای فراق احبا و دوستان ع اینجا روایت کرد ما را پدرم رض که گفت روایت
کرد ما را حسن ابن احمد مالکی از پدر خود از ابراهیم ابن ابی محمود از علی ابن موسی الرضا ع از پدر خود موسی ابن جعفر
از پدر خود جعفر ابن محمد از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن الحسین از پدر خود حسین ابن علی که آن
حضرت گفتند که حضرت مقدسه نبوی ص خطاب بحضرت سید الوصیین امیر المؤمنین علی ع کرده فرمودند که ای علی
بعد از من تو مظلومی پس وای بر کسی که بر تو ظلم کند و با تو دشمنی نماید و خوشا حال کسی که پیروی و متابعت
تو نماید و با تو غدر نماید ای علی بعد از من تو مقاتلی پس وای بر کسی که بر تو ظلم کند و خوشا کسی که پیروی
و متابعت تو کند و خوشا کسی که در تو ... بظفر انتسا با تو با مقاتله تو قتال نماید ای علی تو آن کسی که بکلام من
گویائی و بعد از من بزبان من متکلمی پس وای بر کسی که سخن ترا رد کند و بر تو رد کند و خوشا کسی که سخن ترا
قبول نماید تو سید این امتی بعد از من و تو امام و خلیفه منی بر ایشان پس کسی که از تو مفارقت کند
بتحقیق که از من مفارقت کرده است در روز قیامت و هر که با تو باشد بدرستی که با من باشد در روز
قیامت ای علی تو اول کسی که بمن ایمان آورده و تصدیق برسالت من کرده و تو اول کسی که بر کارها و دهای
من اعانت و امداد نموده و با اعدای من جهاد کرده و تو اول کسی که با من نماز گذارده در روزی که مردم
در آن روز در غفلت جهالت بوده اند ای علی تو اول کسی که چون زمین منشق شود با من بیرون آئی و تو اول
کسی که با من برانگیخته شوی و تو اول کسی که از صراط بگذری و بدرستی که حضرت عزت بعزت و جلال خود

قسم یاد

قسم یاد کرده است که هیچ نفسی از عقبه پل صراط نتواند گذشت مگر کسی که برات ولایت ترا با توقیع ولایت
ائمه از فرزندان تو در دست داشته باشد و تو اول کسی که بر حوض من وارد شوی و اولیای خود را
از آن آب دهی و دشمنان خود را از آن بازداری و تو مصاحب منی چون بمقام محمود قیام نمائیم و شفاعت دوستان
خود نمائیم پس من و تو باهم شفاعت ایشان کنیم و امر بهشت ایشان را از خدای درخواهیم و تو اول کسی که به بهشت
درآئی و بدست تو لوای من باشد و آن لوای حمد بود که هفتاد شقه دارد که هر شقه آن وسیعتر از جرم
آفتاب و ماه باشد و تو صاحب درخت طوبائی که در بهشت عنبر سرشت است و اصل آن درخانه تست
و شاخهایش در خانهای شیعیان و محبان تو بود راوی گوید گفتم بامام رضا ع ای فرزند رسول خدای بدرستی
که اخبار بسیار از طرق مخالفان شما در نزد ما هست که همه در فضایل امیر المؤمنین و اهل بیت او ع روایت
کرده اند و بر ما ظاهر نیست که مثل این اخبار در نزد ما یافت میشود یا نه آیا ما را میرسد که بآن اخبار اخذ کنیم
و قول آنها نمائیم آنحضرت در مقام جواب من در آمده فرمودند ای ابن ابی محمود بدانکه خبر داده است مرا پدر
من از پدر خود از جد خود ع که حضرت رسالت پناهی بزبان معجز بیان فرمودند که هر که اصغای کلام گوینده
کند و گوش بسخن او اندازد بتحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از کلام حضرت عزت
گوید بدرستی که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر گوینده از کلام ابلیس گوید بتحقیق که عبادت ابلیس
کرده است بعد از آن آنحضرت فرمودند ای ابن ابی محمود بدرستی که مخالفان ما اخبار بسیار در فضایل
ما وضع کرده آنها را به سه قسم منقسم گردانیده اند و در بعضی از آن غلوی بعید و ابراز نموده چیزی
چند که ما فوق مرتبه ماست بما نسبت داده اند و در برخی از آن تقصیر در کارهای ما روا داشته
ما را صاحب تقصیر وانمود کرده و در قسمی از آن لعن و طعن اعدای ما را تصریح نموده عداوت ما را بر ایشان
ظاهر ساخته اند پس هرگاه مردمان اخبار غلو را بشنوند شیعیان ما را تکفیر میکنند و قول به ربوبیت
پروردگاری ما را نسبت بدیشان میدهند که ایشان ما را پروردگار میدانند و طعن ایشان میزنند
و چون اخبار تقصیر را بشنوند آن را در حق ما اعتماد میکنند و قبول مینمایند و هرگاه اخبار لعن و طعن

اعدای ما را می‌شنوند که نام ببرند ما را بدگوئی کنند آن ایشان نیز نام بنهند ما را ناسزا میگویند و در مقابل این چنین هاکه
بی‌ما نسبت میدهند چنانکه حضرت عزت در کتاب مجید خود یاد از آن میدهد که ولا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم یعنی و دشنام مدهید آنان که میپرستند بجز خدای و مبادا که ایشان
یاد میکنند که ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدای را از روی ظلم بی دانش یعنی این عمل بکنند از روی
نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن مسبت واقع نشود کسی را
که مستحق مسبت نیست چرا ورده اند که چون ایه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل
شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان دشنام بتان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفت کمال یاد میکنی هجا
کنیم ایه ولا تسبوا آمد و در اخر ای ابن محمود هر گاه مردمان بچپ و راست میروند کنایه از انکه در طریقت
متردد خاطر کردند وندانند که پیروی که کنند در ان وقت تو قدم در طریقت ما بزن و دست بدامن ما استوار
کن بدرستی که هر که بطریقت ما در اید و دست ما زند ما نیز دست او را بر ندادیم و او را فرو نگذاریم
هر که از ما مفارقت کزیند ما نیز از وی مفارقت کزینیم بدرستی که ادنی مرتبه انچه مرد را از ایمان بیرون میبرد
که سنگ ریزه را گوهر داند وگوید که این گوهر است و بان تدین ورزد و از مخالف آن بری شود و حشر حاصل از آن
دار ای ابن ابی محمود بتو روایت کردم محافظت کن و از نگاه دار بتحقیق که فراهم آورده ام از برای تو نیکی دنیا و
روایت خیر دنیا و اخرت روایت کرد بما احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از علی ابن سعید از حسین ابن خالد که گفت پرسیدم از حضرت امام همام
ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از معنی قول حضرت عزت که فرموده انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
مراد از امانت چیست انحضرت صلوات الله علیه فرمودند مراد از امانت ولایت است که هر کس از اهل بغیر
حق خواهد و دعوی کند بیقین کافر باشد و معنی ایه کریمه انکه بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که عبارت
از ولایت است بر اسمانها و زمین و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان افریده بود

پس سرباز زدند

پس سرباز زدند از انکه بردارند امانت را و ترسیدند از ان و قبول انکردند و گفتند ما مسخر فرمانیم برای انچه
ما را افریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب پس ایشان ابا کردند از روی مخافت نه از روی مخالفت
و بر داشت ان را ادمی با ضعف بنیه و ناتوانی و بدرستی که هست انسان بر نفس خود جه امانتی که اجرام عظام از حمل
آن بهانه جستی کردند او با عجز خود قبول کرد نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود در عوض اما
کردن حافظ آسمان بار امانت نتوانست کشید :: قرعه فال بنام من دیوانه زدند روایت کرد بما عبد الواحد ابن
محمد ابن عبدوس نیشابوری عطار رضه که گفت روایت کرد بما علی ابن محمد ابن قتیبه از حمدان ابن سلیمان
از عبد السلام ابن صالح هروی که گفت گفتم بحضرت امام رضا ای فرزند رسول الحق ای خبر ده مرا از درختی
که ادم و حوا از آن خوردند و بسبب آن از بهشت عنبر سرشت بیرون امدند ان چه درخت بود بدرستی که مردمان را
در آن خلاف است و هر کس چیزی میگویند بعضی از ایشان گفته اند آن درخت گندم بوده و برخی از ایشان برانند
که درخت انگور بوده و جمعی از ایشان میگویند که درخت حسد است انحضرت فرمودند اینها همه حقست که میگویند
گفتم این وجوه با اختلاف اقوال چه معنی توان گفت انحضرت فرمودند ای ابا صلت بدانکه یکنوع درخت
بهشت باقسام میوهها بار ور میشود و انان درخت اگرچه شجره گندم بوده فاما میتوان انگور نیز بار میداده و درختان
بهشت مانند درختان دنیا نیست که هر یک نوع میوه بار میداده باشند و چون ادم را حضرت عزت گرامی
داشت و بامر سجده فرشتگان مرتبه او را بر افراشت و مقام او را در بهشت عنبر سرشت مقرر ساخت او را خطور
کرد که ایا حضرت عزت هیچ بشری از وی افضل افریده باشد پس حضرت عزت از انکه بخاطر او گذشت ندا
کرد ای ادم سر بردار و بساق عرش نظر کن پس سر برداشت و بساق عرش نگریست دید که در آن نوشته اند لا اله الا الله
محمد رسول الله و علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه فاطمه سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة پس چون این اسامی بر ساق عرش مشاهده نمود گفت ای پروردگار من اینها کیانند که نام ایشان را
با نام خود مقارن داشته و بر ساق عرش نگاشته حضرت عزت گفت ایشان از ذریه تو اند ولیکن در مرتبت و فضیلت
از تو و از جمیع افریدگان من بیش و فاضل تراند و هر اینه اگر بخصوص از برای اینها و ایشان نمیبود نه ترا میافریدم
عدم بکتم وجود نمی اوردم و نه بهشت و دوزخ را ایجاد مینمودم نه اسمان و زمین میافریدم

که بچشم حسد بدیشان منگری کرا کو بدان درجه ایشان را به بینی تو را از همسایگی خود بیرون کنم پس چون
آدم ع بچشم حسد برایشان نگریست و آرزوی مرتبت و منزلت ایشان کرد شیطان لعین بر او دست یافت و با
پرداخت تا رضا داد که بخورد از درختی که حضرت عزت او را از تقرب بآن نهی کرده بود و تقرب جوید
و از آن بخورد و چون حوا نیز بچشم حسد در حضرت فاطمه ع نگریست و آرزوی مرتبت و منزلت او کرد
بر او نیز شیطان مسلط شد و او را وسوسه کرد تا از آن خورد هم چنانکه آدم ع خورد بعد از آن حضرت
عزت ایشان را از بهشت بیرون آورد و از همسایگی خود دور کرد و بزمین فرستاد روایت کرد بابویه رحمه
که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله از یعقوب ابن یزید از عبید ابن هلال که گفت شنیدم از ابو الحسن الرضا ع
که آنحضرت میفرمودند من دوست میدارم که مؤمن محدث باشد راوی گوید گفتم محدث چه چیز است گفت محدث
همان است از معصوم که یعنی مفهما شده ع روایت کرد بما پدرم رحمه که گفت روایت کرد بمن احمد ابن ادریس
از محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران اشعری که گفت روایت کرد بمن ابو عبد الله رازی از احمد ابن محمد ابن ابی نصر
از حسین ابن خالد از ابی الحسن الرضا ع که گفت از آنحضرت پرسیدم از مردی که اگر بجز در مال خود وصیت کرده باشد
چند از مال بوصیت او توان داد آنحضرت فرمودند سبع ثلث مال او را باید داد روایت کرد بما پدرم
و محمد ابن الحسن ابن احمد ابن ولید رح که گفتند روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار و احمد ابن ادریس جمیعا
از محمد ابن احمد ابن یحیی اشعری از ابراهیم ابن هاشم از داود ابن محمد نهدی از بعضی اصحاب ما که گفتند
در خدمت امام رضا ع بودیم که ابن ابی سعید مکاری در آمد و با آنحضرت گفت آیا قدر و مرتبه تو بجائی
رسیده است که دعوی کنی آنچه پدر تو دعوی میکرد کنایه از آنکه دعوی امامت کنی آنحضرت در مقام
نفرین او در آمد گفتند مالک اطفی الله نورک و ادخل الفقر بیتک یعنی چه کار است ترا امید دارم
که خدای تعالی نور ترا فرو نشاند و درویشی بخانه تو آرد آیا ندانستی که حضرت ع بعمران ع وحی فرستاد
که من فرزندی بتو بخشم بعد از آن مریم را بوی بخشید و مریم عیسی را کرامت فرمود چه پس عیسی
از مریم باشد و مریم از عیسی و عیسی و مریم یک چیز اند و من نیز از پدر خودم و پدر من از من است و من و پدر
من یک چیزیم بعد از آن ابن ابی سعید با آنحضرت گفت میخواهم از تو مسئله سؤال کنم

آنحضرت

ه آنحضرت فرمودند نه من برادر تو ام که سخن مرا بشنوی و قبول کنی و نه از شیعیان کین بد گمان میم که سخن
شمرا غنیمت فراگیری و لیکن بیان آنچه داری و بپرس از آنچه میخواهی گفت مردی در وقت مرگ گفت هر بنده که
قدیم من از آزاد ند از برای رضای خدای در این صورت کدام بنده قدیم باشد آنحضرت در مقام جواب او در آمدند
فرمودند آری حضرت عزت در کتاب کریم خود گفته حتی عاد کالعرجون القدیم یعنی نور ماه بعد از فزون
شدن هر روز و زمینکاهد و میل بانحنا و تقویس میکند تا وقتی که کردد مانند چوب شاخ خشک ماهه از خرما
بیان که خشک شده باشد و کج گشته باشد هلالی پس هر بنده که شش ماه بر او گذشته باشد قدیم بود و آزاد
باشد راوی گوید آمد از خدمت آنحضرت بیرون رفت و ببلیه فقر گرفتار شد و همچنان میبود تا وقتی که
واصل گردید ورد آنوقت بنان شب محتاج بود لعنة الله روایت کرد بما پدرم رض که گفت روایت کرد بما محمد ابن
یحیی عطار از احمد ابن محمد ابن عیسی از ابراهیم ابن اسحق از عبد الله ابن احمد از اسمعیل خراسانی از امام رضا ع
که آنحضرت فرمودند که حمیت نه آنست که او چیزی نکند و ترک آن نماید بلکه حمیت آنست که از چیزی کم کند
و قلیلی از آن بستاند روایت کرد بما پدرم رض که گفت روایت کرد بما حسن ابن احمد مالکی که گفت روایت کرد
بما احمد ابن عبد الله ابن طاوس در سنه دویست و چهل و یک که گفت گفتم با بی الحسن الرضا ع که مرا پسر برادری است
که زن او دختر مست و او همواره شراب میخورد و ذکر طلاق بسیار میکند یعنی در عالم مستی مکرر طلاق
زن خود میگوید آنحضرت فرمودند اگر برادرزاده ات کنایه از آنکه از شیعیان و هم مذهبان است برای
نیست و این طلاقها از غرض اعتبار ساقط است و اگر از اهل جماعت باشد یعنی از اهل سنت و جماعت باشد آن
زن را از وجد اکن بدرستیکه او تا این طلاق قصد فراق کرده است راوی گوید گفتم با اکر دان تو شوم
نه روایت شده است از ما تحقیق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده اند این حکم بر کسیست که از ایشان
نما باشد نه بر آنکه از جماعت باشد زیرا که هر که ملازم دینی قومی شود هم بینه احکام القوم برای لازم کردد
روایت کرد بما پدرم و محمد ابن الحسن ابن احمد ابن ولید رح و احمد ابن محمد ابن یحیی عطار و محمد ابن علی
ماجیلویه و محمد ابن موسی ابن المتوکل رح که گفتند روایت کرد بما محمد ابن یحیی عطار و احمد ابن ادریس
جمیعا از سهل ابن زیاد آدمی از احمد ابن ابی نصر بزنطی که گفت پرسیدم از ابی الحسن الرضا ع از قیمی فاطمه ع

که در کدام موضع است آنحضرت فرمودند او را در خانهٔ خودش دفن کردند و چون بنی امیه در مسجد زیادتی
بجای او در دند او را نوبت مسجد زیاد نکرده شد روایت کرد بما پدرم رضه که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله
از احمد ابن محمد ابن عیسی از موسی ابن قاسم بجلی از علی ابن اسباط از حسن ابن جهم که گفت حضرت امام رضا ع فرمودند
که سید الوصیین امیر المؤمنین ع گفتند کرامت را قبول نکنند مگر کسی که خر باشد راوی گوید گفتم معنی این
سخن چیست فرمودند مراد از کرامت توسعه در مجلس و تکلیف بوی خوش است که گاهی کسی برای او عرض کنند روایت
کرد بما پدرم رضه که گفت روایت کرد بما سعد ابن عبد الله که گفت روایت کرد بما احمد ابن محمد ابن عیسی که گفت
روایت کرد بما ابو همام اسمعیل ابن همام از امام همام امام رضا ع که آنحضرت بمردی از حاضران مجلس فرمودند
نزد شما سکینه را چه گویند هیچ کدام از حاضران ندانستند که سکینه چه چیز است گفتند جان من فدای تو باد سکینه
عبارت از چیست فرمودند بادیست خوشبو که از بهشت عنبر سرشت بیرون می آید و آن را صورتی بوده باشد
مانند صورت آدمی و با پیغمبران یار باشد و مددکاری ایشان نماید و این همانست که بر ابراهیم ع نازل شد
وقتی که بنای کعبه میکرد و اساس آن مینهاد پس با مدد سکینه کار پیش میبرد روایت کرد بما ابو الحسن محمد ابن
قاسم مفسر جرجانی رضه که گفت روایت کرد بما محمد ابن الحسن الصفار از احمد ابن محمد ابن عیسی از احمد ابن
حسن حسینی از حسن ابن علی از پدر خود محمد ابن علی از پدر خود علی ابن محمد از پدر خود امام رضا ع از پدر
خود موسی ابن جعفر علیه السلام من الله الملک الاکبر که گفت پرسیدند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
که زاهد در دنیا کیست آنحضرت فرمودند کسی که حلال آن را از ترس حساب آن ترک کند و حرام آن را از بیم
عقاب آن واگذارد زاهد باشد روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید رضه که گفت روایت کرد
بما حسن ابن محمد ابن اسمعیل قرشی که گفت روایت کرد بما احمد ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن علی ابن فضال
از حسن ابن علی ابن موسی الرضا ع که گفت روایت کرد بما پدر بزرگوارم از پدر عالیشان خود ع
که آنحضرت گفتند که حضرت مقدس نبوی ص فرمودند سرایت کرده است در جسم شما علت امتی که پیش از شما
بودند و آن بغض و حسد است روایت کرد بما محمد ابن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از داود ابن سلیمان از علی ابن موسی الرضا ع که پدر خود موسی ابن جعفر ع

از پدر خود

از پدر خود امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند حضرت عزت به داود ع وحی فرستاد بنده
از بندگان من باشد که هر اینه با حسنه بمحض لقای من در آید و من او را بهشت خود دهم و در محل کرامت منش
جای دهم داود ع گفت ای پروردگار من آن کدام حسنه است که صاحب خود را بهشت رساند حضرت عزت ندا کرد
که اگر کسی مؤمنی را از کربت و اندوه برآرد و اگر چه بدانهٔ خرما باشد راوی گوید که داود ع گفت حقست بر آن کسی
که او را شناخت آنکه امید خود را از تو نبرد روایت کرد بما محمد ابن حسن ابن ولید رضه که گفت روایت کرد با حسین ابن
حسن ابن ابان از حسین ابن سعید از حسن پسر دختر الیاس که گفت شنیدم از امام رضا ع میفرمودند حضرت
رسالت پناه ص گفتند حضرت عزت لعنت کرده است کسی را که احداث بدعتی کند یا محدثی را پناه دهد گفتم حدث
عبارت از کشتن است روایت کرد بما ابو القاسم علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران دقاق رضه که گفت روایت کرد بما
محمد ابن ابو عبد الله حسنی که گفت روایت کرد سید من علی ابن محمد ابن علی الرضا ع از پدر خود محمد ابن علی از پدر
خود امام رضا ع از پدر والا قدر رفیع مکان خود از امام الثقلین امام حسین ع که آنحضرت فرمودند که حضرت مقدسه
نبوی ص گفتند ابابکر از من بمنزله گوش منست و عمر بمنزله چشم من و عثمان بمنزله دل من پس چون صبح شد
بخدمت آنحضرت ع در آمدیم دیدیم که امیر المؤمنین علی ع با ابابکر و عثمان و عمر علیه اللعنة در نزد آنحضرت نشسته اند
پس من بحضرت رسالت ص گفتم ای پدر دیروز که از شما شنیدیم که شما در حق اصحاب خود اینجا که در خدمت عالی حاضرند
سخنی گفتید آیا آن کدام است و مراد از آن چیست آنحضرت ص در مقام جواب او در آمدند زبان معجز بیان گشودند
آری بعدا از آن اشاره با ابابکر و عمر و عثمان علیه اللعنة کرده فرمودند ایشان چشم و گوش و دل اند و نزدیک
باشد که پرسیده شوند از وصی من و اشاره بحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع کردند پس از آن گفتند
که حضرت عزت جل ذکره در کلام مجید خود میفرماید که ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از اینها بوده باشند از او پرسیده شود یعنی از اینها از ولایت امیر المؤمنین
خواهند پرسید بعد از آن آنحضرت ص گفتند قسم بعزت و جلال پروردگار من بدرستی که تمامی امت من در روز
قیامت بازداشته شوند و پرسیده گردند از ولایت او و آنقول حضرت عزتست که میفرماید وقفوهم انهم مسئولون
یعنی باز دارید ایشان را در موقف یا بر پل صراط بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود کنایه

از آنکه ایشان از ولایت امیر المؤمنین و یازده فرزند او صلوات الله علیهم خواهند رسید روایت
کرد با احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی رح که گفت روایت کرد با علی ابن ابراهیم ابن هاشم از پدر خود از علی ابن
معبد از حسین ابن خالد از علی ابن موسی الرضا از پدر خود موسی ابن جعفر از پدر خود جعفر ابن محمد که آنحضرت
فرمودند بدرستی که حضرت عزت دشمن دارد خانه را که در آن گوشت خورند و گوشت فربه را نیز دشمن دارد
پس بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند ای فرزند رسول خدا ما گوشت را دوست داریم و خانهای ما هرگز از آن خالی
نمیشود پس این چگونه باشد آنحضرت فرمودند نه آنجا است که تو گمان بردی بلکه مراد از بیت لحم یعنی
خانه ایست که در آن گوشت مردمان را بغیبت خورند و اما مراد از لحم سمین که مبغوض است فربه آن متکبر
متجبر باشد که در رفتار چون متکبران دود و جنبت بر زمین نهد روایت کرد با عبد الواحد ابن محمد ابن عبدوس
عطار نیشابوری که گفت روایت کرد با علی ابن محمد ابن قتیبه نیشابوری از حمدان ابن سلیمان از عبد السلام ابن
صالح هروی که گفت گفتم با امام رضا ای فرزند رسول خدا بدرستی که روایت شده است از پدران عالی تبار
تو صلوات الله علیهم در باب کسی که در ماه رمضان جماع کند یا در آن ماه افطار نماید برای او سه کفاره واجب
میگردد و نیز از ایشان روایت شده است که برای او یک کفاره متعین شود پس بکدام یک از این دو روایت
تمسک نمائیم یا بهر دو ایشان عمل کنیم آنحضرت فرمودند هرگاه کسی در ماه رمضان مجامعت با حرام کند و یا
چیز حرام روزه گشاید بر آنکس سه کفاره واجب میگردد بنده آزاد کردن و دو ماه پیاپی روزه داشتن و شصت
مسکین را طعام دادن و قضای آن روز روزه گرفتن و اگر جماع با حلال کند یا چیز حلال روزه گشاید
برای او یک کفاره لازم آید و قضای آن روز بدارد و اگر از روی فراموشی جماع کند یا روزه خورد برای او
هیچ چیز لازم نگردد روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد ابن عبد الله از احمد ابن محمد ابن
عیسی از حسن ابن علی ابن فضال از احمد ابن هاشم از امام رضا که گفت گفتم با آنحضرت جان من فدای تو باد عرب
فرزندان خود را کلب و نمر و فهد و امثال آن مینامند و نامهای در بعض کان و کنیزکان برایشان میگذارند آنحضرت
فرمودند چون عربان اصحاب جنگ اند و همیشه در جنگ میکوشند برای آنکه از مهابت نامها فرزندان خود ترس
در دل دشمنان اندازند نامهای در بعض کان و کنیزکان برایشان گذاشتند برای تیمن و تبرک بندگان خود را

بفرج

بفرج و مبارک و میمون و امثال آن نامیدند روایت کرد با عبد الواحد ابن محمد ابن عبدوس نیشابوری
عطار رح که گفت روایت کرد با علی ابن محمد ابن قتیبه از حمدان ابن سلیمان نیشابوری از عبد السلام ابن صالح
هروی که گفت شنیدم از ابی الحسن الرضا که میگفتند که حکم افعال بندگان مخلوق است یعنی او پیش از گفتم
ای فرزند رسول خدا معنی مخلوق چیست فرمودند که معنی مقدر است یعنی افعال بندگان از ازل تقدیر
یافته شده است روایت کرد با پدرم رح و علی ابن عبد الله وراق که گفتند روایت کرد با سعد ابن عبد الله
که گفت روایت کرد با من علی ابن حسن خیاط نیشابوری که گفت روایت کرد با ابراهیم ابن محمد ابن عبد الله ابن
موسی ابن جعفر از یاسر خادم از ابی الحسن العسکری از پدر خود از جد خود علی ابن موسی الرضا که آنحضرت
چون رخت میپوشیدند ابتدا از جانب راست آن مینمودند هرگاه جامه نو در بر میکردند قدحی از آب میطلبیدند
و ده مرتبه انا انزلناه و ده بار قل هو الله و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر آن آب میخواندند و آن آب را بر تمام
جامه میپاشیدند بعد از آن میفرمودند که هرکه این چنین کند هر گاه جامه نو کند و باین عمل تبرک جوید
پیش از آنکه آن جامه را پوشیده باشد همچنان همیشه در عیش وسعت در بسر برد مادام که خوشی و مستی
کند یا نه تا مادام که تاری از آن جامه باقی بوده باشد مصنف این کتاب رحمة الله گفت که یاسر خادم
استدراک سعادت خدمت امام رضا نموده است و روایت حدیث از ابی الحسن العسکری کردن عجیب بنظر
دارد والله اعلم باب بیست و نهم در ذکر اخبار از امام رضا در صفت صورت و سیرت حضرت رسالت روایت شده است
از اخبار مشهوره که از آنحضرت بثبوت پیوسته روایت کرد با ابو احمد حسن ابن عبد الله ابن سعید العسکری
که گفت خبر داد با ابو القاسم عبد الله عبد العزیز ابن منیع که گفت روایت کرد با اسمعیل ابن محمد ابن اسحق ابن
جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین در مدینه حضرت رسول که گفت روایت کرد با من علی ابن موسی الرضا از
موسی ابن جعفر ابن محمد از پدر بزرگوار خود امام الثقلین علی ابن الحسین که آنحضرت فرمودند که حسن ابن علی
ابن ابو طالب گفت من از خالوی خود هند ابن ابی هاله تمیمی شکل و شمایل حضرت رسول را پرسیدم و او وصاف
آنحضرت بود گفت که آن سید رسل در زبان فصیح و در بیان بلیغ بود و در چشم مردم عظیم القدر و در میان
و صاحب مقتدا مینمود و روی او مانند ماه شب چهارده میدرخشید و در قامت بلند بود و نه کوتاه

ج

بلکه میانه بالا بود و تارك سر مبارکش پهن و نشسته و موی سر پر مجعّد و دران و در درازی اینقدر بود
که چون شانه میکشیدند یا از هم جدا میکردند تا نرمه گوش کشیده میشد و اگر از هم جدا نمیکردند تا نرمه گوش هم
نمیرسید رنگ بشرهٔ او سفید و پیشانیش کشاده و ابرویش کشاده و مانند هلال باریك و بطول بیج
پیوسته و در میان ابروها رگی داشت که در حالت قهر و غضب ظاهر و پیدا میشد و بینیش بلند بود و نور
الهی از وی مرتفع میگردید کسی که بی ملاحظه و تامل در او مینگریست در ابتدا میپنداشت محاسن مبارکش
انبوه و رخسارهاش هموار و لطیف و دهنش گرد و دندانهاش کشاده و سفید و موها میان سینه‌اش در نهایت
نازك و گردن مبارکش چون گردن اهو در غایت خوبی و مانند نقرهٔ خام در کمال صفا و نیکوئی بود در خلقت
برابر و در اعضا مساوی چنانکه هر عضوش که بنظر می‌امد موافق ان عضو دیگر ترکیب یافته بود سوی سینه
و شکم که این بزرگ و کشاده و ان کوچك و کشیده بود و دوشهاش پهن و از یکدیگر دور و استخوانهاشانه
و مفاصل زانوهاش سطبر و کنده بود که هرگاه از جامه مجرد میشد بدن مبارکش نورانی بود و از زیر گلو تا ناف
خطی از موی کشیده بود و بر پستان و شکم هیچ موی نداشت و بر بالهاوی دوشهاش اندك موی نیکو بود و سینه
بی‌کینه‌اش بلند و برامده و ساعدهاش دراز و کفهای دستش پهن و کف دستها و قدمهای سطبر و انگشتانش
کشیده باریك و رگها و پیهاش کندم و پاشنهاهاش پر جسته و قدمهاش دراز در نهایت اهستگی و نرمی
راه میرفت با وجود انکه در نهایت چستی و درازی قدم بود و همچنان گام بر میداشت که گویا از بلندی فرود
می‌امد هرگاه که بطرفی التفات میکرد تمام بدن مبارکش تمام باز میگردید و بتمامی بدن ملتفت و متوجه
جانبی میشد و مدام چشم بزیر داشت و بزمین مینگریست و نظر با هر چیز بر زمین بیش از نظر کردن باسمان
بگوشهٔ چشم بود و اغلب بگوشهٔ چشم میدید و نظرش همگی اعتبار بود هر که میدید مبادرت بسلام میکرد
چنانکه نقل واست که هیچ کس در سلام بر او تقدیم کرده باشد راوی گوید گفتم سخن گفتن انحضرت ص را
برای من وصف کن گفت ان خلاصهٔ موجودات و زبدهٔ مخلوقات بی‌ستارالی و همگی میبود و مدام بفکر
میگذرانید و اسایش از هیچ عجوز راه نمیداد و در طلب راحت نبود و بی‌حاجت و ضرورت حرف نمیزد
و همواره خاموش بود و هرگاه که بتکلم در می‌امد براعجاز سخن کرده بود ختم نیز بدان میکرد و بسخنان

جامع

جامع
که از بطن و ظهر باشد و بانواع وجوه محمول تواند شد تکلم میفرمود و بنوعی تفصیل میداد که زیاده و نقصانی
دران راه نبود سخن را بطول نمیکشانید سهل گیر نرم و جفا کننده و اهانت ننماینده نبود و نعمت را اگرچه اندك
باشد عظیم و بزرگ میداشت و هیچ چیز از نعمت را عیب از انچه دران بوده مذمت نمیکرد و از هر چیزی که چشیده می
نیکی و بدی ان ظاهر میشود مدح و ذم ان نمیفرمود و برای امور دنیوی و لعب بدان تعلق دارد در خشم
نمیشد که تا حق میدید از غضب او را نمیشناخت و تا انتقام او نمیکشید از غضب بخود نمیامد و در دیدهٔ کسی را
نمیدید و برای هوای نفس خود در غضب نمیشد و از کسی انتقام نمیطلبید و هرگاه که دلتنگ میشد بکف دست
اشارت میکرد و چون تعجب مینمود انرا بر میگردانید و در وقت سخن گفتن بدست اشارت میکرد و کف دست راست
بر انگشتان دست چپ میزد و هرگاه بر کسی غضبناك میشد روی از و میگردانید و بطرف دیگر توجه مینمود
و چون شاد میشد چشم مبارك بزیر می‌انداخت خنده‌اش بیشتر تبسم بود فکر و خاموشیش تکلم بود و گاهی
که دندانهاش نمودار میشد مانند تگرگ میشد امام الجن و الانس امام حسن ع فرمودند مدتی من این خبر را از برادر
خود امام الثقلین امام حسین علیه السلام من الله الملك العلام پنهان داشتم و با او نگفتم بعد از انکه گفتم
دانستم که او پیش سبقت کرده بود و انچه من از هند پرسیده بودم و یافتم که از در امدن و بر امدن و بیرون
و نشستن و شکل و شمایل حضرت رسالت ص که چگونه بود و از پدر نیز که او خود نیز سوال کرده بود نقل
که با او گفته بودند امام حسین ع گفت پرسیدم از پدر بزرگوار خود ع از در امدن حضرت رسالت ص که چگونه
بوده است انحضرت فرمودند چون ان سرور ص میخواست که بخانه در اید از اهل ان خانه دستوری میطلبید
و هرگاه بمنزل خود تشریف می‌اورد اوقات و زمانهٔ ساعات خود را سه بخش میکرد که یك بخش با خدای خود
میبود و عبادت بجای می‌اورد و بخشی دیگر با اهل و عیال خود میپرداخت و بخش سیم با خود و اشتغال
مینمود پس از بخش خود را دو بخش میکرد و بخشی برای خدمت بود و بخشی صرف مهم سازی و تفقد
احوال مردمان عام و خاص میفرمود و هیچ چیز از ایشان دریغ نمیداشت و ذخیره نمیکرد
و از سیرت او در بخش امت این بود و فضیلت را بر اهل فضل بدستور در خدمت ایشان بر ایشان ایثار
میکرد و بعمل از فضیلت ایشان در دین در میان ایشان قسمت مینمود پس کسی بود که یك حاجت داشت و کسی بود

کرد و حاجت داشت و کسی بود که حاجتها داشت خود را بهمه ایشان مشغول میداشت و همین بیکی نمیپرداخت
و ایشانرا بچیزی که صلاح حال ایشان در آن بود مشغول میساخت و اصلاح امت با پرسیدن مسایل از ایشان
و سخن گفتن بمواعظ میکرد و هرچه ایشانرا میبایست درکار دین و دنیا ایشان اخبار میفرمود و ایشانرا از آن
آگاه میکردانید و به حاضران مجلس امالی میگفت این خبررا حاضران میباید بغایبان رسانند و بدایشان اخبار
نمایند و میفرمودند هرکه را مانعی باشد و نتواند که حاجت خودرا بنزد من آورد و معروض دارد شما که توان
آوردن و عرض کردن دارید حاجت او را عرض کنید بدرستیکه هرکه حاجت حاجتمندی بنزد پادشاهی
برد که او را استطاعت بردن و عرض کردن نباشد حضرت عزت در روز قیامت قدم او را ثابت کرداند
و از لغزیدن بر پل صراط نگاه دارد و زایران با دیدار ان نبود که بی آنکه چیزی از طعام بچشند از پیش او بیرون
یا چیزی تناول نموده رخصت طلبند و احیانا اگر کسی جرات میکرد و رخصت میگرفت قبول نمیکردند تا آنکه
که ماحضری صرف نمیشد و هرکه از خدمتش بیرون میآمد از برکت صحبت کثیر البهجتش معرفتی و دانستگی
در خود میدید و صد گونه فیض دید و عاید میشد امام السر والعلی امام حسن گفته پرسیدم از بیرون
رفتن آنحضرت که چون از خانه بیرون میرفتند چه میکردند فرمودند که آنحضرت شفیع صفه صفا
علیه و آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها زبان معجز بیان خود را همواره در خزانه دهان
میداشت و خاموش میبود مگر بچیزی که ضرورت میشد میگشود و تکلم و اصحاب را باهم الفت و یاری میداد
و ترغیب در محبت و الفت و مخالطة همدیگر میکرد و ایشانرا از یکدیگر متنفر و منقبض خاطر نمیساخت
و کریم و بزرگ هر قوم را گرامی میداشت و حرمت او بجای آورد و ریاست و سروری آنقوم را بدو
تفویض میفرمود و او را صاحب اختیار میکرد و مردمانرا از عقوبتها میترسانید و از مردمان حذر میفرمود
و از ایشان احتراز میکرد بدون آنکه خود را از ایشان کشد و رو در نماید و بدایشان ترش و بدخلق
نماید و انان بودند که مواسات و مدارا و موافقت ایشان بمردمان نیکوئی و محبت بود امام حسن
گفته پرسیدم از نشستن و مجلس داری آنحضرت فرمودند که آن رسول ثقلین و سرور کونین نمینشست
و بر نمیخواست مگر آنکه ذکر حضرت عزت بر زبان میراند و بمابین ساعات خود را بذکر الهی میکذرانید و چون

بمجلس

احتیاج

بمجلس در میآمد هرجا که جا بود مینشست و بالا یا پایین تفاوت نمی نهاد و از توقف کردن در میان جای
ان نهی میفرمود و هرگاه بر قومی در میآمد جائی که مجلس بپایان منتهی میشد مینشست و مردمانرا بدین طریقه
امر میکرد که چنین کنند و پایین دست مجلس نشینند و بهمه هم نشینان هم نشینانرا از هم نشینی خود میداد
و هیچ کسرا بی نصیب نمیگذاشت و انچنان بایاران هم نشینی و اختلاط میکرد که هیچ یک را گمان نمیشد
که در نزد آنحضرت از او دوستر و بهتری باشد و هرکه در صحبت او مینشست یا در خدمت او می ایستاد حضرت
توقف مینمود که آنکس خود بر مخاست تا میرفت و هرکس که حاجتی بنزد او میبرد اگر میتوانست حاجتش برآورده
او را بی برآوردن حاجت بر نمیکردانید و اگر نمیتوانست چندان لطف و خاطرجوئی او میکرد و زبان خوش
بکار میبرد که آنکس راضی و منتسلی از خدمت او بیرون میکشت و با همه کس بتوسعه خلق معاشرت میفرمود
و با مردمان چون پدر مهربان مهربانی مینمود و در مراتب حق همه در نزد او یکسان بودند و هیچ کس را
بر دیگری تفضیل و زیادتی نمیداد و در مراتب حق همه را مساوی و یکسان میدید مجلس او مجلس حیا و علم و تقوی
و صلاح و امانت بود و آواز در آن بلند نمیشد و هیچ چیز از حرمات در آن ذکر نمی یافت و کسی یارای دشنام
دادن و فحش گفتن نبود و ببرکت صحبت او هیچ کس را سهو اللسان واقع نمیشد و در خدمت او تقوی همه دوست
بود و جمله باهم در صحبت برابر بودند و براستی سخن میگفتند و بتواضع باهم بر مجلس بودند و پیرانرا توقیر و احترام
مینمودند و خوردان و جوانانرا شفقت و مرحمت میکردند و حاجت حاجتمندانرا بر میآوردند و غریبانرا
می نواختند و محافظت ایشان میفرمودند امام حسن گفت پرسیدم از روش و سیرت آنحضرت باهم نشینان چگونه
بود فرمودند که آن شفیع المذنبین رسول رب العالمین پیوسته بشاش و شکفته و خوش خلق و ملایم طبیعت
بود و بدخلق و سنگین دل و درشت گو و بلند آواز و فحش گو و دشنام ده و عیب جو و مدح گو نبود از آنچه
نمیخواست تغافل میکرد و تمام ازرا نمیبرید و یادان نمینمود و هیچ کسرا از خود محروم و نا امید نمیکردانید نفس
نفیس خود را از سه چیز نسبت بخود باز میداشت و بخود نمی پسندید از خودبینی و پرگوئی و آنچه بکار او نمی آمد
و ضرور نمیبود و از سه چیز نسبت بمردم نیز خود را دور میداشت و بزبان نمی آورد عیب کسی نمیجست و گناه
سرزنش احدی نمیکرد و سخن نمیگفت مگر در آنچه امید ثواب در آن بود و چون سخن در میآمد هم نشینان



او سر بزیر می انداختند که گویا جانوری بر ایشان نشسته است کنایه از آنکه سر بزیر انداخته بر قرار و مستمع
و استماع کلام معجز نظام او مینمودند و چون خاموش میشد ایشان بتکلم در می آمدند نزد او بر سر سخن
با یکدیگر نزاع نمیکردند و هر که سخنی میگفت همه گوش فرا میداشتند تا آنگاه که او سخن خود را باتمام میرسانید
و در خنده و تعجب با هم تشریک موافقت میکرد و با آنچه ایشان میخندیدند او نیز میخندید و از آنچه ایشان
تعجب میکردند او نیز تعجب میکرد و اگر غریبی حرف میزد بر خبط و غلط او صبر و تحمل میفرمود و بر او گرفت
نمینمود و شرمنده اش نمیکرد تا آنکه اصحاب میخواستند بر او گرفت کنند و شرمنده اش سازند یا از سخنش باز
دارند ایشان را منع میفرمود و همواره میگفت چون حاجتمندی را ببینید که در طلب حاجت باشد سعی در برآوردن
حاجت او کنید و [illegible] که معتقد و متمایل باشد در راه نکو شیئی و ستایش کسی قبول نمیکرد مگر ستایش کسی که مکافات
ستایش او کند کنایه از آنکه ستایش کسی که بعد از انعام میکرد قبول میفرمود و ستایش کسی که قبل از انعام بجا می آورد
قبول نمیفرمود و سخن کسی را از میان نمیبرید و جنبان گوش بسخن او میداشت که صاحب سخن خود بس میکرد یا بر
که برود امام حسن ع گفت پرسیدم از سکوت و خاموشی آنحضرت ص که چگونه بود فرمودند که خاموشی رسول خدا
مبنی بر چهار چیز بود بر حلم و حذر و تقدیر و تفکر اما تقدیر او در تسویه نظر و استماع کلام بود در میان
مردمان چنانکه همه را بیک نظر میدید و مساوی میداشت و سخنان همه را میشنید و اما تفکر او در ما یبقی
و یفنی بود یعنی در آنچه باقی میماند و فانی میشود فکر مینمود و در کنار [illegible] و اینها ابد بیشتر میفرمود و علم را
با صبر جمع کرده بود که نه هیچ چیز او را بغضب می آورد و نه هیچ چیز او را بیقرار میکرد و حذر او در چهار
چیز فراهم آورده بود نیکوئی را که هر چیز فرا میگرفت تا امت پیروی او کنند و قبایح را ترک مینمود
تا آنان منتهی گردند و خود را از آن باز دارند و پیوسته اجتهاد و تدبیر در اصلاح امور امت میکرد و بامور
که خیر دنیا و آخرت ایشان در آن میبود قیام مینمودند و بیان احکام میفرمود این بود شمه از صفات پسندیده
و سمات آنحضرت ص که جمع الصفات جمیع پیغمبران و جامع السمات تمامی رسولان است چه تمام شمایل و خصایل همه
انبیا و صفات و سمات جمیع اصفیا را جمع آورده بود و نعم ما قیل **مصرع** هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین مصنف این کتاب مستطاب گفت که این صفات و خصایص و

سمات از مشایخ کبار و بطرق و اسانید مختلفه بمن روایت رسیده است و بعضی از آن از کتاب النبوة بیرون
آورده ام و بعضی دیگر آنچه از امام رضا علیه التحیة والثنا روایت شده است که فرموده اند در این کتاب ذکر
کرده ام چه این کتاب در ذکر عیون اخبار که از آنحضرت صلوات الله علیه بثبوت پیوسته است تصنیف
کرده شده است و تفسیر این روایت را در کتاب معانی الاخبار
بیان کرده ام ان اردت الاطلاع علیه فارجع
الیه والتوفیق منه وسبحانه وتعالی
تمام شد اواسط شهر
رجب المرجب سنه
۱۲۲۳
ثلث و عشرین
و مائتین بعد
الالف
[illegible]

